

عين الوقايح

تاريخ افغانستان
در سالهای ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.

۱۹۴۹

نوشتۀ

محمد يوسف رياضي هروي

به كوشش

محمد آصف فكرت هروي



عين الوقايع

تاريخ افغانستان
در سالهای ۱۲۰۷-۱۳۲۴ ق.



نوشتۀ

محمدیوسف ریاضی هروی

به کوشش

محمد آصف فکرت هروی



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۴۲



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۳۳

هیأت بررسی کتاب

دکتر یحیی مهدوی - دکتر جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی

سرپرست

ایرج افشار

تعداد ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه دانشگاه تهران

چاپ و صحافی شد

تاریخ انتشار ۱۳۶۹

چاپ اول

یادداشت

«عین الوقایع» در تاریخ افغانستان است و حوادث سالهای ۱۲۰۷ تا ۱۳۲۴ قمری آنجا را دربر دارد. اما ضمناً مرجعی است که اطلاعات زیادی مربوط به ایران در آن آمده است. چه در روزگاری که مؤلف آن می‌زیست مناسبات و مشترکاتی میان ایران و افغانستان مخصوصاً در ناحیه هرات و هزاره‌جات و نواحی سرحدی وجود داشت که موجب دقت نظر و توجه سیاسیون وقت بود و هم‌اگره میان سیاست روس و انگلیس برخوردهای مهم در آنجا پیش می‌آمد. بنابراین دستیابی بدین کتاب برای مورخان و پژوهندگان تاریخ ایران و مخصوصاً علاقه‌مندان به موضوع روابط تاریخی دو کشور ضرورت داشت.

خوشبختانه آقای محمد آصف فکرت که از فضلاء افغانستان و از مردم هرات می‌باشد و چندین سال است که در ایران اقامت کرده است پیشنهاد این موقوفات را برای استنساخ و حاشیه‌نویسی کتاب پذیرفت و توانست متن را بصورت امروزی و آراسته منظم سازد و در سلسله انتشارات تاریخی و ادبی این مؤسسه به چاپ برساند.

مؤلف کتاب، به نام محمد یوسف هروی، مشهور و متخلص به ریاضی، که در جنگ سال ۱۳۰۹ ق. با هزاره مجبور به ترک هرات شد و همانند چاپ‌کننده کنونی از مردم هرات بود مدتی بیش از بیست سال در مشهد می‌زیست (از ۱۳۰۹ تا ۱۳۳۰ که درگذشت) و حتی در بعضی از جریانهای محلی مربوط به خراسان دخیل شد نسبت به تاریخ

ایران علاقه‌مندی یافت و در نوشته‌های خود بسیاری از حوادث و وقایع تاریخ کشور ما را مندرج ساخت. بنابراین نوشته‌های او به مناسبت دربر گرفتن جریانهای مستقیم تاریخ ایران یکی از مأخذهای تاریخی است و از چاپ شدنش بهره‌های زیادی برگرفته می‌شود.

به پیروی از تفکرات و پژوهشهایی که واقف در تاریخ افغانستان کرد و به دنبال کنجکاویهای او در تشریح مناسبات دو کشور و روشن شدن تاریخ مشترک ایران و افغان است که به چاپ عین‌الوقایع پرداخته شد.

عین‌الوقایع تاریخی است به ترتیب سالشمار که در هر سال نخست وقایع افغانستان و پس از آن اخبار ایران و سپس حوادث مهم کشورهای آسیا و اروپا و امریکا و افریقا آمده است و آقای فکرث همانگونه که خود نیز در مقدمه یادآوری کرده منحصرأ مطالب مربوط به تاریخ افغانستان را دست‌چین کرده و به چاپ رسانیده است. یکی از کیفیات نسخه چاپ سنگی مجموعه ریاضی که در سال ۱۳۲۴ قمری به خط نستعلیق محمد حسین بن محمد حسن مهاجر هروی و قطع رحلی در مشهد طبع شده مجالس تصاویر متعدد آن است. رقم این مجالس که قطعاً نقاش آن زاده یا باشندۀ مشهد بود «سیدالشعرا» است و چون ارزش تجدید چاپ داشت آنها را که مرتبط با تاریخ افغانستان است و از آن چاپ عکس برداری شده درین چاپ به قطع کوچکتر چاپ می‌رسانیم.

ایرج افشار

به نام پروردگار

توضیح مقدماتی

شادروان دکتر محمود افشار در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷ بخش اعظم دارائی خود را بطوری که در وقفنامه های پنجگانه نوشته است وقف کرد و چون یکی از هدفهای اساسی او انتشار کتابهایی به منظور تحکیم وحدت ملی و تعمیم زبان فارسی بود مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی را به وجود آورد و اینک نشریه تازه ای از آن در دست خواننده گرامی است.

واقف در سال ۱۳۵۲ قسمتهائی از رقبات موقوفات را به ملاحظه وحدت منظور به رایگان به دانشگاه تهران سپرد تا با استفاده کردن دانشگاه از آن برای مؤسسات دانشگاهی، آن مقدار از مقاصد مندرج در وقفنامه ها که با کارهای دانشگاهی متناسب است برآورده شود.

قسمتی از این رقبات (باغ و ساختمان) به مؤسسه لغت نامه دهخدا اختصاص یافته زیرا کارهای آن مؤسسه بامفاد ماده ۳۷ وقفنامه منطبق است. قسمتی دیگر به مؤسسه باستانشناسی دانشگاه سپرده شده، زیرا پژوهش در مسائل تاریخی ایران یکی از منظوره های واقف (ماده ۲) است. این هر دو مؤسسه در حال حاضر در باغ موقوفات (باغ فردوس شمیران) مستقرند و از آن رقبات به رایگان استفاده می کنند.

جز این، محل کتابخانه ای که درماده ۳۹ پیش بینی شده است با کتابهای موجود در اختیار دانشگاه تهران است که برای استفاده محققان در رشته های تاریخی آماده شود. وضع سی و دو رقبه موقوفات و استفاده ای که از هریک از آنها در حال حاضر میشود، به شرح زیر است:

الف - در باغ فردوس شمیران

۱- ساختمان و باغی که برای بهبودستان پیش بینی شده بود (ماده ۳۵)، واقف در سال ۱۳۵۲ آن را با قرار داد برای استفاده رایگان سازمان لغت نامه دهخدا به دانشگاه تهران سپرده است.

۲- ساختمان و باغ که طبق ماده ششم وقفنامه چهارم برای مدرسه ملی علوم اجتماعی و آکادمی ملی زبان و کتابخانه پیش بینی شده بود برای استفاده مؤسسه باستانشناسی و دایر نگاه داشتن کتابخانه به رایگان به دانشگاه تهران سپرده است. محل کتابخانه (طبقه اول همین ساختمان) بر اساس قرار داد منعقد شده با دانشگاه تهران مورد استفاده کتابخانه مؤسسه است.



- ۳- ساختمان بزرگ مشتمل بر دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه : درآمد حاصل از اجاره دادن آنها به مصارف مشخص شده (مواد ۱۳ تا ۲۸) در وقفنامه می‌رسد.
- ۴- ساختمان «متولی خانه» : همسر واقف در آن سکونت دارند.
- ۵- ساختمان «تولیت خانه» : طبق موافقت نامه واقف در اختیار دفتر مجله آینده قرار گرفته و اکنون یک طبقه آن دفتر موقوفه است.
- ۶- دو باب دکان در ساختمان کتابخانه برای اجاره دادن.
- مساحت عرصه رقبات واقع در باغ فردوس تجریش جمعاً ۱۰۲۳۹ متر است.
- هجده شماره تلفن (یک شماره در دفتر موقوفات ، یک شماره در دفتر مجله آینده ، دو شماره در متولی خانه ، دو شماره در مؤسسه باستانشناسی ، دو شماره در مؤسسه لغت نامه و بقیه در آپارتمانهای اجاره‌ای مورد استفاده است).
- ۷- پنج ساعت و پنجاه و سه دقیقه از مجری‌المیاء قنات باغ فردوس : به مصرف آبیاری باغ می‌رسد.

ب- در خیابان آفریقا (جردن) نزدیک تقاطع میرداماد و جردن

- ۱- سه قطعه زمین متصل بهم بمساحت ۵۸۸۵ متر : طبق موافقت قبلی واقف و تأیید شورای تولیت برای ایجاد ساختمان دبستان اختصاص یافت و به وزارت آموزش و پرورش به اجاره واگذار شد و اینک دبستان دکتر محمود افشار در آن دایر است.
- ۲- یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۰ متر در کنار رقبه پیشین : طبق تصمیم شورای تولیت برای احداث تأسیسات دانشگاهی اختصاص یافته و به دانشگاه صنعتی امیرکبیر واگذار شده است.

ج- در مبارک آباد بهشتی (شهر ری)

- ۱- اراضی سزرعی به مساحت ۳۸۲۰۷ متر مربع : طبق قانون مصوبه مجلس شورای اسلامی به ملکیت و تصرف موقوفات بازگشته در اجاره به زارعان صاحب نسق است.
- ۲- یک قطعه باغ به مساحت ۳۵۱۸۱/۵۰ متر مربع با حقایق از رود : که طبق موافقت نامه واقف به دانشگاه تهران سپرده شده.
- ۳- یک قطعه زمین متصل به آن باغ به مساحت ۱۵۲۰ متر که طبق ماده ۳۱ وقفنامه جهت گورستان دانشمندان ایرانی و متولیان تخصیص یافته است و در اختیار دانشگاه تهران قرار گرفته بود ولی چون اجازه دفن در محدوده شهری داده نمی‌شود شورای تولیت درباره نحوه استفاده از آن اخذ تصمیم خواهد کرد.

د- در یزد

شش دانگ یک قطعه باغ و ساختمان در طرزجان بیلاق مشهور یزد که در اختیار وزارت آموزش و پرورش است و دبستان به نام محمد افشار (برادر واقف) در آن ایجاد و تولید آن به همان وزارتخانه واگذار شده است.

مصارف موقوفه

تألیف، ترجمه و چاپ کتب و رسالات مربوط به لغت و دستور زبان فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ صحیح و کامل ایران (ماده ۲۵ تا ۲۸). تازمان حیات واقف پانزده جلد انتشار یافته بود.

۲- کمک به انتشار مجله آینده از راه خریداری سالیانه ده درصد از تعداد چاپ شده آن مجله برای اهداء رایگان به دانشمندان، ایران شناسان و کتابخانه های کشورهای مختلف (ماده ۳۳ و قفنامه اول و ماده ۴ و قفنامه پنجم).

۳- اعطای جوایز جهت تشویق دانشمندان، دانش پژوهان و شعرا و نویسندگان بالاخص به بهترین نویسندگان و شاعران مجله آینده (ماده ۴ و قفنامه).

۴- اهدای مقداری (حداکثر ۱٪ از انتشارات موقوفه به کتابخانه های کشور و خارج از کشور و دانشمندان ایرانی و ایران شناسان خارجی) (ماده ۲۶ و قفنامه).

یادداشت واقف

یادداشت مرحوم واقف درباره سیاست و هدف انتشارات موقوفه و تکمیل های آن در باره نحوه انتشار کتابهایی که درین مجموعه می باید به چاپ برسد طبق خواست و تأکید آن مرحوم عیناً چاپ شده است تا خوانندگان از هدف و منظور واقف در بنیادگذاری موقوفه و چگونگی مصارف آن آگاهی بیشتر به دست آورند.

پس از وفات واقف (که خود نخستین متولی بود) شورای تولید مقرر داشت که بنیاد موقوفات بر اساسی و قفنامه و نیت واقف رأساً به اداره امور انتشارات بپردازد.

بدین منظور آیین نامه اجرایی در اسفند ۱۳۶۵ از تصویب شورای تولید گذشت و یک هیأت برای تشخیص و تعیین کتابهایی که باید چاپ شود و هیأتی دیگر برای انتخاب جوایز به شرح زیر معین شد:

(۱) برای برگزیدن کتاب: یک نفر از متولیان منصوب و دو نفر از دانشمندان کشور به انتخاب شورای تولیت.

(۲) برای تعیین جوایز (طبق ماده ۴۳ وقفنامه اول و ماده ۵ وقفنامه پنجم) چهار نفر از متولیان یا منتخبان آنها و دو نفر از آگاهان فرهنگی کشور به انتخاب شورای تولیت.

بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار یزدی

فروردین ۱۳۶۶

جوایز سالانه موقوفات

۱۳۶۸- دکتر نذیر احمد، دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)

۱۳۶۹- دکتر غلامحسین یوسفی، دانشمند ایرانی و استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)

۱۳۶۹- دکتر امین عبدالمجید بدوی، دانشمند مصری متخصص ادبیات فارسی

یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفنامه اول موعن یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... در آمد باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین بکتاب به مجله آینده در صورت احتیاج و اتصاف دادن جوایز به نویسندگان بشرح دستور این قفنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد طبق ماده ۲۵ و قفنامه (... تعلیم زبان فارسی و حکیم و حدیثی در ایران میباشد بنابر این کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ و مقرری از کتب رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید بطور بدیه و بنام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و مراکز علمی عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مشرقین خارج و ستاد شود ...

چهارم : چون نظر بزرگان و انتشارات این موقوفات نیست تا حدی که میان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفنامه هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را انداز بهای تمام شده با افزایش صدی دو و نسیبت قیمت گذاری شود ... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشنده گان و نیز این است که برای پست غیر تحویل می شود اگر کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیرگی که ابد اخذیه تجارتی ندارد با مایاری تشریک ساعی نمایند.

پنجم : براساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲، ۴، ۱۲) که میان واقف و دانشگاه تهران به امضاء رسید، قسمتهای متعلق از رقبات ماند جایگاه سازمان لغت نامه محمد و محل مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان دانشگاه طهران گردان شد و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مقاصد و قفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و



نشر کتاب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب «دری» می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد و وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.)

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد است که از طرف «یاست» دانشگاه لیفراترولیا این موقوفات که از طرف اتف بصورت کیمه اشعارت بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادب امور جواز نشر کتاب انتخاب شود، (در یاست دانشگاه آفای ایرج افشار که از متولیان شورای ملی است از طرف اتف نیز بصورت کیمه نامبرده معین شده و بسمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند)

هفتم : چون نگارنده این سطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر بم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسید و با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف و این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تحلی و حدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می و ملی همه ایرانیان است، می باشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاری زدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

مستطوف

تکمله سوم

برپادداشت واقف

کتابی که با بودجه این موقوفات طبع و توزین میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هائی که بقلم واقف منتشر شده یا می شود صددرصد این مطابقت را ندارد. بسبب این است که واقف قصد چاپ آنها را بامال خود داشته، ولی زمانی که دارائی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست بعهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هرنوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در بر داشته باشد. کتابی که بوئی از «ناحیه گرائی» و جدائی طلبی و حکایت از رواج زبانهای خارجی بقصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب لغت و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی (انسیکلوپدی) باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود بشرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آورده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی یا ادبی و ایرانشناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که میادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخوaste و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود.»

عمده مخاطب این یادآورهای بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

* * *



تازمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به‌رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد، سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاءالله.

دکتر محمود افشار

اردیبهشت ۱۳۶۲

* * *

در سال ۱۳۶۲، واقف نیت کرده بود کتاب «کرد و پیوستگی تاریخی نژادی او» تألیف مرحوم غلامرضا رشید یاسمی را که با منظورها و افکار او متناسب بود و ضمناً یاد دوست دیرینه اش را زنده می‌ساخت تجدید طبع کند. بایکی از فرزندان محترم آن مرحوم هم‌مذاکره شده بود که این کار انجام شود. اما معلوم شد که وراثت انتشار کتابهای مرحوم رشید یاسمی را به یکی از مؤسسه‌ها واگذار کرده‌اند. واقف برای سرآغاز آن کتاب یادداشتی نوشته بود که طبعاً امید چاپ آن را داشت و بدان علت ممکن نشد تا در سرآغاز آن کتاب به چاپ برسد. چون آخرین نوشته است از آن مرحوم که چندروز پیش از مرگ آن را به رشته نگارش درآورده بود آن را در سرآغاز این کتاب به چاپ می‌رسانیم اگر چه بعضی از مطالبش تکراری باشد. مقصود آنست که آخرین نوشته بازمانده از و درین کتاب به یادگار بماند.

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بوئی از ناحیه گرائی وجدائی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، بقصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی بفارسی ترجمه می‌شود، اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید بقصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شانناژ» و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. بگفته نظامی گنجوی:

چو نتوان راستی را درج کردن
دروغی را نباید خرج کردن
برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی‌خواهیم بلکه بسبب اهمیت و فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضررمادی دارد زیرا کمترین ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ماشیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ سی کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سود ضرر مادی و مالی می‌کنیم، سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقفی در راه «ایده‌ال» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله های منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار

آذرماه ۱۳۶۲

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس- رئیس دیوان عالی کشور- وزیر فرهنگ- وزیر بهداشتی (رئیس شورای تولیت از آبان ۱۳۶۸) - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هریک از آنان طبق ماده ۲).

متولیان منصوب

در هر مورد، ابتدا نام متولی منصوبی که واقف معینی کرده بود آورده می شود و سپس به ترتیب نام کسی می آید که به انتخاب متولی منصوب پیشین به جانشینی معین شده است.

۱. مرحوم الهیار صالح (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر مهدی آذر - دکتریحیی مهدوی (اکنون سمت تولیت منصوب را دارند) - دکتر منوچهر مرتضوی.
۲. مرحوم حبیب الله آموزگار (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جمشید آموزگار - دکتر علی محمد میر (اکنون سمت تولیت منصوب را دارند).
۳. مرحوم دکتر محمد علی هدایتی (منصوص از طرف واقف در وقفنامه) - دکتر جواد شیخ الاسلامی (اکنون سمت تولیت منصوب و نیابت ریاست و اکنونی را در عهده دارند).
۴. بهروز افشار، واقف بعد از انتشار وقفنامه های پنجگانه طبق ماده دوم نخستین وقفنامه در تاریخ چهاردهم اردیبهشت ۱۳۴۸ ایشان را معین کرده است. و اکنون [دبیری شورای تولیت را به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷ در عهده دارند].

متولیان منسوب

۵. ایرج افشار (طبق ماده ۲ وقفنامه ها) [بازرس و سرپرست عالی موقوفات به انتخاب شورای تولیت طبق ماده ۷ و سرپرست انتشارات به تصمیم واقف].
۶. مهندس نادر افشار (طبق ماده وقفنامه های ۴ و ۵).

بازرسان موقوفات

آقای فتح الله یآوری (معاون اول دیوان عالی کشور) - ایرج افشار.

هیأت مدیره

شورای تولیت طبق ماده ۸ برای مدت سه سال از هیجدهم خرداد ۱۳۶۶ اشخاص

مذکور در زیر را به عنوان هیأت مدیره تعیین نموده است.

دکتر سید جعفر شهیدی ، استاد دانشگاه تهران و رئیس مؤسسه لغتنامه دهخدا ؛
رئیس هیأت مدیره .

دکتر جواد شیخ الاسلامی ، استاد دانشگاه تهران و عضو شورای تولیت : جانشین
رئیس هیئت مدیره.

نعمت‌الله فیض بخش : مدیر عامل.

دکتر محمد ذوالریاستین ، از سازمان لغتنامه دهخدا: دبیر .

ناصر ولایی: خزانه‌دار، حسابدار .

هیأت بررسی کتاب

دکتر یحیی مهدوی- دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی، ایرج افشار
(سرپرست انتشارات و امور جوایز طبق یادداشتهای واقف و تأیید شورای تولیت).

ریاضی وعین الوقایع

محمد یوسف ریاضی هروی فرزند محمد اکبر فرزند محمد اسماعیل از قبیله ابدالی افغان مقیم هرات، در ۱۲ ربیع الاول ۱۲۹۰ در هرات به دنیا آمد. مادرش دختر رضاقلی خان و نوۀ آقامحمدخان بلند از ایل افشار و نیای پدریش محمد اسماعیل خان ابدالی سرعسکر (سرلشکر) کامران - حاکم هرات - بود.

ریاضی در رسالۀ بیان الوقاعه در شرح حال خویش می نگارد: «در ۸ سالگی به دارالنصرت هرات جزو اطفال دبستان شدم. به اندک مدتی قرآن مجید را ختم نموده، مختصر سواد فارسی و جزئی خطی آموخته گوی سبقت به علو از همگنان ربوادم... چون بعضی از امور دیوانی افغانستان به پدرم محول و مرجوع بود، در ۱۱ سالگی خود کفالت کرده از پیش می بردم (!) و گاهی اوقات با برادرم محمد ایوب که سنّ یک سال کوچکترم (کذا) بود به شغل اسب تازی و تفنگ اندازی می پرداختم و ابداً به اشتغال سایر اطفال هم ترازو و کودکان هم بازو اعتنایی نداشتم».

محمد یوسف در ۱۲ سالگی با خانواده اش به عتبات عالیات مشرف گردید و این مسافرت ۷ ماه طول کشید. در این ایام برادرش محمد ایوب در هرات درگذشت و چون پدرش به هرات بازگشت از شدت ناراحتی ترك اشتغال گفت و مؤلف شغل پدر را که «رسیدگی به امور هزاره ها» بود و از سالها قبل به خانواده آنان تعلق داشت به کمک عم خویش پیش می برد.

هنگامی که هیأت انگلیسی به ریاست کلنل ریجوی برای تعیین حدود مرزی افغانستان و روسیه وارد شد (۱۳۰۲ ق)، محمد یوسف خان نیز با

عده‌ای سوار مأمور خدمت به صاحب‌منصبان انگلیس شد و بنا بر گفته خودش در میان اردو کفایت زیادی در خدماتی که به او محول می‌گردید به خرج می‌داد.

محمد یوسف خان می‌نویسد که «بعضی کارهای دولتی صاحبان انگلیس از مؤلف پنهان نبود و اصلاح امورات خود را نیز از نگارنده می‌خواستند». او برای اثبات این ادعای خود خان بهادر محمد تقی خان را که در هنگام تحریر بیان‌الواقعه زنده بوده شاهد گرفته است. محمد یوسف در این تاریخ ۱۳ سال داشته است!

در جای دیگری می‌نگارد:

«خلاصه بنده مؤلف درهرات به اشتغال امورات مزبوره پرداخته چشم و گوشه در امورات دولتی باز کرده، به ذوق ترقی احوال خود مشغول تحصیل علم جغرافی شدم. قواعد مشق نظامی را هم آموختم و بعضی الفاظ مختلفه را نیز تحصیل نمودم. امیدوار به مناصب گوناگون امارت افغانستان بودم و خدای متعال می‌داند که ابداً به خیانت و خلاف امیر عبدالرحمان خان اقدامی نداشتیم؛ اما چیزی که باعث اتهام اصلی ما خانواده بود دوستی اولاد امیر شیرعلی خان بود که زمان فرمانفرمایی، آنها ما خانواده را محترم داشتند».

مؤلف در ۱۸ سالگی گرفتار عشق مجازی شد و نتیجه تخیلات این گرفتاری دیوانی بود که اشعار آن را با تخلص سروری سروده بود؛ اما دیوان را از چنگ او بدر بردند و نیز دریافت که نام سروری در تذکرها آمده است؛ پس تخلص سروری را ترک گفت و تخلص ریاضی را برگزید. در ۱۳۰۹ ق. در جنگ هزاره خانواده مؤلف مورد اتهام مزید قرار گرفت. پدرش پریشان گشت و او با پدر به ایران آمد. در این هنگام «صاحب دیوان» حاکم خراسان بود.

ریاضی می‌نویسد که در این هنگام با گروهی از سواران و همراهان در ارض اقدس اقامت گزیده و سفرهایی نیز به داخل و خارج داشته بوده است. او از سفر به خارج مکرراً یاد می‌کند، اما از بیان چگونگی و جای

این سفرها خودداری می‌ورزد.

ریاضی، در بدو ورود شاهزاده مؤیدالدوله والی جدید خراسان، به استقبال او رفته و مورد عنایت او قرار گرفته است. پس از آن با حسین-خان شجاعالدوله به قوچان رفت و شجاعالدوله به قدر کفایت مخارج اسبها و آدمهای او را مقرر داشت.

ریاضی در قوچان مأمور تدارك و تربیت سواران نظامی برای هیأت مذاکرات سرحد فیروزه میان ایران و روس شد. در همین اوقات شجاعالدوله بر اثر افتادن از اسب درگذشت. اوضاع ریاضی نیز آشفته شد و با حال پریشان به مشهد بازگشت. اما شش روز پس از عزیمت او از قوچان (۸ جمادی الاول ۱۳۱۱) در آن شهر زلزله شدیدی رخ داد که ۱۲ هزار نفر بر اثر آن جان باختند.

ریاضی پس از آن به هرات رفت و در شعبان المعظم ۱۳۱۱ در روستای «چهار باغ ترکها»ی هرات با دختر عم خویش ازدواج کرد. اما در آنجا نیز حوادثی برای او اتفاق افتاد که از همه بزرگتر متهم شدن او به همکاری با سردار عبدالمجیدخان نواده سلطان احمدخان سرکار حکمران سابق هرات برضد امارت افغانستان بود. وی مدتی در ارگ هرات در بازداشت به سر برد. و چون آزاد شد به اراض اقدس شتافت. چندی بعد برای آوردن خانواده عازم هرات شد و چون دریافت که دستور دستگیری او از طرف امارت افغانستان صادر شده است از تصمیم خود منصرف گشت. پس از مدتی، خانواده او با وساطت قونسولگری روس به مشهد منتقل شدند.

ریاضی در مشهد، نخست خواستار نگهداری (برقراری مستمری، اشتغال و حمایت سیاسی و امنیتی) از دولت ایران شد. پس از آن «به ملاحظه خدمات اباً عن جدی که در کابل و هرات به دولت فخریه انگلیس» از خانواده مؤلف به ظهور رسیده بود از ژنرال الیاس قونسول انگلیس در مشهد استدعای نگهداری کرد که «اول وعده محبت دادند، بعد بنا به اشتباه کاری مغرضین اهل وطن جواب فرمودند که چون شما متهم به دوستی دولت بهیة روس در هرات شده‌اید ما اطمینان نداریم و فعلاً از نگهداری

شما عذر می‌خواهیم».

پس از دولت عثمانی تقاضای مأموریت و نگهداری کرد و پاسخی از جانب منیف‌پاشا سفیر عثمانی در تهران به او رسید که چون بسیار مختصر است نقل می‌شود:

«نتیجه الانجاب محمد یوسف خان هروی چهارباغی را زحمت می‌دهد. در جواب مراسله شما اظهار می‌شود که در این اوقات چون در بعضی ممالک دولت عثمانی سرگرمی و مشغولیت به بعضی اتفاقات است، از اینکه بتوان اینگونه اظهارات را کرد و برای امثال شما مأموریت گرفت و یا معاش برقرار نمود، این جانب خود را معذور می‌داند. زیاده زحمت است.

فی ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۳۱۴ منیف»

پس از برکناری منیف‌پاشا، محمد یوسف ظاهراً در صدد آن بوده است تا از شمس‌الدین‌پاشا سفیر جدید عثمانی و کالت عثمانی را در مشهد به دست آورد که «از خراب کاری مدعیان آن شخص محترم هم مرحمتی فرموده از وکالت دادن به مؤلف در خراسان استعفا نمود».

محمد یوسف سرانجام به دولت روس ملتجی شد. قونسول روس پذیرفت و «انعام و مدد معاش صحیحی» مرحمت فرمود و قراردادند که همه ساله آن رعایت «درباره مؤلف منظور شود».

به این ترتیب تا پایان زندگی (۱۳۳۰ ق) مدت ۱۶ سال تحت حمایت مالی و سیاسی کنسولگری روس در مشهد قرار گرفت، اما جان خویش را نیز بر سر این کار گذاشت (نگاه کنید به پایان همین مقاله).

محمد یوسف خان در همین احوال سفری به قهستان و سیستان داشت، اما او به صراحت مقصود از این سفر را بیان نکرده ولی می‌نویسد که گزارش مفصلی از اوضاع سرحدات سیستان به حضور شاهنشاه به تهران فرستاده است.

در سال بعد (۱۳۱۵ ق) باز هم مؤلف از سفرهای خویش به داخله

و خارجه یاد کرده است؛ ولی نمی‌دانیم به کجا رفته بوده است و می‌نویسد که «لازم به نگارش نیست».

یوسف‌خان در جریان استقبال از رکن‌الدوله والی جدید خراسان و تهنیت‌گویی او زندانی گردید که به وساطت قونسولگری روس پس از ۷ ساعت رها شد.

در ۱۳۱۶ ق به اتهام خریدن اسلحه مسروقه دولتی دچار گرفتاریهایی شد.

در ۱۳۱۷ ق. در جریان معاملات ملکی و مدنی که با «خانم سردار» - صبیّه سردار نور محمدخان قرایی و زوجه عبدالحسین خان میرپنجه - داشت، مغضوب مقامات ایالت خراسان واقع شد که داستان محاصره شدن خویش را در حمام به صورت مفصل و جالبی در بیان‌الواقعه بیان کرده است.

از دیگر وقایع مهم حیات مؤلف حمله گروهی از افراد مسلح - که به عقیده مؤلف از طرف حکومت هرات مأمور قتل او شده بودند - به خانه او در مشهد و وارد آمدن جراحات شدید براو بود.

در ۱۳۲۰ ق. مؤلف به حبسه شدید مبتلا شده سه ماه بستری گردید. وی می‌نویسد:

از نقاهت بدنم گشت چنان زار و نحیف که اجل بر سر من آمد و نشناخت مرا ریاضی در متن از معالجه پزشک روس، ضیاء‌الاطباء و معین‌الاطباء یاد می‌کند، اما در حاشیه می‌نگارد که در رؤیا حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها را به خواب دیده که به او فرموده اند: چون مداح فرزندم حسین می‌باشی به تو صحت عطا می‌فرماییم.

در ۱۳۲۱ ق. مؤلف به سبب مناقشه‌ای که در مورد یک دربند دکان خبازی موقوفه با حاج میرزا هاشم شغتی داشته مورد خشم شدید حاج میرزا - جعفر شغتی - عم میرزا هاشم - که از روحانیون با نفوذ عهد بوده قرار گرفته است که جریان آن به تفصیل در بیان‌الواقعه آمده است.

یوسف‌خان در فعالیت‌های ۱۳۳۰ ق، با سید محمد یزدی معروف به

طالب الحق - پسر عموی سیدضیاءالدین طباطبائی - به هواخواهی محمد - علی شاه قاجار دست داشت و یکی از مهره‌های مهم در حوادث خراسان بود. صاحب منتخب التواریخ (ص ۵۹۱) می‌نگارد که پس از آرامش اوضاع خراسان یوسف خان را روسها کشتند تا تحریکاتشان را بروز ندهد. یوسف خان - چنانکه از سراسر آثار او برمی‌آید - از محبان اهل بیت علیهم السلام و از مداحان خامس آل عبا (ع) و از مرثیه سرایان شهیدان کربلا بوده است.

مرثیه‌های متعدد و استواری از او در کلیات ریاضی برجای مانده است. از جمله او دوازده بند محتشم را استقبال و تخمیس کرده است. وی بارها دم از التجا به آستان مقدس حضرت ثامن الحجج (ع) زده و همه موفقیت‌هایش را از عنایت آن حضرت می‌داند.

هنگامی که در جریان حمله شبانه بر خانه‌اش، او شدیداً جراحت برداشت و یکی از انگشتان دست او تقریباً به‌تمامی بریده شد، پزشک روس می‌خواست آن را دور اندازد؛ او انگشت بریده را برجایش نهاده و گفته بود که شفای آن را از حضرت رضا (ع) می‌خواهد. انگشت ریاضی شفا یافت و ریاضی می‌نویسد که از آن پس پزشک روس هر وقت از مقابل روضه مطهره عبور می‌کرده کلاهش را به رسم احترام برمی‌داشته است.

ریاضی پیوسته خود را طرفدار وحدت اسلامی نشان داده و خواستار رفع اختلاف تشیع و تسنن بوده است. او از هواخواهان جدی ترکیه عثمانی بوده است، چنانکه هنگامی که رئیس تلگرافخانه مشهد خبر پیروزی عثمانی بر یونان را به او آورد، ریاضی يك سکه عتیقه طلا با چیزهای دیگر به او بخشید و متأسف بود که چرا استطاعت اعطای هدیه گرانباتری نداشته است.

او با یهودیان - به‌خصوص یهودیان مقیم مشهد - شدیداً مخالف بود و این مخالفت در آثار او به وضاحت دیده می‌شود. وی بیشتر مشکلات خود را از جانب آنان می‌دانسته است.

ریاضی اگر دانشمندترین فرد خاندان ابدالی نبوده باشد، بی‌گمان

یکی از دانشمندترین افراد آن خاندان بوده است. برخی از مورخان ریاضی را با شاهزاده محمد یوسف سدوزایی حاکم هرات اشتباه کرده و هردو را یکی پنداشته‌اند، در حالی شاهزاده یوسف فرزند ملک قاسم و نواده حاجی فیروزالدین حدود ۱۵ سال پیش از تولد محمد یوسف ریاضی کشته شده بوده است.

نگاهی بر کلیات ریاضی :

کلیات ریاضی که بحر الفوائد نیز نام دارد و در ۱۳۲۴ ق. به نشر سپرده شده بوده است، بر دوازده بخش نامتساوی تقسیم گردیده و مؤلف هر بخش را با عنوان «نسخه» خوانده است:

۱- بیان الواقعه (در ۳۱ صفحه) که مؤلف در آن طی بیان ۱۲ سرگذشت، رخدادهای زندگی خویش را که بیشتر آنها در مدتی کوتاه در خراسان اتفاق افتاده شرح داده است و ما در تحریر زندگینامه او از این رساله استفاده برده‌ایم.

۲- ضیاء المعرفة (در ۲۰ صفحه) شامل ۱۲ حکایت و ۲ اطلاع در مطالب متفرقه.

۳- عین الوقایع (در ۲۸۰ صفحه) در تاریخ که در پایان تفصیل بیشتری درباره آن به عرض خواهد رسید.

۴- دفتر دانش (در ۱۹ صفحه) در اخلاق و مطالب متفرقه.

۵- پرسش و پاسخ (در ۱۱ صفحه) شرح ملاقات و مناظره مؤلف با افراد مختلف.

۶- فیض روحانی یا دیوان غزلیات ریاضی (در ۳۴ صفحه).

۷- منبع البكاء (در ۱۱ صفحه) مرثی شهادت کربلا.

۸- تخمیسات (۵ صفحه).

۹- رباعیات (یک صفحه).

۱۰- رباعیات (یک صفحه).

۱۱- اوضاع البلاد (یک برگ)، رساله مختصر جغرافیایی.

۱۲- روس و ژاپن (۸۴ صفحه)، در تاریخ و اوضاع روسیه و ژاپن و جنگهای میان دو کشور.

این مجموعه پس از آنکه برسنگهای طباعتی نقش بسته به نظر مؤلف رسیده و مؤلف در آن اصلاحات، تصحیحات و تحشیه‌هایی افزوده است.

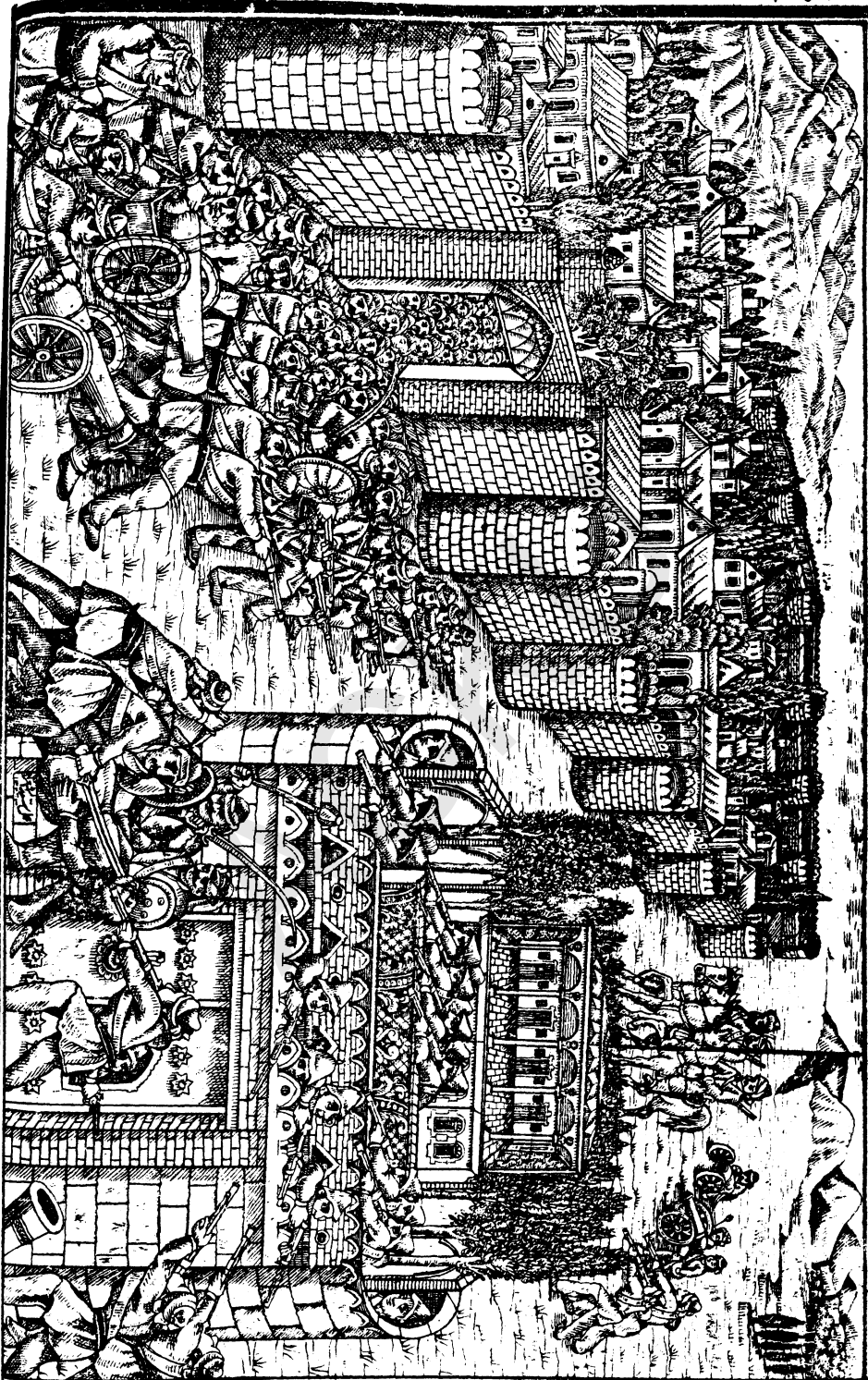
واما عین الوقایع :

ریاضی نگارش عین الوقایع را به قصد بیان تاریخ افغانستان و جنگهای آن سامان آغاز کرده و این موضوع را صریحاً در مقدمه بیان می‌کند و در عنوان هم می‌نویسد :

«عین الوقایع در ماده تاریخ افغانستان»

او پس از خطبه، مختصری در احوال احمدشاه درانی و فرزندش تیمورشاه می‌نویسد؛ و پس از آن به بیان رخدادها به صورت سال به سال از ۱۲۱۷ ه. ق. تا ۱۳۲۴ ه. ق. می‌پردازد؛ اما به بیان وقایع افغانستان اکتفا نمی‌کند و رخدادهای سال به سال ایران و به تدریج وقایع سالانه همه کشورهای جهان را برمی‌شمارد، که در نتیجه کتاب وضعیتی را به خود گرفته است که پژوهشگر تاریخ افغانستان به سرعت و به آسانی نمی‌تواند مقصود خویش را از آن حاصل کند.

دانشمند محترم جناب استاد ایرج افشار که به اهمیت این تاریخ وقوف کامل دارند - و همچون ابوی مرحوم خویش شادروان استاد دکتر محمود افشار علاقه خاصی به فرهنگ و تاریخ افغانستان دارند - نسخه کمیاب کلیات را در اختیار این بنده قرار داده و اشاره فرمودند که به بازنگری و استخراج و تحشیه بخش افغانستان در عین الوقایع بپردازم و از آنجا که انجام این کار خیر را برآورده شدن آرزوی دیرینه پژوهشگران و علاقمندان تاریخ افغانستان می‌دانستم فی الفور بدان پرداختم.



سوره سوره سپاه کابل به ضد نور کوئیاری مغیر انگلیس بنابر شتاب خود مغیر و محاربه دشتن او را در غارتها بقتل رساند

درد و استیجا و آید و گفت کو
بهرای سحر بی

ملکحات
 لاغری بن که در اندیشه ششم افش
 بیار طیب
 ریاض
 اینقدر نامد که تصویر برادر کشید
 صفحه ۵۶۸



سورجنگ اہلی ہر اس سردار والا محمد توپ خان دوم شنبہ ہجیم ذی الحجہ و نکستین ہراتیا ۱۲۹۷



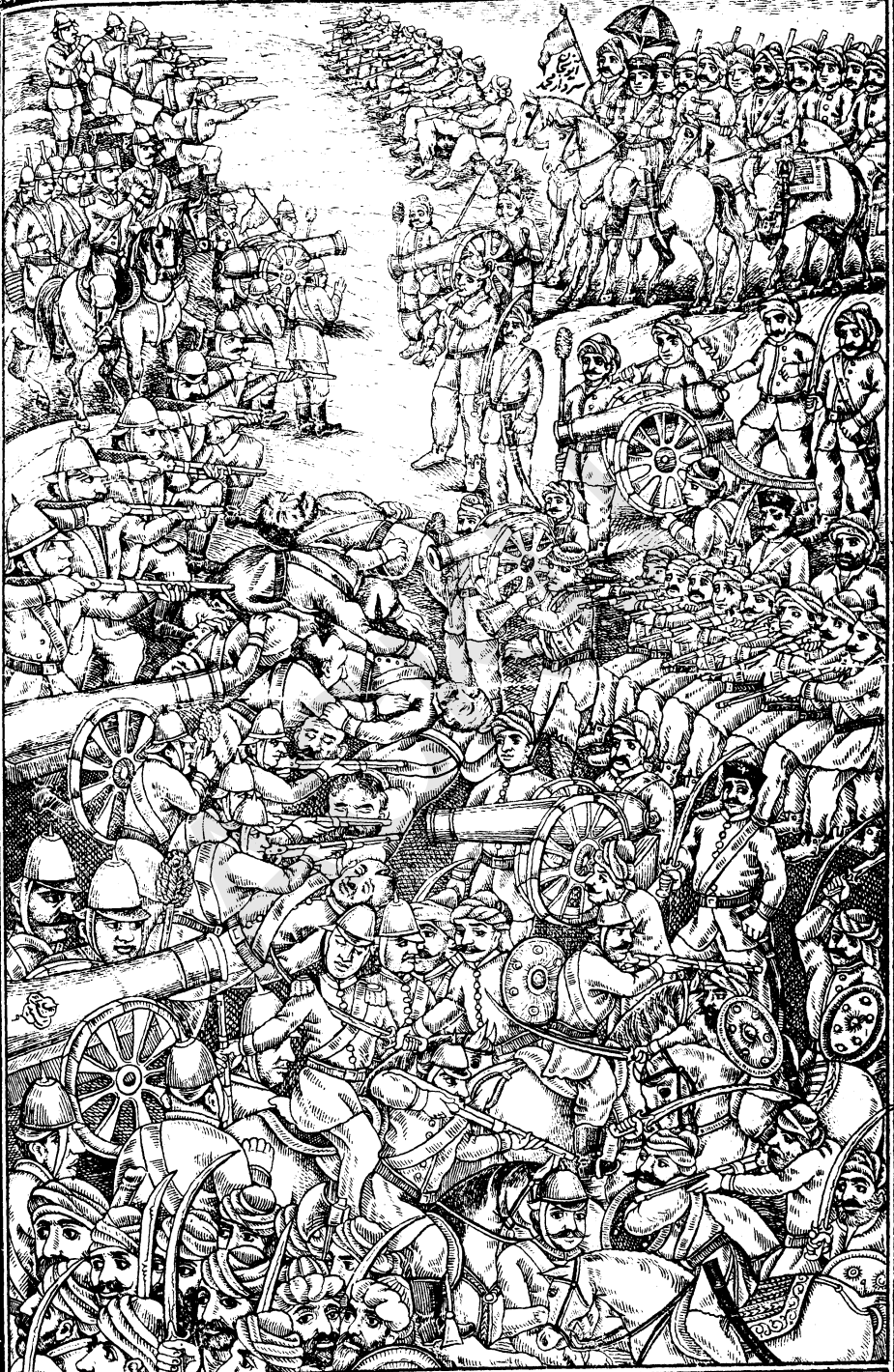


صورت مجاہد سردار ابراہیم خان و قلعہ کارہ و عطا حاکم کریم باجوہ امیر عبدالرحمن خان و دیگر



کامیابان

بود صورت جنگ عثمانیان که گشته غالب یونانیان



مبارزه افغانستان

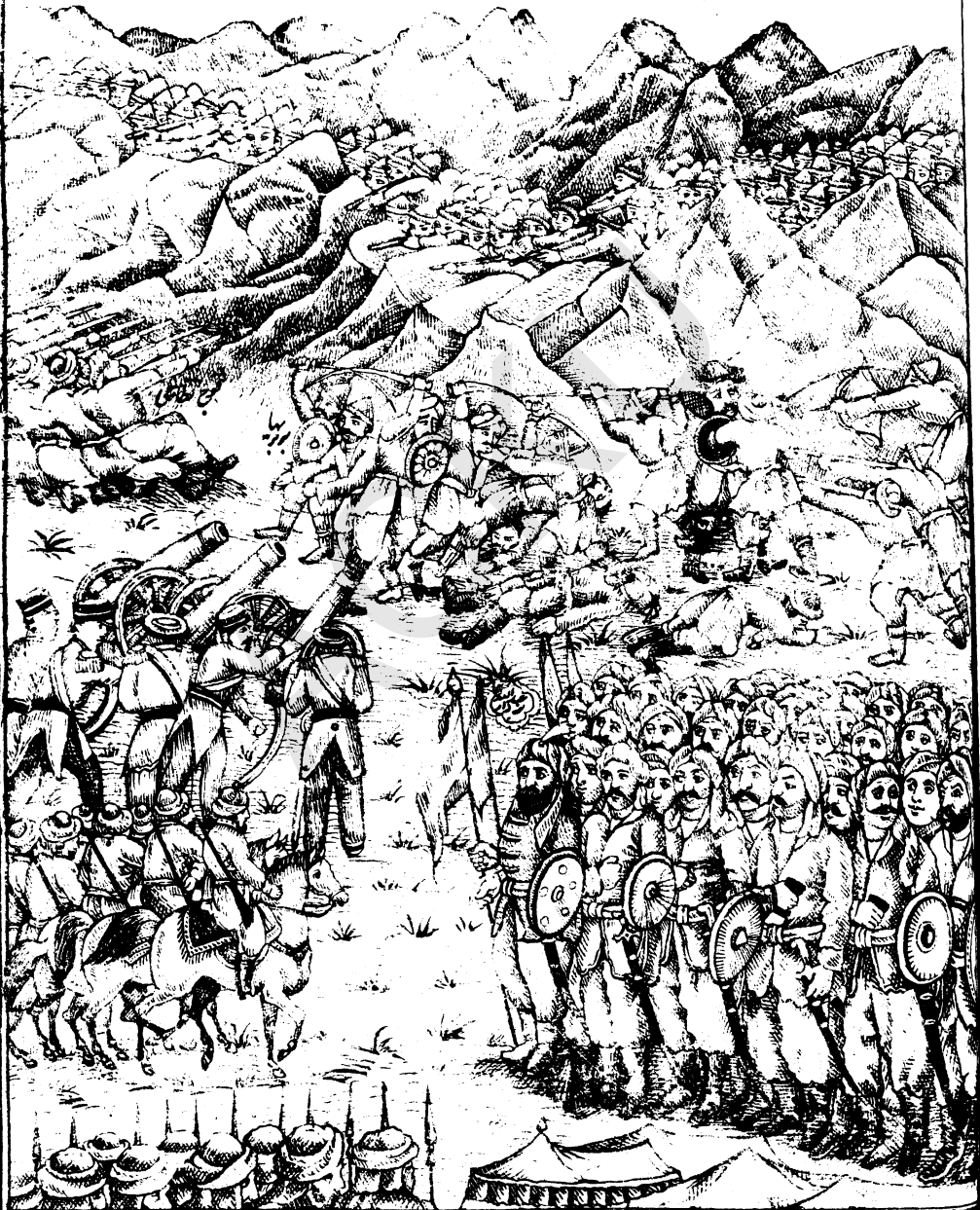
صورتی در باره افغانستان و لشکریان قزاق با کربل سخن در حسن اکملی که شکست خورد
صورتی در باره افغانستان و لشکریان قزاق با کربل سخن در حسن اکملی که شکست خورد





مجاہدین کے عہد الامیر الحسن خان دکنیوں کے احاطہ آئے گا بڑا ہوشیار و کامیاب ہوئے و قتل حکماء و غنائم بہت کی گئی

فهمی از نظایری غنی لی و اینها با ما از کار بر زیر حمل آید که از فاین ای راه می گذرد



طهران کلیله و سرور و الا تبار عبد القدوس خان و ریاست کتب و مطبعات و اعلام حیدر خان بنده و خیرالامیر عطاء خان

موت علایق شفقند حسا که در هر یک از سببها و انگیزهها و تقاضای شریک برادرش خودانی در حال حاضر مردمان و کفار و درین



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سزاوار پرستش خدایی است که تغییری به اوضاع جلالش و تدبیری به تصور خیالش نیست. تبعیت و اطاعت به سلطانی سزد که سریر سلطنتش بی زوال و اقتدارش بری از اضمحلال است. نه کسری به استقلال او و نه کسی را قوه جدال اوست. پی به خصالش نمی توان برد و ره به حقیقت حالش. پروردگار علیم و قدیم که از دیده عموم مخلوقات نهان و آثار قدرتش در تمام ممکنات عیان است.

آن خداوند کریم کارساز آنکه باشد در گهش کوی نیاز
غیر ذاتش نیست بر ذاتش دلیل گر هزاران قصه خوانم زین قبیل

ای خوشا حال آن بنده ای که در ستایش آن آفریننده بر همگنان تقدم جوید و رسم و راه هدی پوید و به پاس نعمت آفرینش حمد و سپاس بی منتهای الهی را با زبان معذرت گوید :

بعد حمد حق ثنای انبیا	جمله گویم ز ابتدا تا انتها
خاصه مدح حضرت ختمی مآب	احمد مرسل شه مالک رقاب
خاتم و سر حلقه پیغمبران	آنکه از جود وجودش شد عیان
عرش و فرش و ابرو باد و خاک و آب	وحش و طیر و جن و انسان و دواب
آفتاب و مه غلامان درش	سایه خاک قدوم انورش
منبع هستی طفیل حضرتش	چرخ گردون پایه ای از رفعتش
نعت مخصوص به نام احمد است	چونکه او دارای علم سرمد است
پس تحیات و درود بی شمار	بر همه اصحاب آن عالی تبار



خادمانِ درگهش را صد سلام
 خاصه آن سلطان اقلیم وفا
 واجب التعظیم خلقِ ماسوا
 حیدرِ صفدر امیرالمؤمنین
 باعث آسایش خلقِ جهان
 دین ز ضرب ذوالفقار او قوی
 در صفات او به تحریر و بیان
 این اشارت بس که شاه اولیاست
 زوجه اش صدیقه دختِ مصطفی
 زینت آفاق و ماه عالمین
 جدّه سادات و مفتاحِ جنان
 ماهِ عصمت، زبده اسرار حق
 گوشوارش زیور عرش برین
 هر دو فرزندش امین و دادگر
 آن یکی رانام چون خلقت حسن
 صاحب تاج و لوای مغفرت
 شاهِ اقلیم امامت از الست
 بعد او سلطان دشتِ نینوا
 شمس بطحا پادشاه بحر و بر
 خسرو مظلوم و شاه عالمین
 آنکه سر بنهاد اندر راه دوست
 چارمین حجت شه دنیا و دین
 چشم بیماران سراسر سوی او
 نور پنجم باقر علمِ ازل
 درگه او ملجاء درماندگان
 جعفر صادق بود نور ششم
 مخزنِ علمِ خدای اکبر است

هم تحیاتی به یارانش تمام
 پادشاه دین علی مرتضی
 ابن عمِ حضرت خیرالورا
 آفتاب حبِ او نور یقین
 لنگر افکن در زمین و آسمان
 کمترین مدحش هزاران مثنوی
 عجز می آرد قلم، لکن زبانی
 صاحبِ خلد و امام رهنماست
 آنکه باشد کعبه کوی وفا
 آفتاب عرش و نور مشرقین
 دختر پیغمبرِ آخر زمان
 شمسِ عفت، مطلع دیدار حق
 خادمش گردیده جبریل امین
 باعث آزادی نوع بشر
 سبز پوش غمِ امام ممتحن
 شافعِ مخلوق اندر آخرت
 تا ابد آن مهر رخشان بود و هست
 آنکه باشد نام او عین البکاء
 نور چشم دختر خیرالبشر
 تشنه کام کربلا یعنی حسین
 دادرس اندرگه و بیگاه اوست
 حضرت بیمار زین العابدین
 کعبه مقصود دلها کوی او
 آن عزیز خاص حی لم یزل
 فیض بخش هفت اقلیم جهان
 راه مقصد بی ولایش گشته گم
 صاحب اسرار حی داور است

در دو عالم پیشوای مسلمین
آنکه ایمان نیست بی مهرش درست
فرش خاکش گشته چرخ آبنوس
شاه اقلیم عجم یعنی رضا
کیمیا خاکستر دربار او
آن امام اشرف عالی نژاد
خادم او صد هزاران منتقی
می‌کنم مدح و ثنائش روز و شب
مقصد و مطلوب سودای وصال
در شمار یازده جز عسکری
منبع بحر کرم کوه وقار
مهدی آمد آن شه اثنی عشر
امر او واجب به طور حتم شد
باشد از جان بنده فرمان او
کرده حاضر از برای یاریش
بهر این خدمت ریاضی روز و شب
تا ز عصیان نباشد هیچ باک
کی ز نخل عمر می‌یابد ثمر

هفتمین موسی کاظم شاه دین
هشتمین سرمایه عشق نخست
آفتاب مکه و سلطان طوس
باعث فخر عرب میر ولا
توتیا گرد ره زوار او
گوهر درج نهم باشد جواد
در لقب گردیده از تقوا نقی
حجت عاشر نقی شمس عرب
صاحب ارشاد و تعلیم کمال
نیست بهر آدم و جن و پری
دهر از جود وجودش پایدار
صاحب دین وارث تیغ دوسر
آنکه برنامه اش امامت ختم شد
زد ریاضی دست بردامان او
اسب و شمشیری ز لطف باریش
اندر این دوران پر رنج و تعب
شد غلام چارده معصوم پاک
هر که منکر گردد از آنان دگر

بعد الحمد والتصلیه علی مستحقیها ... اما شرح این نسخه ثالث ★
که از تألیفات و تحقیق بنده در گاه اله محمد یوسف المتخلص به ریاضی
ومفصل بردوازده محاربه عمده افغانستان است که مؤلف به خاطر دارد
به انضمام دو تحقیق وقایع که قبل از خاطرداشت و به عرصه ظهور آمدن
مؤلف در آن صفحات روی داده. و غرض از نگارش این تفصیل چند چیز
است که مطالعه کنندگان محترم بهره‌مند خواهند شد:

★ - مقصود مؤلف سومین بخش از کلیات ریاضی است. نسخه یا کتاب اول
بیان الواقعه و کتاب دوم ضیاء المعرفه و نسخه یا بخش سوم کتاب حاضر یعنی عین الوقایع
است.

بهره اول : تواریخ صحیحی درباره افغانستان بیان می شود که احدی به این شرح مبسوط نپرداخته و قصه که مطلب آن مفهوم شود نساخته.

بهره دوم : قوانین غزوات و اقسام محاربه را به دست می آورند که ملت محترم اسلام به نقص کار جنگ و لشکر کشی پی برده، با بصیرت از امور محاربه رعیتی و نظامی می شوند و تدابیری که آثار فتح و فیروزی است می آموزند.

سوم : عموم اسلامیان در مملکتداری ساعی و جاهد و با تمهید و مآل اندیش خواهند شد.

چهارم : نفاق حالیه را به اتفاق مبدل ساخته، بر قوت و قدرت ملت خود افزوده به ترویج دین محمدی صلی الله علیه می پردازند.

پنجم : اینکه به پاداش زحمات تواریخ نگاشتن و دقت در تشریح و توضیح مطالب رزمیه اتفاقیه آن صفحات نمودن، یادآوری از مؤلف می نمایند ...

لازم است محض آگاهی مطالعه کنندگان محترم برخی از رویداد [های] هرات و انقراض سلطنت سدوزایی و نصب اولاد مرحوم پاینده خان بارکزی را به امارت افغانستان بیان نماید که موضوع و محمول معلوم باشد :

... بعد از نادرشاه افشار، سلطنت ابدالی به مرحوم احمدشاه رسید که بسیاری هندوستان و افغانستان و زابلستان و بلوچستان تحت سلطنت و اقتدار او بود. و قندهار را پای تخت قرارداد و شهر تازه بنا کرد.^۱ و بعد از وفات او تیمورشاه پسر احمدشاه مزبور به سریر سلطنت متمکن گشت و قوانین و قلمرو پدر را داشت. وفات تیمورشاه بن احمدشاه به تخت سلطنت کابل در ۱۲۰۷ هجری، مطابق ۱۷۹۲ مسیحی بود.

و بعد از وفات تیمورشاه، شاهزاده همایون که ولیعهد تیمورشاه بود به تخت سلطنت افغانستان جلوس نمود. و شاه محمود و فیروزالدین میرزا که پسران تیمورشاه بودند به فراه و هرات حکمرانی داشتند. و شاه زمان که برادر کهنتر اینها بود، به سال چهارم در خارج کابل به عزم شکار رفته بسیاری از اهالی ایلات را با خود متفق ساخته مراجعت کرد. پنج سال و اندی کم بعد از وفات پدرش بود که خروج نمود و همایون میرزا را در کابل گرفت و از حلیه بصر عاری ساخت^۲ و در بالا حصار^۳ کابل زنجیر به گردش نهاده محبوس سخت داشت. و پسر خود قیصر میرزا را نایب السلطنه قرارداد خود با لشکری متوجه هرات گردید. ولدی الورود او، شاه محمود و فیروزالدین میرزا با کامران میرزا پسر شاه محمود فرار برقرار اختیار

۱- احمدخان فرزند محمدزمان خان ابدالی و برادر نوالفقارخان بود، که هردو از حکام مستقل ابدالیان هرات بودند. حکومت ابدالیان هرات در ۱۱۴۴ ه. به دست نادرشاه افشار ساقط شد. احمدخان بعداً در شمار برجسته ترین افسران سپاه نادر درآمد. او پس از مرگ نادر به قندهار رفت و امپراتوری بزرگی را تأسیس کرد که بر افغانستان و بخش وسیعی از هندوستان حکومت می کرد. او پس از تاجگذاری، به احمدشاه درانی معروف گردید. او قندهار را پایتخت قرارداد و شهرجدیدی در آن ساخت که احمدشاهی نام گرفت. آغاز سلطنت او ۱۱۶۰ ه. و مرگ او ۱۱۸۶ ه.

۲- پس از وفات تیمورشاه بزرگان و درباریان او زمان شاه را به سلطنت برنشانند. همایون که برادر بزرگتر او بود چندی بعد قیام کرد، اما سرانجام گرفتار و نابینا شد. پس شاه زمان مدتی درگیر شورشهای پیاپی محمود بود تا سرانجام به دربار ایران پناهنده شد.

۳- بالا حصار قلعه نظامی کابل. تیمور پای تخت را از قندهار که در زمان پدرش احمدشاهی نام گرفته بود به کابل انتقال داد.

نموده به دربار مرحوم خاقان صاحبقران ایران فتحعلیشاه قاجار طاب ثراه آمدند. و این وقایع در سنه ۱۲۱۲ هجری بود و از طرف پادشاه ایران، اول اسماعیل آقاخان مکرری و بعد چراغعلی خان نوایی را به مهمانداری شاهزادگان مزبور معین نمودند و محل اقامتشان را در کاشان قرار دادند. هم در آن ایام، مرحوم قلیچ خان تیموری در هرات یاغی شده با طوایف چهار اویماق هرات همدست شده خودسری می کرد، و در محال هرات اقتداری به هم رسانیده بود.

[معاونت دولت ایران با محمود]

در سنه ۱۲۱۳ هجری مطابق ۱۷۹۸ مسیحی شاه محمود به اتفاق فیروزالدین میرزا برادرش و کامران میرزا پسرش استدعای همراهی از دولت ایران و عزیمت افغانستان نمود.

رقم پادشاه ایران صادر شد که امیر حسن خان حاکم طبس و میر علم خان حاکم قائنات به او معاونت و همراهی نمایند. و مبلغی زر و مال و اسباب لازمه برای حرکت او از این دولت مرحمت شد. شاه محمود به همراهی امنای دولت علیه ایران به فراه ورود نمود و آنجا را تصرف کرد. و بسیاری مردم افغانه به او گرویدند، و به قندهار حمله برد. ولدی الورود اهالی به سلام او آمدند. از آنجا با لشکر فراوان عزم تسخیر کابل نمود و این مملکت را نیز به حیطه تصرف در آورد. و شاه زمان را گرفته به قصاص عینین شاهزاده همایون از حلیه بصر عاری ساخت و بیرق اقتدار و استقلال

۱- در عزیمت نخستین که محمود با همراهی سرداران ایرانی بر هرات حمله برد، هر چند که قیصر والی هرات را در محاصره افکند، اما سرانجام سپاه محمود از دور او پراکنده شدند و محمود به بخارا و خوارزم رفت تا از امیر بخارا و خان خیوه یاری جوید، اما طرفی نبست و راه تهران گرفت. چندی بعد که شاه زمان سرداران معتبر افغان از جمله پاینده محمدخان را به قتل رسانید فتح محمدخان نزد محمود شتافت و محمود به تشویق او آهنگ قندهار کرد و آن شهر را به آسانی متصرف شد. پس عزم کابل کرد و بران نیز دست یافت. شاه زمان که عازم پیشاور شده بود گرفتار و نزد محمود آورده شد. محمود او را به تلافی چشم همایون کور کرد.

او تا پیشاور و کشمیر افراشته تمام افغانستان هم جزو سلطنت او شد. و برادرش فیروزالدین میرزا را در سنه ۱۲۱۶ هجری به حکمرانی هرات فرستاد و به رعایای هرات دست تعدی گشودند.

[ورود قیصر به دربار ایران]

در سنه ۱۲۱۷ هجری مطابق ۱۸۰۲ مسیحی قیصر میرزا پسر شاه زمان که از تعدی شاه محمود فرار کرده بود، با یک زنجیر فیل تقدیمی به حضور خاقان کشورستان فتحعلیشاه قاجار طاب‌ثراه آمد و استدعای همراهی و معاونت از دولت ایران نمود.

شاه محمود که خبر ورود قیصر میرزا را به دربار شاه ایران شنید حقوق دولت علیه ایران را از خاطر برده ترك مراوده با دولت مزبور نمود. خاقان مرحوم در مخارج و اسلحه همراهی به قیصر میرزا فرمود و معزی‌الیه به افغانستان شتافته، اهالی که از تعدی شاه محمود به ستوه آمده بودند، بسیاری‌شان به قیصر میرزا گرویدند. پادشاه ایران بند شمشیری مکمل به جواهر و خنجر مرصعی به قیصر میرزا فرستادند. اما آن شاهزاده والاتبار که در نهایت کمال و مدنیت بود، چندی نگذشت که بدرود زندگانی گفت^۱ و کماکان امورات تمام قلمرو تیمورشاه به شاه محمود و برادرش حاج فیروزالدین میرزا تعلق یافت و بین حاجی فیروزالدین میرزا و شاهزاده محمد ولی میرزای مرحوم که والی خراسان بود در سنه ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ جنگ سختی در گرفت.

[جنگ هرات به سرکردگی صوفی اسلام]

تبیین آنکه زمان حسین‌خان قاجار قزوینی که حکمران نواحی خراسان بود، قلعه غوریان^۲ ده فرسنگی هرات و حدود آن را جزو

۱- قیصر فرزند شاه زمان پس از گرفتاری و کور شدن پدرش، به ایران پناه آورد اما در آستانه به قدرت رسیدن عمش شاه شجاع به افغانستان برگشت و مدتی حاکم قندهار و سپس حاکم کابل گشت.

۲- غوریان، اولسوالی (بخش) بزرگ‌سرسبز ولایت هرات در جوار مرز ایران.

تصرفات ایران قرارداد به حکمرانی محمد اسحاق خان سردار قرایی واگذار کرد و سردار محمد اسحاق آن نقطه را به یوسفعلی خان برادرزاده خود سپرد که مواظب و سرحدار باشد. یوسفعلی خان به مواعید پی در پی حاجی فیروزالدین میرزا فریفته شده بدو گرویده بود. لهذا نواب محمد ولی میرزا که درین سنه والی خراسان بود با اردویی عزم تصرف غوریان را نمود.

حاجی فیروزالدین میرزا خلفاء ملت را با خود همدست ساخت، بسیاریشان صلاح مقاتلت و مقابله با دولت ایران ندیدند، اما مرحوم صوفی اسلام و جمعی دیگر از علماء افغانستان با ۵۰۰۰۰ سوار و پیاده برای جلوگیری عساکر دولت ایران به قریهٔ شکیبان^۱ و ممیزک^۲ آمدند، سپاه ایران هم که مرکب از ۱۴۰۰۰ سوار و پیاده بودند و ۱۲ عراده توپ داشتند، از شبش و روزنک^۳ قلمرو غوریان گذشته به قریهٔ شاه ده^۴ اردو زدند، و دراین منزل مرحوم سردار محمدخان قرایی پسر مرحوم سردار اسحاقخان نیز در کمال رشادت و داوطلبی به اردوی شاهزاده محمدولی - میرزا با عساکر قرایی رسیده و ریاست جنگ را اختیار کرد. روز ۲۲ ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ حرکت نمودند، در میدان رباط چرخه صوفی اسلام و عساکر افغانه نیز به عزم محاربه رسیدند. آتش جنگ شعله ور شد. خود صوفی اسلام که در هودج زرین با حشمت تمام نشسته و لشکریان افغانه را به جنگ ترغیب و تحریص می نمود، گلولهٔ توپ ایرانی به سرش خورده مقتول شد و سپهسالار افغانه که ابراهیم خان نام داشت نیز به گلولهٔ ساچمهٔ توپ از پا درآمد و ۳۸۰۰ نفر از آن لشکر افغانه کشته شده مابقی هزیمت اختیار کردند. بنه و آغرو قشان به تصرف ایرانیان درآمد. و سردار محمد -

۱- شکیبان، دهستانی سرسبز مربوط غوریان.

۲- مویزک و ممیزک نیز گویند.

۳- هردو از توابع غوریان.

۴- دربین هراتیان شاده تلفظ می شود.

خان قرایی متعاقب سپاه افغان رفته، اسیر و اسب زیادی آورد، با چهار عراده توپ که از دشمن گرفته بود. و جسد صوفی اسلام را توپچی‌های آذربایجانی روی خرمن حاصل مندابی^۱ گذاشته سوختند. یکی از شعرای ایرانی در واقعه قتل مرحوم صوفی اسلام شرح مبسوطی به نظم آورده اگرچه غرض به خرج داده، يك مربع آن را مؤلف دیده و نوشت :

زد لطفعلی خان قجر برفرق او تیغ دوسر
کردش روان سوی سقر فی یوم نحس مستمر

معرفی مرحوم صوفی اسلام

اصلاً اهالی اصفهان، نامش ملا اسلام، در سنه ۱۱۹۷ هجری به هرات آمده در بازار عراق^۲ صباغی^۳ باز کرد و بعد از چندی ورشکست شده گماشته ملا اسلام نام رنگرز^۴ هراتی ساکن جنب حوض دره جزیهای واقعه به هرات شده و به عزم کاسبی به قصبه^۵ کرخ^۶ [در] هفت فرسنگی هرات رفت و از آنجا تا دو سه سال به ملا اسلام می نوشت که برایش نیل خریداری نموده بفرستد و در عوض پول می فرستاد. بعد از آن مفقود شده سه چهار سال به طرف بخارا و ترکستان ازبک^۷ به سربرد. و در مراجعت به کرخ جمعی مرید دور او را گرفته او را صوفی اسلام نامیدند و از لطایف الحیلی که داشت، روز به روز بر عده اتباع [او] افزوده شد، تا صاحب امر و نهی گردید. مذهب اهل سنت [و] جماعت داشت و طریقه سهروردیه^۸ و نقشبندیه ارشاد می کرد و مرده^۹ زیادی اطراف او را گرفته بودند و تحف و هدایای

۱- مندابه، گیاهی دارای دانه روغنی که از روغن آن در روشنایی و در صنعت استفاده می شد.

۲- بازار عراق در سمت غربی شهر هرات واقع است.

۳- صباغی: رنگرزی و رنگریزی نیز می نویسند.

۴- کرخ: شهرکی در شمال شرق هرات که آب و هوایی خوش و اراضی حاصلخیز دارد.

۵- ترکستان ازبک در آن سوی آمو در برابر ترکستان افغانی که در این سوی آموست.

۶- کرخ: متنی: سرودیه. ۷- مرده: مریدها.

زیادی می آوردند. بعد از قتل او میرزا اللهوردی نام را حضرت نامیدند و جانشین او شد، و شبها در کارخانه^۱ او دوصد نفر مسافر طعام بلغور^۲ و نان می خوردند. و اکنون هم در کرخ و نواحی آن ده - دوازده هزار خانوار مرید آنها باقی هستند. و این خانواده در کمال اقتدار بودند، تا زمان مرحوم امیر عبدالرحمن خان که میرزا عمرجان نتیجه آنها را به کابل خواست، در سنه ۱۳۱۱ ترتیب آن خانواده به هم خورد و تنزل کردند.

خلاصه شاهزاده فیروزالدین میرزا که قوه طرف شدن با دولت ایران نداشت، مالیات سه ساله هرات را بعد از وضع مخارج تسلیم شاهزاده ایران نمود و سپاه ایران برگشتند.

[لشکرکشی مجدد محمد ولی میرزا به هرات]

ایضاً در سنه ۱۲۲۶ هجری مطابق ۱۸۱۱ مسیحی فیروزالدین میرزا رسوم سنواتی معهوده هرات را به دربار ایران فرستاد. مجدداً حکم به لشکرکشی ایران شد. نواب محمد ولی میرزا ی مذکور از راه باخرز به غوریان و از آنجا به پل نقره دوفرسنگی شهر هرات رفته اردو زده و فرمان به تاخت و تاراج اطراف می دهد. حاجی فیروزالدین میرزا که تعلل و تأخیر ادای وجوهات را باعث نقصان کلی دید، امنای خراسان را شفیع خود قرارداد و نقد و جنسی تسلیم کرد و تعهد مخارج همه ساله به دولت ایران نمود و ملک حسین میرزا پسرش را به عنوان گروی نزد شاه ایران فرستاد.

بعد از چندی بین شاه محمود و حاجی فیروز نفاق شد و هرات و قلمرو آن به شاه فیروز ماند.

۱- کارخانه : مطبخ.

۲- بلغور : شله .

[لشکرکشی به غوریان و استمداد از دولت ایران]

در سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق ۱۸۱۳ مسیحی ابراهیم خان ایلخانی هزاره حاجی فیروزالدین میرزا را به تسخیر غوریان خواند. ملک قاسم - میرزا پسر او با سپاهی فراوان آمدند. مرحوم سردار محمدخان قرائی که از طرف دولت ایران به قلعه غوریان بود و گمان این حرکت را به فیروز - الدین میرزا نداشت، و عساکر او کم بودند، محصور ماند. و بعضی اتفاقات در ایران بود که امید کمک نداشت. تدبیری به نظرش رسید که شخصی به قندهار بفرستد و شاه محمود را به ارض اقدس بخواند و ترغیب و تحریص به تصرف خراسان نماید. شاید بدین وسیله دفع شر خصم بشود.

بعد از رسیدن نامه او شاه محمود کامران میرزا پسر خود را با سپاهی فراوان به عزم تصرف خراسان و مشهد مقدس فرستاد. کامران میرزا در نزدیکی هرات قصد تادیب فیروزالدین میرزا و محاصره هرات را نمود و در قریه روضه باغ که اکنون مدفن شاهزادگان سدوزایی است اردو زد. و آن نقطه در سه فرسنگی طرف جنوبی شهر هرات واقع است. لهذا حاجی فیروزالدین میرزا از محاصره غوریان نادم شده پسر خود را احضار کرد و واسطه‌ای نزد سردار محمد اسماعیل خان دامغانی سردار سرحددار ایران فرستاد و متوسل به دولت ایران شد و تقبل پنجاه هزار تومان پیشکشی نمود که همه ساله بپردازد و سکه و خطبه را به نام خاقان مرحوم فتحعلیشاه طاب‌ثراه زینت دهد. سردار اسماعیل خان به امداد او مأمور هرات شد. و در قریه نقره دوفرسنگی هرات اردو و بنه را گذاشته باجمعی سپاه جرار حمله‌ور به لشکریان کامران میرزا در قریه روضه باغ شد. به محض عبور لشکریان ایرانی از پل مالان به طرف اردو باغ^۱، کامران میرزا خود را حریف ندیده به طرف قندهار گریخت و حاجی فیروزالدین میرزا چون

۱- اردو باغ، جنگل و دهکده‌ای در نزدیکی هریود.

احیا کرده ایرانیان شد، پنجاه هزار تومان نقد را داد. سردار ایران به‌مشهد مراجعت کرد.

[ورود وزیر هرات با هدایا به‌تهران و ارسال خلعت]

در سنه ۱۲۳۰ هجری، مطابق ۱۸۱۴ مسیحی، مرحوم حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین میرزا و ابراهیم‌خان ایلخانی هزاره با هدایای لایقه از هرات به‌دارالخلافت تهران، خدمت خاقان مرحوم فتحعلیشاه طاب‌ثراه رفتند و از تعدی شاه محمود شاکی بودند و طلب استمداد نمودند.

بنابراین پادشاه ایران خلعت مخصوصی برای فیروزالدین میرزا توسط میرزا محمدصادق‌خان وقایع‌نگار فرستادند و حاجی آقاخان نیز به‌همراه او به‌هرات معاودت نمود، اما ابراهیم‌خان را به‌واسطه افسادی که سال قبل در امور غوریان نموده بود، به‌تهران توقیف و نظر بند ساختند. بعد از چهارماه میرزا صادق‌خان وقایع‌نگار با عبدالرشیدخان افغان و هدایای فیروزالدین میرزا از هرات به‌دارالخلافت مراجعت نمودند.

[تسخیر غوریان به‌دست ملک‌قاسم]

در سنه ۱۲۳۱ هجری، مطابق ۱۸۱۵ مسیحی به‌واسطه قتل مرحوم سردار محمداسحاق‌خان و حسن‌علی‌خان پسرش، اوضاع امور خراسان و سرحدات آن مشوش شده، بزرگان قبایل و رؤسای اهالی هر نقطه و هر طائفه سرشورش و فتنه داشتند. بنیادخان هزاره هم فرصت به‌دست آورد و بسیاری از نقاط جام و باخرز را متصرف شد و اطراف و حوالی مشهد را تاخت و غارت کرد.

مرحوم سردار محمدخان قرایی هم استعداد وافری مهیا نموده علاوه بر مملکت قرایی و نواحی خاف و باخرز^۱ که [در] تصرف داشت، عزم تسخیر ارض اقدس را نمود. لهذا شاهزاده فیروزالدین میرزا موقع به دست آورده شاهزاده ملک قاسم میرزا پسر خود را با اردو و جمعیت زیادی به تسخیر غوریان فرستاد و آن ناحیه را مسخر کردند.

هم درین سال عبدالرشیدخان افغان فرستاده فیروزالدین میرزا که به دربار ایران بود مجدداً با میرزا محمدصادق خان وقایع نگار که از طرف دولت ایران مأمور هرات بود به محل مزبور معاودت نمود.^۲

[لشکر کشی شجاع السلطنه به هرات]

در سنه ۱۲۳۲ هجری مطابق ۱۸۱۶ مسیحی نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه از طرف دولت ایران والی خراسان شد. حاجی فیروز-الدین میرزا باز عبدالرشیدخان افغان را با نامه و هدایا به تهنیت شجاع-السلطنه فرستاد و میرزا محمد صادق خان وقایع نگار ایرانی را که مدت نه ماه [در] حبس داشت رها نمود. ملک قاسم میرزا هم به تصویب پدرش غوریان را تخلیه نموده به تصرف سرحداران ایران وا گذاشت. اما چندی نگذشت که مخالفت در میان آمده بین والی خراسان و فیروزالدین میرزای افغان بنیاد نزاع شد. شجاع السلطنه با رضاقلی خان زعفرانلوی مرحوم که شخص با استعدادی بود و نجفقلی خان شادلو حکمران بجنورد و بیگلر خان چاپشلو در هفدهم جمادی الاول به منزل سنگ بست جام اردو زدند و در این نقطه مرحوم سردار محمدخان قرایی با پنج هزار سپاه سواره و پیاده از لشکریان قرایی که همراه داشت به اردوی شاهزاده پیوست و متوجه هرات شدند.

در میان [راه] جام هنگام عبور شاهزاده، شخصی از قلعه گیان محمودآباد که به تصرف جمعیت هزاره و بنیاد خان بود، تفنگی به طرف

۱- باخرز، محلی در نزدیک تایباد.

۲- حاجی فیروز محمدصادق خان وقایع نگار را در هرات به حبس افکند.

اردوزده بود. شاهزاده امر به تسخیر قلعه فرموده عبدالله خان بیارجمندی- فیروز کوهی را و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان دامغانی و اسماعیل خان سردار را مأمور یورش کردند. به فاصله دو ساعت آن قلعه محکمه را متصرف شدند. و جمعی از هزاره‌ها مقتول و بعضی فرار نمودند و اموال آنها به تصرف سپاه ایران آمد.

فردای آن روز به تربت جام ورود کردند. عطا محمد خان افغان را که فیروزالدین میرزا به معذرت خواهی و تسلیم نمودن غوریان فرستاده بود، اینجا به شاهزاده رسید؛ اما شجاع السلطنه فسخ عزیمت ننموده از راه باخرز به کوهستان و از آنجا به غوریان و بعد به شکییان [رسیدند] و درپل نقره جنب قریه جایه اردو زدند و در آن هنگام شمخالیان حاجی فیروزالدین- میرزا با سپاه جرار^۱ افغان تل بنگیان^۲، خارج دروازه ارگ هرات را سنگر قرار داده مستعد مدافعه شدند.

شاهزاده شجاع السلطنه نیمه اردو را مأمور حمله و یورش بر آنها نمود و نیمه دیگر را امر به سنگربندی در پشت نهر انجیل فرموده مقابل مزار اول ولی^۳ سنگرها بستند و همه روزه اطراف هرات را سپاه ایران می‌تاختند. تا حاجی فیروزالدین میرزا غوریان را با پنجاه هزار تومان تقدیمی به دولت ایران تسلیم نمود. و تقبل سکه و خطبه کماکان در هرات به نام پادشاه ایران نمود.

لهذا اردوی شاهزاده قصد حرکت نموده و آنچه لشکر جرار داشتند به عزم تدمیر و تنبیه هزاره‌ها فرستادند، به ریاست سردار اسماعیل خان و از راه دره بوم که بسیار کوه تل‌های سخت دارد، روانه بادغیس و بیشه هزاره شدند. از هزاره‌ها و فیروز کوهیها متجاوز از ده هزار کس جمعیت

۱- جرار: جلد و چاپک.

۲- تل بنگیان، تپه‌یی است اکنون در شمال غربی داخل شهر هرات.

۳- مزار ابوالولید محدث آزادانی راهراتیان اول ولی گویند.

جنگی این دره را بزخوگاه^۱ خود قرار داده بودند و کمین داشتند و سپاه ایران با آنها مصاف دادند، دو ساعت از روز رفته شروع به قتل شد. تا ظهر بنیاد خان هزاره آنچه کوشش کرد و هزاره به کشتن داد ثمری نکرد. آخر فرار برقرار اختیار نمودند و لشکریان ایران هم از نابلدی و خستگی بعد از کامیابی مراجعت نموده به اردوی شاهزاده پیوستند و بعد از سه روز روانه مشهد شد.

[پایان حکومت حاجی فیروزالدین در هرات]

در اواخر این سال شاه محمود از کابل و راه قندهار وزیرفتح خان ولد پاینده محمدخان بارکزایی را که مرد کاملی بود به عنوان معاونت فیروزالدین میرزا به هرات فرستاد^۲ و مشارائیه به ظاهر هرات نزول کرده پس از ملاقات به هنگام وداع فیروزالدین را گرفته مغلولاً به قندهار فرستاد و امناء و امراء او را معزول کرد و مرحوم حاجی آقاخان وزیر را با عبدالرشیدخان افغان که همه ساله به رسالت به ایران می رفت کشت و خود به حکومت هرات پرداخت و برادر خود کهندل خان را با لشکر زیادی به عزم تسخیر غوریان فرستاد. و بعضی خوانین خراسان را ضمناً با خود هم رآی و هم خیال ساخت. و تهیه حمله وری و لشکر کشی به صوب خراسان نمود. و از طرف دیگر محرك رحیم خان حکمران خوارزم شد که او لشکری برداشته به سرحد ایران بتازد.

[مختصری در احوال پاینده محمدخان بارکزایی]

وزیر فتح خان پسر مرحوم پاینده محمدخان بازکزایی بود. و اینها چند برادر بودند: فتح خان، و پردل خان، و شیردل خان و محمد عظیم خان،

۱- بزخوگاه : کمین گاه .

۲- فیروزالدین خود طالب کمک شده بود.

و دوست محمدخان، و یار محمدخان، و عبدالجبارخان، محمدزمانخان، و کهندلخان، و سردار سلطان محمدخان طلائی و پیرمحمدخان و رحمدل-خان و چند برادر دیگر همه ولدان پاینده خان بودند. و مرحوم پاینده خان پسر حاجی جمال الدین است، که آن مرحوم از افاغنه بارکزیایی و بزرگ ایلات مالدار بیابان و کوهستان نواحی قندهار و کابل و مرد صادقی بوده است و مکتبی داشته.

پاینده خان روزی گوسفند زیادی فروخته و درجایی نشسته پولها را شماره می کرده. شخصی از اهل الله به لباس معمولی متداولی اهالی وطن رسیده و براوسلام کرده و گفته: پاینده، پادشاهی غواری چه دله درکوم؟ (پادشاهی می خواهی که به تو بدهم؟) پاینده خان سر را بلند و نگاهی کرده اما جواب درستی به آن شخص نداده، مجدداً مشغول حساب پول شده. او باز همین بیان را کرده، پاینده خان گفته سهوایی؟ ته چه مانه پریژدی خپل روپی حساب کم؟ (چه می گویی؟ تو که نمی گذاری پول خود را حساب کنم). آن شخص باز اظهار فرموده: زه روپی نه غوارم، فقط دتا پشتونوم چه پادشاهی غواری زه تا ته درکوم یایه؟ (من پول نمی خواهم فقط از تو می پرسم پادشاهی می خواهی من به تو بدهم یا خیر؟) پاینده-خان گفته: هو چه بادشاهی ستاپه اختیار کی دی ولی نه را کوی؟ بیشک چه ستاد لاس کیژی زه غورام؟ (بلی هرگاه پادشاهی به اختیار تو است چرا نمی دهی؟ بیشک هرگاه از دست تو می شود، من می خواهم).

پاینده خان شب به خیل خود آمده، این مطلب را به اقوام و عیال خود صحبت داشته. زن تازه او که خیلی محترمه و عاقله بوده و از مال پدر دارایی و اموال زیادی داشته مردانه همت می گمارد براینکه دختران

۱- عبارت به زبان پشتو است، اصل: درکه ام.

۲- اصل: سوايه ته چه مانه پریژده اخپول روپی حساب کم.

۳- اصل: زه روپی نقوارم فقط دتا پشتون وم چه پادشاهی قواره زه تات در بکم یایه.

۴- اصل: هو چه بادشاهی ازته، په اختیار که ده ولی نه ورکه بیشک چه از تاد لاس کیچه زه قوارم (در متن به رسم الخط و تلفظ معیاری نزدیک شده است).

بزرگان، قبایل و طیوف افغان را برای شوهرش خواستگار شود.^۱
 سعی عاقلانه آن زن مردانه صفت کار به جایی رسانید که پسرهای
 مرحوم پاینده خان هر کدام مصدر امورات سلطنتی سلاطین سدوزایی
 شدند و بسیارشان به حکمرانی بلاد سرحدی هندوستان و کشمیر و نقاط
 سرحدی افغانستان منصوب شدند. خداوند او را بیامرزد. در حقیقت انتقال
 سلطنت سدوزایی به اولاد پاینده خان بارکزیایی از برکت آن بی بی ادی^۲
 می باشد. و فتح خان که یک پسر او بود وزارت شاه محمود را در کابل دارا
 شد.

[جنگ شجاع السلطنة با وزیر فتح خان]

در سنه ۱۲۳۳ هجری مطابق ۱۸۱۷ مسیحی خاقان خلدآشیان
 فتحعلیشاه قاجار طاب ثراه مرحوم معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب خان-
 اصفهانی را به استمالت امراء و خوانین خراسان فرستاد و ذوالفقار خان و
 مطلب خان را به مدافعه لشکر خوارزم و افغان مأمور و مقرر فرمود.
 وزیر فتح خان افغان مزبور پسر مرحوم پاینده محمدخان بارکزیایی
 هم که تدارک و استعداد حربی کامل در هرات فراهم نموده بود، با اردویی
 مرکب از ۳۵ هزار جمعیت سواره و پیاده ترتیب داده عزم تسخیر ارض قدس
 را نمود.

و از این طرف شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنة با دوهزار
 سواره و پیاده معجلاً به جلوگیری او شتافت. در کال یاقوتی معتمدالدوله
 به اردو پیوست. از راه جام و باخرز رفتند. بنهرا به کافرقلعه^۳ بین بیابان
 طائباد^۴ و کوهسویه گذاشته و خود پیشتر رفته در نقطه کال چوقوکی^۵

۱- فصلی بیان شده از خوییهای همسر پاینده محمدخان و انتقاد از زنان عهد مؤلف.

۲- ادی با یاء مجهول: مادر. در متن اده آمده است.

۳- اکنون اسلام قلعه.

۴- تایباد.

۵- چغوکی، چغوک در لهجه هروی یعنی گنجشک.

کناره جنگل به اردوی وزیرفتح خان که از کوهسان عزم باخرز داشتند رسیدند و آتش جنگ شعله ور شد. سه ساعت از آفتاب گذشته الی دو ساعت از ظهر رفته صدای توپ و تفنگ به فلک مینارنگ می رفت. در آن گیرودار گلوله شمشال ایرانی به دهان وزیرفتح خان آمده بود باوجود آن زخم اندیشه ننمود لشکریان خود را به جنگ ترغیب و تحریص می نمود، اما چون دستمال ابریشمی زرد در دست داشت و به دهان گرفته بود، سپاهیان او دستمال خون آلود را به دست و دهان او دیده بودند، به واهمه افتاده شکست در انداختند و هزیمت اختیار کردند. و اردوی ایرانی هم که از شدت تشنگی و گرما در پنج ساعت محاربه خسته شده بودند، دیگر تعاقب از لشکر افغان ننموده به کافر قلعه مراجعت کرده دست از جنگ و تاخت و تاز کشیدند.

هم در این حیص و بیص بنیادخان هزاره با دوهزار سواره و پیانصد پیاده آمده بود به نیم فرسنگ فاصله از جنگ گاه ایستاده سیاحت می کرده که وقت شکست هریک از آن دو اردو بهره و غنیمتی برده باشد. میرزا- عبدالوهاب خان معتمدالدوله جمعیت بنیادخان را خیال سواران شاهزاده نموده بی خبر میان آنها رفت و اسیر شد. مرحوم شجاع السلطنه فرمان حکومت جام و باخرز را به اوفرستاد؛ بعد از آن معتمدالدوله را رها کردند. و کسی تاکنون از اصفهانیا اینطور بازی نخورده و نخواهد خورد.

از متروکات و اموال اردوهای افغانه و ایران بهره زیادی به هزاره ها رسیده بود که از جسته گریخته های هنگام جنگ در گوشه و کنار بی صاحب مانده بود و آنها از میان بردند.

و در این سال موکب خاقان فتحعلیشاه به سمت خراسان عازم شد و رحیمخان خوارزمی که از حرکت و انتهاض اردوی پادشاهی آگاه شد با لشکریان خود از سرحدات خراسان فرار نموده برگشت.

و فرمان دوستانه پادشاه ایران به شاه محمود رسید که یا فتحخان

افغان را مقید به طهران بفرستد یا از حیلۀ بصر عاری نماید. شاه محمود شق آخری را قبول نمود و حاج فیروزالدین میرزا را به هرات فرستاد و به تدبیر چندی وزیرفتح خان را گرفته محبوس سخت نمودند.

[نابینا شدن فتح خان و قیام فرزندان پاینده محمدخان]

در سنه ۱۲۳۴ هجری مطابق ۱۸۱۸ مسیحی وزیرفتح خان را شاهزاده حاج فیروزالدین میرزا^۱ در عمارت باغ خیابان که حالا باغ شاهزاده ملک قاسم میرزا می گویند مغلولاً طلبیده و او را از حلیۀ بصر عاری ساخت و بعد از کور کردن او به چند یوم فاصله کشت^۲. و شیردل خان برادر فتح خان را در فراه محبوس کردند.

و بعد از این واقعه شاه محمود دید کار سخت خواهد شد، از فراه به قندهار شتافت، که در آن اطراف، برادران فتح خان آشوب سرپا نکنند. اما اولاد پاینده خان بارکزیایی که هر کدام دارای ریاست و حکومت بودند بنا می فتنه و طغیان را گذاشته بر ضد سلطنت سدوزایی در هر گوشه توشه آماده داشتند و علم شرارت افراشتند. من جمله پردل خان که یک برادر فتح خان بود در قلعه نادعلی جنب سیستان جمعیتی دور خود جمع کرد و به مخالفت کامران میرزا برخاست و مطالبۀ برادران محبوس خود را می کرد. شاهزاده کامران، شیردل خان را که در محبس سالم مانده بود ناچار به او تسلیم کرد. و محمد عظیم خان برادر دیگر فتح خان که صوبه دار کشمیر بود، دوست محمد خان و یار محمد خان برادران خود را به پیشاور فرستاد و شاهزاده ایوب را که از نتایج سلطنت سدوزائی بود به تخت نشانیده به او همراهی کردند، و در حوالی جلال آباد با شاه محمود جنگیده و شاه محمود را منهزم ساختند و شاهزاده ایوب الگای پیشاور

۱- وزیر فتح خان به دست کامران یا به فرمان او کور شد و فیروز در این فرصت در هرات نبود.

۲- فتح خان در راه کابل و در منزل سیدآباد (بین غزنی و کابل)، هم به فرمان کامران به دست گروهی از سرداران درانی کشته شد.

را تا حدود قلمرو تمام جلال آباد متصرف شد. و مجدداً محمد عظیم خان برادر دیگر خود عبدالجبار خان را با استعدادی شایان به همراهی دوست - محمد خان به تسخیر کابل فرستاد، و محمد زمان خان برادر دیگرش را به هندوستان فرستاد که شجاع الملک پسر تیمور شاه را که به دولت انگلیس پناه برده بود همراه خود به قصد تدمیر و تسخیر سایر افغانستان و سیستان بیاورد، و اقدامات و افیه درانهدام امور سلطنت شاه محمود از این برادران به ظهور رسید، و کار افغانستان پریشان شد، و جز هرات و قندهار و فراه حصارى در دست شاه محمود و پسرش کامران میرزا و فیروزالدین میرزای برادرش نماند.

[حمایت دولت ایران از محمود و کامران]

کامران میرزا در همین ایام يك زنچیر فیل و سی طاقه شال کشمیر و مبلغی زر نقد تقدیمی به دربار خاقان فتحعلیشاه فرستاد و راپورت وقایع را نیز توسط فرستاده کتباً معروض داشت.

در سنه ۱۲۳۵ هجری مطابق ۱۸۱۹ مسیحی شاه محمود و کامران میرزا از قندهار عبدالصمد خان بارکزائی را با تحف و هدایای لایقه به دربار خاقان مرحوم فتحعلیشاه فرستادند و شکایات از حرکات و طغیان برادران وزیرفتح خان نمودند. فرمان همایونی به نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه والی خراسان صادر شد که ندی الحاجه طرفداری و امداد به شاه محمود و کامران میرزا نماید. عبدالصمد خان خوشنود به هرات معاونت کرد.

هم درین سال شاهزاده حاج فیروزالدین میرزا که به هرات از برادرزاده خود کامران میرزا و برادر خود شاه محمود مخوف شده بود، فراراً به ترشیز آمد.

و شاه محمود به هرات آمده به اغوای بنیادخان هزاره و اویماقات جمشیدی پرداخت و با آنها تدارك تاخت و تاز به نواحی خراسان نمود.

نواب شجاع‌السلطنه با اردویی عزیمت هرات نمود، و اول نواحی باخرز و بعضی از محال جام را که بنیادهزاره متصرف شده بود مسخر نمود و به امیرقلیچ خان تیموری سپرد. امیرحسن خان طبسی و سردار محمدخان - قرائی هم با اردویی زبده سوار به نواب معظم‌له پیوستند. شاه محمود که هرات را دچار مخاطرات دید، از مخالفت با دولت ایران نادم شده، از تحریک دست کشیده تحف و هدایا و معذرت‌نامه به شاهزاده فرستاد.

[برخی از حوادث متفرقه مربوط به هرات و اطراف]

در یوم پنجشنبه غرهٔ رمضان المبارک سنه ۱۲۳۷ هجری، مطابق ۱۸۲۱ مسیحی امیرقلیچ خان تیموری و ابراهیم خان جمشیدی که متفقاً مشغول محاصرهٔ هرات بودند، هنگام یورش در کنارهٔ خندق ارگ هرات تیر خورده مقتول شدند و سپاهشان متفرق شد.

و آن روز مرحوم مستوفی میرزا محمدحسین خان هراتی معروف به بچه متولد شده بود. مرحوم میرزا محمدحسین هراتی در سنه ۱۲۷۲ به هرات مستوفی بود. در فتح هرات که توسط مرحوم حسام‌السلطنه اتفاق افتاد، خدمات نمایان با اقارب و انساب خود به دولت علیهٔ ایران نمود و بعد از تخلیهٔ هرات همراه مرحوم حسام‌السلطنه به خراسان آمده مورد مرحمت اولیای دولت علیهٔ ایران و صاحب‌املاک و چندی به وزارت منصوب گردیده و در اواخر سنه ۱۳۲۱ در ارض اقدس بدرود حق را لبیک اجابت گفت (کذا).

در سنه ۱۲۳۸ هجری، مطابق ۱۸۲۲ مسیحی مصطفی خان زوری به هرات یاغی شده و شاهزادگان سدوزایی فرار نمودند و خود شاه محمود نیز فراری شد و مصطفی خان ارگ را سنگر قرارداد و کسانی که از نژاد سدوزایی و در هرات و قلمرو آن مصدر کاری بودند همه را معزول نمود. اما شاهزاده کامران میرزا که به تسخیر لاش و جوین رفته بود، مراجعت کرد و حمایت پدر خود را نموده مصطفی خان را محاصره کرد و گرفت و کلاه

کاغذی بر سرش گذاشته روغن چراغ بالای سرش ریخته و او را به عبرت کشت و هرات را چراغان نمودند.

در سنه ۱۲۳۹ هجری، مطابق ۱۸۲۳ مسیحی تراکمه تکه و سارق به تاخت و تاز بعضی از نواحی هرات آمده بودند. شاهزاده کامران میرزا فرستاده آنها را شکست دادند و چهل نیزه سر به هرات آوردند.

در سنه ۱۲۴۰ هجری، مطابق ۱۸۲۴ مسیحی شاه محمود به محال جمشیدی و قصد تسخیر کشک و تصرف قلعه بالا مرغاب رانده آن نواحی را مسخر نموده متصرف شد و اهالی آن سامان تبعیت او را اختیار نمودند. در سنه ۱۲۴۱ هجری، مطابق ۱۸۲۵ مسیحی سردار شاهپسندخان اسحاق زائی از کامران میرزا رنجیده به طرف بالا مرغاب رفت و از آنجا به اتفاق شاه محمود به محال اوبه و چشمه آب گرم رفتند و کامران میرزا برای دلجویی آنها رفته شاهپسندخان را با پدر خود به هرات آورد.

[جنگ محمود و کامران و حمایت شجاع السلطنه از کامران]

در سنه ۱۲۴۲ هجری، مطابق ۱۸۲۶ مسیحی شاه محمود از کامران - میرزا پسر خود خائف شده از هرات بیرون آمد، و باز به طرف سبزوار و فراه رفته افغانه ایلات را با خود متفق نموده و قصد دفع پسرش را کرد.

کامران میرزا استدعای معاونت از شاهزاده حسنعلی میرزا والی مشهد مقدس نمود. شاهزاده معظم له محمد امین خان پاکزی^۱ را با پانصد سوار به هرات فرستاد. کامران میرزا مطمئن شد و شاه محمود مجدداً به اطراف رفته چهار هزار لشکر ترتیب داده به جانب پسر راند. کامران - میرزا جهانگیر میرزا پسر خود را به دفع پدر مأمور ساخت. شاه محمود به چشمه منقان بادغیس اردو زده بود. از آنجا به خارج هرات تاخت، اول

به محمد امین خان ایرانی که در باغ شاهزاده ملک قاسم میرزا مقام داشت حمله نمود و کاری از پیش نبرد. بعد از آنجا متوجه اردوی جهانگیر میرزا شد و او را شکست داد^۱ و کامران میرزا در شهر هرات محصور شد و از بیم قتل و غارت اهالی هرات ملتجی به نواب حسنعلی میرزا شدند نواب معظم حرکت نموده از مشهد به غوریان آمد و کامران میرزا به این اطمینان دلیرانه جنگید و پدرش شاه محمود را شکست و فرار داد. شجاع السلطنه در قریه سنگ بست محال پوزه کبوترخان چهارفرسنگی هرات ورود نموده اردو زد و کامران میرزا [به] استقبال و به ملاقات ایشان رفته اردو را با شاهزاده به هرات آورد و هست و بود خود را به شاهزاده ظاهر و باطن نمود. نواب معظم جز يك حلقه انگشتر الماس^۲ چیز دیگر از خزاین و جواهرات او برنداشته فرزند خود ارغون^۳ میرزا را با پنج هزار سوار و سه عراده توپ به هرات مأمور اقامت به یاری کامران میرزا ساخته خود به ارض - اقدس مراجعت فرمود.

در سنه ۱۲۴۵ هجری، مطابق ۱۸۲۹ مسیحی اوضاع افغانستان مرتب و برقرار بود. ناخوشی تبلرز و یرقان به قندهار بیداد کرد و در میمنه و بادغیسات نیز دامنه^۴ شیوع یافت. و هم گاومرگی در نواحی فراه و اسفزار روی داد.

فتوحات سردار بسکویچ در بلاد عثمانی و شورش اهالی یونان باعث اندوه و تأسف اهالی افغانستان به لحاظ هم مذهبی شده بود.

هم درین سال شاه محمود از طرف لاش و جوین می آید و به هرات متوفی می گردد^۵ و در قریه روضه باغ مدفون می شود و کامران میرزا



- ۱- جهانگیر میرزا که نوۀ محمود بود، در این جنگ کشته شد.
- ۲- در منابع دیگر انگشتر عقیق آمده.
- ۳- اصل: ارغوان.
- ۴- دامنه در لهجه هروی تب محرقه را گویند، تبلرز بیماری است نظیر ملاریا.
- ۵- شاه محمود سدوزایی در سال ۱۲۴۴ در گذشت. در همین سال عطا محمد الکوزایی نیز در گذشت. عطا محمد خان وزیر کامران و عم وزیر یار محمد خان بود.

تعزیه‌داری و مبرات زیادی می‌نماید.

[۱۲۴۶ هجری، مطابق ۱۸۳۰ مسیحی] : در این سال به قلمرو هرات جز دو حمله‌وری تراکمه و تلافی حکمران هرات چیز دیگری دیده نشده.

زنی در قریه سیاه‌وشان طفلی آورده^۱ [که] دارای دو سر بوده بهیک گردن، و سه ساعت زنده بوده است.

[مرگ حاجی فیروزالدین]

در سنه ۱۲۴۷ هجری، مطابق ۱۸۳۱ مسیحی. در این سال نایب‌السلطنه ایران مرحوم عباس میرزا با اردوئی به‌نظم و رسیدگی امور خراسان از طهران آمد. قلعه سلطان‌آباد ترشیز و نواحی آنرا در این سال مسخر و مفتوح نمود. حاج فیروزالدین میرزای افغان که بعد از اغتشاش کار خود به ترشیز رفته بود در این ایام به تحریک کامران میرزا مقتول شد^۲ و پسرش ملک قاسم میرزا به ارض اقدس آمد.

[آهنگ تسخیر هرات]

در سنه ۱۲۴۸ هجری، مطابق ۱۸۳۲ مسیحی، نایب‌السلطنه ایران به تسخیر قوچان و تنبیه مرحوم رضاقلی‌خان زعفرانلو پرداخت. کامران-میرزا و وزیر یار محمدخان پیشکار او که ضمناً موافقت با مرحوم

۱- آورده : زاده.

۲- تقریباً تمام منابع قتل حاجی فیروز را به دست سپاهیان خسرو میرزا دانسته‌اند. خسرو میرزا با افرادش در قلعه سلطان‌آباد بودند و هنگامی که یکی از افراد حاجی فیروز شبانه به طلب آب بیرون شد و گرفتار آنان گردید. به حاج فیروز خبر بردند و او با شمشیر آخته به قراولان تاخت و آنان او را شناخته کشتند.

رضاقلی خان کرد داشتند رسماً به نایب السلطنه نوشتند که اگر مقصد تلف ساختن رضاقلی خان است ما از او امداد خواهیم کرد و اگر غرض اصلاح است، اسباب صلح را خود آنها فراهم نمایند. و به خود هرات تهیه لشکر کشی بدین ملاحظه داشتند. اما مرحوم نایب السلطنه جوابی به اقتضای وقت مرقوم داشته بود. و به عجله زیاد امر به یورش فرموده خوشان را فتح کردند و از آنجا به جام و باخرز رانده این نواحی را منظم نموده از تصرف سردار محمد خان قرایی خارج ساختند. وزیر یار محمد خان را از هرات به خراسان احضار فرمودند^۱ و او را که لقب امین الدوله از کامران- میرزا داشت دلالت نمودند بر این که کامران میرزا باید مطیع و منقاد دولت ایران گردد و هرات ضمیمه خراسان بشود الا آماده جنگ باشند. وزیر یار محمد خان با کامران میرزا در این باب جواب و سؤال کتبی داشت و کامران میرزا قبول این مطلب نمود.

هم در این سال شش فوج سرباز از مشهد مقدس و ترشیز و تربت و نقاط خراسان گرفتند و چهار هزار از طایفه اکراد و ترک و تیموری و غیره برقرار جزو سپاه خراسان نمودند و اردوی نایب السلطنه عزم حرکت به طرف هرات داشتند که بغتاً به طهران احضار شدند و رفتند.

در سنه ۱۲۴۹ هجری، مطابق ۱۸۳۳ مسیحی نواب محمد میرزای قاجار به امر مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا مأمور به تسخیر هرات شدند. و این اردو مرکب از بیست و هفت هزار سپاه بود. و متعاقب آن هم چهار هزار سپاه به ریاست قائم مقام معروف روانه هرات نمودند. وزیر یار محمد خان را در ارض اقدس دستگیر کردند و آن لشکر به سرحدات هرات ورود نمود و اولاً قلعه کوهسان را به غلبه گرفتند و بعد متوجه غوریان شدند.

کامران میرزا با پنجهزار نفر [به] استقبال اردوی دولت ایران به عزم جنگ آمده فئتين تلاقی کردند. در حمله اول افغانه مقهور گردیده به هرات گریختند.

۱- یار محمد خان نامه های محمد خان قرایی را که در آنها کامران را تحریک کرده بود به خراسان آورد ولی در آنجا تحت نظر قرار گرفت.

مرحوم قائم مقام درحین عبور، دوهزار نفر به محاصره غوریان از همراهان خود گذاشته و خودش را به اردوی شاهزاده اعظم محمد میرزا رسانید.

و کامران میرزا سپاه زیادی تهیه نموده از شهر خارج شده حمله به اردوی ایران آورد و باز شکست خورده به شهر محصور شد.

[درگذشت نایب السلطنه و قرار صلح]

و اردوی ایران تدارك حمله به هرات را داشتند که در آن ایام خبر وفات مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا به اردو رسید. و شاهزاده محمد میرزا قرار صلحی به اقتضای وقت با کامران میرزا داده نجفقلی خان کرد. شادلو را به هرات گذاشته خود با اردو مراجعت نمود و هنگام مراجعت دویست خانوار از سکنه حصار کوهسویه حرکت داده به امیر اسدالله خان عرب حکمران قائنات سپردند.

در سنه ۱۲۵۰ هجری، مطابق ۱۸۳۴ مسیحی... و افغانستان بدون زیادتیی که از خارج آمده باشد به داخله این مملکت جنگ وجدال بین رعایای اطراف در کار بود. خصوص ترکستان ازبک که میرهای قهندز و خان آباد با حکام سرپل^۱ و میمنه به هم افتاده^۲ خونریزیها می کردند و هم میرهای بربرستان با مردم افغان اندری^۳ و توخی^۴ برای جزیی مطلبی طرف نزاع وجدال بودند. ولات افغانستان آن قوه و قدرت را نداشتند که آتش فتنه را به امر اکید خود بنشانند و یا رعایا به احکام آنها اعتنایی نمایند.

در ۱۲۵۱ هجری، مطابق ۱۸۳۵ مسیحی...، در این سال سرداران

۱- سرپل شهری است از استان جوزجان افغانستان که مرقد یحیی بن زید در آنجاست (بین میمنه و شبرغان).

۲- به هم افتادند: به جان هم افتادند، درگیر شدند.

۳ و ۴- اندر و توخ: دو قبیله افغان.



بلوچ سیستانی دخل و تصرف به بعضی از نواحی افغانستان که سمت همجواری به سیستان دارد می نمایند، و کامران میرزا تهیه و تدارک و استعداد حربی به هرات آماده و فراهم می نماید و قصد تسخیر سیستان را می کند. حکومت سیستان ملتجی به پادشاه ایران می شود و دفع تعدی او را می خواهد.

[لشکرکشی محمدشاه قاجار به هرات]

در سنه ۱۲۵۲ هجری، ۱۸۳۶ مسیحی، کامران میرزا را به طهران احضار نمودند که برود با پادشاه ایران ملاقات نماید. او متعذر شد و در ضمن بزرگان ایلات هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و تومانی^۱ را به شهر هرات احضار نموده از آنها عهد و میثاق برای همراهی و همخیالی خود برضد دولت ایران گرفت. و این مطلب باعث آن شد که شهریار ایران محمدشاه برای لشکرکشی به هرات مصمم شدند و به دارالخلافه این تدارک دیده می شد.

در سنه ۱۲۵۳ هجری، مطابق ۱۸۳۷ مسیحی، در اوائل محرم این سال پادشاه ایران محمدشاه امر به احضار سپاهیان نموده هشتاد هزار سپاه سواره و پیاده به دارالخلافه موجود شدند و در یوم یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی از طهران حرکت اردوی دولتی ایران به ریاست خود اعلیحضرت محمدشاه طاب ثراه گردید، طی منازل نمودند.

و کامران میرزای افغان به هرات به تعمیر برج و بارو و گود ساختن خندق شهر هرات پرداخت و سپاه قلمرو خود را که متجاوز از بیست و دو هزار نفر سواره و پیاده بودند به شهر سکنا داد.

در این سفر به همراه پادشاه ایران غراف سمنوویچ وزیرمختار روس برای گفتگوهای دولتی خود آمد و سرجان مکنیل^۳ وزیرمختار

انگلیس مقیم طهران نیز به رقابت وزیرمختار روس عازم هرات شد، سهل است، بلکه دولت متبوعه خود را اعلام داد که اگر پادشاه ایران هرات را فتح نماید، به هم‌خیالی دولت روس، لشکر ایران عزم قندهار و تسخیر هندوستان خواهد کرد. لهذا دولت انگلیس از این حرکت سپاه ایران به وحشت و هیجان است و دستور العمل به وزیرمختار مزبور می‌دهند که به هر تدبیر باشد خود را به کامران شاه افغان رساند و اطمینان از همراهی دولت انگلیس بدهد و افغانها را در طرف شدن با پادشاه ایران ترغیب و تحریص نموده وابدارد. خلاصه پادشاه ایران حبیب‌الله خان شاهسون امیرتوپخانه را با چهل عراده توپ مقدمه‌الجیش فرستادند... باری اردوی شاهنشاه به خراسان رسیده در جنب قلعه احمدآباد و سرجام اردو زدند. و مرحوم حاج میرزا آقاسی و جمعی از اعیان رخصت مشرف شدن به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام یافته جبهه خویش را به خاک آن آستان ساییدند. و بعد از چهار پنج روز اردوی کیوان شکوه سلطان ایران از سرجام حرکت فرموده به فریمان ورود نمودند و از آن راه روانه هرات شدند.

در تربت شیخ‌جام اللهیارخان آصف‌الدوله با چهار عراده توپ و چهار هزار سپاه مأمور نظم بادغیسات شد.

واردوی پادشاهی به کوهسان و از آنجا به محال غوریان ورود کرده محمدخان امیرتومان را مأمور فتح غوریان نمودند. لدی‌الورودشان سوار و پیاده زیادی به ریاست شیرمحمدخان برادر وزیر یارمحمدخان از قلعه غوریان بیرون آمده با محمدخان تالاقی سختی کردند و شکست خوردند و به قلعه محصور شدند. واردوی پادشاهی روز هفتم شعبان به خارج شهر بند غوریان نزول نموده حکم به تسخیر قلعه دادند.

اینقدر توپ به قلعه غوریان زدند که سه طرف آن به کلی منهدم شد و تاکنون آثار آن باقی است. روز چهاردهم شعبان قلعه مفتوح شده شیرمحمدخان با سران افغان به سلام همایونی آمدند و عفو تقصیر آنها شده امیراسدالله خان را مأمور اقامت غوریان فرموده اردوی همایونی را حرکت دادند.

وروز بیست و دوم شعبان موكب همايونی به ظاهر هرات نزول اجلال فرمود و سردار شمس الدین خان بهر كاب همايونی آمده خادم پادشاه ایران شد و مورد مرحمت گردید.

وزیر یار محمد خان هم روز پانزدهم شعبان برفراز برج خاکستر^۱ معروف هرات آمده اظهار اطاعت نمود و عزیز خان سرهنگ مکرری به اجازه پادشاهی وارد شهر هرات شده با کامران شاه ملاقات کرد و نامه [ای] از او به شهریار ایران آورد اما مبنای اقوال مندرجه آن بردروغ بود. لهذا نایره قتل اشتعال یافته در اردوی ایران تدارك حمله و یرش به شهر هرات داشتند.

کامران شاه کار را سخت دیده پسر خود نادر میرزا را شبانه از دروازه خوش، شرقی هرات خارج نموده نزد اللهقلی خان توره خوارزمی فرستاد و از او و خوانین ترکستان ازبک و میمنه طلب امداد کرد. اللهقلی خان هزار و پانصد سوار به خلیفه عبدالرحمان که اهالی آن صفحات به او ارادت تامه داشتند سپرده مأمور امداد کامران شاه نمود. و او به نزد مضارب خان والی میمنه رفته از طوائف ازبکیه ترکستان مثل اندخود و شبرغان و سرپل و میمنه شش هزار سوار دیگر فراهم نموده متوجه هرات به قصد امداد کامران شاه شد.

شیر محمد خان هزاره نیز از بادغیسات و قلعه نو چهار هزار نفر سواره نزد خلیفه عبدالرحمان فرستاد و این جمعیت مہیای جنگ به سمت هرات می آمدند و آصف الدوله که به تسخیر آن حدود رفته بود به چند نقطه با آنها و طیوف^۲ جمشیدی و فیروز کوهی و غیره مصاف داده چند فتح نمایان نمود.

هم در این روزها ملا عبدالحق پشنکی^۳ که از اجله علمای اهل سنت بود به مسجد جامع شهر هرات منبر رفته فتوای جهاد به اهالی داد.

۱- برج خاکستر یا برج خاک بر سر در گوشه جنو بغرب شهر هرات.

۲- ظاهراً به جای طوائف.

۳- اصل : پشتکی. سادات پشنکی در هرات معروف بوده اند.

جمعیتی از افغانها جمع آوری نموده از دروازه خوش خارج شدند که حمله به اردوی پادشاهی نمایند. قراولان محمدخان امیرتومان به آنها برخورد آتش جنگ شعله ور شد و علی محمدخان کربچه ایرانی در این جنگ مقتول شد. افغانه نیز شکست خورده به شهر مراجعت نمودند. اما همه روزه از طرف اردو به جانب شهر حمله وری و قتال و جدال در کار بود. لکن رجال دولت علیه ایران که در اردو بودند به مخالفت یکدیگر اقدام داشتند و این مسأله باعث تعویق فتح هرات شد.

تأسف دیگر اینکه شخصی از قزلباشیه هرات، نامش ریحان خان که عباس خان ریحان معروف ملازم خاص او بوده و آن ریحان خان رئیس خلوت کامران شاه افغان و محترم بود، در آن روزها طنز و طعنه در شهر شنیده، از کامران شاه رنجیده، داخل نقب شده، از خندق گذشته به اردوی ایران آمده بدون اطلاع و تقدیمی به اجزای دربار شاه خودش به حضور همایونی مشرف شده استدعای نگهداری خود و مرحمتی از حضور شاهنشاه ایران نمود. شاه در حق او خیلی مرحمت فرموده و وعده عنایت داده بود^۱... رئیس خلوت اعلیحضرت پادشاه ایران با آن ریحان خان مدعی شده بود که چرا مرا ندیده حضور شاه رفته است؟ به این ملاحظه در خلوت حضرت همایون را مشتبه ساخته بدین مطلب که این ریحان خان از خواص کامران شاه است و آمدن او به اردوی ایران از راه حیل و خدعه است، بلکه هم قصد قتل پادشاه را دارد. شهریار ایران از این مطلب به اشتباه افتاده، فوراً جلاد خواسته، ریحان خان را به دست او سپرده امر فرمود که ببرند سر آن بیگناه را به کناره رودخانه کارآباد^۲ ببرند. جلاد او را از اردو خارج ساخته کنار رودخانه مزبور قرب مزار سلطان میر شهید^۳ سر بی گناه مرحوم ریحان خان را از قلعه بدن جدا نموده حضور شاه آورد و

۱- در این موضع فصلی در باب درباریان چاپلوس ایران آمده.

۲- در لهجه هرات: کاربار.

۳- آرامگاه میر عبدالواحد شهید.

بعد از قتل او دیگر کسی از اهالی شیعه یا سنی هرات به اردو نیامده پای ثبات به جنگ و جدال فشردند و سلطان ایران از آن واقعه نادم شد رئیس خلوت مغرض را معزول فرمود.

در سنه ۱۲۵۴ هجری، مطابق ۱۸۳۸ مسیحی مطلب مهمه افغانستان و ایران کار محاصره هرات بود که طول کشید و زد خورد زیاد واقع شد به طوری که قراء اطراف تا چهار فرسنگی تاراج و خالی از سکنه ماند. کامران شاه در شهر پریشان مانده در خیال صلح شد، اما اطمینان آمدن به اردوی ایران نداشت. نامه [ای] به حضور اعلی حضرت محمد شاه فرستاد که این يك فرد شعر در آن درج بود:

ای باغبان چوباغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
خلاصه مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس مقیم طهران که به اردو آمده بود کار را مشکل دیده اجازه از پادشاه ایران حاصل نموده داخل شهر شد و تعهد کرد که کامران شاه را مطمئن نموده همراه خود به اردو بیاورد. اما چون فتح هرات را باعث خرابی امور سرحدی هندوستان می دانست برعکس نموده هنگام ملاقات با کامران شاه اطمینان و اظهاراتی که باعث قوه قلب کامران شاه بود، در کار برده متعهد شد که اگر قدری پاداری کنند اردوی شاه ایران را از خارج هرات حرکت داده مرحوم محمد شاه را از فتح هرات منصرف نماید. و این مطلب وساطت سفیر انگلیس باعث زحمت و نقصان زیاد به دولت ایران شد.

و در آن ایام چند لوله توپ قلعه کوب از مس در اردو ریختند، و باستانیها در اطراف شهر ساختند و آن توپها را بالای آن بردند، و روزی چندین گلوله توپ به شهر می انداختند و در کار محاصره هرات خیلی سخت گیری می نمودند، تا آثار قحط و غلا در شهر روی داد. بسیاری اهالی لاعلاج از شهر فراراً به اردو می آمدند، و از طرف پادشاه ایران به همه آنها غذا و لباس مرحمت می شد.

هم در این روزها غراف سمنوویچ وزیر مختار روس که از طهران

حرکت نموده به سیاحت بعضی از بلاد ایران از شاهرود رفته بود مجدداً به هرات وارد اردوی پادشاهی گردید.

وزیر مختار انگلیس بیشتر متوحش شده اصرار و ابرامی زیاد در معاودت اردو و مراجعت پادشاه ایران داشت.

چون کامران شاه اطمینان می خواست و به استمالت او عبدالمحمدخان - محلاتی وارد شهر شده بود.

هم در این روزها که پنجم ماه صفر بود فرستادگان مودودخان و محمدابراهیم خان فیروزکوهی محال هرات با تقدیمیه و عرایض اظهار خلوص و بندگی به حضور پادشاه ایران رسیده مورد مرحمت شدند.

هم در این اوان قنبرعلی خان که به قندهار مأمور شده بود مراجعت نموده شاهپسندخان افغان اسحاق زایی نیز که در قلعه لاش و جوین حکمرانی داشت با شاهپسندخان برادر سردار علی خان سیستانی که به او پیوسته بود متفقاً به اردوی همایونی آمدند و مورد الطاف پادشاهی گردیدند.

و خدادادخان افغان هم از جانب مرحوم سردار کهنل خان با دو زنجیر فیل پیشکشی از قندهار بعد از چند یوم به اردو رسید و عریضه از سردار کهنل خان به دربار معلی آورده بود که استدعای کهنل خان این است [که] به امر اعلی لشکر قندهار زمین داور را حرکت داده به اردوی پادشاهی بیاورد. اعلیحضرت محمدشاه در جواب فرمودند اکنون به لشکر قندهار احتیاجی نداریم. اگر کهنل خان مهیای خدمت است بالشکری جرار حمله به جلال الدین میرزا پسر کامران شاه که در فراه و اسفزار است برده او را مقهور سازد. لهذا محمد عمر خان پسر کهنل خان با چهار هزار سوار از قندهار به عزم شرفیابی حضور پادشاه ایران آمده در ۲۷ صفر وارد اردو به خارج هرات شد و مأمور مقهور ساختن جلال الدین - میرزا گردید. حمله به اسفزار و فراه برده او را مقهور ساخت و کار محاصره هرات سخت تر شده لشکریان طرفین از طول مدت به ستوه آمده اطراف شهر را تا بیست فرسنگی تاختند و آبادیها را ویران نمودند.

وزیرمختار انگلیس در فراهم آوردن موجبات تعلل و تأخیر مقصد ساعی بود، تا خاطر همایونی از او مکدر شده او را از اردو معذرت خواستند و روانه طهران شد. دربین راه حکمی از فرمانفرمای هندوستان به او رسید که نایبی در اردوی پادشاهی به هرات معین دارد و خودش به لندن حاضر شود. وزیرمختار، استدرت^۱ نام انگلیس را که نایب اول سفارتش بود به هرات فرستاد و خود روانه لندن شد. اما به کامران شاه محرمانه نامه نوشت. عنوانش این بود: مبدا شما به پادشاه ایران اطاعت نمائید یا در محاربه و نزاع و جدال کوتاهی داشته باشید که نتایج شما برباد خواهد رفت. اینقدر خودداری نمایید تا من به لندن برسم؛ اسباب مراجعت پادشاه ایران را فراهم می‌نمایم.

در هفدهم ربیع الاول عساکر پادشاه ایران از سمت قریه شالبافان و النگ سنگ سفید قرب برج خاکستر هرات شهر را گلوله باران نمودند و از طرف برامان و میر صالح ملا^۲ که سی عراده توپ به سنگرهای ایرانی بود گلوله زیاد به شهر ریختند و از اطراف دیگر نیز شلیک^۳ توپ در کار بود. و چهل هزار از سپاهیان مأمور یورش به شهر شدند. افاغنه نیز که در بروج و فصیلها اجتماع داشتند، شلیک پیاپی نمودند. تا کنار خندق سه چهار هزار از سپاهیان ایران به خاک هلاک ریختند. من جمله اسکندر خان سرهنگ ایرانی زخم شدیدی برداشت و بروسکی صاحب که از امیرزاده‌های لهستانی بود به زخم گلوله هلاک شد. باوجود این عساکر ایران تا کنار خندق راندند و نیز از خندق گذشتند و گلوله‌های توپ ایرانی بروج آن طرف شهر را تا سه ذرع ارتفاع خراب و با خاک یکسان نمود. اما به واسطه زیادی آب خندق و استقامت محصورین و کثرت مجروحین امکان ورود شهر به عساکر ایران نبود. و بعد از این قضیه تا چندی یرش به شهر برده

1- Stoddart

۲- میر صالح ملا مزاریست در حد غربی هرات به فاصله ۲۵۰ قدم تا کنار خندق (مؤلف).

۳- اصل: شلیک.

4- Borowsky

نشد تا روز هشتم جمادی الاول مجدداً لشکریان ایرانی حمله‌ور به جانب شهر شده، بیشتر از آن یرش گلوله ریختند، و پیش رفتند تا از خندق گذشته شیرحازی^۱ اول و شیرحازی دوم را هم گرفتند و محمدولی‌خان-تتکابنی بیرق خود را به پای برج شهر رسانیده نصب کرد. و اینقدر کشته از سپاه ایران افتاد که در خندق محتاج پل برای عبور نبود.

سپاه ایران دلیرانه به شیرحازه‌ها جای گرفتند. محمدولی‌خان تتکابنی برای کمک رسانیدن و آوردن آلات لازمه خرابی بروج به سنگر مراجعت می‌کرد که ناگهان گلوله توپ افغان بر سرش خورده سر او را برد و سرخوش‌خان ایرانی نیز زخم گلوله یافت.

از این طرف شهر، تسخیر شهر نزدیک بود، و به‌طوری دلیران ایران پیشقدمی می‌نمودند که اهالی شهر سر تفنگهایی که از تیرکش برج برای نشانه بیرون می‌کردند، لشکریان ایران با دست سر تفنگها را می‌گرفتند و این کمال دلیری و شجاعت است که به خرج دادند. اما سایر دسته‌جات اطراف بنابر مخالفت رؤسای خود تعلل در پیشقدمی نمودند. این مطلب باعث آن شد که در آن یرش پرخسارت نیز عساکر ایرانی از پای بروج و داخله شیرحازی نزدیک غروب مراجعت نمودند.

اگرچه لشکریان متفقاً مہیای یرش دیگر شدند که در این حمله حتماً شهر را مسخر نمایند، اما ابرام و اصرار امانا و کارگزاران دولت انگلیس در معاودت موکب اعلی زیاد شد، بلکه سفاین جنگی آن دولت به خلیج فارس لنگر افکن شده آشکارا اعلان دادند که چون فتح عساکر ایران در هرات باعث اختلال کلی در امور حکومت انگلیس به هندوستان می‌شود اگر از آن در گذر نشوند و اردو معاودت ننماید، مودت مبدل به عداوت خواهد شد. اعلیحضرت شهریار ایران چون رعایت دوستی دولت انگلیس را منظور داشت، امر فرمود غوریان را مجدداً از جزو جمیع هرات موضوع نموده قلمرو مشهد قرار دهند و به محمدعلی‌خان پسر الهیار خان آصف‌الدوله والی خراسان واگذار شوند. نمایندگان دولت انگلیس قبول نمودند، و

۱- شیر حازه و شیرحازی: اصطلاح نظامی، شهر حاجب، نوعی فصیل.

پادشاه ایران در نوزدهم جمادی‌الآخری حکم به بازگشت اردوی معلی فرمودند. و محمدعلی‌خان را با شش هزار سپاه به ضبط غوریان به اتفاق جعفرقلی‌خان شادلو مأمور توقف آنجا نمودند.

سردار محمدخان و سردار شمس‌الدین‌خان افغان در رکاب پادشاهی به طهران آمدند و سالی بیست هزار تومان در حق محمدعمرخان مقرر از دولت ایران برقرار شد.

اما کلیه سبب مراجعت شاه ایران این شد که کلیوم چهارم^۱ پادشاه انگلیس وفات یافته بود و اعلیحضرت ملکه ویکتوریا برادرزاده‌اش تازه به سلطنت جلوس نموده در اول جلوس خود این خواهش را از اعلیحضرت محمدشاه طاب‌ثراه نمود و آنهم پذیرفت.

از اهالی هرات بسیاریشان بسکه به شهر محصور ماندند به امراض مختلفه فالج و لنگی^۲ گرفتار شدند که هنوز یادگار آن عهد در هرات موجودند.

[هرات پس از محاصره]

کامران شاه که نتایج امور خود را خوب ندید بعد از معاودت پادشاه ایران نادم کردار خود شده، افسوس از حرکات خود می‌خورد که چرا با دولت ایران رشته مودت و خصوصیت به میان نداشته باشد.

هم در این سال صاحب‌منصبان انگلیس بعضی از اردو خود را عقب کشیدند و بعضی از راه هندوستان به قندهار و از آنجا به هرات عازم شده و دخل و تصرف در استحکام شهر و سنگرهای خارج و امورات دیگر نمودند. من جمله رودخانه هرات که شدت سیل بهارش بعضی اراضی را همه ساله کال ساخته روز به روز جریان آب را به طرف شهر نزدیک می‌نمود. آن صاحب‌منصبان عمله و بیگارات زیاد گرفته به اطلاع و اجازه کامران شاه

۱- کلیوم چهارم: ویلیام چهارم William IV

۲- در عرف هرات: سیاه لنگی.

از مقابل پل مستان بلند قریه کورت و قریه نشانی^۱ سمت جنوبی رودخانه را نهر وسیعی حفر نمودند که آب رودخانه بدان طرف مایل و جاری شود. و آن نهر را تا سفلی قریه مالان آورده پول زیادی صرف و خرج نمودند که اکنون در آن کنار رودخانه مقداری از آب آن رود جاری است، و آن را مسمی به شیلۀ انگلیس نموده اند و بدین اسم علم است و آن صاحب منصبان محل اقامت خود را در سر درب قلعه حاج آقاخان^۲ مرحوم که وزیر شاه فیروزالدین افغان بود قرارداد داده بودند که آن عمارت هنوز هم باقی است.

[ورود سپاه انگلیس به افغانستان به همکاری شجاع الملك]

در سنه ۱۲۵۵ هجری مطابق ۱۸۳۹ مسیحی عساکر انگلیس به بهانه اینکه کمک به والی افغانستان می دهند وارد حدود سند شده این مملکت را مسخر نمودند و بعد امان دولت انگلیس صلاح دیدند که شجاع الملك بن تیمور شاه را تقویت نموده بیست هزار سپاه به او بدهند که برود افغانستان را متصرف شود. لرد سر ولیم مکناتن^۲ را وزیر او قراردادند که در اردو باشد و به این مطلب اقدام نمودند.

شجاع الملك با سپاه انگلیس از راه پنجاب و پیشاور^۳ فاتحانه وارد کابل شدند و کابل و غزنین را به حیطه تصرف درآورده متوجه قندهار گردیدند.

سردار کهندل خان و برادرانش سردار مهر دل خان و رحمدل خان که دانستند در شهر قندهار [در] محاصره خواهند ماند، عیال و اطفال خود را برداشتند از راه گرشک به طرف سیستان و از آنجا به کرمان و از کرمان

۱- این دو قریه نام مشترك دارند: کورت و نشین.

۲- اکنون معروف به قلعه حاجی خان: حاجی آخان است و هنوز برجاست و در دست ورثه حاج آقاخان است.

2- Macnaghten

۳- اصل: پنج آب و پیش آور.



به طهران خدمت پادشاه ایران آمدند. همراهانشان همه جهت پانصد سوار بودند. اعلیحضرت محمدشاه شهر بابک کرمان و هرات و مروس فارس که متصل به یکدیگر است به سیورغال آنها واگذار و مرحمت فرمودند و سردار کهندل خان با همراهان خود بدان محل رفته متوقف شد.

در سنه ۱۲۵۶ هجری، مطابق ۱۸۴۰ مسیحی اردوهای دولت انگلیس که به کابل و غزنین اقامت داشتند و حامی شجاع‌الملک بن تیمورشاه بودند، دست تعدی به اهالی افغانستان گشودند و بعضی حرکات از آنها به ظهور رسید که خلاف بزرگ در شریعت مطهره بود. علاوه بر آن قصد تسخیر هرات و فراه و میمنه را نمودند.

مرحوم کامران شاه از هرات، شیرمحمدخان برادر وزیر یارمحمدخان را با پیشکشی‌های چندی نزد شهریار ایران فرستاد و شکایت از بدسلوکی عساکر انگلیس نموده بود. بنا به مصلحت وقت خطبه را در هرات و فراه به اجازه کامران شاه به نام اعلیحضرت پادشاه ایران محمدشاه طاب ثراه در این سال خواندند و عموم ملت افغانستان حاضر شدند به هم‌خیالی و همراهی بودن با دولت و ملت ایران، و برضد انگلیس اقدام کردند.

[پایان کار کامران و استقلال یارمحمدخان]

هم در این سال [۱۲۵۷ هجری، مطابق ۱۸۴۱ مسیحی] وزیر یار-محمدخان بزرگان اهالی هرات و سایر نقاط قلمرو آن را با خود ضمناً متفق ساخته برضد کامران شاه اقدام نموده او را گرفته مقید ساخت و به قلعه کوهسویه سرحد ایران فرستاده در بروج سمت شرقی شمال ارگ کوهسان او را محبوس سخت نمودند. و بعد از هفت ماه سردار داودخان افغان را فرستاد به کوهسان، کامران شاه را شبانه خفه کردند و بدین وسیله مقتول شد و نعش او را به روضه باغ هرات آورده مدفون نمودند، و اولاد و تعلقات او هرچه به دست آمدند مقتول و مقید شدند، و مابقی به خاک ایران فرار نمودند و هرات و فراه و قلمرو آن تماماً به حیطه تصرف وزیر

یار محمدخان آمد و بهامارت پرداخت. اول ضمناً اظهار تبعیت به دولت ایران نمود و بعد از چندی آشکارا سکه و خطبه به اسم پادشاه ایران معمول داشت.

[مختصری در فرمانروایی دودمان احمدخان ابدالی]

... بعد از قتل نادرشاه به خراسان (۱۱۶۰ هجری) که هرج و مرج به اردوی پادشاهی روی داد، هریک از رؤساء اتباع و همراهان خود را برداشته به وطن و محل خود شتافتند.

من جمله احمدخان ابدالی با سپاه افغان آن عیالی را که از آن طيوف داشت، محفوظ نگه داشته به طرف قندهار رفتند و بسیاری از اسباب و متروکات و اسلحه پادشاهی که در نزد آنها بود، همه را همراه بردند و چون احمدخان ابدالی در زمان حیات نادرشاه دستخط و فرمان امتیازی برای حکومت خود در افغانستان و هندوستان گرفته بود در این مورد به کار برده به محض ورود به قندهار سران و بزرگان قزلباشیه افغانستان و هندوستان را با خود متفق ساخته همه را امیدوار نمود و مقتدرأ به پادشاهی پرداخت. و جلوس او به سریر سلطنت در سنه ۱۱۶۱ هجری مطابق ۱۷۴۵ مسیحی بود... و از این سلسله دو نفر پادشاهی با اقتدار نمودند و پنج نفرشان امارت داشتند: اول، مرحوم احمدشاه بود که سلطنت با اقتداری نمود و شهر جدید حالیه را در قندهار او بنا کرده.

دوم، مرحوم تیمورشاه بود که قلمرو پدر را نگهداری نموده بالاستقلال سلطنت می نمود.

امراء این خانواده : اول، شاهزاده همایون بن تیمورشاه؛ دوم، شاه زمان بن تیمورشاه؛ سوم، شاه محمود بن تیمورشاه؛ چهارم، شاهزاده حاجی فیروزالدین میرزا بن تیمورشاه که او را شاه فیروز می نامیدند؛ پنجم، شاه کامران بن شاه محمود و نیز شجاع الملك بن تیمورشاه، معروف

به شاه شجاع که در تحت حمایت انگلیس و به تقویت عساکر آن دولت حمله آورد و کابل را مسخر نمود و در ۱۲۵۶ هجری بعضی رویه‌های کابلی به نام او سکه خورده است که يك سکه آن نزد مؤلف موجود است.

و قیصر میرزا پسر شاه زمان است که قدری مدت در اطاعت ایران به حکومت هرات پرداخت^۱. و نیز شاهزاده ملک قاسم میرزا پسر شاه فیروز است که به خراسان وفات یافت و مقبره اش در جنب مقبره محمد ابراهیم خان امین السلطان است به جوار امام رضا علیه السلام. و جلال الدین میرزا با سعادت ملوک میرزا پسران معروف کامران شده اند. جلال الدین میرزا مقتول شد و سعادت ملوک میرزا در خراسان به پناه دولت علیه ایران می زیست تا وفات یافت. کلام الله مجید را که در شصت پاره منقسم و خطی نوشته شده اول در خراسان برای اموات، آن مرحوم وقف عام نموده است.

خلاصه از ایجاد سلطنت تا انقراض این خانواده، نتایج ابدالی که در افغانستان سدوزائی می نامند و اولشان احمد شاه و آخرشان کامران شاه بود مدت ۹۷ سال طول کشید. و از نتایج این دودمان جمعی به خراسان متمکن شده بودند، که هستند اما به حالت عسرت و پریشانی. و بعضی در هرات بودند، من جمله شاهزاده محمد سلطان میرزا و پسرش شاهزاده فغفور ساکن فتح آباد که سلطان میرزا را با عیال و اطفال از هرات مغلولاً به کابل بردند و شاهزاده فغفور فراراً به مشهد مقدس آمده بود. در اوایل سنه ۱۳۱۴ هجری مشارالیه از ارض اقدس برای تحصیل معاش به سرحد زورآباد نواحی سرخس رفته و مستخدم میرشکرالله خان تیموری شده بود و در آن سرحد نیز اسباب اتهامی برای او فراهم کرده بودند، که مشارالیه مجبوراً خود را به گوشه کشیده بود و میان طایفه مالدار^۲ تبعه افغان سرحد دهنه ذوالفقار به کناره خاک ایران بود. میزبان نامردش به صدباشی زرین خان رئیس ساخلویان افغان خبر ورود او را می دهد و

۱- قیصر میرزا در سلطنت پدرش حاکم هرات بود.

۲- دامدار، عشایر

اشاره به گرفتاری او می‌نماید. زرین‌خان فوراً چهارده نفر خاصه‌دار را به گرفتن شاهزاده فغفور می‌فرستد، وقتی فرستادگان سرحددار افغان نزدیک به خانه سیاه^۱ آنها می‌رسند مشارالیه ملتفت می‌شود برمی‌خیزد که خود را به اسبش برساند سوار شود و فرار نماید؛ ناگهان میزبان بی‌مروت اسب آن میهمان بی‌پناه روز برگشته را به گلوله تفنگ می‌زند و اسبش را از کار می‌اندازد. پس از آن شاهزاده فغفور پیاده خود را به کناری کشیده روی تلی می‌رود و فشنگ به تفنگ می‌گذارد که دفع خصم نماید؛ وقت کار بردن فشنگ آتش نمی‌گیرد و صدایی از تفنگ بلند نمی‌شود؛ می‌خواهد فشنگ را بردارد، فشنگ دیگر بگذارد کمان تفنگ او را یاری نمی‌نماید، تفنگ را دور می‌اندازد و شش لوله کمرش را به دست می‌گیرد، چهار تیر می‌زند دو تیر آتش نمی‌گیرد. دو تیر آتش گرفته گلوله‌هایش در وسط لوله بند می‌شود. آن وقت خاصه‌دارها او را دستگیر نموده نزد صدباشی می‌برند و او هم به هرات می‌فرستد و در هرات بعد از چند روز در نقطه سوق‌الدواب^۲ که موسوم به خرابه شکورخان است آن بیچاره یادگار سلاطین سدوزائی را به‌دار آویختند و سه روز نعشش روی دار بود.

چو روز قضا اندر آید به پیش
ببایست نومید گشتن ز خویش
که جز مرگ آن روز را چاره نیست
به غیر از ندامت به آواره نیست

خلاصه این دودمان زوال آمدند و صاحب اسم و رسمی در آنها باقی نمانده.

[حمله انگلیسها به کابل و شورش کابلیان]

در اواخر سنه ۱۲۵۷ عساكر انگلیس حمله به کابل می‌آورند و مرحوم امیر دوست محمدخان استعدادی فراهم می‌نماید و در نزدیکی جلال‌آباد

۱- نوعی خیمه، خیمه سیاه‌رنگ مخصوص عشایر چادر نشین.

۲- بازار محل فروش دام، در هرات گنج گویند.

با لشکریان آن دولت مصاف می‌دهد، اما شکست می‌خورد و انگلیسها به کابل ورود می‌نمایند و اسکندر پرنس انگلیس^۱ در شهر کابل مقیم می‌شود و بعد از چندی اهالی سر به شورش برداشته او را می‌کشند و عساکر او را منهزم می‌سازند و نعلش اسکندر پرنس را دو قطعه کرده به چهار چوک^۲ کابل می‌آویزند و از لشکریان انگلیس تا جلال‌آباد تعاقب می‌نمایند به طوری که از پانزده هزار نفر سپاه جنگی نظامی انگلیس به جز سیصد نفر محبوس در نزد اهالی کسی باقی نمی‌ماند و یک نفر از آن جمعیت فرار نموده بود که آن هم به محض رسیدن به همزبانان خود در سرحد پیشاور و ادای بیان وقایع حال همراهان خود چون زهره آب کرده بود وفات یافت.

و در این سال شاه شجاع بن تیمورشاه مستقلاً به فرمانفرمایی و امارت افغانستان تا نقاط کشمیر و پیشاور و بسیاری آن صفحات الی قندهار و بدخشان منصوب بود و پسرش به قندهار حکمرانی داشت و امیر دوست-محمدخان که اخوان کاری و داعیه سلطنت داشت دستگیر انگلیسها شده بود به ملاحظه آنکه سلطنت شاه شجاع خالی از خلل بماند، زیرا شاه شجاع از امیر دوست محمدخان مطمئن نبود که اشاره به آمدن انگلیسها کرده بود. در سنه ۱۲۵۸ هجری، مطابق ۱۸۴۲ مسیحی سردار کهندل خان و برادران او مهردل خان و رحمدل خان افغان به اجازه امنای دولت علیه ایران از کرمان روانه قندهار شدند و عباسقلی خان جوانشیر حکمران کرمان همراهی و استمداد در عزیمتشان نمود. مشارالیه به رسیدن قندهار فتح جنگ میرزا بن شاه شجاع را شکست می‌دهند و قندهار را متصرف شده به حکمرانی می‌پردازند.

۱- الکساندر برنس A. Burnes

۲- چوک به اصطلاح کابل میدان وسیعی را گویند که اطراف آن دکانین است (حاشیه مؤلف).

[کشته شدن شاه شجاع]

و در این سال [۱۲۵۸ / ۱۸۴۲] شاه شجاع مزبور به کابل مقتول می‌شود. شرح این‌که روزی را به کمپت^۱ نشسته با اجزاء خود از دروازه لاهوری^۲ شهر کابل برای گردش برآمده در راه شوسه گردش می‌نمود و جمعی از خواص و مستحفظین او نیز همراهش بودند. ناگهان از عقب سر ایشان آقاسی محمد جعفر که از قزلباشیه^۳ مرادخانی^۴ کابل بود شاه شجاع را هدف گلوله قرار داده مقتول ساخت و این کار او به تحریک شجاع الدوله و نظام الدوله^۴ پسرزاده‌های مرحوم پاینده‌خان که برادر-زاده‌های امیر دوست محمدخان بودند شد.

و درین حیص و بیص وزیر محمد اکبرخان پسر بزرگ امیر دوست-محمدخان از طرف غزنین به کابل ورود می‌نماید؛ او را به جلالی هرچه تمامتر اهالی می‌پذیرند و به طمطراق وارد شهر کابل می‌نمایند و امیر-دوست محمدخان از حبس انگلیس رها شده از هندوستان عزیمت کابل اختیار نمود.

هم در این هنگام که خبر قتل شاه شجاع‌الملک به دولت انگلیس رفت، از رها نمودن امیر دوست محمدخان نادم شدند و اردویی متجاوز از سی‌هزار کس به خونخواهی شجاع‌الملک مأمور تسخیر و تنبیه اهالی کابل نمودند و تریول صاحب انگلیس با یک نفر صاحب منصب پولک^۵ نام که سردار جنگی معروف بود و او را بعدها در کابل لات می‌نامیدند به ریاست

۱- کمپت تختی را گویند که بزرگان افغانستان و هندوستان در آن می‌نشینند و به شانه آدم حمل و نقل می‌شود (حاشیه مؤلف).

۲- دروازه لاهوری، از دروازه‌های قدیم کابل.

۳- مرادخانی، محله‌ای در کابل.

۴- پسران محمدزمان خان.

آن لشکرریان انگلیس مقرر و مأمور فتح کابل شدند و در آن بلد ورود نمود^۱ بعد از چندی صلاح به اصلاح و معاهده با امیر دوست محمدخان دیدند و بعد از معاهده به سند مراجعت کردند.

[کشته شدن افسر انگلیس به دست امین الله خان لوگری]

چون روزی را صاحب منصبان انگلیس با وزیر محمد اکبرخان پسر بزرگ امیر دوست محمدخان در قلعه محمود خان واقع به کابل خیال معاهده داشتند در بین گفتگو وزیر محمد اکبرخان با يك نفر صاحب منصب انگلیس طرف مخاصمه شده به هم درآویختند، وزیر محمد اکبرخان قوه و رشادت آن صاحب منصب را نداشت^۱. لا علاج به امین الله خان لوگری اشاره کرد که آن صاحب منصب را بکشد. آن هم با گلوله تفنگ زده او را کشت و این مطلب باعث زد و خورد زیاد شده موجب هیجان اردوی انگلیس در اقامت کابل گردید. از آن جهت قرار به صلح دادند و عازم سند شدند؛ اما هنگام مراجعت بسیاری جاها و نقاط محکمه شهر کابل و اطراف جلال آباد را ویران ساختند.

کابل و غزنین و جلال آباد با بعضی از ترکستان ازبک به تصرف مرحوم امیر دوست محمدخان درآمد و هرات و فراه در قلمرو وزیر یار محمدخان بود که از دولت ایران لقب ظهیرالدوله داشت.

قندهار و کلات غلیجائی^۲ و گرشک و بسیاری از نواحی دور و نزدیک قندهار تحت امارت مرحوم کهن دل خان و برادرانش بود.

۱- منظور مکناتن است Macnaghten

۲- غلیجائی: غلزایی، قبیله افغان.

[وضع فرزندان پاینده محمدخان در عهد شاه شجاع]

پوشیده نماند اینکه در زمان اقتدار شجاع‌الملک بن تیمورشاه به کابل که او را اهالی شاه شجاع می‌نامیدند، اولاد مرحوم پاینده محمدخان همه جزو اجزاء و رجال دولت او بودند. من جمله محمد عظیم‌خان^۱ را به حکومت کشمیر منصوب داشت و عظامحمدخان جوانشیر را که به کشمیر حکمران بود به کابل احضار نمود. و محمد عظیم‌خان بسیار به سطوت و رشادت در کشمیر حکمرانی می‌نمود تا اهالی کشمیر عریضه به دربار شاه شجاع ارسال داشتند و در مطلع عریضه خود این شعر را نوشته بودند:

عطای محمد زما برده‌ای بلای عظیمی فرستاده‌ای

و بدین شعر محمد عظیم‌خان را عزل و احضار نمودند و در کابل وفات یافت. خلاصه تمام اخوان محمد عظیم‌خان به غیر از کهن‌دل‌خان و رحمدل‌خان که طرفداری و معاونت از دولت ایران داشتند، سایرین همه جزو اعظم و ارکان دولت شاه شجاع بودند.

ورود ثانوی شاه شجاع‌الملک به تقویت عساکر انگلیس در شهر کابل در اواخر سنه ۱۲۵۵ هجری بود و قتل او در اواخر ۱۲۵۸ اتفاق افتاد. و ابتدای دولت مقتدر اولاد پاینده محمدخان اوایل سنه ۱۲۵۹ هجری می‌باشد.

بنیاد اتحادی بین این برادران که اولاد مرحوم پاینده‌خان باشند از چند سال قبل براین وقایع با رنجیت سنگ^۲ هندو که از طایفه سیک و فرمانفرمای لاهور بود و دایر داشتند، در این سال مجدداً استوار می‌شود. هم در این سال نایب عبدالصمدخان معروف از سلسله قاجار اهالی ایران که سالها سیاحی فرنگستان نموده و معلم نظامی ایران [بود] و محض سیاحت به کابل آمده بود ایجاد افواج و قانون نظامی را در کابل

۱- محمد عظیم‌خان، پدر سلطان احمدخان حاکم هرات.

۲- اصل: رنجت سنگه.

می‌نماید و بعد از چند سال اقامت او در افغانستان متهم به جاسوسی می‌شود و به بخارا می‌رود و در آنجا نیز به انجام و ایجاد امور نظامی امراء بخارا می‌پردازد و اختراع امور نظام این دو مملکت از آن مرحوم است.

قتل کامران شاه افغان که در سنه قبل برآن وزیر یارمحمد خان الکوزائی او را گرفته و در برج ارگ کوهسان قلمرو هرات و سرحد ایران مقید داشت توسط سردار داودخان دراین سال اتفاق افتاد و وزیر یارمحمدخان به فراغت حکمرانی می‌نمود.

[منع آمد شد انگلیس‌ها به هرات]

دراین سال (۱۲۶۲ هجری، مطابق ۱۸۴۵ مسیحی) وزیر یارمحمدخان به هرات و قلمرو آن آمد شد صاحب‌منصبان و اتباع دولت انگلیس را به کلی قدغن و موقوف داشت؛ چونکه آن صاحب‌منصبان انگلیس که در سنه ۱۲۵۳ به هرات اقامت یافته بودند، وزیر یارمحمدخان آنها را در سنه ۱۲۵۷ اخراج نمود و رجال دولت انگلیس این مطلب را باعث اختلال پیشرفت مقاصد خود دیدند و به انواع وسایل خواستند نفوذی به قلمرو هرات پیداکنند. وزیر یارمحمدخان نفوذ آنها را باعث خرابی حکومت خود می‌دانست از آنجمله دراین سال به کلی انکار از مراوده با بزرگان این دولت نمود.

[مخالفت امیر محمدخان با دوست محمدخان]

در سنه ۱۲۶۳ هجری مطابق ۱۸۶۴ مسیحی سردار امیر محمدخان استعدادی فراهم نموده در حوالی کابل بنیاد مخالفت را با برادر خود امیر دوست محمدخان گذاشت و قصد تسخیر کابل نمود و رشته این مطلب به خونریزی کشید تا زمان وقایع نقطه قرقه، در نزدیکی کابل، امیر-

دوست محمدخان جنگ سختی با امیر محمدخان نمود و او را شکست فاحش داد.

[استمداد حشمةالدوله از یار محمدخان ظهیرالدوله]

در فتنه سالار [گرفتاریها باعث آن شد که کمک و قورخانه به اردوی نواب حشمةالدوله به خراسان نرسید و نواب معظم‌الیه وزیر یارمحمدخان-افغان ظهیرالدوله را که حاکم هرات بود با سپاه جراری به خراسان طلبید و هم سالار کراراً معاونت از وزیر یارمحمدخان خواسته بود. از آن جهت وزیر یارمحمدخان شانزده هزار سپاه سواره و پیاده همراه خود به مشهد آورد، مع یک عراده توپ که آنهم لوله‌اش قدری کج بود، و تا ورود او به مشهد هم نواب حمزه میرزا و هم سالار امید یاری از وزیر-یارمحمدخان داشتند، تا لشکریان او به طرق رسیدند. از اهالی شهر و اتباع سالار تا قریه محمدآباد و از سپاه حمزه میرزا که بهارگ مشهد بودند چند فوج و توپخانه تا مقابل عسکریه صفها آراستند، و تماشاگران اطرافی نیز حضور داشتند. وزیر یارمحمدخان از طرق گذشته و علامت سپاه طرفین را دیده به میرزا نجفخان مرحوم و سایر بزرگان هراتی که همراه او بودند مصلحت نمودند که یاری و معاونت و اتصال کدام طرف را اختیار نماید بهتر است اگرچه مرحوم وزیر یارمحمدخان باطناً مقصودش خدمت به دولت ایران بود لیکن در این مصلحت خواهی می‌خواست بداند که رؤسای اردوی او ضمناً با سالار موافقی دارند یا خیر؟

یکی از بزرگان هرات درفش از کمر بندش درآورد و گفت: مشت خود را اگر به نوک درفش بزنی مجروح می‌شود یا درفش می‌شکند؟ وزیر گفته مشت دست مجروح می‌شود. آن شخص گفته بود: پس سالار و اتباع او را مشت بدان و عموی پادشاه و لشکر دولت ایران را درفش

۱- و در این سفر نیز سه عراده توپ که از دولت علیه ایران به غوریان بود، وزیر یارمحمدخان همراه خود به مشهد آورد (حاشه مؤلف).

گمان کن، زیرا با دولت طرف شدن معنی و معاد ندارد و صرفه درنظر نمی آید. وزیر بعد از نطق آن شخص محترم روی توپ را به طرف لشکریان سالار نموده يك تیر با گلوله آتش دادند، آن وقت سالاریان مأیوس از یاری افاغنه شده به شهر مراجعت کردند و سپاه نواب اول با توپها شلیک شادیانه نمودند و بعد حمله به طرف بروج محله عیدگاه برده بنای گلوله ریزی سختی نهادند که افاغنه به آن استعداد و حمله وری عساکر ایران تحسین و آفرین گفتند و وزیر یارمحمدخان به اتفاق سران سپاه شرفیاب حضور نواب حمزه میرزا شده داوطلب تسخیر شهر شد؛ و در باغی از باغات خارج دروازه خیابان علیا^۱ اردو زدند و قرار به یورش افغانی دادند. اهالی شهر نیز تمام استعداد حربی خود را به دروازه سراب و بالاخیابان برده شمشالیان در حصاربند و شیرحازی جای گرفتند و منتظر حملات خصم بودند و به فتوای علمای شهر به دفاع حاضر شدند، تا سه روز بعد از ورود خود، لشکریان وزیر یارمحمدخان حمله آور به جانب شهر شدند و اهالی شهر و تفنگچیان دست از پا خطا نکردند تا سپاه افاغنه چند توپ به دروازه های سراب و بالاخیابان زدند و وارد به حول و حوش پل و دروازه و پای حصار شهر گردیدند يك دفعه از هر جانب بنای شلیک را نهادند. هفتصد نفر از افاغنه هدف گلوله و مقتول شدند و سه صد نفر زخم کاری برداشتند و جاده را گل دیده^۲ پس نشستند. و بعد ازین یورش صلاح اقامت در مشهد ندیدند.

[رفتن حشمةالدوله با یارمحمدخان به هرات]

وزیر یارمحمدخان از نواب حمزه میرزا درخواست نمود که لشکریان خود را برداشته به هرات بروند و متوقف باشند تا امورات سلطنتی در طهران نظمی پیدا کند و رجال دولت ایران اقتدار کاملی برای پیشرفت مقاصدشان به هم برسانند و کمک فرستادن تأخیری نداشته باشند. لهذا از اصرار

۱- خیابان علیا: بالاخیابان.

۲- جاده را گل دید: وضع را خلاف توقع و دشوار دید.

وزیر یارمحمدخان نواب معظم با اردوی خود که به واسطهٔ تنگی معاش خیلی خسته شده بودند از ارگ مشهد خارج شده به هرات رفتند و در نزدیکی غوریان برناآباد^۱ لشکرگاهی انتخاب کردند و مقیم شدند ...

نواب حشمةالدوله از نیمهٔ محرمتا آخر ربیع الثانی [۱۲۶۴] در قلمرو هرات و نواحی غوریان بود. وزیر یارمحمدخان از نقد و جنس مبلغ گزاف و مقدار زیادی خدمت نمود تا خبر حرکت اردوی حسام السلطنه از طهران به عزم خراسان گوشزد نواب حشمةالدوله گردید. خلعت و شمشیری به وزیر یارمحمدخان داده و چهار عراده توپ شش پوند نیز به او بخشیده با اردوی خود متوجه خراسان شد ...

[تشکیل سپاه پیاده نظام در هرات]

در سنه ۱۲۶۵ هجری مطابق ۱۸۴۸ مسیحی به هرات پنج فوج پیاده نظام به قانون افواج ایران برقرار نمودند و مشق نظامی آموختند و هر فوجی عبارت از پانصد نفر بود و به هر فوج یک نفر سرتیپ و یک نفر یاور برقرار نمودند. اسامی سرتیپها از این قرار است که همه به حکم وزیر یارمحمدخان به منصب رسیدند: سرتیپ محمد ایاز، سرتیپ محمد اسلم، سرتیپ محکم و سرتیپ شاه جهان الکوزائی و سرتیپ معروف هرات. واسامی یاورها بدین تفصیل: یاور علم، یاور علیجان، یاور اعظم، یاور محمد و یاور محمد عمر. و به تمام سپاه این افواج کلاههای نمند بلند داده شده بود که اطراف آن پوست روباه و پوست بره داشت. و دسته جات موزیک به هریک از افواج معین نمودند، و به هر دسته موزیک یک درخت زنگ فلزی تعبیه شده [بود]. و آن افواج مسلح به تفنگهایی بودند که سنگ آتش برق در چخماق آنها جای داده شده بود و باروت را بدان وسیله آتش می دادند و تمام آن تدارکات به همراهی و قوهٔ استعداد دولت علیهٔ ایران شد؛ چون خود وزیر یارمحمدخان آنهمه استعداد و تدارکات را نداشت. و هم در این

۱- برناآباد: دهستانی آباد از توابع هرات.



سال چند سرهنگ و چند یاور برای دسته‌جات سوار هرات منصوب نمودند.

[افزایش نیروی امیر دوست محمد خان]

در سنه ۱۲۶۶ هجری، مطابق ۱۸۴۹ مسیحی عساکر امیر دوست محمد خان والی کابل همه جهت دوازده فوج پیاده نظام [بودند] که هر فوجی عبارت از ششصد نفر و شصت بیرق خاصه دار، هر بیرقی عبارت از صد نفر بود و شش هزار سواره. و در تمام کابل و غزنین و جلال آباد چهل عراده توپ داشتند. اما [امیر دوست محمد خان] به استعداد حربی خود همه روزه می افزود و پسرهای او که داعیه ریاست داشتند تعداد اتباع و همراهان خود را زیاد می کردند و تدارک افواج تازه از محال و قلمرو کابل داشتند.

در بربرستان^۱ بین میرها و طایفه دایزنگی و دایکندی^۲ نزاع در گرفت و از آن طیوف بعضی تبعیت و رابطه با امیر دوست محمد خان داشتند و بعضی خودسر و ملوک طوائف بودند.

[پیوند خویشاوندی میان یار محمد خان و دوست محمد خان]

[در سنه ۱۲۶۶ هجری مطابق ۱۸۴۹ مسیحی] وزیر یار محمد خان بنیاد معاهده و اتحادی با امیر دوست محمد خان بست و خواستگار شد که یک دختر خود را به نواده‌ها یا پسرهای امیر معظم‌الیه بدهد و یک صبیّه از آنها به سعید محمد خان پسر خود بگیرد. این خواهش او را امیر دوست محمد خان پذیرفت و یاد و بود چندی به رسم ارمغان بین شان رد و بدل

۱- منظور مؤلف، هزاره‌جات بوده و بربرستان در افغانستان نامی ناآشناست، گویا این

نام در خراسان ایران وضع شده است.

۲- هزاره دایزنگی و هزاره دایکندی دو طایفه هزاره‌اند.

شد. صبیح وزیر یارمحمدخان را بهوزیر محمداکبرخان پسر امیر دوست-محمدخان دادند که بعد از وفات او قسمت امیرشیرعلی‌خان گردید.^۱

شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمدرضا پسران شاهزاده ملک-قاسم میرزا که در پناه دولت علیّه ایران بودند از مشهد به حکومت سرجام منسوب شده رفتند و در قلعه احمدآباد ساکن شدند.

[تسخیر لاش و جوین]

در سنه ۱۲۶۷ هجری مطابق ۱۸۵۰ مسیحی وزیر یارمحمدخان با پنج فوج سپاه پیاده و چهارهزار سوار اویماق عزم تسخیر لاش و جوین نموده از هرات پنج عراده توپ به همراه او حرکت داده به سرحد سیستان روانه شد و دراین حرکت اجازه از دولت علیّه ایران حاصل نموده بود؛ چراکه سردار احمدخان لاشی و برادران و عمزادگان او به دستیاری طایفه بلوچ استعدادی فراهم نموده قصد تسخیر فراه و اسفزار^۲ را داشتند و تعدی به رعایای صحرانشین قلمرو هرات می نمودند و به حکام قهستان و سیستان هم که از طرف دولت علیّه ایران بودند چندان اعتنایی نمی کردند و یاغی شده بودند. وزیر یارمحمدخان مأمور دفع و تنبیه آنها به حکم این دولت شده رفت. در نزدیکی لاش و جوین سواران و همراهان سردار احمدخان به عزم جنگ استقبال آمده مختصر زد و خوردی کردند، اما در جلو توپ تاب نیاورده شکست خوردند و عقب نشسته در قلعه محکمه لاش که به کناره هیرمند واقع است تحصن جستند و سپاه وزیر یارمحمدخان قلعه را محاصره نمودند و همه روزه شلیک توپ در کار بود، تا بعد از یک ماه محصورین به تنگ آمده قلعه را به دست دادند و سردار احمدخان

۱- همین صبیح وزیر یارمحمدخان بعد از وفات وزیر محمداکبرخان به نکاح سردار غلام حیدرخان درآمد و بعد از آن قسمت امیرشیرعلی‌خان شد (مؤلف).

۲- اسفزار را در قرن حاضر یکی از حکام جاهل و بی فرهنگ، شین دند نام نهاد.

گریخت و لاش و جوین به تصرف وزیر یارمحمدخان درآمد و مژده این فتح را به دربار ایران فرستادند و خلعت و شمشیری با چند قبضه تفنگ به وزیر یارمحمدخان از دولت علیه ایران فرستاده شد و مبلغی انعام درباره سپاه وزیر یارمحمدخان منظور گردید و هم اجازه تسخیر سیستان به وزیر یارمحمدخان و سپاه او داده شد. چون در آن زمان سردار محمدرضاخان و سایر سرداران بلوچ سیستانی دم از خودسری و طغیان می زدند و تبعیت صحیحی به دولت ایران نداشتند.

[درگذشت یارمحمدخان ظهیرالدوله]

یارمحمدخان ظهیرالدوله حکمران هرات که فتح لاش و جوین را نموده بود ناخوش شده عزم مراجعت کرد و از راه سبزوار متوجه هرات بود که ناخوشی او سخت شده وفات یافت^۱ و لشکریان میت او را به شهر هرات آوردند و تعزیه او را گرفته بعد از دوازده روز سردار سعیدمحمدخان پسر بزرگش را خوانین و بزرگان هرات به سریر حکومت نشانیده به او قول همراهی دادند.

در این لشکرکشی وزیر یارمحمدخان بعد از تصرف لاش و جوین با سرداران بلوچ سیستانی نیز مصافی داده بسیاری قلاع و قراء سیستان را متصرف شد و تقریباً از اناث و ذکور هزار نفر اسیر از سیستان آورده بود که به همراه اردو به هرات آمدند و جزو خواص و خدام شدند.

[حکومت سعید محمدخان ظهیرالدوله]

در سنه ۱۲۶۸ هجری، مطابق ۱۸۵۱ مسیحی سردار سعیدمحمدخان از دولت علیه ایران ملقب به ظهیرالدوله شد و میرزا بزرگخان قزلباش را با تحف و هدایای زیاد روانه دربار ایران نمود. شاهنشاه ایران محض

افتخار سردار مزبور، میرزا احمدخان ناظم دیوان را با اسبی یراق طلا و کاردی مکمل به الماس و خلعتی فاخر به اتفاق میرزا بزرگ خان به هرات فرستادند و فرمان همایونی صادر شد که هرگاه بزرگان و رؤسای هرات سر از اطاعت سعید محمدخان بپیچند تنبیه و مورد غضب دولت خواهند شد.

[ارسال عرایض و هدایا به دربار تهران]

هم در این سال (۱۲۶۸) بزرگان اویماقات هرات و رؤسای ایلات بادغیسات و غیره افغانستان و خراسان هر کدام عریضه به عنوان تبعیت و تحفی به رسم پیشکش توسط خواص خود ارسال و تقدیم حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه سلطان عادل ایران طاب ثراه نمودند به قرار تفصیل:

محمد حسین خان برادر کریم دادخان بیگلربیگی طایفه هزاره و حاکم قلعه نو بادغیس عریضه و تعارفات مخصوصی.

سید علی خواجه فرستاده حکومت خان والی میمنه با عریضه والی و تقدیمات چندی.

محمد ولیخان پسر مرحوم ابراهیم خان بیگلربیگی سابق طایفه هزاره با اللهیارخان برادرزاده او و عبدالحمید بهادر فرستاده حسن سردار هزاره بربری طایفه دایکندی با عریضه و هدایا.

عبدالکریم بیگ فرستاده ابراهیم خان و کرم بیگ فیروزکوهی حاکم چهارصده با عریضه و تقدیمی. شادمان بیگ فرستاده نصیرخان جمشیدی حاکم کشک و ملا حسین، ریش سفید طایفه دایزنگی بربری فرستاده میریوسف بیگ ولد میر یعقوب بیگ با تقدیمیهای مخصوص. و تمام ایشان به دارالخلافت مشرف شده به جواب عرایض و خلایع فاخر مفتخر گردیده فرمان عنایت و امیدواری به تمام رؤسای آنها از دربار کیوان مدار شاه ایران صادر شده به خوشحالی مراجعت نمودند.

[لشکر کشی سرداران قندهار برفراه و هرات]

سردار امیر افضل خان، پسر سردار پردل خان از جانب مرحوم کهنل خان قندهاری لشکر به فراه کشیده آن شهر را از تصرف گماشتگان اولاد مرحوم وزیر یار محمد خان خارج نموده متصرف شد و چون از قوت و قدرت سردار سعید خان کاسته [شده] بود، لشکریان قندهار جری شده قصد تسخیر هرات را نمودند. و بسیاری بزرگان هرات نیز ضمناً متفق شده سردار کهنل خان را به تصرف هرات خواندند. و او لشکری عبارت از دوازده هزار پیاده و چهار هزار سواره ترتیب داده از قندهار عزم هرات نمود.

سردار سعید محمد خان عریضه و پیشکشی به دربار ایران فرستاده استدعای همراهی نمود. به امر همایونی، نواب حسام السلطنه مرحوم سامخان ایلخانی زعفرانلو را با جمعی سوار جرار به عنوان حمایت و رسالت به سعید محمد خان روانه هرات نمود و او به هرات وارد شد. و اردوی سردار کهنل خان در پل مالان یک فرسنگی هرات رسیده [بود] که سردار سعید محمد خان به اتفاق مرحوم سامخان لشکری ترتیب داده از شهر خارج شدند که با کهنل خان محاربه نمایند، اما سردار کهنل خان که نمی خواست از اطاعت ایران خارج شود، صلاح طرف شدن با فرستاده والی خراسان که قبل از حسام السلطنه ایران بود ندید و لشکریان خود را برداشته پس به قندهار رفت. و سردار سعید محمد خان دوهزار و پانصد سوار و یک فوج پیاده بر سر فراه که به تصرف سردار میر افضل خان بود فرستاد و این سپاه قلمرو قلعه کاه را بهیرش گرفتند و به اصطلاح آن مردم قراء پشت کوه و شیب کوه تماماً به ضبط سپاه هرات درآمد، و مسکوک زیادی که معادل شش هزار تومان پول حالیه ایران است در هرات به حکم سردار سعید محمد خان سکه شد و توسط مرحوم سامخان به طهران ارسال شد و از قبل پادشاه ایران خلعتی به سردار سعید محمد خان مرحمت شد، و سه

هزار دست ملبوس نظام برای سربازان هراتی و دو عراده توپ با دو هزار تفنگ سربازی مع کمر بند و توشه دانه‌های معمولی سپاه توسط میرزا احمد ناظم دیوان ارسال داشتند، و حکم شد سپاه پیاده هرات آن لباس را بپوشند و غرض از این مرحمت سلطان ایران قوت حال سردار سعید محمدخان بود.

[تغییر رفتار سردار سعید محمدخان ظهیرالدوله و رخدادهای دیگر]

در سنه ۱۲۶۹ هجری مطابق ۱۸۵۲ مسیحی در هرات سردار سعید محمدخان به اهالی هرات دست تعدی گشود و کردار و افعال او غیر قانون عقل بود و گویا اشیاء مخصوصی که باعث نسیان خرد بود از عداوت به خورد او داده بودند که بعدها باعث خبط دماغ او شد.

[در همین سال] محمد صدیق خان پسر وزیر یار محمدخان از طرف سعید محمدخان ظهیرالدوله با جمعی خوانین هرات و مبلغی تقدیمی و هدایای لایقه از قبیل شال و اسب و شیرخشت و برکهای ممتاز از هرات به جانب طهران رفت.

[نیز در این سال] سردار سعید محمدخان، عباس خان غلام بیچه سیستانی را که معروف به عباس ریحان است و باجی فاطمه صندوقدار وزیر یار محمدخان او را به شوهری اختیار نموده بود، اخراج بلد از هرات نمود. چون او متهم به انواع خیانتها شده بود، به لباس درویشی درآمده به مشهد آمد و بعدها ضمناً شاهزاده محمدیوسف و شاهزاده محمدرضا پسران شاهزاده ملک قاسم میرزا^۱ را که از نسل شاه فیروزالدین افغان و مقیم خراسان و حکمران سرجام بودند برای تصرف هرات و حمله بدان سامان اغوا نمود و نوشته‌ها با بعضی خوانین و رؤسای اهالی هرات رد و بدل می‌کردند.

در سنه ۱۲۷۰ هجری مطابق ۱۸۵۳ مسیحی ملا اکرم مستوفی هرات چهارده رأس اسب خاصه قدغنی^۱ به عنوان تقدیمی از جانب سردار سعید-محمدخان به حضور پادشاه ایران آورده مورد مرحمت گردید.

[در همین سال] به واسطه نقاری که بین امیر دوست محمدخان والی کابل و سردار کهندل خان والی قندهار حاصل شده بود، عبدالله خان سیستانی را با فرامین و احکام و مختصر سواری مأمور قندهار نمودند که بین آن برادران را به مودت و یگانگی اتصال دهد. و سردار سلطانعلی خان پسر سردار کهندل خان به طهران رفت و بعضی هدایا برده ملقب به مظفر-الدوله شد و مخلع و مورد مرحمت از قبل پادشاه ایران گردیدند.

[نیز در این سال] سردار سعید محمدخان حکمران هرات چند رأس اسب ممتاز به عنوان پیشکش توسط سردار صالح خان به دربار شاه ایران فرستاد و ملبوس نظامی اتریشی که از طهران به هرات آورده بودند به سپاهیان پیاده تقسیم نمود که ملبس به آن لباس شوند؛ ولی سپاهیان پیاده قبول آن لباس را نمی کردند و به تراشیدن ریشهای بلند که سربازان داشتند، راضی نمی شدند تا سردار سعید محمدخان به آن لباس ملبس شده و محاسن خود را چیده سواره به بازار آمد. آن وقت سپاهیان قبول این دو مطلب را نمودند.

و هم در این سال حسین خان نام، نایب توپخانه ایرانی از مشهد فراراً به هرات آمده به سلطانی توپخانه هرات از قبل سعید محمدخان منصوب شد. در سنه ۱۲۷۱ هجری مطابق ۱۸۵۴ مسیحی قافله ای از هرات عازم مشهد بود. محمد شیخ نام ترکمان بر آنها غفلتاً حمله برده و اسیر و غارت نمود. خبر به سردار سعید محمدخان دادند. سوار زیادی به استخلاص آن قافله فرستاد. سواره جامی و باخرزی و خافی ایران به کمک سواران هرات رفتند و در بیابان چشمه سبز به تراکمه رسیده جنگ سختی کردند و اسرا را گرفتند و جمعی از تراکمه را نیز به قتل رسانیدند.

۱- قطغن، ولایتی در شمال شرق افغانستان که اکنون موسوم به تخار است.

[فرجام کار سعید محمدخان و به حکومت رسیدن شاهزاده محمدرضا]

حکمران هرات سردار سعید محمدخان پسر وزیر یار محمدخان که نقصان عقل به هم رسانیده بود کم کم خبط دماغ یافت و روزها افواج را برای حاضری و سان دیدن احضار می نمود و هنگام دفیله^۱ افواج حرفهای ناشایسته به بزرگان و صاحب منصبان می زد و در ختم مشق که سپاهیان مطالبه انعام یا مواجب می نمودند، حکم می کرد توپهای بزرگ را از توپخانه به میدان مشق می آوردند و مخصوصاً به جانب ارگ که نوابه والدهاش آنجا ساکن بود متصل با گلوله شلیک می کردند و دشنام زیاد نیز به اهالی حرم خود و پدرش می داد. و هر کس می گفت که سردار صاحب! از نوابه والده چه می خواهی؟ می گفت: دنیایی از او می خواهم تا ندهد دست بر نمی دارم. خلاصه اعیان و اشراف همه روزه بدین مخمصه گرفتار بودند و هرگاه به او نصیحت می کردند، فوراً با شمشیر برهنه قصد ناصح می نمود. اما نوابه مادر سعیدخان که دختر سخی سیدالخان و خیلی عاقله بود از مملکت و مردم به تدبیر خود نگهداری می کرد.

تاکار به جایی رسید که کریمدادخان هزاره را سعید محمدخان بی موجهی به قتل رسانید و بزرگان اهالی که از او رنجش داشتند سواره هزاره بادغیس را به شهر احضار کرده با آنها همدست شدند و در ضمن به شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمدرضا پسران شاهزاده ملک قاسم - میرزا که برادرزادگان کامران شاه افغان^۲ و در سرجام خراسان در پناه دولت ایران بودند نامه نوشتند و آنها را به هرات خواستند و ترغیب و تحریص نمودند و بعد از رسیدن جواب نوشتجات و اطمینان از آمدن شاهزاده محمد یوسف، سعید محمدخان را دیوانه خطاب کرده در صدد

۱- دفیله: صف کشیدن افراد سپاه.

۲- ملک قاسم میرزا پسر حاجی فیروزالدین و برادرزاده محمود بود، که عموزاده کامران می شود نه برادرزاده.

نافرمانی و بی‌احترامی او شدند.

در سنه ۱۲۷۲ هجری، مطابق ۱۸۵۵ مسیحی شاهزاده محمدرضا پسر ملک قاسم میرزا بن فیروزالدین میرزا به راهنمایی عباس ریحان که سعید محمدخان او را از هرات اخراج بلد نموده بود از سرجام ناحیه مشهد متوجه هرات شده بدون رضای والی خراسان به عجله تمام خود را به خاک هرات رسانیدند و اطلاع به خوانین شهر هرات و منتظران و متفقان خود داده از آنان اطمینان در همراهی خواستند. همه قرآن مهر کرده استقبال آنها فرستادند تا شبانه پشت دروازه ملک معروف هرات آمده، منتظران درب را گشودند و بدون اطلاع سعید محمدخان آنها را به شهر داخل نمودند و طبل چهارسوق را به نام شاهزاده محمدرضا کوبیدند.

فردا صبح که این خبر منتشر شد، اهالی اطراف سردار سعید محمدخان را وا گذاشتند و به شاهزاده محمدرضا گرویدند. و عباس ریحان با علی جان سیستانی غلام‌بچه و محمد بیرقچی نظر به عداوت باطنی که با سردار سعید محمدخان داشتند با جمعی متوجه ارگ شدند. در میان دالان ارگ به سعید محمدخان رسیدند، بلا تأمل دستمال کلاغی ابریشمی را تابیده به گلوی او انداختند و او را خفه کردند، و قاتل او محمد بیرقچی پهلوان و بانی عباس ریحان بود، و میتش را در میان چاهی انداختند و بعدها مرحوم میرقریش مزاربان معروف هرات جنازه او را درآورده به قرب جوار شاهزاده قاسم و شاهزاده عبدالله خارج ارگ هرات مدفون ساخت.

عباس ریحان پسر عسکر نام سیستانی غ... بود.^۲ باجی فاطمه صندوق‌دار وزیر یار محمدخان که در اول زن قنبر غلام‌بچه بود بها و داده شد و نبات

۱- شاهزاده عبدالله پسر معاویه بن جعفر طیار است، شاهزاده قاسم پسر حضرت امام جعفر صادق می‌باشد. بنای بقعه مبارک را... از سلاطین کرتیه ... نهاده‌اند. لوح آن را سعدالدین خان نائب‌الحکومه هرات در سنه ۱۳۰۷ نصب کرد (مؤلف).

خانم که گیس سفید و ناظر نوابه مادر سعید محمدخان بود به نکاح نایب-
علی جان درآمد.

[فرزندان یار محمدخان ظهیرالدوله]

وزیر یار محمدخان دارای شش پسر بود به قرار تفصیل :
سردار سعید محمدخان و محمد صدیق خان و دوست محمدخان و
محمد عثمان خان و محمد عمر خان.
سردار سعید محمدخان اینطور مقتول شد. محمد صدیق خان به قندهار
مرحوم گشت. دوست محمدخان به هرات وفات یافت و از او یک پسر ماند.
محمد حیدر خان نیز به هرات درگذشت. محمد عثمان خان به قاین شناخته
آنجا بود تا مرد و پسری از او مانده عبدالله خان نام دارد. اما محمدخان
با دولت و مکنت زیادی تنها به مشهد سکونت یافت:

یک داغ دل بس است برای قبیله ای

اولین کاری که از راه خبط کرد سرداری را به سرتیپی فوج ترشیز
تبدیل کرد. این منصب را دارا شد تا هرچه داشت و هرچه هم رجال
دولت ایران به او مساعدت و مرحمت فرمودند همه را روی این مطلب
گذاشت. و محمد عمر را تغییر داده محمد امیر نام خود را نهاد.

املاکی که در خراسان دارا شد امیر آباد جنب چناران و گزینه نزدیک
شاهان گرماب است. و این روزها مشارالیه به حکومت خواف منصوب
می باشد و اطمینانی به اقوال و کردار نیست. دو پسر کافی دارد که
برعکس پدر واقع شده اند. یکی نامش شیرعلی خان و دیگری عبدالله خان
است. و یک صبیۀ محمد امیر خان که همشیره این دو برادرند، قسمت
محمدخان سرتیپ مرندی است که تلگرافچی و بسیار شخص با طاعت و
تقوایی می باشد.



يك دختر وزیر یار محمد خان به وزیر محمد اکبر خان پسر امیر دوست-محمد خان داده شد و بعد از وفات او به نکاح سردار غلام حیدر خان درآمد و بعد از او عیال معقوده امیر شیر علی خان شد.

[لشکر کشی حسام السلطنه به هرات]

تفصیل وقایع هرات و قتل سعید محمد خان باعث آن شد که دولت علیّه ایران به مرحوم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا والی خراسان امر فرمودند که لشکری به تأدیب شاهزاده محمدرضا و تسخیر هرات بفرستد. هم در این اوان شاهزاده محمد یوسف خود را به هرات رسانیده و به برادرش پیوسته بود.

و نیز تراکمه تکه و سارق قرب به هفتصد سوار و دویست پیاده به تاخت اطراف هرات آمدند و تا نواحی چقر رباط و بند آرد را به تاخت آورده بودند. شاهزاده محمد یوسف با دوهزار سوار جرار حرکت نموده به تراکمه حمله برد و جنگ سختی با آنها کرده قریب دویست سر و اسیر به هرات آورده اموال و اسرای اهالی را هم از تراکمه پس گرفته بود.

مقارن این حال امیر دوست محمد خان به هوای فتح هرات افتاد. شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محمدرضا از دولت ایران استعانت جستند.

نواب حسام السلطنه مرحوم سام خان، ایلخانی ایل زعفرانلو را با مختصر لشکری از مشهد به طرف هرات فرستاد. لیکن بدون رضای شاهزاده محمد یوسف، سایر افغانه به اغوا و اطمینان یاری مرحوم امیر-دوست محمد خان این فرستادگان و لشکریان ایرانی را نپذیرفته به شهر هرات راه ندادند و این سبب شد که مرحوم حسام السلطنه لشکری عبارت از ۲۵ هزار پیاده و سواره و سی عراده توپ و خمپاره حرکت داده از مشهد به هرات شتافته و در این سفر مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی را نیز همراه برد و کار هرات به محاصره کشید. سران سپاه افغانه مخوف

شدند و از حسام السلطنه درخواست مراجعت نمودند. خواهش آنها پذیرفته شد، بدین شرط که اول شاهزادگان مزبور را دست بسته تسلیم نمایند. هردو برادر را گرفتند و به اردوی دولتی ایران فرستادند. قرار به حرکت اردو شد. پیشتازان اردو تا غوریان هم رسیده بودند که مرحوم حسام السلطنه مجدداً امر به محاصره و قصد تسخیر شهر هرات را فرمود.

در آن هنگام حالت داخله شهر هرات این بود که در شهر سه و نیم سلطان به یک روز واقع و منصوب شده بودند. بدین قرار که در روز تسلیم نمودن شاهزادگان درانی به حسام السلطنه ایرانی سرتیپ عیسی خان بردرانی که یکی از صاحب منصبان عساکر هرات بود به خیال سلطنت افتاده در محله بردرانیها طایفه خود را جمع کرده علم اقتدار و ریاست افراشت.

دیگر غلام خان فوفلزایی در محله برج خاکستر طبل پادشاهی به نام خود نواخت. و هم پیر محمد خان در محله قطب چاق اعلان ریاست و اقتدار داد. و نیز مرحوم عباس خان ریحان که اهل تشیع بود با بزرگان قزلباشیه در محله خواجه عبدالله مصری امارت جمهوری اختیار کردند و دوازده عراده توپ که به شهر هرات بود هر کدام سه عراده به خود بردند. تا مراجعت مجدد مرحوم حسام السلطنه اینها در میان شهر به هم زد و خورد داشتند؛ اما عاقبت عیسی خان بردرانی سایرین را تحت اطاعت و فرمان خود درآورده بود. خلاصه کار شهر مجدداً به محاصره کشید، بنای نقب و سنگر بازی شد.

توپچیهای ایرانی همه روزه برای خرابی برج و بارو با ضرب گلوله توپ خوب از عهده برآمدند. و مرحوم حسنعلی خان امیر نظام کفایتها به خرج داد و چند سنگر از افاغنه گرفت اما فتح میسر نشد.

سرتیپ عباس خان که از طرف عیسی خان مأمور حمله وری و دستبرد به اردوی ایران بود، بعد از دو حمله جسورانه به مرحمت مرحوم حسام السلطنه امیدوار شده به سلام رفت و مخلع و جزو اردو شد که جناب محمد یوسف خان سرتیپ، حکمران سرخس پسر اوست...

... خلاصه اردوی ایران به خارج معطل و اهالی شهر محصور ماندند. هم در این ایام از حرکت خلاف شخص غیره که داخل اردو بوده قورخانه دولتی در جنب مصلی هرات آتش گرفته بود. به طوریکه از محل آتش گرفته يك میدان فاصله عدلهای قورخانه را برمی داشتند که کنار بکشند بیخود آتش می گرفته و حاملین را هم می سوخته. لهذا چنان قحط باروت در اردوی ایرانیان شده بود که مرحوم امیر حسین خان شهاب الملک شاهسون برای سواران ابوابجمعی خود چهار من باروت از قرار يك من شانزده تومان خریده بود. ولی افاغنه گمان می کردند که ایرانیان حيله نموده اند و قدری از قورخانه خود را آتش زده اند که افاغنه از شهر خارج شوند و حمله ور گردند، آنوقت اردوی ایران تمام آنها را هدف تیر توپ و تفنگ قرار دهند. آنها را همین خیال از حمله وری باز داشت. اما مرحوم حسام السلطنه همان روز آتش آلود شخص جراری نزد مرحوم حاجی محسن خان و میر حسن علی خان تیموری خوافی فرستاده بود و تأکید کرده بود که دوازده روزه سه خروار باروت به هرات وارد نمایند، آن دونفریکه مرد خوافی که استعداد و افری برای سرحداری همه وقت حاضر داشتند، سه روزه دوازده خروار باروت با ادوات قورخانه به اردو فرستادند و آن خدمات شان منظور گردید که فعلا نتایج آنها از دولت علیه بعضی ملقب و بعضی موظف اند.^۱

[کشته شدن عیسی خان پس از صلح و امان یافتن]

در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۶ مسیحی عیسی خان از در صلح درآمده بنای معاهده با مرحوم حسام السلطنه گذاشت و پیمان امان خواست. مرحوم حسام السلطنه سوگند یاد کرده بود که والله من خونم را روی

۱- از قرار تحقیق شخصی که از هرات برای رسانیدن قورخانه مأور خاف شده بود، مرحوم بهادر خان پسر مرحوم عباسقلی خان بیگلربیگی دره جزی بوده (مؤلف).

خون تو دیده‌ام ونمی‌گذارم کسی به‌تو صدمه برساند. عیسی‌خان مطمئن شده، دروازه را باز کرده سوار به‌اردو آمده بود. در سر توپخانه اردو بدون اطلاع مرحوم السلطنه یک نفر توپچی سر راه او را گرفته گفته بود: عیسی‌خان توئی؟ گفته بود: بلی. توپچی گفته بود: کپه‌اوغلی، منم یلداش لرم الدرپ سن، من سنی دری قویارم؟ (رفیقهای مرا تو کشته‌ای من ترا زنده می‌گذارم؟) و با تفنگچه یک گلوله سینه عیسی‌خان را هدف گلوله قراردادده او را کشته بود. خبر به حسام السلطنه داده بودند. از عبدالله‌خان توپچی‌باشی بازخواست این حرکت را نموده عبدالعلی‌خان گفته بود که توپچی این کار را از نافهمی کرده چه باید کرد؟ جواب این مطلب را خودم به‌حضور همایونی می‌دهم. لهذا مرحوم حسام السلطنه محض به‌جا آوردن پیمان آمده روی خونهای عیسی‌خان فصد کرده بود. و میر عبدالعظیم از رؤسای تسنن را حسام السلطنه به‌اردو خواسته به‌انعام و خلعت خوشنود نمود و او فتوی داد که با لشکریان قاجار مخاصمه و مجادله حرام است.

[تصرف هرات و رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به خلیج فارس]

هرات در اوائل ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ به‌تصرف سپاه ایران آمد و خبر فتح را چند نفر از رؤسا به‌طهران بردند. من جمله مرحوم امیرحسین‌خان زعفرانلو برادر سام‌خان کرد که بعدها شجاع‌الدوله و حاکم قوچان شد.^۲ این خبر میمنت‌اثر را روز چهاردهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ به‌پیشگاه همایونی رسانیدند و خلعت و انعام به‌تمام رئیس و رؤس اردو، خصوص

۱- محققاً قاتل عیسی‌خان پاشا خان برادرزاده عبدالعلی‌خان توپچی‌باشی بود.

۲- مرحوم امیرعلم‌خان پسر مرحوم امیراسدالله‌خان قاینی طاب‌ثراه و مرحوم میرحسین‌خان شهاب‌الملک به‌سرعت تمام مژده فتح را به‌دارالخلافه برد. (هر دو حاشیه از مؤلف).

به خود نواب حسام السلطنه فرستادند.

این مطلب باعث هیجان دولت انگلیس گردیده به استعداد حربی سرحدات هندوستان افزودند و بعد از چند روزی سفیر آن دولت باتمام اجزاء سفارت خود بیارقی که در خاک ایران داشتند خوابانیده عازم هندوستان شدند.

از این طرف نواب حسام السلطنه روز خلعت پوشی به هرات مجلسی درباغ شاهزاده ملك قاسم میرزا به سمت شمالی شهر هرات ترتیب داده فرمود که شلیک توپها را به طرف قندهار نمایند، یعنی بعد از این خلعت پوشی در تهیه تسخیر قندهارم.

این مطالب بیشتر موجب وحشت دولت انگلیس شده در اواخر ماه ربیع الثانی این سال بیست و شش فروند کشتی جنگی شان به بنادر خلیج فارس حمله آور و لنگرافکن شد. و حمله سفاین شان قبل از اینکه دولت ایران بدان صفحات تهیه استعداد و لشکری نماید بود. فقط چند فوجی در آن صفحات به رسم ساخلو حالیه حاضر بودند. باوجود آن کمال رشادت را به خرج داده سد سدید در برابر حملات شدید انگلیس شدند. من جمله دو فوج و دوازده عراده توپ در بندر بوشهر که لنگرگاه را مواظب بودند، یک روز از صبح طرف جنگ با سفاین انگلیس شدند. چهار ساعت تمام متواتراً از طرفین شلیک توپ درکار بود. با آن توپهای دهان پر ایرانی صدمات زیادی به سفاین انگلیس وارد آوردند، من جمله یک گلوله توپ به قورخانه یکی از سفاین انگلیس خورده آتش گرفت و تمام آن کشتی را متلاشی ساخت. و هم نارنجک توپخانه انگلیس خسارت زیاد به بنادر خلیج فارس وارد آورده بود.

خلاصه انگلیسها رشوه به مرحوم میرزا آقاخان نوری صدراعظم وعده

۱- روز اول اعلان جنگ دولت انگلیس با دولت علیه ایران در فصل پائیز اوائل

۱۲۷۳ / اول نوامبر ۱۸۵۶ بود (مؤلف).

کردند و او رأی پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف کرد. حکمی به مرحوم حسام السلطنه نوشتند که هرات را تخلیه نماید و به مشهد برگردد. مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حالا سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید. زیرا خسارات فوق العاده متحمل شده ایم ... به دولت انگلیس اظهار نمائید حسام السلطنه را دولت ایران به والیگری خراسان منصوب داشته بود و او بدون صلاح رجال دولت رفته هرات را تصرف کرده خودش هم مقصر دولت است و آنچه به او بنویسیم اطاعت ندارد. شما بنادر ما را واگذارید و از آن طرف هر چه می‌توانید در حق حسام السلطنه بنمائید. دولت ایران ابداً حمایت و همراهی از او ندارد و طرف منازعه با من خواهند شد و من بعون الله تعالی با این لشکر قلیل از عهده جواب انگلیس برمی‌آیم و آنها را از سرحد قندهار نیز دور خواهیم ساخت ... ناگاه دوباره کاغذ صدراعظم نوری رسید، خطاب به حسام السلطنه که: معلوم می‌شود شما را خیال سلطنت و پادشاهی به سر افتاده که به هرات جواب تعلیق دولت را اینطور داده‌اید. اگر خود را جزو دولت ایران و خیر خواه پادشاه می‌دانید به زودی هرات را تخلیه نموده برگردید که تصدیقات فوق العاده از بنادر فارس به اعلیحضرت شاهنشاه و رجال دولت ...

[معاهده ایران و انگلیس]

از آنطرف معاهده نامه جدیدی در مملکت فرانسه [در] شهر پاریس بنا به خواهش ناپلئون سوم فرانسه بین سفیر ایران و دولت انگلیس رد و بدل شد و قرار به صلح دادند. بدین شرایط که دولت انگلیس دخل و تصرفی بلا اجازه دولت علیه ایران به خلیج فارس ننمایند و دولت ایران هم مستقلاً به هرات و سایر افغانستان دخل و تصرف ننماید و حکومت هرات را شاه ایران به یکی از سرداران افغانه که مقیم و ملتجی دربار ایران شده‌اند

واگذار فرمایند، اما سکه و خطبه به نام شاه ایران باشد. و هم اگر والی هرات طرف نزاع و جدال با دولت و ملتی بشود، دولتین مزبور بدون رضایت یکدیگر هیچ کدام حق امداد دادن به او نداشته باشند.

[سپردن حکومت هرات به سلطان احمدخان]

مرحوم ناصرالدین شاه طاب ثراه روزی به زاویه متبرکه حضرت عبدالعظیم مشرف شده، وعده نصب یکی از سرداران افغانه را به حکومت هرات فرمود. لهذا تمام سرداران درانی و غیره که در پناه دولت ایران بودند، هر کدام لباسهای فاخر پوشیده با همراهان خود را در انتظار جلوه می دادند و منتظر بودند که رأی همایونی در تقویت و همراهی و محبت به کدامیک از ایشان خواهد بود. بعد از فراغ زیارت و صرف نهار رقم حکومت هرات را به نام مرحوم سلطان احمدخان معروف به سلطان جان افغان ولد مرحوم محمد عظیم خان که برادر بزرگ امیر دوست محمدخان بود نوشتند و او را مخلع فرمودند. سایر افغانه مایوس برگشتند. وقتی به طهران وارد شدند، چند عراده توپ و دو فوج و چهار هزار دست لباس نظام و دوهزار تفنگ سربازی برای همراهی مرحوم سلطان احمدخان با بعضی استعداد حربی دیگر به خارج طهران حاضر ساخته بودند. و سردار معظم با همراهان و پسرهای خود سردار شیر محمدخان و شاهنوازخان و سردار اسکندر خان و عبدالله خان از راه خراسان به هرات آمدند لدی-الورود آنها لشکریان حسام السلطنه شهر و نواحی هرات را با قلمرو آن که متصرف بودند تخلیه نموده به تصرف سردار مزبور و همراهانش واگذار کردند و تمامی سپاه و عساکر پیاده و سواره ایرانی به ارض اقدس مراجعت نمودند. مهاجرین هرات که همراه اردوی حسام السلطنه از هرات به مشهد آمدند از دولت ایران درباره هر کدام علی قدر مراتبهم موجب واستمرار برقرار شد.

[وقایع متفرقه]

سردار سلطانه‌لی خان مظفرالدوله پسر مرحوم سردار کهندل خان از قندهار با عیال و اطفال خود به مشهد آمده محمد اکبر خان اچکزایی را به طهران فرستاد. از طرف دولت ایران به همه آنها و سایر خوانین اچکزایی مخارج و استمرار برقرار شد.

در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق ۱۸۵۷ مسیحی در هرات به اواخر ماه جمادی الثانی بارانهای متواتر باریده و سیل فراوان آمده. فراه را اولاد امیر دوست محمد خان به ضبط خود آورده از تصرف اولاد سردار کهندل خان در آوردند.

در ۱۲۷۵ هجری مطابق ۱۸۵۸ مسیحی در هرات ناخوشی تب نوبه زیاد شد و نیز گاوهای ولایتی به مرضی مبتلا شدند که آن را طبق می نامیدند. به کابل مختصر و بایی بروز کرد.

در ترکستان ازبک بین میرهای قطغن^۱ و قندز^۲ و خان آباد بدخشان منازعه در کار بود.

[اختلاف در مراسم عروسی در غزنی]

در سنه ۱۲۷۶ هجری مطابق ۱۸۵۵ مسیحی چون رسم است ایلات کوهستان و صحرانشین روز عروسی عروس و داماد را سوار اسب نموده با ساز و آواز گردش می دهند و جمعی از اقارب و انساب طرفین سواره و پیاده همراه عروس و داماد شده شلیک تفنگ و تاخت می نمایند و در هر نقطه اهالی دهات و غیره قربانی یا اسپند می آورند یا راه را می گیرند

۱- اصل: قته‌قن.

۲- اصل: قهندوز.



به توقع انعامی که از صاحب عروسی به آنها داده شود. این اوقات طایفه بیات محال غزنین به رسم معمول عروسی داشته‌اند و جمعی از طایفه غلیجائی^۱ اندری^۲ سر راه آنها آمده و شیرینی رسوم وطن گرفته بودند؛ اما بعدها در میان ایلات خود این مطلب را به طور طنز و سرزنش شهرت داده‌اند. خبر به رئیس طایفه بیات که نامش حسن رضاخان است رسیده با جمعی سواره حمله به محلات افغانه برده دوازده پسر از زرین خان رئیس طایفه اندری و جمعی دیگر از آنها [را] کشت. این مطلب باعث زد و خورد زیاد شد، تا مرحوم امیر دوست محمدخان از حسن نیت و سلوکی که داشت رؤسای طرفین را به کابل خواسته به اصلاح جانبین کوشید.

[وقایع متفرقه]

طایفه جمشیدی ساکن کشك قلمرو هرات بنای خودسری را گذاشته بودند. سلطان احمدخان حکمران هرات سردار شاهنوازخان و شیرمحمدخان پسران خود را با اردویی جهت تدمیر خان آقای جمشیدی به بادغیس فرستاد. ایل جمشیدی الگا^۳ و اوبه^۴ خود را واگذاشته به مرغاب^۵ و موریچاق^۶ رفتند. شاهنوازخان از خارج بر آنها حمله برده فایق آمد و مرغاب و بادغیس مفتوح سپاه هرات شد. اما سردار شیرمحمدخان در این جنگ به قتل رسید. در سنه ۱۲۷۷ هجری مطابق ۱۸۶۰ مسیحی چهارنفر کور و هفت نفر

۱- غلیجائی : غلزاری.

۲- اندر و اندری: قومی از اقوام پشتون ساکن در ولایت غزنین.

۳- الگا: ناحیه و ملک.

۴- اوبه، شهرستانی در شرق هرات.

۵- مرغاب : مروالرود.

۶- موریچاق: مروچاق (مروجق : مرو کوچك).

شل و مفلوج در آستان سخی شاه مردان^۱ به شهر مزار شفا یافتند.
در هرات سکه و خطبه کماکان به نام همایون اعلیحضرت ناصرالدین-
شاه ایران مزین بود، یک طرف قران مسکوک آن زمان عبارتش این است:
ضرب دارالنصرة هرات ۱۲۷۷ و در سمت دیگر نقش شده السلطان ناصر-
الدینشاه قاجار.

[اغتشاش احوال سلطان احمدخان و لشکرکشی

امیردوست محمدخان به هرات]

در اواخر این سال (۱۲۷۸) به هرات سردار سلطان احمدخان هفت
هزار سپاه پیاده و سواره و پنج عراده توپ آماده نموده تحت ریاست
سردار شاهنوازخان پسر خود جهت تسخیر فراه فرستاد.

در سنه ۱۲۷۹ هجری، مطابق ۱۸۶۲ مسیحی سردار شاهنوازخان
پسر سلطان احمدخان به فراه رسید، بعد از محاصره جزیبی به فتح آن
کامیاب شد و سردار محمد افضلخان از عدم استعداد لشکری به سمت
کابل شتافت. سردار سیف الله خان که در فراه بود فراراً به سردار محمد-
افضلخان پیوست، اما شاهنوازخان از بی باکی و استعمال مسکرات مغرور
شده خود و سپاه او تعدی و بیناموسی در آن نقطه پیشه کردند. حتی به
اهالی حرم حکومت که در واقع ناموس امیر دوست محمدخان جد او
بودند بی احترامی ها کردند.

این مطلب باعث شد که امیر دوست محمدخان با سرعت تمام از
جلال آباد اردویی مرکب از سی هزار سواره و پیاده کابلی و دوازده عراده
توپ و چهار عراده خمپاره و استعداد کاملی که داشت با خود حرکت داده
متوجه هرات شد و شیر علی خان ولیعهدش را نیز با بسیاری پسرهای

۱- مرقد حضرت علی (ع) در شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ.

رشیدی که داشت دراین سفر همراه خود آورد. و قصدش تنبیه و تأدیب شاهنوازخان بود.

به محض انتشار توجه اردوی امیر به طرف هرات و نزدیک شدن آنها به فراه، شاهنوازخان سپاه کاری و ادوات و استعداد حربی خود را برداشته فراه را وا گذاشته به هرات آمد و چند دسته سوار جرار برداشته به عزم تلاقی و دستبرد حمله ور به اردوی امیر شده کراراً رشادت به خرج داده خسارات زیادی بر آنها وارد آورد و به شهر هرات مراجعت کرد. و بلاد رنگ سپاه امیر دوست محمد خان هم به چهار فرسنگی هرات ورود کردند و بنهرا گذاشته از جمله سپاه نه فوج پیاده و چهار هزار سوار دو قسمت شدند. نیمه آنها از کناره قریه سیاوشان و نزدیکی امام شش نور به صحرای قبله قلعه بتاله عبور نموده از دامنه کوه گازرگاه حمله ور به جانب شمالی شهر هرات شدند؛ اما قصدشان تصرف مصلا و تل بنگیان بود. نیمه دیگر عساکر امیر دوست محمد خان از رودخانه بزرگ به کنار قریه اودران عبور نموده از پشت قریه نوین و صحرای سروستان خود را به باغات قراء کارته نیم فرسنگی هرات رسانیدند و از آنجا به اراضی چهارباغچه و اراضی تپه مراد و پل کارآباد گذشته بز جنب قریه چهارباغ ترکها میان جویبار فیروزآباد یرش به برج خواجه عبدالله مصری بردند. آنوقت اهالی شهر و سپاهیان خبردار ورود اردوی امیر دوست محمد خان شده و شاهنوازخان جمعی از سپاه پیاده و سواره را مستحفظ دروازه ها و فصیلها نموده به سر برج شهر آمد، دید دامن کوه گازرگاه از لباس قرمز افواج دشمن لاله زار شده و در اراضی فیروزآباد بیارق زرد و سرخ والوان دیگر به عزم تسخیر شهر افراشته است، و برق درخشان حربه های آتش خیز و سرنیزه های خونریز سپاه در مقابل خورشید عالم تاب مانند کواکب فزون از شماره است. دلیرانه مستعد دفاع شده نخست توپهای صاعقه بار را از بروج حصار به سپاه خونخوار کابلی چهره نموده از ریزش گلوله چدن به پذیرایی دشمن اقدام کرد و فوجی را هم از فصیل به گذشتن خندق و ممانعت لشکریان پیش جنگ مخالف مأمور داشت که رفتند در اراضی چهارباغ -

ترکها به ملک مسکین و پردل سد سدید در مقابل حملات شدیده دشمن شدند. اما نظر به ازدیاد سپاه و اسلحه ممتاز قشون کابلی که سیلاب وار پیشقدمی می کردند، فوج شهری عاجز از ممانعت شدند، به طوری که دو هزار نفر از سپاه کابل بلاتأمل به زیارت و مزار شاهزاده منصور حمله بردند و آنجا را محل اقامت قرار دادند. چون نقطه مزبور مقابل دروازه قندهار شهر هرات به اندک مسافتی واقع است، شهر در خطر شد. زیرا هنو ز دروازه های شهر را نبسته بودند و عساکر کابلی از هر طرف پیایی می آمدند. شاهنواز خان مضطرب شده پیغام فرستاد که پدر و برادرش سمت شمالی شهر را مواظب باشند و خودش را به دروازه جنوبی شهر هرات رسانید و پانصد اشرفی طلا در میان سینی ریخته از حضار و همراهان خود داوطلب خواست که از دروازه بیرون شده نقطه زیارت مزار را از سپاه کابل پس بگیرند. فوراً صد و پنجاه نفر سپاهی یکی یک اشرفی برداشته از دروازه بیرون آمدند و دویست نفر هم از رعایا و غیره تفنگ برداشته جزو داوطلبان شدند و نفری یک اشرفی گرفتند. و تمام این سیصد و پنجاه نفر صدا به چهار یار بلند کرده یرش تاخت به طرف سنگر مزار بردند. کابلیها از میان سنگر بنای شلیک را گذاشتند به طوریکه از دروازه تا حوض خرابه نزدیک مزار [که] منتهی شصت قدم فاصله دارد صد و هفتاد نفر مجروح و مقتول شد و سی نفر خود را عقب کشیدند و صد و پنجاه نفر به حوض خرابه رسیدند و دچار مهلکه بودند که نه می توانستند مراجعت کنند، نه تکلیف پیش رفتن داشتند. لاعلاج دیوارها را سنگر قرار داده به جواب سلام تفنگهای سپاه کابل علیک با توکل توسط یراقی که داشتند می گفتند و از طرفین آتش فشانی و گلوله ریزی در کار بود، تا مقارن غروب، سپاهیان کابلی که این جلادت را از مختصر فرستادگان شاهنواز خان دیدند به تاریکی شب خود را عقب کشیدند و سنگر مزار تخلیه شده به خونبهای داوطلبان باقی ماند. و رشته محاصره به طول کشید.

[محاصره هرات]

امیر دوست محمد خان قریه باغدشت هرات را محل اقامت خود قرار داد و عساکر خود را به این ترتیب در محاصره شهر منقسم نمود. سردار محمد امین خان با عساکر قندهاری که ابواب جمع او بود در محله ساربانها، سمت جنوبی هرات مقرر شد. سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان خودش در قریه کارته سفلی به عمارت میرزا حسن کابلی و دو فوج ابواب جمعی مشارالیه به چهارباغ ترکها و پائین محله فیروز آباد مقیم بود. سردار محمد اسلم خان پسر امیر دوست محمد خان خودش به قیزان جوچه و دو فوج کابلی ابواب جمعی مومی الیه به گوالیان و سمت برج خواجه عبدالله مصری میان سنگرها بودند. امیر شیرعلی خان که ولیعهد افغانستان بود به همسایگی پدرش در قریه غور دروازه^۱ سمت شمالی شهر بود و تل بنگیان و مصلی سنگر لشگریان ابواب جمعی او بود، با توپ چهار یاری که همراه داشتند. سردار محمد شریف خان با سپاه غزنوی و سواره قندهاری و خاصه داران که همراه او بودند در قریه شالبافان سمت غربی هرات مأمور اقامت بود.

در افشار محله سمت شرقی هرات، سرداران درانی و جنرال شیخ-میرخان با عساکر وردک و لشکریان لوگری اطراق داشتند.

و همروزه از طرفین شلیک توپ و حفر نقب و سنگربازی در کار بود تا اینکه سپاه اردوی غربی شهر یرش آوردند و سنگر مزار میر صالح ملا را گرفتند. سردار شاهنواز خان دستور العمل داد از کناره پل دروازه عراق نقبی به زیر سنگر بردند و آتش دادند. جمعی از سپاهیان کابلی مقتول

شدند و سنگر به تصرف شهریان درآمد.

برای انتقام لشکریان کابلی از مقابل باغات قریه غلبچه نقبی به زیر سنگر مزار و حوض میر صالح ملا آوردند و باروت زیادی آتش دادند که خانه مزار از محاذی قبر میر صالح ملا با یک قطعه اراضی نخلستان با حوض و غیره با آنچه جمعیتی که داشت حرکت نموده به هوا رفتند به طوریکه بعد از پنج دقیقه قطعات خشت و خاک و ابدان مقتولین از هوا به زیر می آمد و تقریباً دویست و پنجاه نفر در این مهلکه مجروح و فنا شدند، من جمله سرتیپ محمد ایاز خان هراتی در این نقطه به قتل رسید.

بعد از چند روز باز حوض برفک و سنگر برفک خارج دروازه ملک را شبانه لشکریان کابلی از تصرف صدباشی زرین هراتی گرفتند.

از شهر نقب زدند که به ساکنین سنگر صدمه برسانند. بسیاری اصناف و غیره را برای بردن دبه باروت و تخته و نمک که لازمه نقب پرانی است عملاً بیگار گرفتند و استاد کار جد و جهد می کرد که نقب را به زیر سنگر برساند. صدای کلند کابلیها را شنید که زیر نقب اینها نقب آورده اند. هر چه به فرمانده خود می گفت صدای کلند اینک موقوف شده یقیناً تدارک آتش دادن از طرف مقابل است، قبل از وقت کاری بکنیم، فرمانده غافل که دشمن را به خواب غفلت می دانست اصرار داشت که قدری جلوتر بروند. ناگهان کابلیها نقب زیرین را آتش زدند. فرمانده با پنجاه نفر کسبه از چاه خو^۱ و سنجار و غیره زیر خاک ماندند. گفتی به دنیا نبودند و هکذا صدمات زیاد به اهالی شهر و محصورین رسید.

[وفات همسر سلطان احمد خان و خودش]

شاهنواز خان از آن رشادتی که داشت کمال اهتمام را در نگهداری شهر می نمود و هفت ماه بدین منوال گذشت. تا نوابه مادر او از غیرتی

که داشت به اندیشه اینکه چرا باید پدرش و شوهرش باهم طرف جدال باشند و خونریزی مسلمانان از طرفین واقع شود و عداوت در بین باشد در این روزها ناخوش سخت شده وفات یافت.

خبر این مطلب را از بالای برج به امیر دوست محمد خان دادند. امیر معظم تمام پسران و صاحب منصبان خود را با تجمعات به تشییع جنازه فرمان داد و طرفین جدال را متروک داشتند. جنازه نوابه را بزرگان شهر از درچه دروازه خوش هرات محترماً خارج ساختند. مأمورین طرفین به اتفاق جنازه را به گازرگاه برده قرب مزار خواجه عبدالله انصاری دفن نمودند و حلوای پیش جنازه را باهم خوردند و به شهر مراجعت کردند. و مجلس تعزیه هم به اردو هم به شهر تا سه روز منعقد بود. بعد از آن بنای گلوله ریزی را طرفین به جانب یکدیگر گذاشتند.

به فاصله چند یوم بعد سرکار^۱ سلطان احمد خان که بی مونس شده بود بدروود زندگانی گفت و مجرداً از طرفین به قانون مزبور اقدامات به تشییع جنازه و دفن در گازرگاه به عمل آمد و تعزیه داری به شهر وارد و تا سه روز سرپا بود.

بعد از آن باز جنگ بنیاد کردند و دوماه دیگر هم شاهنواز خان به قوت قلب و دلیری که داشت شهر را نگهداشت. اما اهالی از قلت آذوقه و گرانی حبوبات به شهر به ستوه آمده سپاهیان داخله را هم به خود متفق ساخته شبانه ده ده - صد صد از بروج و فصیل و خندق عبور نموده به اردوی امیر دوست محمد خان رفته اظهار اطاعت می کردند.

[فتح هرات و مرگ امیر دوست محمد خان]

امیر دوست محمد خان ناخوش بستری شد و اخلاف و رؤسای لشکری خود را خواسته گفت: در ناخوشی پیری احتمال مرگ بیش از شفاست.

مبادا بمیرم و آرزوی گرفتن هرات مرا در دل بماند. هرطور هست خواه فتح خواه شکست، یرش ببرید، بلکه شهر مفتوح شود.

رؤسا از این نطق مستعد حمله و همعهد در افتتاح شهر شدند و صبح روز شنبه هشتم ذیحجه الحرام از چهارسمت یرش آوردند و به آسانی شهر را گرفتند و دو روز سپاهیان به تاراج و غارت مختار بودند. بعد از آن امیر شیرعلی خان که ولیعهد پدر بود به نظم شهر پرداخت. اما حالت امیر دوست محمد خان به ضعف و نقاهت کشیده بود. ده یوم بعد به همان باغداشت خارج شهر هرات بدرود زندگانی گفته جان به جان آفرین تسلیم نمود و داخل بلد هرات را رؤیت ننمود. در تعزیه داری و سوگواری آن مرحوم اقدامات کامل از اهالی شهر و اردو [به] عمل آمد و در قرب مزار خواجه عبدالله انصاری [در] نقطه گازرگاه دفن شد.

[نفاق فرزندان امیر دوست محمد خان]

خلاصه بعد از وفات امیر دوست محمد خان نفاق بین برادران افتاد و از اطاعت امیر شیرعلی خان انکار ورزیدند.

نخست سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان لشکریان و توپخانه ابواب جمعی خود را با خیمه و خرگاهی که داشتند برداشته همراه خود به جانب قندهار بردند.

سایر برادران امیر شیرعلی خان هم بعضی اسلحه و اموال زیادی را توسط خواص خود به طرف غزنین و کابل فرستادند و خودشان نیز متعاقب بدون اجازه امیر شیرعلی خان رفتند. امیر معظم له در هرات به وضع سلوک پرداخته به نظم داخل و خارج شهر و سرحدات هرات اقدام نمود.

[امارت امیر شیرعلی خان (۱۲۸۰ هـ / ۱۸۶۳ م)]

اول اقدام امیر شیرعلی خان در هرات به ساختن لوح مرمری که در طول سه زرع تمام و در عرض دوازده گره بود، به جهت مرحوم امیر - دوست محمد خان شد که مرحوم حاجی میرزا قدسی هروی علیه الرحمه ماده تاریخ مفصلی ساخته فرد آخرش این است :

گفت قدسی برای تاریخش «مدفنش بزم خواجه عبدالله»

۱۲۸۰

وامیر شیرعلی خان اهالی هرات را به انواع وسایل دلجویی کرد و تماماً را با خود متفق ساخت. و چون سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان بعد از فتح هرات بدون اطلاع و تصویب امیر شیرعلی خان به کابل شتافتند و امیر شیرعلی خان در کابل جانشینی به غیر از سردار محمدعلی خان نداشت، بدین خیال افتاد که مبادا سردار محمد اعظم خان و سردار محمد اسلم خان استعدادی فراهم نمایند و تخت امارت افغانستان را متصرف شوند. لهذا سردار محمد یعقوب خان را در سن دوازده سالگی به حکومت هرات منصوب نمود و ناظر نعیم خان و سپهسالار فرامرز خان را به پیشکاری او گماشت و خود با دوازده هزار سپاه پیاده و سواره و دوازده عراده توپ که یکی از آنها توپ چهار یاری بود تعمیر نموده همراه برد. سردار شاهنواز خان و سردار اسکندر خان و سردار عبدالله خان پسران سلطان احمد خان را که در فتح هرات دستگیر شده بودند تحت الحفظ با خود داشت و روانه قندهار شد.

اول قصدش تنبیه و تأدیب سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان بود که در این اثنا کاغذ سردار محمدعلی خان به او رسید و عنوان آن شکوه از تدارکات محمد اسلم خان در هجده نهر^۱ ترکستان و تهیه سردار محمد اعظم خان در خوست و کرم برضد امارت کابل بود که هر دو

قصد تسخیر کابل را داشتند. لهذا امیر شیرعلی خان از خارج قندهار روانه کابل شد. وقتی به غزنین ورود کرد سردار محمد اعظم خان به ملاقات او آمده تجدید عهدی نمودند. محمد سرور خان پسر محمد اعظم خان نزد عمویش ماند و پدرش به محل حکمرانی خود شتافت. سردار محمد اسلم خان که در بخارا مستعد بود مخوف شده عیال و اطفال خود را گذاشته فوراً به بلخ رفته به سردار محمد افضل خان پیوست و امیر شیرعلی خان به کابل رسیده رسماً جلوس کرد.

بعد لشکری تحت ریاست سردار محمد رفیق خان جهت تدمیر محمد اعظم خان به جانب کرم فرستاد. محمد اعظم خان تاب مقاومت نیاورده به هندوستان گریخت. و امیر شیرعلی خان تیولات سردار محمد افضل خان را که امیر دوست محمد خان در کابل معین داشته بود تماماً را ضبط نمود. و در این وقت سردار محمد افضل خان با پسرش سردار عبدالرحمان خان به بلاد ترکستان ازبک متصرفی افغانستان حکمرانی و ایالت واستعدادی داشت.

امیر شیرعلی خان در تهیه حمله وری به ترکستان ازبک شد و از آن طرف هم بزرگان درانی و اخوان امیر شیرعلی خان که همراه سردار محمد افضل خان بودند، او را واداشتند که به امیرهای قطغن و غیره هم خیال شده با اتفاق آنها استعداد کاملی برداشته عزم تسخیر کابل نمایند. و نیز سردار معظم‌الیه را امیدوار نمودند بر اینکه بسیاری بزرگان و اهالی کابل به مخالفت امیر شیرعلی خان و موافقت او اقدام خواهند داشت. لهذا سردار عبدالرحمان را به شهر تخته‌پل^۲ عوض خود نشانیده متوجه سمت کابل شد و امر کرد بعدها او را امیر خطاب کنند.

امیر شیرعلی خان هم که با اردوی خود عزم ترکستان نموده بود در

۱- اصل: قته‌غن.

۲- تخته‌پل: شهری از مربوطات بلخ.

نقطهٔ باجگاه پیش قراولان طرفین به هم رسیدند. اول پنج بیرق خاصه دار امیر شیرعلی خان، قلعهٔ یاسین هراتی را به یورش گرفتند. اما محمد حسن - خان شاهسون کابلی با صد پیاده و دو صد سوار از قبل امیر محمد افضل خان بر آنها حمله برده قلعه را پس گرفته بسیاری خاصه داران را اسیر نموده و فاتحانه نزد امیر محمد افضل خان رفت و مخلع شد و مأمور حراست قلعهٔ مزبور گردید. اما قلعهٔ نه برجهٔ کامرد^۱ به تصرف سپاه امیر شیرعلی خان درآمد و انبوهی از سپاه اردوی آنها به ریاست سردار محمد علی خان وسط درهٔ کامرد را سنگر ساختند و یک فوج پیاده هم تحت ریاست جنرال شیخ میر به سرکوه باجگاه از طرف امیر شیرعلی خان مأمور شدند. سردار نظر محمد - خان فرمانده توپخانهٔ اردوی امیر شیرعلی خان بود. لیکن اردوی بزرگ امیر محمد افضل خان هنوز به محل جنگ نرسیده بود، که چند فوج از سپاه امیر شیرعلی خان تحت ریاست سردار فتح محمد خان حمله آورده به قلعهٔ یاسین و قلعه را به توپ بستند. در این گیر و دار گلولهٔ توپ به سر محمد حسن خان خورده مقتول شد، و همراهان او تماماً اسیر شدند. امیر محمد افضل خان که صبح از کوی مدر حرکت کرده بود به قلعهٔ باجگاه رسید و از ماجرا خبردار شده با تمام لشگریان خود عازم سمت قلعهٔ یاسین شد. یک فوج رساله و یک فوج لعل کرتی^۲ پیاده نظام بر سایرین سبقت گرفته پیش تاز شده حمله به توپخانهٔ امیر شیرعلی خان آوردند. محمد اعظم خان پسر نایب حیدر خان چنداولی باتلوار^۳ برهنه که رستمانه به پیش می رفت سرتوپخانهٔ دشمن رسیده به سردار نظر محمد خان خطاب کرد که: بیا به سلام امیر تا از قتل شما بگذریم. سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان به جواب او گفته بود: به چشم، امیر صاحب کجاست؟ که خدمت شان شرفیاب شویم. اما ضمناً اشاره به توپخانه کرده بود که با توپ ساچمه شلیک نمایند و نیز به عبدالرحمان کشمیری که پیش خدمت او بود فرمان داد تا از

۱- کامرد: کهمرد نیز معروف است.

۲- لعل کرتی: جامه قرمز.

۳- تلوار: نوعی شمشیر.

پشت سر محمد اعظم خان را به شمشیر زند. آنهم غفلتاً از عقب سر شمشیری به محمد اعظم خان زد و آن جوانمرد را از پا انداخت. بعد افواج امیر شیرعلی خان به فوج لعل کرتی امیر محمد افضل خان که تحت ریاست غلام احمد خان بودند حمله برده بسیاری آنها را کشتند و از فوج رساله آنها هم زیاد به قتل رسید، و سایر لشکریان امیر محمد افضل خان مستعد حمله و تلافی شدند.

[مصالحه و گرفتاری امیر محمد افضل خان و گریز عبدالرحمان خان به بخارا]

از آنجایی که امیر معظم‌الیه مرد با مروت و سالم و مظلومی بود اجازه به آنها نداده گفت: حالا که به اینجا کشید، خونریزی بس است. من و برادرم عهد مودت خواهیم بست. لهذا آنچه رؤسای لشکر و همراهان او اصرار کردند که مقاتله بهتر از صلح است امیر محمد افضل خان قبول نکرده پیغام را به امیر شیرعلی خان که: چون پدرم تو را به جانشینی خود انتخاب کرده و خداوند برتری تو را خواسته من هم قبول می‌کنم.

امیر شیرعلی خان که خیلی طالب این مطلب بود، حامل پیغام امیر محمد افضل خان را خلعت داده پیغام مهرآمیز دوستانه جواب داد و سردار سلطانعلی خان را نزد امیر محمد افضل خان فرستاد که قرآن مهر کرده بینشان رد و بدل شود، و متحد باشند، بدین شرط که اول امیر محمد افضل خان به دیدن او بیاید و بعد آذوقه لشکری از هر قبیل که دارد به اندازه کفاف مخارج اردوی امیر شیرعلی خان بدهد. امیر محمد افضل خان هر دو شرط را قبول کرده و از نقطه دو آب سوار شده به اردوی امیر شیرعلی خان آمد و هر دو برادر باهم مصافحه و بغل کشی کردند و صورت هم را بوسیدند و شلیک شادیانه نمودند.

بعد از عهد و پیمان و صرف نهار و ملاقات، امیر محمد افضل خان به اردوی خود آمد و دوهزار گوسفند و دویست خروار آرد و صد خروار جو تهیه نموده به اردوی امیر شیرعلی خان فرستاد و امیر شیرعلی خان

به بازدید برادر شتافت و در این ملاقات اظهار داشت که می‌خواهم به زیارت شاه مردان بروم. امیر محمد افضل خان هم رأی داده لشکریان خود را از راه درهٔ یوسف^۱ به ترکستان و بلخ روانه داشت و خود با هزار سوار جرار کاری به اردوی امیر شیرعلی خان ملحق شده متفقاً از راه آفاق روانهٔ مزار شریف شدند. اما سردار محمدعلی با شش هزار سپاه جلوتر به شهر مزار ورود کرد و نظم آن نقطه را داد تا اردوی بزرگ و هردو امیر وارد شدند. سردار عبدالرحمان پسر امیر محمد افضل خان که معاهدهٔ پدرش را تصدیق نداشت به شهر تخته‌پل سپاهیان خود برضد امیر شیرعلی خان ترغیب و تحریص می‌نمود اما خیالات او مثمر‌ثمر نشده امیر شیرعلی خان هم به شهر تاشقرقان^۲ اقامت ورزید. امیر محمد افضل خان به تخته‌پل آمد و مجدداً به تاشقرقان مراجعت کرد.

در این وقت امیر شیرعلی خان به پسرش سردار محمدعلی خان امر نمود که عمویش را محبوس و زنجیر نماید. آنهم اطاعت امر پدر را نمود. و این خبر منتشر شد. تمامی لشکریان امیر محمد افضل خان به هر نقطه بودند متفرق شدند. قورخانه و توپخانه و آغرواق آنها به دست سپاه امیر شیرعلی-خان افتاد. و سردار عبدالرحمان خان با معدودی از خواص و صاحب-منصبان خود که متجاوز از صد و پنجاه نفر نبودند از راه دولت‌آباد فراراً به طرف بخارا رفتند و مبلغی پول و اسباب نیز همراه خود بردند.

امیر محمد افضل خان در اردوی امیر شیرعلی خان محترماً زنجیر بود تا روزی که سردار محمدعلی خان لباس سفید تازه پوشیده و به نظم شهر مزار و سان سپاه مشغول بود بعد از فراغ امور نزد پدرش آمده در این مجلس امیر محمد افضل خان را هم حاضر نمودند، با حالتی که از پیش‌آمد کار خود و فرار سردار عبدالرحمان خان پسر خود بسیار افسرده‌خاطر بود. اما شیرعلی خان محض خوشنودی خاطر او در مجلس عام اظهار

۱- درهٔ یوسف: درهٔ صوف.

۲- تاشقرقان: تاش قورغان، تاشقرغان، شهری در سمنگان.

داشت که محمد علی پسر من فرزند شماست و با این کمال و شجاعت و انسانیت در خدمت شما مضایقه ندارد. شما برای فرار شدن عبدالرحمان دیوانه سگ کش مکدر و پریشان نباشید. اگر عبدالرحمان مثل محمد علی عاقل و فرزانه می بود من خود مبه تربیت و نگهداری او اقدام می کردم. حال که دیوانه است هر جا رفته رفته، شما دلگیر و متأسف نشوید. امیر - محمد افضل خان لاعلاج دعای خیری در حق محمد علی خان کرده، بعد از ختم مجلس پیش خدمت خود را گفت: سجاده مرا به جای خلوتی بینداز تا استغاثه از خداوند نمایم. وضو گرفت و به خیمه خلوت نمازی خواند و سر به سجده گذاشت عرض کرد:

خدایا! برادرم مرا در محضر عام خجالت داد و سرزنش پسر مرا نمود و توصیف پسر خود را کرد. عبدالرحمان را تو که خالقی خلق فرمودی و بنده توست. این آرزو را به دلم مگذار که او را یاری فرموده بر اینها غالب سازی.

و در این سجده گریه زیادی با دل شکسته نمود و خوابید و بعد از دو ساعت بیدار شد. خداوند کریم آن یک ساعت عبادت خالصانه او را قبول فرموده مقاصد کلی آنها را متدرجاً روا ساخت که شرحش می آید.

[آمدن امیر شیر علی خان به کابل و عزم تسخیر قندهار]

امیر شیر علی خان بعد از توقف شش روز [ه] به تاشقرقان، امیر محمد - افضل خان را با تمام عیال و تعلقات او که اسیر داشت تحت الحفظ همراه خود به کابل آورد و سردار فتح محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان را به حکمرانی تمام ترکستان ازبک منصوب نمود.

در سنه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۱۸۶۴ مسیحی امیر شیر علی خان لشکری در کابل تهیه نموده عازم تسخیر قندهار و تأدیب سردار محمد امین خان و سردار [محمد] شریف خان شد. سپاه نظامی این اردو متجاوز از شانزده هزار نفر بودند و هیجده عراده توپ داشتند و ریاست جنگ به سردار محمد -

علی‌خان واگذار بود. از راه غزنین به سمت قندهار رهسپار شدند و کابل را تحت حکومت سردار محمد ابراهیم‌خان و سردار نظر محمدخان قرار دادند و امیر محمدافضل‌خان را هم تحت‌الحفظ همراه خود بردند. در این عزیمت نتیجه دیگری جز کشته شدن سردار محمدامین‌خان و سردار محمدعلی‌خان برادر و پسر امیر شیرعلی‌خان حاصل نشد که شرح آن در تفصیل وقایع آتیه بیان می‌شود.

[متفرقه :]

در قریه زیارتگاه هرات از عیال ملاصدیق نامی طفلی متولد شد که دارای خلقتی غریبه بود و به فاصله دو ساعت وفات یافت.

[ورود جاسوس انگلیس به قندهار]

در قندهار یکی از صاحب‌منصبان انگلیس که سواد فارسی و عربی داشت ورود کرده از راه خدعه به لباس علمای ملت اسلام سنی درآمد و بنای عوام‌فریبی را گذاشت تا خود را جزو قضات ساخت و در مسجد خرکه پیش نماز شد.

[نبرد برادر و فرزند امیر شیرعلی‌خان و کشته شدن هر دو]

در سنه ۱۲۸۲ هجری مطابق ۱۸۶۵ مسیحی سردار محمدامین‌خان با لشکریان خود در قلمرو قندهار به حوالی کلات غلیجائی حاضر و مصمم کارزار شد. اما امیر شیرعلی‌خان اردوی بزرگ را تحت ریاست سردار محمدعلی‌خان به مقابله برادر جلو فرستاده و خود به ضبط کلات مشغول شد. دو لشکر خونخوار به یکدیگر نزدیک شده توپهای صاعقه‌بار را به جانب هم‌چهره کردند. پس از چند شلیک پیاپی که فاصله بین طرفین به اندک مسافتی رسید نخست سردار محمدعلی‌خان توسط یکی از محارم

خود به سردار محمد امین خان پیغام داد که: عمو جان تو داعیه پادشاهی داری و من هم می‌خواهم مملکت و سلطنت پدرم را زیاد کنم. تقصیر سپاهیان بیچاره چیست؛ اگر مردی و دعوی شجاعت می‌کنی بیا به میدان تا من و تو شخصاً نبرد کنیم. اگر تو بر من غالب آمدی هرآینه سپاه توپخانه من از آن تو خواهد شد و اگر من بر تو غلبه کردم مملکت و سپاه تو ضمیمه مملکت و سپاه پدرم خواهد بود. در این صورت خون مردمان بی‌گناه را نباید به گردن گرفت و آنها را به هم انداخت.

به محض رسیدن این پیام سردار محمد امین خان که غیور و شجاع و میدان طلب بود به فرستاده سردار محمد علی خان گفت: برو به برادرزاده من بگو در نبرد با تو حاضرم. بسم الله در این میدان کارزار که مرد و نامرد شناخته شود.

این جواب عمو که به برادرزاده رسید، تنها از صف سپاه به جانب میدان تاخت در حالتی که تلوار برهنه به قصد جان عمویش در دست داشت. از آن طرف هم سردار محمد امین خان تفنگچه سرقاشی را با چخماق بالا کشیده در دست گرفته به قصد جان برادرزاده سوار به عرصه میدان تاخت. و دو لشکر از دو جانب نگران سبقت آن دو نامدار بودند و حسب الامر خود آنها به هردو اردو قدغن اکید شده بود که احدی از سپاهیان به طرف یکدیگر شلیک توپ و تفنگی ننمایند، و به یاری آنها هم نیایند. بدین ملاحظه هیچکس از هیچ طرف جرأت همراهی با هیچیک از آنها ننمود و لشکریان دیده‌ها به جانب میدان دوخته سیاحت می‌کردند، که این دو نفر از گرد راه به یکدیگر رسیدند. سردار محمد علی خان تلوار برهنه را به گردن عمویش زد و سردار محمد امین خان تفنگچه حاضر را به سینه برادرزاده اش آتش داد. هردو را عمر به آخر رسیده بود از صدمه یکدیگر به خاک هلاک افتادند و نزدیک به خدمتان طرفین گریبانها چاک زده از دو جانب به میدان تاختند و جسد هریک از آنها را که هنوز رمقی باقی داشتند از خاک مذلت برداشتند و واهیای گریستند.

اما سایر سپاهیان وحشی طرفین که تأسف و شرط شرکت این غم را نمی‌دانستند، میمنه و میسرۀ سپاه به یکدیگر تاختند و به ضرب گلوله و شمشیر جمعی از یکدیگر را به خاک میدان انداختند. تا صاحب منصبان محترم و ریش‌سفیدان مصلح اردو با هزار زحمت آنها را از ماجرا مسبوق کرده به تأسف و سوگواری با خود متفق نمودند. و بیارق را سیاه کرده هردو مقتول نامی را خون‌آلود نزد امیر شیرعلی خان آوردند. و این محاربه در عاشورای محرم اتفاق افتاد که سردار محمدعلی خان کراراً به پدرش گفت: امروز نباید اقدام به جنگ کرد. امیر شیرعلی خان در جواب او گفت: اگر تو عزم جنگ نداری خود حاضر می‌باشم. محمدعلی - خان به سنگر عمویش حمله برد و در وقت طرف شدن، عمو و برادرزاده و چند سردار نامی افغان نیز به شلیک یکدیگر از طرفین فنا شدند و تأسف به عموم اهالی افغانستان ماند.

امیر شیرعلی خان از این مطلب به طوری افسرده و پریشان شد که بیزاری از امارت و اقتدار جست و همه روزه به تأسف قتل پسر جوان و برادر جوان خود گریه و زاری بسیار کرد و نادم از کرده خود شد.

اما قندهار قهراً به تصرف و سردار محمد شریف خان به اطاعت امیر شیرعلی خان درآمد و نعش محمد امین خان را فرستادند در مسجد خرقة قندهار دفن کردند و اردوی امیر شیرعلی خان به کابل مراجعت کرد، و سردار محمد شریف خان را با خود آورد. اما در بین راه و تا ورود به کابل از اندوه مرگ برادر و پسرش به طوری غمگین و متأسف بود که به هیچ کاری رسیدگی ننمود تا اهالی نسبت خبط دماغ به او دادند و بعضی نامه‌ها به سردار محمد اعظم خان به هندوستان و به سردار عبدالرحمان خان به بخارا نوشتند و آنها را به تصرف کابل خواندند.

[آمدن سردار عبدالرحمان از بخارا]

بسیاری سپاه هراتی از اردو مرخص شده به هرات آمدند و امیر شیر- علی خان به داغ و فراق برادر و پسر خیلی متألم و بیخبر بود. این مطلب را به سردار عبدالرحمان خان اطلاع دادند و او در تهیه مرخصی حاصل نمودن از امیر بخارا برای مراجعت به افغانستان شد. و هم کاغذی به عموی خود سردار محمد اعظم خان نوشت که: من عزم حرکت به طرف افغانستان دارم. اگر شما هم از راه خوست و چترال بیایید و به من ملحق شوید خیلی به موقع است. و چون اطمینان به پیشرفت مقاصد خود داشت کتباً از امیر بخارا نیز مرخصی خواست که به افغانستان مراجعت نماید. و در این وقت امیر بخارا را به نواحی سمرقند بود. اجازه داد که برود. آن هم با همراهان خود از راه شیرآباد متوجه افغانستان شد. به ورود آنجا لشکریان افغانه که در سرپل بودند یاغی شده صاحب - منصبان خود را کشتند و این مطلب علامت نیکبختی سردار عبدالرحمان خان شد و به محض استماع فوراً از جیحون گذشت و به نواحی آقچه^۱ فرود آمد. ورود خود را با سپاه یاغی سرپل اطلاع داد. همه مشعوف شدند و جمعی به استقبال آمدند و او را محترماً به آقچه ورود دادند در اینجا سردار فیض محمد خان برادر ولی محمد خان که یک عموی سردار عبدالرحمان خان بود پذیرایی و همراهی نمود. و متفقاً کاغذی به سردار ولی محمد خان که در نواحی کابل بود نوشتند و او را نیز به یاری خواستند.

در این نقطه همراهان سردار عبدالرحمان خان که فانی محض در راه او بودند: کلنل نصیر خان و کلنل ولی خان و فرامرزان (که حالا

۱- اصل: آقچه. البته اکنون نیز این شهر را که در شمال جوزجان است در عرف آقچه و آخچه گویند.



سپهسالار هرات است) باچند نفر از صاحب منصبان فراری شده بودند. سردار فتح محمد که از طرف امیر شیرعلی خان به حکمرانی ترکستان ازبک نصب بود، این وقایع را دید. چهار هزار سپاه پیاده و سواره به دفع آنها فرستاد و خود نیز با جمعی پیاده نظام در قلعه نیملک مستعد جنگ شد. اما اغلب صاحب منصبان و سپاه پیاده نظام در این مورد برخلاف امیر شیرعلی خان و موافقت سردار عبدالرحمان خان اقدام نمودند. با مختصر هواخواهان امیر شیر علی خان که همراه سردار فتح محمد خان بودند جنگیدند. سردار فتح محمد خان لاعلاج با پانصد سوار و پیاده جرار به تاشقرقان رفت و عساکر پیاده و اردوی او تماماً یا ملحق به سردار عبدالرحمان خان یا متفرق شدند.

سردار عبدالرحمان خان فاتحانه به بلخ ورود نمود. سپاه نظام آنجا محترماً او را پذیرفتند. و صاحب توپخانه و استعداد قابلی شد و عزم تسخیر تاشقرقان نمود.

سردار فتح محمد خان دید که عموم سپاه و رعیت به سردار عبدالرحمان - خان گرویده اند، ناچار از قلعه غری و کوه هندوکش با چند نفری به سمت کابل فرار کرد. و در بین راه مردم هزاره شیخعلی اموال آنها را تاراج کردند.

سردار عبدالرحمان خان در ترکستان بی مخل شد. حتی سلطان مراد حاکم و میر قطغن اظهار همخیالی نموده پانصد رأس اسب و دویست نفر اشتر و دوهزار رأس گوسفند و چهارصد خروار غله و هشت هزار تومان پول نقد به معظم‌الیه فرستاد.

در این وقت کاغذ سردار محمد اعظم خان رسید که وارد بدخشان شده.

سردار عبدالرحمان خان با استعداد شایان از راه قره کتل رو به بامیان آمد. و اهالی بربر بارؤسای خود همراهی فوق العاده و امداد زیاد از هر جهت به معظم‌الیه نمودند و از آنجا به باجگاه ورود کرد و منتظر عمویش

سردار محمد اعظم خان شد. و او بعد از يك ماه رسید در صورتی که شکایت زیاد از بد رفتاری و سوء سلوك رجال دولت انگلیس داشت و حال آنکه در عهد مرحوم امیر دوست محمد خان واسطه دوستی بین پدرش با انگلیسها همین سردار محمد اعظم خان بود و در زمان بلوای هندوستان که عموم اهالی پنجاب هندوستان مایل به اطاعت و تبعیت امیر دوست محمد خان بودند که کمافی السابق ضمیمه افغانستان شوند، سردار محمد اعظم خان رأی نداد و نگذاشت قبول استدعای آنها بشود. با وجود این انگلیسها برخلاف رفتار کرده بودند.

این مطلب برای مؤلف شاهد حال است که بعد از چندین هزار زحمت به دولت انگلیس و امیدواریها و چندین سال خیرخواهی به آن دولت، عاقبت به جزئی مدد معاشی تن در ندادند و مستعد نشدند و می خواستند مرا به زبان خوش و لطایف الحیل و مختصر ماهانه همه وقت مخلص خود داشته باشند، لهذا ترك مراده با آنها نموده در ظل عنایت حضرت ثامن الائمه (ع) پناهداری و نگهداری از دولت علیه ایران خواستم و پس از چندی زحمت و استحصال هم امناء دولت بهیئه روس متعهد و کفیل معاش مؤلف شدند، بدون هیچ ملاحظه ای! اما رجال دولت انگلیس که در عدل و انصاف دعوی برتری بر عموم ناس دادند، از راه بخل راضی به روزی خوردن مؤلف نیستند و به انواع وسایل در تخریب کار و عدم اعتبار این بنده درگاه اله می کوشند. عجب اینکه نه خودشان مرد نگهداری مؤلف می باشند نه می گذارند به کار دیگری از امورات لشکری و کشوری ایران دخالت پیدا کنم^۱ و خود را از منت روسیان معذور دارم و حال آنکه سی سر عیال پریشان حال از وطن آواره بیچاره سوای نوکر و اجزاء همراه مؤلف است و به جز لطف الهی مصدر هیچ کاری هم در ملك غربت نیستیم. پس فاحکم بینی و بینهم یا احکم الحاکمین. خداوند داد ما خانواده را از دولت انگلیس بگیرد که در دوستی و دشمنی رجال آن دولت جز ندامت و زحمت حاصلی

ندیدم مثل امیر محمد اعظم خان که نتیجه امارت ملت ما بود. خلاصه سردار عبدالرحمان در اطاعت و فرمانبرداری عموی خود مهیا شد و زیردستی اختیار کرد و بعد از ده روز از راه غوربند روانه محال کوهستان شدند. امیر شیرعلی خان سردار محمد شریف خان برادر کشته را که مطیع خود می دانست به دفع اینها فرستاد، اما به محض اینکه سردار محمد اعظم خان نامه به سردار محمد شریف خان فرستاد. آنها کینه دیرینه را به خاطر آورده از امیر شیرعلی خان روگردان شد و به اردوی سردار محمد اعظم خان آمد. و از راه توتم دره و چاریکار به صیدآباد رفتند. و در این مورد برف زیاد بارید و هوا سرد شد. لیکن هر قسم بود با سپاه خود در نقطه تر خال رسیدند.

سردار عبدالرحمان خان وقت را مساعد دیده شبانه لشکریان و توپخانه خود را بالای کوهها برد و در این وقت سپاه امیر شیرعلی خان در نقطه خواجه اقامت داشتند و برف مانع جنگ بود.

از حسن اتفاقات برای سردار عبدالرحمان خان اینکه به همین روزها در کابل بین سردار محمد رفیق جان و جنرال شیخ میر نزاعی در گرفت و شیخ میر به قوه نظامی سردار مزبور را شکست داد. و او گریخته خود را به اردوی سردار محمد اعظم خان رسانید. و چون از تمام تفصیل و دارایی و استعداد و احوالات کابل و امیر شیرعلی خان کاملاً مطلع بود هادی و راهنما شد و اردوی سردار محمد اعظم خان را از راهی که امیر شیرعلی خان خبردار نشد به نواحی کابل آورد و به قلعه دودمست اطراق کردند.

در این نقطه ده بیرق خاصه دار از طرف سردار محمد ابراهیم خان پسر امیر شیرعلی خان تحت ریاست عظیم الدین خان نام برای جلوگیری آمدند اما شکست خوردند و سردار محمد اعظم خان با سردار عبدالرحمان خان بلا مانع وارد کابل شدند و به خانه سردار شیرین خان سکنی گرفتند. بعد بزرگان و رؤسای کابل هم به سلام آمدند. اما سردار محمد ابراهیم خان

در ارگ محصور ماند، تا مدت نه روز بعد از آن جنرال شیخ میر و سایرین دروازه های ارگ را گشودند و سردار محمد ابراهیم خان فرار اختیار کرد، [و] به امیر شیرعلی خان که در بین قندهار و غزنین برای فراهم آوردن استعداد و سان سپاه مقیم بود ملحق شد.

[جلوس محمد اعظم خان و جنگهای عبدالرحمان خان با امیر شیرعلی خان]

در سنه ۱۲۸۳ هجری مطابق ۱۸۶۶ مسیحی سردار عبدالرحمان خان عموی خود سردار محمد اعظم خان را به کابل جلوس داده خودش با سردار محمد رفیق خان و هفت هزار سپاه پیاده و دوسه هزار سواره و بیست و پنج راده توپ به جانب غزنین آمد. محمد نظر خان وردك گماشته امیر شیرعلی خان قلعه را مستحکم نمود و به مقابله پرداخت. سردار عبدالرحمان آنچه سعی کرد قلعه را به ضرب توپ و یرش بگیرد میسر نشد. در این بین امیر شیرعلی با ده فوج سپاه پیاده و شش هزار سواره و سی عراده توپ کوچک و بزرگ از راه رسید. سردار عبدالرحمان خان که تاب مقاومت نداشت، به تعجیل از محاصره دست کشید عقب نشست. و بعضی از لشکریان سواره امیر شیرعلی خان او را تعاقب کردند تا به نقطه شش گاو. در آنجا مغاره بزرگی سر را ه بود. سردار عبدالرحمان خان يك فوج پیاده را در آنجا به کمین گذاشت. وقتی سواران امیر شیرعلی خان به محاذی مغاره رسیدند، خودش نیز با دوازده عراده توپ و چهار فوج برگشته به طرف آنها شلیک کرد. آن فوج کمین گاه هم بیرون آمده بنای شلیک را گذاشتند. از سواران امیر شیرعلی خان جمعی مجروح و مقتول شدند و از تعاقب آنها دست کشیدند.

امیر شیرعلی خان به شهر غزنین ورود کرد. و سردار محمد افضل خان را با سردار محمد سرور خان پسر سردار محمد اعظم خان و سردار شاهنواز -

خان و سردار اسکندر خان^۱ و سردار محمد عمر خان برادر سلطان احمد خان را تماماً در ارگ غزنین محبوس داشت و خود به سیدآباد وردک برای تلافی با سردار عبدالرحمان خان رفت.

سردار عبدالرحمان خان قلعه انچی را برای تحصیل آذوقه تاراج کرد و سپاه خود را به دره‌های محکم سر راه جای داد و سنگرها تعبیه کرد. و امیر محمد اعظم خان را از کابل به یاری طلبید. آنهم معجلاً آمد. و به ورود امیر شیرعلی خان شروع به جنگ شد. چهار ساعت تمام غرش توپ و تفنگ و ریزش گلوله در کار بود.

از لشکر امیر شیرعلی خان به واسطه عدم پناهگاه تقریباً چهار هزار نفر کشته و زخمی شدند، اما از سپاه امیر عبدالرحمان خان به سنگرهای قدرتی دوهزار نفر مقتول و مجروح گردیدند، چرا که سپاه امیر شیرعلی - و به ورود امیر شیرعلی خان شروع به جنگ شد. چهار ساعت تمام غرش محمد عزیز خان پسر سردار محمد اعظم خان و تدبیر سردار عبدالرحمان - خان مانع فتح آنها بود.

از طرف دیگر هم تقریباً هزار سوار جرار را سردار عبدالرحمان خان به جانب غزنین فرستاد و دستور العمل داد که همه جا بگویند امیر شیرعلی خان شکست خورد و اسیر شد. آنها هم به مأموریت خود رفتار نموده به نزدیکی غزنین رسیدند. مختصر سپاهی که در غزنین بود از این شهرت به واهمه افتاده سردار محمد افضل خان را با سایر سرداران از بند رها نموده و به اطاعت او راضی شدند.

وقتی این خبر به اردوی امیر شیرعلی خان رسید، دوراجی^۲ بسیار پیدا شد. امیر شیرعلی خان با معدودی از سپاه سواره هراتی رو به قندهار رفت و استعداد حربی با توپخانه و خزانه امیر شیرعلی خان کلاً به تصرف سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمان درآمد.

۱- فرزندان سردار سلطان احمد خان.

۲- دوراجی: تفرقه، نفاق.

[امارت محمد افضل خان و حوادث روزگار او]

بعد از پنج روز سردار محمد افضل خان از غزنین به اردو رسید و متفقاً به کابل ورود کردند و سکه و خطبه امارت افغانستان به نام امیر محمد افضل خان شد.

سردار شاهنواز خان و سردار کهندل خان با چند نفر سرداران که دستاخنظر^۱ بودند از کابل بی خبر به سمت ایران رفتند.

لیکن امیر شیرعلی خان در قندهار از مردم هراتی و قندهاری و همراهان خود، دوازده هزار سپاه سوار و شش عراده توپ فراهم کرده بدون اینکه استعداد نظامی دارا باشد عزم حرکت به سمت کابل نمود. امیر محمد افضل خان به محض استماع این خبر معجلاً از کابل سردار عبدالرحمان خان را با دوازده هزار سپاه نظامی و دوهزار سوار درانی و غیره مأمور دفع امیر شیرعلی خان نمود.

سردار عبدالرحمان خان پیشتر از غزنین رسید و پس از بیست روز توقف سردار محمد اعظم خان را از نزد پدرش به یاری خواست. سردار مزبور معجلاً با چهار هزار سوار مسلح که تماماً را خواص خود می دانست جهت امداد با قورخانه فراوان روانه شد.

سردار عبدالرحمان خان به مقر آمد و امیر شیرعلی خان به کلات غلیجایی^۲ ورود کرد، و چهار هزار سوار از هراتی و قندهاری تحت ریاست سردار فتح محمد خان و سردار شاه پسند خان پیش جنگ فرستاد. سردار عبدالرحمان هم به چشمه پونگک وارد شد و فرستادگان امیر شیرعلی خان به قلعه کهنه اطراق کردند. سردار عبدالرحمان که جاسوس داشت با استعداد کاملی بی خبر بر آنها حمله برد و جنگ در گرفت. در این نقطه دویست نفر مقتول

۱- تحت نظر، نظربند .

۲- کلات غلیجایی.



و مجروح و سیصد نفر از سپاه امیر شیرعلی خان غنیمت سردار عبدالرحمان شد و تا یازده روز جنگ متوقف بود. سردار محمداعظم خان هم در این روزها به اردو رسید.

هم در این ایام سردار محمد سرور خان را از کابل با هفت هزار سواره و خاصه دار به حکومت بربرستان^۱ و بامیان جهت حفظ آن حدود فرستادند. و سردار فیض محمد در ترکستان از يك به خود سری اقدام نموده استعدادی فراهم ساخت. امیر محمد افضل خان او را به کابل احضار کرد و او نرفت. لهذا محمد سرور خان را به دفع او مأمور ساختند. در قلعه آب قالی پنج منزلی ایيك^۲ تلاقی واقع شد. سردار محمد سرور خان شکست خورد و مجدداً سپاه خود را در باجگاه جمع آوری کرده به جنگ پرداخت. این دفعه شکست فاحشی خورد و فراراً به کابل آمد. سردار فیض محمد خان صاحب استعداد کاملی شده به طرف قطغن و بدخشان مراجعت کرد.

امیر شیرعلی خان که کلات غلیجائی را مستحکم نمود، سردار عبدالرحمان خان از راه خاک طایفه هوتکی و ناحیه ارغستان بالشکریان خود متوجه قندهار شد. امیر شیرعلی خان خبر یافته بانیمه سپاه خود معجلاً در تعاقب آنها پیایی شتافت و در نزدیکی نقطه موسوم به دیوارك به هم رسیدند و مستعد جنگ و تلاقی شدند.

نخست سواران هراتی دو عراده توپ را از سردار عبدالرحمان خان به ضرب شمشیر گرفتند اما بعد که سپاه پیاده و توپخانه با سردار محمد اعظم خان رسیدند، از سواران امیر شیرعلی خان خیلی به قتل رسید و عقب نشستند و در قلعه موسوم به تله بالای کوه طبق سر جای گرفتند. سردار عبدالرحمان خان نیز با اردوی خود رسیده مقابل آنها فرود آمد. بعد از دو روز توقف که به واسطه باران جنگ نشد - اردوی سردار محمداعظم خان و سردار عبدالرحمان خان مجدداً روانه قندهار شدند. امیر شیر-

۱- بربرستان: هزاره جات.

۲- اصل: هییک.

علی خان هم از راه معمول مطابق آنها متوجه قندهار شد؛ اما در میان کوهی حایل بود که به فاصله شش هزار متر سپاه طرفین یکدیگر را نمی دیدند. در منتهایلیه آن کوه که به مسافت چهار روز راه اردو بود و از برای جنگ تناسب داشت، امیر شیرعلی خان رسیده و توقف به عزم جنگ نمود. سردار عبدالرحمان خان که از راه غیر معمول می رفت بعضی لشکریان خود را فرستاد که از هر طرف تا اردوی امیر شیرعلی خان مسافت تلال بین راهها کمین گاهها قرار دهند و خودش را با مختصر سپاهی در بالای کوه از دور به سپاه امیر شیرعلی خان نمودار کرد. سواران امیر شیرعلی خان جلوریز یورش به سمت آن کوه بردند. ناگهان از پشت سر و پیش رو و یمین و یسار شلیک توپ و تفنگ در کار شد. پس از مقاومت بسیار و تلف شدن انبوهی از سواران امیر شیرعلی خان، از شجاعت سردار محمد عزیز خان مجبور به شکست شدند. بعضی متفرق و بعضی مستقیماً با خود امیر شیرعلی خان به ظاهر قندهار آمده به سمت هرات رفتند. بنه و توپهای آنها به تصرف اهالی اردوی سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمان خان درآمد و کامیاب بعد از پنج روز به قندهار ورود کردند.

هم در این روزها سردار فیض محمد خان در ترکستان از یک قطغن و بدخشان را از میرجهاندار خان به غلبه گرفت، و میرجهاندار شاه به کابل نزد امیر محمد افضل خان آمد. متعاقب آن سردار فیض محمد خان عازم کابل گردید. امیر محمد افضل خان مخوف شده سردار عبدالرحمان را از قندهار احضار نمود. معظم‌الیه با حالت نقاهتی که داشت دو منزل را یکی قرارداد با شش هزار سپاه جرار روانه کابل شد و سردار محمد اعظم خان به قندهار ماند. در غزنین نامه امیر محمد افضل خان به سردار عبدالرحمان رسید که فیض محمد خان به طرف بلخ مراجعت کرده لازم به آمدن شما نیست. اما سردار معظم بعد از پنج روز توقف به غزنین عازم کابل شد و در خارج شهر کابل اردو زد.

هم در این روزها مرض وبا در کابل بروز کرد.

و نیز خبر رسید که امیر شیرعلی خان از راه میمنه به ترکستان ازبک آمده به سردار فیض محمد خان پیوسته و متفقاً حمله به کابل می‌آورند. سردار عبدالرحمان خان به عمویش سردار محمد اعظم خان نوشت و آدم به قندهار فرستاد که پدرم را نقاهتی عارض است و دشمن فرصت طلب در مقابل زود خود را به کابل برسانید که ندامت نکشید. سردار محمد اعظم خان پسر خود سردار محمد عزیز خان را که از شجاعت ملقب به نادر شده بود، در قندهار به حکومت گماشت و خود متوجه کابل شد و به غزنین ورود کرد. در این وقت سردار فیض محمد خان از ترکستان ازبک وارد بامیان شد و به کوهستان و جانب پنجشیر متوجه گردید. امیر شیرعلی خان هم متعاقب او می‌رفت.

[رفتن سردار یعقوب خان به استقبال ناصرالدین شاه]

هم در این روزها به هرات خبر رسید که موکب اعلیحضرت ناصرالدین شاه از طهران در یوم ذیحجه به عزم عتبه بوسی حضرت ثامن الائمه علیه السلام به دوشان تپه نقل مکان می‌فرماید و در روز ۲۳ روانه مقصد می‌شوند.

سردار محمد یعقوب خان اطلاع داد و اجازه خواست که به استقبال برود. امیر شیرعلی خان رأی داده و چند توپ آغاری با اشیاء دیگر فرستاد که سردار محمد یعقوب خان برداشته حضور پادشاه ایران برود و قول همراهی و طرفداری از شهریار غازی بگیرد. سردار محمد یعقوب خان سپهسالار فرامرز خان را به حکومت هرات گذاشته خود با جمعی خواص و شصت نفر آردل مخصوص به عزم استقبال مهیا شد.

در ۱۲۸۴ هجری، مطابق ۱۸۶۷ مسیحی یوم چهاردهم صفر موکب پادشاه ایران به ارض اقدس مشرف شد. سردار شاهنواز خان و سردار

اسکندر خان پسران سردار سلطان احمد خان که از کابل و راه سیستان ورود کرده و توسط مظفر الدوله بین راه بهر کاب همایونی پیوسته بودند بامو کب همایون [به] مشهد آمدند.

سردار محمد یعقوب خان هم شرفیابی حاصل نمود و او را در باغ دارالتولیه - وسط شهر منزل دادند. و اعلیحضرت شهریار ایران نهایت مرحمت و مهربانی را درباره آن آحاد و افراد سرداران و بزرگان افغانه مبذول داشت و اسب کهری از کمند خاصه به سردار محمد یعقوب خان بذل فرمود.

و در این روزها فتح الله بیگ فیروز کوهی که از همراهان محترم سردار محمد یعقوب خان بود ضمناً به سردار شاهنواز خان خان قول همراهی در تسخیر هرات داد و او را مطمئن و تشویق در حرکت از مشهد و عزیمت به سمت هرات نمود. آنهم شبانه از راه تربت حیدریه متوجه هرات شد. سردار محمد یعقوب خان خبر یافته معجلاً، بدون آنکه اجازه حاصل نموده باشد، از راه سنگ بست به طرف هرات عازم شد. و از بین راه عریضه به حضور شهریار ایران فرستاد که حرکت بی اجازه من به جهت این کردار سردار شاهنواز خان بود و اکنون خدا حافظی از حضور مبارك می خواهم. اعلیحضرت ناصرالدین شاه از خیالات بیهوده آن هردو سردار جرار خیلی متعجب شد و امر به گرفتاری سردار شاهنواز خان فرمود. سه یوم فاصله او را به تربت حیدریه دستگیر نموده تحت الحفظ به مشهد فرستادند و سردار محمد یعقوب خان با عجله تمام از راه جام و باخزر و رباط سیستانی و امیرآباد خود را به هرات رسانید.

[وفات امیر محمد افضل خان و جلوس امیر محمد اعظم خان و دیگر وقایع]

امیر محمد افضل خان که در کابل نقاھتی داشت، مرض وبایی نیز به او عارض شد. اما سردار عبدالرحمان خان که شنید سردار فیض محمد خان دره پنجشیر را متصرف شده و عنقریب استقلال امیر شیرعلی خان زیاد

می‌شود، معجلاً با هشت‌هزار سپاه کاری و دوازده عراده توپ به نقطهٔ گلبهار و قلعهٔ الله‌داد آمد و با سردار فیض محمدخان مصاف داد. در این جنگ گلولهٔ توپی که از نارنجك تعبیه شده بود به‌شکم سردار فیض - محمدخان خورد و مقتول گردید. سپاه او نیز به‌اطاعت سردار عبدالرحمان - خان راضی شدند. و نعلش او را به کابل نزد برادرش سردار ولی محمدخان فرستادند.

امیر شیرعلی خان عنان به‌جانب بلخ نمود و سردار عبدالرحمن خان به کابل مراجعت کرد. وقتی [به کابل] رسید که امیر محمد افضل خان به‌حالت سكرات و مشرف به‌موت بود. روز جمعه سوم ورود او امیر معظم بدرود زندگانی گفت و جان به‌جان آفرین تسلیم کرد. جنازهٔ او را برحسب وصیتش به‌قلعهٔ حشمت خان دفن نمودند و خیرات و مبرات زیاد در این واقعه به‌فقراء رسید.

بعد از سه روز سردار محمد اعظم خان به کابل ورود کرد و تعزیه از نو گرفتند. آنگاه به تصویب و صلاح عموم اعیان کابل و رضایت سردار عبدالرحمن خان خطبهٔ امارت را به‌نام محمداعظم خان خواندند و سکه نیز به‌اسم او زدند. پس از چندی امناء امیر محمد اعظم خان در خیال تقسیم امور و نظم ولایات افتادند و مصلحت براین دیدند که سردار عبدالرحمان خان با استعداد قابلی به‌ترکستان ازبک و ضبط بلخ برود. و سردار محمد اسماعیل خان پسر مرحوم سردار محمدامین خان را با يك باطری توپخانه و پنج فوج رساله^۱ و يك فوج پیاده نظام به حکومت هزاره‌جات فرستادند. کلنل سهراب را با يك فوج رساله و چهار عراده توپ مأمور درهٔ باجگاه نمودند.

سردار عبدالرحمان خان که عازم ترکستان و وارد ایبک^۲ شد، امیر شیرعلی خان بعضی نقاط را به‌میرهای قطغن و بلخ که چندی به‌خارج

۱- رساله: سواره نظام.

۲- اصل: هیبک، ایبک، مرکز ولایت سمنگان.

فرار بودند و آنها را در این ایام احضار کرده بود و اگذار نموده خودش به طرف هرات رفت و تدارك استعدادی دید و سردار محمد یعقوب خان را اجازه حرکت به تسخیر قندهار داد و خود به هرات نشست.

[تسخیر قندهار به دست سردار محمد یعقوب خان]

سردار محمد یعقوب خان با سه هزار هراتی و دوهزار سوار کابلی و سه فوج پیاده کابلی و دوازده عراده توپ از هرات عزم تسخیر قندهار نمود. اول فرار را متصرف شد. دو ماه بعد به فتح گرشک و واشیر کامیاب گردید و چندی نگذشت قندهار را محاصره نمود و تصرف کرد و محمد عزیزخان نادر لقب را اسیر نموده به هرات فرستاد و امیر شیرعلی خان به ایالت قندهار شتافت و سردار محمد یعقوب خان اردوی منظمی ترتیب داد که به اتفاق پدر روانه کابل شود، چون دوازده عراده توپ هم در جنگ محمد عزیزخان و فتح قندها ربا استعداد قشونی فوق العاده عایدشان شده بود. و در این وقت که عازم کابل بودند، محال پشت رود را هم مسخر کردند و سه هزار سواره از آن مردم کمک لشکریان امیر شیرعلی خان شدند و هزاره سوم هم از اطراف و نواحی که تحت اسلحه امیر محمد اعظم خان و کابلی بودند به سلام امیر شیرعلی خان آمدند.

[امیر عبدالرحمان خان در ترکستان و میمنه]

سردار عبدالرحمان خان که در زمستان به ترکستان ازبک آمده بود، به تاشقرغان رفته به تأدیب میرهای بلخ که با ساخلویان امارت افغانستان جنگ و جدال داشتند پرداخت و آنها به طرف اندخوی و شبرغان رفته بودند، هواخواهان خود را مأمور اقامت قلعه نیملك نمودند که آن قلعه مستحکم را محکمه قرار دهند و با سردار عبدالرحمان خان بجنگند.



سردار معزی‌الیه به‌تخته پل رفت و استعداد خود را کامل نموده با ده هزار سپاه زبده و دوازده عراده توپ وارد نیمک شد و به‌محض ورود حکم به‌یورش داد. دو هزار و پانصد نفر جنگی که در قلعه بودند خیلی به‌دفاع سعی کردند و هفتصد نفر از سپاهیان سردار عبدالرحمان خان را مقتول و مجروح ساختند، اما با کمال رشادت قلعه را افغانه گرفتند و تمام آن مردان داخل قلعه را طعمه گلوله و شمشیر قرار دادند. در این جنگ سردار محمد اسماعیل خان پسر سردار محمد امین خان هم با چهار هزار سپاه ابواب‌جمعی خود حضور داشت که به‌امداد سردار عبدالرحمان خان آمده بود.

خبر این فتح که به کابل رسید امیر محمد اعظم خان امر اکید به‌سردار عبدالرحمان خان نمود که معجلاً عزم تسخیر میمنه نماید. اگرچه سردار مذکور موقع را مساعد نمی‌دید اما لا‌علاج روانه میمنه شد. در یک منزلی میمنه کاغذ امیر محمد اعظم خان به‌او رسید که سردار محمد یعقوب خان فراموش را تصرف کرده عزم تسخیر قندهار دارد؛ به‌زودی هرچه تمامتر نیمه لشکریان خود را برای محاصره میمنه داشته باش و نیمه دیگر را به‌ریاست سردار محمد اسماعیل خان نزد من بفرست.

سردار عبدالرحمان خان که لشکر زیاد لازم داشت اعتنایی نکرد و به‌شتاب به‌ظاهر میمنه ورود نمود و تل عاشقان را سنگر قرار داد و مہیای یورش بود که نامه دیگری از امیر محمد اعظم خان رسید، عنوانش این که: سردار محمد عزیز خان در قندهار شکست خورده و اسیر دست سردار محمد یعقوب خان شد و قندهار نیز به‌تصرف سپاه امیر شیرعلی خان درآمد، خیال حرکت به‌سمت کابل دارند. سردار عبدالرحمان خان به‌آشفتگی تمام حکم به‌یورش داد و بسیاری از سپاه مجروح و مقتول شدند و فتح قلعه میسر نشد. اما رشادتی به‌خرج دشمن داد که اگر امتدادی برای یورش باشد کاری صورت می‌دهد. لهذا میرحسین حاکم میمنه از در دوستی درآمد و ترك جنگ و جدال کرد و با جمعی به‌اردوی سردار

عبدالرحمان خان آمد و توسط از سایر میرهای ترکستان هم نمود. سردار به اقتضای وقت آنها را عفو و پذیرایی نمود. شش عراده توپی که در میمنه بود از میر حسین تمنا کرده با آنچه آذوقه و لوازمی که خواست دادند.

سردار عبدالرحمان خان و سردار محمد اسماعیل خان عساکر خود را از هم جدا نموده به موجب احضار امیر محمد اعظم خان روانه به جانب کابل شدند. جهت^۱ جدایی سردار محمد اسماعیل خان از سردار عبدالرحمان خان این بود که امیر محمد اعظم خان از واهمه^۲ همدست شدن با سردار محمد یعقوب خان سردار محمد شریف خان را تحت الحفظ به بلخ فرستاده بود. این هم به قصد استخلاص او رو به بلخ دو منزل یکی^۳ می رفت. اما سردار عبدالرحمان خان که مقصود او را دانسته بود هم خودش بر اثر محمد اسماعیل خان طی مسافت می کرد و هم پیش از خود استعدادی به محافظت بلخ فرستاد که تمام زحمات محمد اسماعیل خان پس از ورود به بلخ بی فایده بود، و از آنجا به شهر مزار رفت. مبلغی پول نقد از مردم به عنف گرفت و عازم تاشقرغان شد که موجودی در صندوق آنچه باشد تاراج نماید. سپاه و اهالی آنجا قصد او را فهمیده به مدافعه برخاستند و او یکسر به بامیان رفت. در آنجا کاغذ امیر محمد اعظم خان به او رسید که خود را به کابل برسان و نگهداری کن که من عازم غزنین شده برای جنگ با امیر شیرعلی خان می روم. و این وقتی بود که سردار محمد یعقوب خان و امیر شیرعلی خان فاتحانه از کلات غلجایی^۳ به غزنین آمده بودند. و استعدادشان زیاده بر شانزده هزار سپاه زبده و بیست و پنج عراده توپ بود. و خدانظر خان وردک هم با عموم طایفه خود به جان نثاری و خدمت گذاری جد و جهد داشت.

سردار محمد اسماعیل خان موقع را مساعد دید. اینقدر صبر کرد که امیر محمد اعظم خان از کابل روانه سمت غزنین شود. خود را به کوهستان

۱- جهت: سبب و علت.

۲- یعنی سریع.

۳- اصل: غلیجایی.

رسانید و اهالی آنجا را نیز با خود متفق ساخته به محاصره کابل پرداخت و بعد از شش روز کابل را متصرف شد و اعلان بهامارت امیر شیرعلی خان داد.

و هم در این روزها بین امیر محمد اعظم خان و پسرش محمد سرور خان با امیر شیرعلی خان و سردار محمد یعقوب خان به غزنین جنگ سخت در گرفت و شکست فاحشی خوردند و بسیاری استعداد و تمام توپخانه آنها به تصرف امیر شیرعلی خان درآمد و فاتحانه به کابل آمدند. اما به طوری پریشانی به لشگریان امیر محمد اعظم خان روی داد که محمد سرور خان از پدرش اطلاع نداشت و پدرش نمی دانست محمد سرور خان به کجا رفته؟ بعد از چند روز امیر محمد اعظم خان را که به طرف هزاره جات گریخته بود در بلخ آب دیدند و به اردوی سردار عبدالرحمان خان آوردند. سردار محمد سرور خان نیز به آنها ملحق شده متفقاً از راه بدقاق و شلوقتو عازم بامیان شدند و به گردن دیوار آمدند و از راه نور و دره سوخته عازم غزنین شدند. در اینجا هزار سوار از سپاه هراتی پیش قراول امیر شیرعلی خان بودند و ورود امیر محمد اعظم خان را با استعدادی که داشتند دیده خبر به امیر شیرعلی خان و سردار محمد یعقوب خان بردند.

اردوی امیر محمد اعظم خان که متجاوز از ده هزار سپاه نظام و چهار هزار سوار و دارای بیست و پنج عراده توپ بودند به محاصره غزنین مصمم شدند، اما از دفاع خدانظر خان وردک کاری از پیش نبردند و در نقطه روضه اردو زدند.

امیر شیرعلی خان خبر ورود اینها را به غزنین شنید. با پسرش سردار محمد یعقوب خان ده هزار سوار جرار خود را برداشته به جنگ امیر محمد اعظم خان آمدند. در نقطه لور آب و شش گاو جنگی کردند. اول مختصر فتحی به سپاه امیر محمد اعظم خان روی داد. اما در جنگ ثانوی که به زناخوان حمله بردند با سردی هوا و برف زیاد سپاه امیر شیرعلی خان که مقیم آن نقطه بودند داد مردانگی داده شب را نخواهیدند و طی مسافت به استقبال

دشمن نمودند؛ خصوص خود سردار محمد یعقوب خان که زحمتهای متحمل شد. اما سپاه امیر محمد اعظم خان به سردی هوا که قصد داشتند دره ها و کوههای مرتفع بین راه [را] بگیرند پریشان شده هر کدام به حال خود گرفتار گردیدند. مجاهدۀ سردار عبدالرحمان هم به جایی نرسید. صبح - اول آفتاب سپاه هراتی و قندهاری و کابلی که هواخواه امیر شیرعلی خان بودند، سیلاب وار حمله آوردند و توپخانه دشمن را تصرف کردند و سپاه پیش جنگ که با سردار عبدالرحمان خان بودند همه متفرق شدند.

[فرار امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمان خان]

امیر محمد اعظم خان که از اردو خواست حرکت نماید و خود را به میدان برساند، پیش خدمت خاص او از عقب سر او را گرفت و گفت: کجا می روی؟ خدا به امیر شیرعلی خان داده بیش از این مفسده مکن. امیر مظلوم از خوف اینکه او را دست بسته به سردار محمد یعقوب خان ندهند جواهر و اسبابی که همراه داشت به آن پیش خدمت بخشیده و قول داد که غیر از گریختن به کاری اقدام ننماید. بدینوسیله نجات یافته به اسب خود سوار شد. با صد و شش نفر همراهان متفرقی که داشت به صحرا اسب تاخت و سردار محمد سرور خان نیز به او رسید. و هم سردار عبدالرحمان خان با همراهانش که همه جهت پنج سوار با او باقی مانده بودند و فرار می کردند به امیر ملحق شدند. متفقاً به طرف کوهستان وزیری رو نهادند. و به زحمتهای و مشقتهای زیاد به راه بلدی امیر محمد نام خروتنی ساکن سرروضه به پریال آمدند. اهالی آنجا قصد تاراج اینها را داشتند. لهذا پریشان حال به امداد غذا و خوراکی که خروتنیها کارسازی نمودند و راه بلدی یکی از نوکرهای قدیمی امیر دوست محمد خان بعد از مخاطرات زیاد وارد وزیري شدند و از آنجا به قلعه داوه رفتند. به چهل - پنجاه نفر دیگر هم از صاحب منصبان شکست خورده متدرجاً به اینها ملحق شده بودند و خرجی نداشتند. از قضا نوکر عبدالرحیم خان از کابل رسید و هزار

طلای مسكوك آورد و همان طلا باعث رفاه حال اینها شد.

در این وقت نامه از صاحب‌منصبان سرحددار انگلیس به امیر محمد-اعظم‌خان رسید که در داوه حاصل توقف چیست؟ به‌خاک انگلیس وارد شوید. چون امیر مذکور نهایت بدسلوکی و بی‌حقوقی را از انگلیسها دیده بود جواب صحیحی نداد و به‌قاصد گفت: جواب کاغذ احوال‌پرسی است، امان سروکاری به دولت انگلیس ندارم؛ زیرا که قول و فعل‌شان اعتباری ندارد. خلاصه بعد از هشت روز توقف به داوه عازم کافی‌کورم شدند و در آنجا هفده روز اطراق کردند. اسبها را به حال آوردند. بعد از خاک طایفه شیرانی به مملکت کاکری محال ژوب عبور نموده به مشقتهای زیاد بعد از چند روز به‌پشنگ ورود کردند و از آنجا به راه نوشکی متوجه سیستان شدند. در تمام افغانستان چراغان مفصل نمودند، جهت فتح.

[وقایع متفرقه هرات در سال ۱۲۸۴-۱۲۸۵]

بنای تکیه حاجی ملا محمد صادق پسر مرحوم حاجی عبدالنبی در هرات.

[در] سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۸ مسیحی، سردار محمد ابراهیم-خان برادر سردار محمد یعقوب‌خان که در غیاب پدر و برادرش حاکم هرات بود، بنای سوء سلوک را با اهالی گذاشت. امیر شیرعلی‌خان او را به کابل طلبید و سردار فتح محمدخان برادرزاده‌اش را با استعدادی از کابل به حکمرانی هرات فرستاد.

و در این روزها نیز وبایی در هرات بروز و شدت کرد. از معاریف هرات آقا میر محمدعلی نقیب که سید جلیلی بود با محمدزمان خان عمومی مؤلف بدین مرض گرفتار شده وفات یافتند.

در این سال احمدجان خان پیشکار سردار فتح محمدخان به‌خیر-خواهی رعایای هرات اقدامات کامله نمود؛ من جمله سردار مزبور را

و اداشت بر اینکه خوشنویسهای بلد اجیر شوند غزلهای منتخب دیوان بیدل را به کاغذ ترمه بنویسند و غزل يك اشرفی اجرت بگیرند. و آن کتاب به چهار هزار اشرفی صورت اتمام پذیرفت. حیف که بعدها هنگام شورش [و] تاراج هرات، سربازی به سرنیزه آن کتاب را برداشته و اوراق آن را ضایع کرده بود.

و هم در این سال امیر شیرعلی خان جهت امنیت و نظم ترکستان از بک اردویی از کابل نزد نایب محمد علم خان فرستاد.

[طغیان سردار محمد یعقوب خان]

در سال ۱۲۸۶ هجری، مطابق ۱۸۶۹ مسیحی سردار محمد یعقوب خان رنجشی یافت و بدون اجازه پدرش امیر شیر علی خان با سردار شاه پسند خان و سردار محمد هاشم خان و بهادر خان چاپاری متوجه هرات شد و به رسیدن هرات در نواحی غوریان خود را نمودار و مردم را دور خود جمع کرد. سردار فتح محمد خان [حکمران هرات] مهدی خان قاجار را که کلنل نظامی چند ساله هرات بود با سه فوج پیاده به دفع آنها فرستاد. اما فوج مخصوص مهدی خان در نواحی ممیزک و شکیبان به سردار موصوف که دلیرانه به توپخانه و افواج حمله آورد سلامی گرفتند و عهد خدمتگزاری دادند. اما دو فوج دیگر به شهر مراجعت کردند. پیاپی همراهان سردار آمده شهر را محاصره نمودند.

در این روزها نیز قحط و غلا به هرات و فراه روی داد. به طوری که موجب و جیره امدادیان در محاصره هرات هفت سیر غله بود. با وجود آن متجاوز از پنج هزار نفر سوار و پیاده اطراف دور سردار محمد یعقوب خان جمع شدند که بسیاری از آنان رؤسا و بزرگان قبایل بودند و به پول و غله از عین المال خود امداد می کردند. من جمله پدر مؤلف در این موقع علاوه بر نوکری و خدمات دیوانی موروئی خود و امتیاز عموها و عموزادگان

که دارا بودند، صدویست سوار از خود و اقوام بامقداری غله و قورخانه بهیاری سردار محمد یعقوب خان آورد و میرزا محمد امان خان ارباب که عمومی مؤلف بود کفالت ثبت و سیاهه محاسبات امور اردو را نمود و تا چهل روز مواظب اطراف و مشغول محاصره بودند و در آن بین خان آقای جمشیدی و محمد صدیق خان هزاره با سواران ابواب جمعی خود از بادغیس آمده به سردار محمد یعقوب خان پیوستند.

بعد از آن خبر رسید که از کابل تدارک اردویی به ریاست سپهسالار فرامرزان شده و خیال حرکت به سمت هرات دارند. بدان ملاحظه یک روز صبح صادق فوج پیاده از طرف تل بنگیان یرش به دروازه قطب چاق هرات بردند. و افواج کابلی سردار فتح محمد خان از فصیل و بروج با توپ و تفنگ شلیک سخت کردند و کاری از آنها ساخته نشد بعد از طرف مزار میر صالح ملا بهادر خان با همراهان و ابواب جمعی که داشت یرش به دروازه عراق آورد. آنها نیز کاری صورت ندادند. تا نزدیک طلوع آفتاب خوانین هراتی از طرف افشار محله به جانب دروازه خوش یرش آوردند و آنچه از بروج و فصیل تگرگ گلوله بارید برنگشتند تا به خندق رسیدند. در آن حین سپاه هراتی مستحفظ بروج از بالا متفقاً به دوستی سردار محمد یعقوب خان و دشمنی مأمورین فصیل که کابلی و هواخواه فتح محمد خان بودند شلیک کردند. افواج کابلی که دیدند دشمن از دو جانب است دست از کارزار کشیدند. محمد اعظم خان نام زوری از خندق گذشت و بیرق را به پای برج رسانید و شمشیری به شکم جنرال رستم خان زد و او را کشت. رستم خان فرمانده افواج مأمور فصیل بود و می خواست از راه نقب جنب دروازه خودش به شهر برود، اینطور کشته شد و اهالی خارج به داخل ورود کردند.

سردار محمد عزیز خان پسر سردار فتح محمد خان را نزدیک مزار شاهزاده یعقوب به گلوله زدند و خود سردار فتح محمد خان را در فصیل دروازه ارگ مجروح سخت کردند و به چهارباغ حکومت حمله بردند.

غلام‌بچه‌های سردار فتح محمدخان در آنجا مردانه جنگیدند تا بسیارشان کشته شدند و شهر به تصرف سردار محمد یعقوب خان درآمد. اول حکم به تاراج و بعد فرمان امنیت دادند.

بعد از سه روز محمد عزیزخان و سردار فتح محمدخان هر دو وفات یافتند و به دفن و کفن آنها اقدام شد.

میرآب‌باشی محمد یوسف پسر میرآب‌باشی عبدالرحیم که در آن‌وقت دادن به سردار فتح محمدخان همراهی کرده بود مقصر شد و در این ایام از غصه وفات یافت. او را قرب مزار امام شش‌نور دفن کردند. و سردار محمد یعقوب خان بر ضد پدرش پیشخانه^۱ به طرف قندهار حرکت داد و در پل مالان چادر زد.

چند هفته فاصله فرامرزخان سپهسالار با اردویی مرکب از هفت فوج پیاده و دو فوج سواره و چهارده عراده توپ از راه قندهار و فراه به هرات رسید. و عهد کرده بود که به خونخواهی رستم خان پدرزنش تمام اهالی هرات را قتل و تاراج نماید. در نزدیکی هرات به‌اشارة سردار محمداسلم‌خان که همراه بود سپهسالار مذکور را وقت وضو گرفتن میان اردو هدف گلوله قرار دادند و مقتول شد و هرج و مرج غریبی روی داد. اردو و سپاه کابل از اسفزار هرات به طرف کابل مراجعت کردند.

امیر شیرعلی خان از کشته شدن سردار فتح محمدخان و فرستادن افواج و سپهسالار خود به هرات و قتل سپهسالار و یاغی شدن سردار محمد یعقوب خان خیلی افسرده و مشوش و نادم شد و متغیر بود که چرا اهالی هرات بدون اجازه و رضای او به سردار مزبور گرویده‌اند.

[در ۱۲۸۷ هجری مطابق ۱۸۷۰ مسیحی] سردار عبدالرحمان خان پس از اقامت مدتی به دره جز^۲ و پذیرائی نمودن اللهیارخان از راه آخال روانه سمت بخارا شد و امیر محمد اعظم خان در شاهرود بسطام ناخوش شده، وفات یافت و در همانجا دفنش کردند.

۱- پیش‌خانه: مقدمه لشکر.

۱- دره‌گز.

[رابطه دولت هند بریتانیایی با امیر و عزیمت یعقوب خان به کابل]

[سال] ۱۲۸۸ هجری مطابق ۱۸۷۱ مسیحی: بنیاد رابطه و ارسال و مرسل دوستانه فرمانفرمای هند با امیر شیرعلی خان که به تصویب اجزاء پارلمنت دولت انگلیس امر اکید به فرمانفرمای هندوستان نموده بود تا بتواند به آلودگی و رابطه در امارت افغانستان بیفزاید.

امیر شیرعلی خان از کابل عصمت‌الله خان و ارسلان خان و بعضی مقربان دیگرش را پی‌درپی به هرات جهت استمالت سردار محمد یعقوب خان فرستاد که پیمان محبت از قبل امیر به سردار موصوف بدهند. آنها به هرات ورود کردند و سردار محمد یعقوب خان را واداشتند که سردار شاه‌پسند خان و بهادر خان را به کابل فرستاد و خودش نیز متعاقب روانه شد و سردار محمد ایوب خان را در هرات به حکومت جانشین خود ساخت.

[رخدادهای سال ۱۲۸۹ / ۱۸۷۲]

ورود سردار محمد یعقوب خان به کابل و حکم سخت امیر شیرعلی خان به حبس او و سردار شاه‌پسند خان و قتل بهادر خان که رکن کار سردار محمد یعقوب خان بود و انتشار این خبر به هرات و تأسف سردار محمد ایوب خان و قطع روابط با پدرش.

دعوت فرمانفرمای هند امیر شیرعلی خان را به ملاقات خود و رفتن امیر معظم‌الیه به هندوستان که در نقطه انباله ملاقات کامل با فرمانفرمای هندوستان نمود و مراجعت کرد و در این سفر سی هزار دست اسلحه و ملبوس نظام جهت عساکر افغانستان به قیمت ارزانی دست‌آورد. خصوص تفنگهای سه‌بست دهان‌پر انگلیسی که شش هزار قدم تیرانداز گلوله می‌زد و سپاه کابل را به همان اسلحه و ملبوس مسلح نمودند.

[وقایع سال ۱۲۹۰ هـ / ۱۸۷۳ م]

فرستادن امیر شیرعلی خان آقاسی شیردل خان را جهت استمالت سردار محمد ایوب خان و خوانین هرات که پس از ورود مشارالیه به قریه تونیان هشت فرسنگی هرات سردار محمد ایوب خان به تصویب امناء خائن خود فرستاد مشارالیه را دست بسته به اسب لاغری سوار کرده به شهر هرات آوردند و از آنجا محبوسانه به کوهسان - سرحد ایران فرستادند و چند یوم بعد مهدیقلی خان جمشیدی او را از قید رها کرد.

این خبر که به امیر شیرعلی خان رسید غضبناک شده حکم به تدارک اردو و استعداد کاملی داد که تحت ریاست سردار محمد عمر خان و سپهسالار حسین علی خان و میرزا حبیب الله خان مستوفی وردک روانه شوند و هرات را به غلبه بگیرند.

تولد مؤلف در یوم ۱۲ ربیع الاول این سال.

[ورود سپاه امیر به هرات]

[در سال] ۱۲۹۱ هجری مطابق ۱۸۷۴ مسیحی سردار محمد عمر خان به استمالت اهالی و سپهسالار حسین علی خان به ریاست قشون و میرزا - حبیب الله خان به حکومت هرات از کابل مقرر شده بودند با هشت فوج سپاه منظم و بیست عراده توپ حسب الحکم امیر شیرعلی خان مأمورین مذکور از راه قندهار به هرات نزدیک شدند.

هم در این روزها دین محمد خان پسر سردار عبدالظاهر خان که حاکم ظالم غوریان بود و ضمناً با کابل رابطه داشت، سردار محمد ایوب خان را به تدمیر او با فوجی فرستاد او را گرفته به قتل رسانیدند.

و سردار محمد ایوب خان که در خارج دروازه قندهار هرات اردوئی برای مدافعه ترتیب داده بود، اهالی اردو نظر به استعداد کامل سپهسالار



و بيم تقصير خود متفرق شدند. سردار موصوف با چند نفر خواص خود به جانب مشهد و خاك ايران متوجه شد.

ايشيك آقاسی شيردل به حكومت پرداخت تا هفت روز كه سپهسالار رسيد. پس از هفت يوم سپاه اميرشيرعلی خان با نظم خوشی و اسلحه ممتازی بدون مقاتله - كه يوم نهم ذیحجه بود - به شهر هرات ورود کردند.

[انتصابات و القاب رجال دربار]

[در سال] ۱۲۹۲ هجری مطابق ۱۸۷۵ مسیحی امیر شیرعلی خان خودش را ملقب به معین الدین و چهار وزیر به امورات لشکری و کشوری خود تعیین نمود که یکی از آنها ملقب به صدراعظم در مهر خود نقش کرده بود: صدراعظم افغانستان.

سید نور محمد شاه پشنکی صدراعظم، میرزا حبیب الله خان مستوفی - الممالك، رستم خان وزیر خزاین، میرزا حسن خان دبیر الملك^۱.

ونایب محمد علم خان والی ترکستان را به تسخیر میمنه فرمان داد و او با لشکری مرکب از هفت هزار نفر و چهارده عراده توپ از شهر مزار عازم میمنه شد. ازین طرف حکم امیر شیرعلی خان به هرات رسید که عبدالله خان ناصری نیز با استعدادی به امداد نایب محمد علم خان روانه میمنه شود. لهذا سه فوج پیاده و دوهزار سوار و شش عراده توپ از هرات تحت ریاست سردار عبدالله خان متوجه میمنه شدند. میر حسین خان والی را در شهر میمنه محصور کردند، تا يك ماه كه به زور گلوله توپ رخنه ها در حصار افکندند و یرش بردند. شهر را به غلبه گرفتند. و آن روز شش هزار از اهالی میمنه و سپاه امیر شیرعلی خان به قتل رسید که دوثلث از یایغان و يك ثلث از سپاه افغانه تلف شدند. میر حسین خان والی را نیز

محمد علم خان اسیر کرد و تحت الحفظ به سمت کابل نزد امیر شیرعلی خان فرستاد و سردار عبدالله خان را به حکومت میمنه منصوب نموده خود به طرف مزار و ترکستان ازبک برگشت.

[در] ۱۲۹۳ هجری مطابق ۱۸۷۶ مسیحی میر حسین خان والی میمنه را که به کابل نزد امیر شیرعلی خان برده بودند حکم به حبس دائمی او داده شد و به صاحب منصبان فاتح میمنه خلعت فرستاد.

[ایجاد قانون نظامی انگلیس]

ایجاد قانون نظامی انگلیس در افغانستان و طبع کتبی که فرمان مشق سپاه انگلیس را به فارسی ترجمه کردند. و این قواعد به عساکر سواره و پیاده جاری شد. چون قبل از آن در افغانستان مشق سپاه به زبان فارسی و قانون ایرانی بود، که بعد فرامین مشق به زبان انگلیسی تبدیل یافت. توسط این کتاب همه صاحب منصبان آموختند. و مصنف این کتاب قاضی قدرت الله افغان شد.

[وقایع هرات]

هم در این سال مستوفی میرزا حبیب الله خان را امیر شیرعلی خان به کابل احضار نمود و میر آخور احمد خان اسحاق زایی را به حکومت هرات منصوب داشت و او به هرات آمده از عهد حکمرانی به واسطه سفاهت و خشکیت مزاجی^۱ که دارا بود برنیامد و تمام امور این مملکت به کفایت سپهسالار واگذار بود.

شرارت سپاه کابلی در هرات که سپهسالار برای آنها اردوگاهی در خارج شهر هرات، کنار نهر انجیل ترتیب داد و چند سربازخانه ساخت.

رسیدن فرمان حکومت هرات از کابل به نام سردار محمد عمر خان به پیشکاری و معاونت سپهسالار حسین علی خان.
 امر اکید سپهسالار مزبور به پوشیدن روی بازارهای هرات که اهالی و کسبه و غیره در زمستان میان بازار سرمای بیجهت می خوردند.

[اخبار سال ۱۲۹۴ ه / ۱۸۷۷ م]

از دیاد روابط ورد و بدل تعارفات دوستانه فرمانفرمای هند با امیر شیرعلی خان و مسکوک طلائی در کابل به نام امیر معظم الیه صد هزار سکه زدند که در وزن يك مثقال چیزی کم نبود.

حکم سخت امیر شیرعلی خان که باید مشق نظامی در افغانستان به لفظ خاص افغانی به سواره و پیاده فرمان داده شود و تبدیل فرامین لشکری را از زبان انگلیسی به زبان افغانی که فعلاً دایر است.

آمدن فرستادگان فرمانفرمای هند به کابل و مراجعت نمودن به هندوستان.

از لشکریان ساخلو [ی] میمنه آنچه کابلی بودند به اجازه امیر مراجعت به هرات نمودند. و دو فوج هراتی مأمور اقامت بدان شهر شدند و این مطلب بر آنها ناگوار بود.

بنیاد عداوت امناء امارت افغانستان با [نایب] محمد علم خان حکمران ترکستان که در صدد اتهام او برآمدند تا امیر را درباره او مشتبه کردند و او را به کابل طلبید. مشارالیه آمد و معادل يك کروڑ تومان وجه نقد تقدیم آورد. در روز سلام اسبی به او بخشیده شد و آن اسب به پایش لگد زد و از همان صدمه وفات یافت.

[تیره شدن روابط امیر با دولت انگلیس]

[در سال] ۱۲۹۵ هجری مطابق ۱۸۷۸ مسیحی، فرمانفرمای هند بعضی تکالیف شاقه از طرف دولت انگلیس به امیر شیرعلی خان نمود که امیر مزبور و سایر بزرگان ملت افغانستان را به هیجان آورد. جواب را به تأخیر انداخته و در ضمن امیر معظم‌الیه به ژنرال کافمان روس نامه نوشته عهد اتصال داد. ژنرال کافمان اظهارات او را پذیرفت و قرارداد در همراهی به افغانستان با مرکز کل خود جواب و سؤال نماید و قراری بدهد که کار مستحکم باشد. لیکن برای اطمینان امیر شیرعلی خان صد و پنجاه نفر سوار قزاق تحت ریاست پلکونیکی مسلح و با نیکوترین جامه‌های فرم دولت خود در ماه صیام به کابل فرستاد و هم شش فوج سالدات و بیست عراده توپ در سرحد بلخ و بدخشان افغانستان مأمور توقف نمود. امیر شیرعلی خان قزاقهای روس را محترماً در کابل به ماه رمضان پذیرفت، اما به فرمانفرمای انگلیس اعتنایی نکرد.

این مطلب باعث هیجان دولت انگلیس به ملاحظه مخاطرات دولت هندوستان شد و در پارلمنت طرح مذاکرات عمده گردید تا مجدداً مراسله رسمی تهدیدآمیزی از فرمانفرمای هندوستان به امیر شیرعلی خان رسید که اصرار در قبول تکالیف شاقه دولت متبوعه خود نموده بود.

امیر شیرعلی خان برآشفته در محضر عام دشنامی به فرمانفرما و دولت انگلیس داد و در تدارك و تهیة جنگ پرداخت.

در این وقت تمام سپاه افغانستان به کابل و قندهار و هرات و سایر سرحدات افغانستان پنجاه هزار بودند و اردویی مرکب از هفت فوج پیاده و سواره و دوازده عراده توپ از جلال‌آباد و توابع کابل به نقطه علی‌مسجد سرحد تنگه خیبر مأمور نمود. به سه فوج پیاده نظامی هم که با شش عراده توپ به سرحد کر مو دره پیوار ساخلو داشت دستورالعمل فرستاد که دره‌ها را محکم نگهدارند و از طرف انگلیس هر که از آن

نواحی عبور نماید ممانعت کنند و ترتیب عساکر زیادی در کابل از همه جهت داده شد که برای مدافعه و مقاتله با انگلیس حاضر باشند.

عبدالله خان^۱ ولیعهد امیر شیرعلی خان هم نیز در این روزها در کابل وفات یافت.

هم در این ایام امیر شیرعلی خان مجلسی در کابل تشکیل داد که در آن مجلس پلکونیک روس و ایلچی انگلیس با منشی بختیار هندی که از طرف فرمانفرمای هندوستان آمده بودند حضور داشتند. ایلچی انگلیس رسماً ادعای حقوق و مداخله دولت انگلیس را در ماده افغانستان می نمود و می گفت: دولت روس حق مداخله در این مملکت ندارد و صاحب منصب روس برآشفته شمشیر کشید که در آن مجلس ایلچی انگلیس را بکشد. امیر شیرعلی خان این حرکت صاحب منصب روس را پسندیده دال بر قوه روس و ضعف انگلیس دانست و شفاهاً به ایلچی انگلیس گفت: تا حالا که در میانه روس و انگلیس من متحیر بودم. اینطور مجلسی می خواستم که بینم هر کدام که قوتش و قدرتش از این دو دولت بیشتر است به آن دولت دوست و متحد باشم. اکنون دیدم فرستاده روس بر شما غلبه دارد، من هم با روس متحد می شوم و به دولت انگلیس سروکاری ندارم. ایلچی انگلیس بعد از این مجلس با کمال یأس روانه هندوستان شد.

[جنگ افغان و انگلیس]

محاربه اول

در ۲۵ ذی قعدة این سال عساکر انگلیس از سه نقطه حمله ور به جانب افغانستان شدند. نقطه اول از راه لعل پور^۲ مستقیماً به طرف جلال آباد، نقطه دوم از راه تنگه خیبر به جانب علی مسجد ولغمان^۳، نقطه سوم از راه

۱- عبدالله جان صحیح است.

۲- اصل: لعل پر.

۳- اصل: لقمان.

کرم روانه دره پیوار شدند که در این اردو خود ژنرال رابرت سردار قشون انگلیس مأمور افغانستان بود. و از طایفه توری و جاجی جمعی را اجیر نمود که [در] راه بلدی و لوازم اردو با او همراهی نمایند.

روز ۲۶ [ذیقعه] پنج هزار قشون امیر شیرعلی خان که با دوازده عراده توپ در نقطه علی مسجد بودند سر راه بر عساکر انگلیس گرفتند و جنگ در پیوست. بعد از هفت ساعت جنگ و قتل انبوهی از طرفین، به واسطه کثرت سپاه انگلیس، لشکریان افغانه شکست خوردند. محل اردو و توپهای آنها به تصرف قشون انگلیس درآمد.

در ۱۴ ذیحجه دسته عمده سپاه انگلیس به دلالت اهالی کرم و طایفه توری از دره و جبال مقابل پیوار عبور نموده عازم سمت کابل شدند. در این راهها سه فوج پیاده افغان با ده عراده توپ که ساخلو بودند، کوه شترگردن و دره پیوار را سنگرگاه خود قرار دادند. از صبح الی ظهر جنگ سختی با عساکر انگلیس نمودند و انبوهی از آنها [را] کشتند تا پنج فوج انگلیس عقب نشستند و توپها و آذوقه خود را در میدان کارزار آن دره گذاشتند.

عبدالکریم خان ژنرال و گل احمد خان کرنیل صاحب منصبان افغان به ملاحظه اینکه مبدا انگلیسها حبله کرده باشند از سنگرهای خود خارج نشدند که توپهای انگلیس را متصرف شوند. لهذا اهالی توری و جاجی که اجیر انگلیسها بودند توپها را از میدان بردند و سهیوم بعد به دلالت راه بلدها عساکر انگلیس در این نقطه به سه اردو منقسم و به سه جانب متوجه شدند تا تفرقه بین سپاه افغان انداختند. آن وقت از یک طرف زور آوردند و یک فوج افغان را شکست دادند. چون دو فوج دیگر نقاط محل اقامت خود را نتوانستند واگذار شده به کمک بروند به این سبب انگلیسها از قفا به این دو فوج نیز حمله آوردند، در صورتی که سپاهشان متجاوز از دوازده هزار نفر بود. افغانه در این میدان هم توپهای خود را از دست داده به طرف کابل فرار نمودند. در بین راه فوجی سواره نظام و دو فوج پیاده نظام

که با دوازده عراده توپ به امداد آنها از کابل می آمدند وقتی سرشکست را دیده اند توپها را گذاشته برگشته بودند، اما افغانه شکست خورده آن توپها را از صحرا به همراه خود تا به کابل آوردند و انگلیسها هم جرأت پیاپی آمدن به سمت کابل نمودند. چون بسیاری طیوف افغان خصوص اهالی مالکی و افریدی در مقام منازعه برآمده در جلوگیری انگلیس به تعصب مذهبی سخت ایستادند و جنگهای نمایان کردند.

[در] سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ مسیحی اردوی دیگری از انگلیس که مرکب از چهارده هزار پیاده و چهار هزار سواره بودند در تحت ریاست ژنرال سلمین^۱ و کلنل سنجین^۲ با سی عراده توپ از راه کوه کوژک و پیرا وینو مأمور به تسخیر قندهار شدند.

سردار میرافضل خان که از قبل امیر شیرعلی خان در قندهار حکومت می کرد به تهیه دفاع و جهاد افتاد، اما اهالی با او همراهی نکردند. چون قوه و استعدادی نداشت فوراً به طرف فراه آمد و انگلیس بلامخاصمه به تصرف قندهار کامیاب شدند.

هم در این روزها قزاقهای روسی که در کابل بودند بنا به احضار مرکز کل خود که دیدند اغتشاش افغانستان در تزايد است، از راه ترکستان از بک به خاک بخارا و سمرقند مراجعت نمودند.

و میرزا حسن خان دبیرالملک و مفتی شاه محمد و سردار شیرعلی خان قندهاری و قاضی پیشاوری^۳ هم به اتفاق آنها نزد کافمان^۴ روس از قبل امیر شیرعلی خان رفتند.

اردوهای نواحی کابل هم آنچه از انگلیس بودند و اطمینان یافتند از این که دولت روس تا سی سال بعد تکلیف امداد به امارت افغانستان ندارد و آن صد و پنجاه نفر قزاق روسی هم که رسماً در شهر کابل مقیم بودند،

1- Solomon

2- St. John.

۳- اصل: پیش آوری.

4- Kaufmann.

بهترکستان روس مراجعت کردند و مانعی در پیشرفت پلتيك و امور جنگی انگلیس نیست جری شده از دولت متبوعه خود مأمور به اتفاق و ضبط کابل شدند.

چون دولت روس در آن ایام با دولت بزرگی مثل عثمانی طرف جنگ وجدال بود و هنوز امر محاربه آنها فیصله نیافته بود. دراین مورد تکلیف حمایت به امیر شیرعلی خان و طرف شدن در آن نواحی با انگلیس نداشتند. لهذا به ژنرال کافمان اجازه قطعی و طرفداری به مملکت و امارت افغانستان ندادند. این بود که مشارالیه سواران روسی را از کابل احضار نمود و اردویی به حمایت امیر شیرعلی خان نفرستاد. و همین جواب را به میرزا - حسن خان دبیرالملک و همراهان او گفتند که به امیر شیرعلی خان بنویسند.

[حمله انگلیسها به کابل و پایان کار امیر شیرعلی خان]

علیهذا انگلیسها بیباکانه حمله به شهر کابل آوردند، و امیر شیرعلی - خان پسر بزرگ خود سردار محمد یعقوب خان را که در حبس داشت مخرج ساخته به جای خود نشانید. در ۱۲ ذیحجه الحرام از کابل با عیال و تعلقانش روانه ترکستان ازبک و بلخ شد.

در این ایام نوشته سردار شیرعلی خان قندهاری و دبیرالملک به امیر معظم رسید و متعاقب آن نوشته خود آنها از سمرقند مراجعت کردند و ملاحظات دولت روس را در ماده افغانستان بیان داشتند.

امیر شیرعلی خان بسیار مضطرب و افسرده خاطر شد و مجدداً دبیرالملک را به سمرقند فرستاد و لشکریان ترکستان را اطراف خود جمع آوری نمود. لیکن از اندوه زیاد دچار مرض نقرس^۱ گردیده وفات یافت. شعر ماده تاریخ آن این است :

شش از نود، دوصد از الف رفته بود ز هجر

۱۲۹۶ که لیل جمعه به سلخ صفر شد از دوران

میرزا حبیب‌الله‌خان وردک وفات او را از بزرگان و لشکریان پنهان می‌داشت و اطبا را حاضر کرد و دواها جوشانیده پیایی به خلوت می‌بردند، و غذاهای مخصوص طبخ می‌کردند. هر که از خواص هم می‌خواست به دیدن امیر برود مشارالیه مانع می‌شد، و می‌گفت که امیر صاحب جلاب کرده تا سه روز بدین منوال گذشت. بعد سردار محمد ابراهیم‌خان پسر امیر عزم عیادت پدرش را نمود، اما حبیب‌الله‌خان او را مانع شد، به این بهانه که امیر صاحب حالت ندارد. محمد ابراهیم‌خان زیردستش زد و گفت: دایه از مادر مهربان‌تر توئی که مرا از ملاقات پدرم مانع می‌شوی. حبیب‌الله‌خان گفت: حالا که تغیر کردی و عرض مرا غرض دانستی، برو پدرت را ملاقات کن. محمد ابراهیم‌خان وقتی بالارفت و پرده اتاق را بلند کرد، دید امیر صاحب بالای صندلی نشسته اما میت چند روزه است. تدبیر و حوصله نتوانسته بی‌اختیار عمامه را به زمین زد و در سوگ پدر بنای شیون گذاشت.

همراهان و قراولان که این خبر را شنیدند و به مرگ امیر شیرعلی - خان یقین کردند هر کدام به سمتی رفتند و فوراً این خبر به افواج حاضر رکاب منتشر شد. به هم ریختند و بنای شورش بر ضد یکدیگر نهادند.

میرزا حبیب‌الله‌خان که دانست عنان اختیار از دست خارج می‌شود سپاهیان و صاحب‌منصبان را مخاطب قرار داده گفت که بعد از دفن امیر صاحب حکم امیر محمد یعقوب‌خان است که به تمام افواج موجب دو سه ماهه داده شود و متفقاً به کابل برویم، با انگلیسها غزا کنیم. لهذا سپاهیان اقدام به حرکت دادن جنازه نمودند.

وفات در ماه صفر و دفن آن مرحوم در قرب مزار شریف سخی‌شاه - مردان امیر المؤمنین علیه‌السلام شد که در ماده تاریخ آن امیر بی‌نظیر گوهری شاعر هروی علیه‌الرحمه این لفظ را سروده بود: خلق شد بی‌میر

به گوش هاتف غیبی که خلق شد بی میر
 دوباره سال وفاتش به من نمود عیان
 ۱۲۹۶
 و نیز يك فرد شعر دیگر سروده :

چراغ اهل جهان بی سر آمد از فوتش
 ۱۲۹۶
 چو بود زندگی او چراغ اهل جهان
 بعد از کفن و دفن امیر مرحوم مبلغ هیجده لك روپیۀ کابلی که در
 صندوقخانه موجود و همراه بود، از ترس اینکه سپاهیان حاضراردو
 به خودسری تاراج نکنند همه را در اتاق بزرگ دوطرفه حاضر نموده اعلان
 مراجب دادند. هر کس و هر طایفه از سپاه و رعیت و توپچی و مهتر و
 قاطرچی و ساربان حاضر می شد از هردرب اطاق می رفت و می گفت :
 مواجب مرا بدهید. دوماه مواجب به دستش می دادند کسانی بودند که در
 آن روز دوازده دفعه مواجب دوماه گرفتند و هرج و مرج غریبی روی
 داد. و بعد از آن هم سپاه کابلی با لشکریان هراتی طرف مخاصمه شدند
 و فتنه و خونریزی بین خود بنیاد کردند. خلاصه اهالی اردوی امیر
 شیرعلی خان متفرق شده هر کدام به جدایی رفتند و خبر فوت امیر به کابل
 رسید.

[امارت محمد یعقوب خان و مصالحه با انگلیس و عقد معاهده]

سپاه انگلیس نیز در این روزها از راه سرخ پل و گندمک فاتحانه وارد
 جلال آباد و روانه به جانب کابل شدند و در بین راه به نقطۀ ماتین که
 جمعی از مسلمانان افغانه مالیکی سرراه سپاه انگلیس را گرفته بودند از
 عدم استعداد شکست فاحش خورده متفرق شدند. و خان کنر به اطاعت
 انگلیسها اقدام کرد. از آنجهت ژنرال رابرت در پیشقدمی جری و متوجه
 کابل شد. امیر محمد یعقوب خان که خطبه و سکه امارت را به نام خود نمود

رسماً به انگلیسها نوشت که من فعلاً تعزیه دارم. بعد از فراغ و ختم تعزیه - داری برخلاف رای و قواعد امیر مرحوم، با شما رفتار خواهم کرد و عهد دوستی و مصالحه با دولت فخریه بریطانیه استوار خواهم ساخت، که موجب رضا و خیر آن دولت و صلاح امارت افغانستان بوده باشد. انگلیسها عین نوشته را به فرمانفرمای هند فرستادند و اظهارات امیر - محمد یعقوب خان را پذیرفتند.

اگرچه در آن ایام مذاکره و کلاء ملت در مجلس پارلمنت این بود که قندهار و جلال آباد از قلمرو امارت افغانستان موضوع و ضمیمه مملکت هندوستان شود، اما مصالحه نامه ای که در کابل به اتمام رسید و بین ژنرال رابرت و امیر محمد یعقوب خان رد و بدل شد فقط تعهد نمودن امیر به دوستی انگلیس بود و این شرایط مفصله آتیه را نیز در آن مصالحه نامه قرار داده بودند:

نخستین معاهده این بود که امارت افغانستان سفیری از دولت انگلیس بپذیرد و آن سفیر با جمعی از تعلقات و همراهان دفتری و نظامی خود به نقطه بالاحصار مقیم دائمی و آزاد باشد.

معاهده دوم اینکه در صورت صداقت و مودت امیر افغانستان به دولت انگلیس که همراهی با فرمانفرمای هندوستان بوده باشد، و امر و نهی انگلیس را اطاعت نماید، سالی یکصد و بیست هزار لیره انگلیسی از خزانه هندوستان استمراراً به معظم‌الیه داده شود، برای امداد مخارج لشکری و کشوری افغانستان.

معاهده سوم اینکه هرگاه عساکر انگلیس از افغانستان مراجعت نمایند، راههای تنگه خیبر و کرم و پشنگ و زرم و سیبی در ید تصرف آنها باقی باشد.

چهارم اینکه بدون رضا و امضاء دولت انگلیس، امارت افغانستان حق معاهده و رابطه و ارسال و مرسوم با هیچیک از دول نداشته باشد. پنجم اینکه رعایای انگلیس در قلمرو افغانستان درآمد و شد آزاد و

محترم باشند و رعایت و جانبداری آنها از دولت انگلیس منظور باشد و از تعدیات داخله و واردات دیوانی معاف شوند و به جز گمرک مال التجاره چیزی دادنی نباشند.

بعد از امضاء و اتمام این مصالحه و معاهده، امیر محمد یعقوب خان در گندمک - هجده فرسنگی شهر کابل - به اردوی انگلیس آمد. افسرهای انگلیس به استقبال او سرها برهنه و صد و یک توپ شلیک شادمانه کردند: موثر کیوناری^۲ انگلیس با شش نفر صاحب منصب جزو و یک نفر دکتر و دو بیست و پنجاه نفر رساله^۳ پیشاوری و معدودی عملجات دیگر مأمور اقامت در بالا حصار کابل شدند.

[رسیدن ایوب خان از مشهد به هرات و وقایع آن شهر]

هم در این روزها سردار محمد ایوب خان در مشهد از وفات پدر اطلاع یافت. به عجله خود را به هرات رسانید. روز ورود او که ۲۲ ربیع الاول بود، سپهسالار حسین علی خان تمام افواج و بسیاری توپخانه را تا گنبدهای سبز هرات^۴ و مولای جام^۵ به استقبال بیرون کرد، و به اعزاز تمام و احترام فوق العاده معظم‌الیه را در شهر هرات پذیرفت، و او را به حکومت نشانیده سکه به نام امیر محمد یعقوب خان زد و سردار محمد عمر خان را عذر خواسته به کابل نزد امیر محمد یعقوب خان فرستادند. وبعد از چند روزی ژنرال فقیر احمد خان ریکاء که باطناً راضی به اطاعت سپهسالار نبود محرک سپاهیان شد که در پل خیمه دوزان^۶ خارج شهر

۱- Officer افسر، صاحب منصب

2- Sir Louis Cavagnari

۳- رساله: سواره نظام، در اصل رساله نوشته است.

۴- گنبد گوهرشاد در مصلای هرات.

۵- تربت مولوی عبدالرحمان جامی.

۶- اصل: خیمه دزدان.

هنگام مواجه دادن افواج به ماه ربیع الثانی چهار فوج برضد سپهسالار شوریده اول سنگ بارانش کردند و او را محبوسانه به شهر آوردند و دستاخ داشتند و بعد تحت الحفظ به سمت کابل فرستادند.

عزل این سپهسالار نیکخواه به اولاد امیر شیرعلی خان میمنت نداشت. اما به مدلول من حفر بئراً لایحه فقد وقع فیه چند روز بعد رفتن سپهسالار فوج اردل^۱ دروازه جنونی هرات به سرکردگی موسی خان کلنل شوریده با سایر افواج همدست شده به سرای فقیر احمدخان ریختند و او را از سوراخ بخاری که مخفی شده بود بیرون کشیده به ذلت تمام کشتند. گفتند مشارالیه روز قبل آن دختر کربلایی نورالله نام هراتی را که به عقد خود درآورده بود به تهمت زنا به قتل رسانیده بود.

[گردش روزگار محمد یعقوب خان]

امیر محمد یعقوب خان سردار شیرعلی خان^۲ نوۀ کهنل خان را به حکومت قندهار فرستاد و کلنل غلام حیدر خان وردگ را به فرمانفرمایی بلخ و ترکستان ازبک مأمور داشت و اردوهای انگلیس به خرمی و خوشنودی بعد از چندی توقف، دیار و قلمرو افغانستان را واگذار نموده عازم سمت هندوستان شدند. این قشون را در مراجعت داشته باش، چند کلمه از روز برگشتگی امیر محمد یعقوب خان و قضاء رسیدن سفیر انگلیس و جزء او بشنو:

بعد از فراغ مصالحه با انگلیس امیر محمد یعقوب خان امر به احضار عساکر و سان قشون نموده لشکریان کابلی و هراتی و ترکستانی را از اطراف متجاوز از سی فوج سواره و پیاده نظامی به کابل حاضر ساختند که ناگهان وبائی در کابل بروز کرد. خبر به امیر دادند و گفتند: لازم و موقع سان نیست. امیر فرمود: به قدر کفاف قراولی از این لشکر در کابل حاضر

۱- اردلی: پیاده نظام.

۲- ظاهراً فرزند کهنل خان بوده است.

باشد. مابقی یراق و اسلحه را به ذخیره تحویل نمایند و مرخص شوند بعد از سه ماه دیگر که رفع عفونت و مرض بشود حاضر شوند. این اعلان به سپاهیان شد. همه قبول کردند و امر به چیدن اسلحه شد و اسلحه افواج را تحویل گرفتند. بعد آنها گفتند: ما که می‌رویم: اگر نوکر پادشاهیم، موجب سه‌ماهه ما را بدهید که تا زمان مراجعت مخارج داشته باشیم.

داودشاه خان جرنیل (جنرال) که یکی از مردان مخبط بی‌ملاحظه بود به تحریک مادر ولیعهد متوفی گفت: امیر صاحب به قشون رخصت شده یکماه موجب مساعده بیشتر نمی‌دهد. سپاهیان به آواز بلند گفتند پس ماهم یکماهه موجب را نمی‌خواهیم. داودشاه خان اظهار داشت که: هرگاه یکماهه بیشتر می‌خواهید بروید از شوهرزنتان بگیرید. سپاهیان به یکدیگر نگاهی کردند و گفتند: ما در کابل غیر از پادشاه خود دیگر امیدی نداشته و نداریم. پس اینکه می‌گویند از شوهر زنتان موجب دو ماهه دیگر را بگیرید، شوهرزن دیگری نداریم مگر آن مردکه انگلیس که آمده در بالاحصار مقیم شده. لهذا دوازده فوج مذکور صداها به «یا چهار یار» بلند کرده اول ژنرال مزبور را کتک سخت زدند، با سرنیزه رانش را مجروح سخت نمودند و بعد برضد امیر افغانستان به سلام کیوناری صاحب - سفیر انگلیس - رو به سفارت وارگ بالاحصار رفتند. از آنجایی که ایجاد سفارت انگلیس تازه در کابل شده بود و هنوز گفت و گوی زد و خورد و جنگهای افاغنه با انگلیس تازگی داشت، سفیر انگلیس چند نفر جاسوس در شهر معین نموده بود و آنها هم به دروغ نویسی مشغول بوده و همه روزه اطلاعات از کینه جویی و خونخواهی نسبت به انگلیسها و اخبار تدارك شورش و بلوا را می‌دادند. سفیر و اجزاء او مخفوف و هراسان بودند. در این مورد^۱ که دیدند ده هزار کسی يك دفعه رو به سفارت می‌آیند و صداها به «یا چهار یار» بلند کرده‌اند، مضطربانه ابواب سفارت را بستند و از بالای بروج سفارت فرمان به گلوله زدن دادند.

سپاهیان هندی داخل سفارت چند تفنگ به طرف افاغنه خالی کردند و چند نفری مجروح و مقتول شد. این مطلب بسیار بر آنها ناگوار شد که ما به عزم سلام و خدمت آمدیم، انگلیسها به طرف ما شلیک نمایند و نوع ما را بکشند یعنی چه؟ لهذا برگشته به شهر کابل، و مخزنهای ذخیره قشونی را با اسلحه تاراج نموده توپهای بزرگ از توپخانه بردند و سایر لشکر و مردمانی که در شهر تماشائی بودند با خود متفق نموده رفتند و سفارت را محاصره کرده هدف گلوله توپ و تفنگ قرار دادند. در آن اثنا شخصی از سپاهیان هندوی که مسلمان سنی بود از بالای برج سفارت خود را پائین انداخت و گفت: ایها الناس، من مسلمانم و رفقای من هم جمعی هستند همه مسلمان. ما را امان بدهید. یکی از افاغنه وحشی پیش دویده با سرنیزه برسینه اش زد و گفت: تو از فرنگی بدتری که نوکر کفار شده ای. دیگر سپاهیان افغان هم سیلاوه و شمشیر و تلوار کشیده آن مسلمان بیچاره را قطعه قطعه کردند. سایر سپاهیان ملازم سفارت که دیدند در حق آن یک نفر اینطور رفتار شد با خود خیال کردند که هرگاه در هر صورت کشته می شویم بهتر آنکه نمک به حرامی دولت انگلیس ننمائیم. متفقاً مردانه بنای شلیک را گذاشتند و متجاوز از هفتصد نفر بلواییان را کشتند تا اینکه به زور گلوله توپ و تفنگ دیوارهای سفارت را خراب کردند و تفنگچیهای بلواییان از تیرکشا سپاهیان هندی داخله سفارت را مقتول ساختند.

موثر کیوناری که دیدجاده گل است و وضع مغشوش است و به عبرت در دست دشمن مقتول می شود، علامتی به علم آتشبازی محض اطلاع مردم یا اردوهای خودشان به هوا سرداده خود و صاحب منصبان انگلیس جزو او در بالای اطاقی که زیر آن فشنگ و باروط و اشیاء ناری بود رفته خط باروطی تا زیرپای خود متصل به زیرخانه کشیدند و یکدیگر را بغل کشی و وداع نموده خط باروط را آتش زدند و خود را سوختند که در دست دشمنان گرفتار نشوند و اهالی و شورشیان به سفارت ریخته وحشیانه

به تاراج نمودن و اذیت مقتولین اقدام کردند و هیاهوی زیادی بود و گوش به حرف امیر محمد یعقوب خان هم نکردند ، و امیر مذکور عاجز از ممانعت شورشیان بود.

این وقایع نزدیک به اواخر ماه رمضان اتفاق افتاد. هم در این روزها چهار فوج پیاده با توپخانه و رساله که مأمور بتخاک و سیاهسنگ بودند به شهر کابل برگشتند.

یک نفر از دفعه دارهای سفارت انگلیس که روز شورش با چند نفر مهتر برای آوردن علوفه اسبها رفته بودند از دور صدای توپ و شورش اهالی را شنیدند مطلب را دانستند. به عجله تمام خود را به اردوهای عساکر انگلیس که هنوز از محال و سرحدات افغانستان خارج نشده بودند رسانیده ماجر را باز گفتند.

ژنرال رابرت با عساکری که همراه داشت غضب آلوده بیارق سرخ جنگی و علامت عزای سفیر مقتول شده را افراشته از سرحدات پیشاور نیز بر استعداد خود افزوده و عزم مراجعت و حمله وری به جانب کابل نمود .

هم در این روزها امیر محمد یعقوب خان سه فوج اردل مخصوص خود را با محمد جان خان ژنرال به طرف چاریکار و کوهستان فرستاد، مع چند عراده توپ، که آن صفحات را منظم داشته باشند.

و روز عید فطر را در کابل خود امیر معظم الیه به سلام نشست و محمد موسی جان ولیعهد خود را برای نماز عید بیرون فرستاد، چون وضع کابل بازار آشفته بود.

سردار محمد ولی خان برادر کوچک امیر شیر علی خان و سردار محمد هاشم خان پسر سردار محمد شریف خان که ضمناً با انگلیسها مربوط بودند محرمانه به ژنرال رابرت - کتباً - راهنمائیها کردند و قتل موثر کیوناری را به اشاره خود امیر محمد یعقوب خان گوشزد و خاطر نشان رجال دولت انگلیس نمودند که کلیه میانه آنها و امیر محمد یعقوب خان اصلاح پذیر

نباشد. لهذا انگلیسها به طور خونخواهی جلال آباد را متصرف و عازم کابل شدند و تا نقطه گندمک آمدند. و نیز ژنرال بریغ^۱ با اردویی مرکب از دوازده هزار سپاه مأمور تسخیر اطراف و قلمرو جلال آباد و کابل شد.

امیر محمد یعقوب خان که خود را در مسأله سفیر بی گناه می دانست از شهر کابل با جمعی از همراهان خود سوار شده محض ملاقات ژنرال - رابرت پیشواز اردوی انگلیس رفت، ولی قبل از وقت ژنرال محمدجان خان معروف را از کوهستان و چهاریکار به عجله احضار نموده دستورالعمل داد که با چند عراده توپ و سه فوج پیاده نظام در ظاهر به عزم استقبال تا نقطه چهار آسیاب متعاقب بروند که اگر انگلیسها بخواهند زیادتی نمایند لشکری برای مدافعه حاضر باشد.

خلاصه امیر معظم الیه به اردوی انگلیسها ورود کرد، به اطمینان آنکه مثل سابق با او رفتار و احترام خواهند نمود. اما انگلیسها در آن فرصت عینک مخالفت به چشمهای خود زدند که ملاحظه دوستی دربین نبوده باشد و فوراً حکم به توقیف امیر محمد یعقوب خان دادند و او را مجبور به استعفا از امارت افغانستان نمودند، به عنوان اینکه شرح حال و بیان احوال و بی غرضی امیر را در باب شورش و قتل سفیر به لندن نوشته ایم، آنچه جواب برسد از آن قرار معمول خواهیم داشت. لهذا همراهان امیر محمد - یعقوب خان متفرق شدند و شبانه انگلیسها امیر را تحت الحفظ سپاه جراری به طرف هندوستان فرستادند و پیشخانه اردوی جنگی آنها به طرف کابل حرکت کرد.

اردوی انگلیس در نقطه خوشی بودند. وقتی امیر توقیف شد، سردار ولی محمد خان و سردار محمد هاشم خان با نایب سلطان خان افشار و جمعی

خوانین به راهنمایی سردار بهادرنام ساکن ده افغانان^۱ از راه زرغون شهر^۲ به اردوی انگلیسی رفتند و در بین راه سردار محمد ابراهیم خان را که به جانشینی برادر خود امیر محمد یعقوب خان به کابل می آمد دستگیر نموده همراه بردند. امیر را هم انگلیسها تا تپه مرنجان همراه خود آوردند و از آنجا به هندوستان فرستادند.

در نقطه چهار آسیاب محمد جان خان ژنرال با قشون متفقه که همراه داشت در صدد ممانعت و جلوگیری انگلیسها برآمده گفت: حال که پادشاه ما را محبوس کرده اید ما شما را نمی گذاریم که به پای تخت افغانستان وارد شوید. و از طرفین بنای شلیک توپ و تفنگ را گذاشتند. بعد از سه ساعت زد و خورد چون لشکریان انگلیس ده مقابل زیاد بودند، ژنرال محمد جان خان با همراهان خود عقب نشست و به کابل آمد و کوه آسمائی را سنگر خود قرار داد. انگلیسها متعاقب آمده، بالاحصار و شیر حصار و کوه شیر دروازه را متصرف شدند و سنگر خود قرار دادند و جنگهای پیاپی در دو شبانه روز بین شان روی داد. بعد از اینکه بسیاری توپهای انگلیس از گلوله توپهای افغانه صدمه یافت و از کار افتاد، توسط سرداران درانی و دبتی^۳ محمد حیات خان که پیشکار انگلیسها بود به زور رشوه مردم را از اردوی محمد جان خان متفرق کردند. واو شکست خورده به طرف غزنین و طایفه وردگ رفت. و محمد موسی جان ولیعهد پسر امیر محمد یعقوب خان را نیز با خود برد. وانگلیسها به حيله وری بعضی اهالی کابل را از دروغ فریفته نموده به همراهی آنها شهر کابل را متصرف شدند و بعد دست تعدی گشودند.

اول کاری که اقدام کردند خرابی بالاحصار بود و بعد مردم شجاع و کارآمدی که در کوچه و بازار و اطراف می دیدند به بهانه اینکه از افواج

۱- اصل: ده افغانها.

۲- اصل: زرغون شهر.

۳- دبتی (Deputy): معاون، مأمور عالی رتبه.

اردل و شورشیان است که به قتل سفیر اقدام داشته می گرفتند و به عبرت می کشتند. و اعلان داده بودند که هر کس يك نفر از سپاهیان فوج اردل را به دست دهد ده روپیۀ انگلیسی انعام بدهند. جهال نادان کابل هر کدام عداوت باطنی با یکدیگر داشتند به انگلیسها می گفتند: فلان زید جزو افواج اردل یعقوب خانی است. آنها هم به بدترین عقوبتی می کشتند. و ظلمهای بی حسابی از عساکر انگلیس در شهر کابل به ظهور می رسید که با قانون مسلمانی خیلی منافات داشت.

هم در این روزها مجدداً اردویی مرکب از سی هزار سواره و پیاده و سی و پنج عراده توپ از راه بوستان و گلستان و پشنگ و ده چمن به قندهار حمله آوردند و این شهر را هم بدون محاربه گرفتند. این خبر که به انگلیسها در کابل رسید به ظلم و طغیان افزودند و خانواده امیر محمد یعقوب خان را از ارگ خارج ساخته تحت الحفظ به شیرپور که محل اقامت اردوی آنها بود بردند و دستاخ نظر داشتند. و نیز اعلانی به اهالی کابل نمودند که باید ارگ بالاحصار به کلی ویران شود و اراضی آن را زراعت نمایند. و هم علاوه بر قصاص قتل سفیر، سکنۀ کابل باید از عهدۀ خسارت اردو کشی دولت انگلیس برآیند و اشخاصی که در بلوای قتل سفیر اقدام داشته اند به جایی پناه داده نشوند. و بعضی اوامر لاطایل در اعلام خود درج نموده بودند که موجب هیجان غیرتمندان اسلام کابل شد که آن ظلم و کردار انگلیسها تا قیامت از خاطرشان نخواهد رفت. و مقاصد باطنی انگلیسها را در مادۀ افغانستان دانستند. و از گرفتاری ناموس پادشاه خود در دست دشمن غیر دین و قتل جوانان بی گناه که به اسم فوج اردل از اهالی می گرفتند و شبانه می کشتند همه مردم به هیجان آمده و منتظر فرصت بودند.

در این ایام سردار ولی محمد خان از طرف انگلیسها به حکمرانی کابل منصوب و ژنرال ایل صاحب انگلیس به کوتوالی مقرر بود. و سردار-

محمد حسن خان که یکی از پسرهای امیردوست محمدخان بود با سردار ولی محمدخان دیگر از طرف انگلیس به نقطه میدان - بین غزنین و کابل برقرار شد. و عساکر انگلیس بسیاری نقاط و اطراف شهر کابل را با تمام محلات و آلات و استعداد قشونی لازمه پادشاهی افغانستان که تصور می شد به حیطة تصرف آوردند و سپاه نظامی در شهر و قلمرو کابل از افغانه باقی نماند و دبتی محمدحیات خان که مدعی مسلمانی و مستخدم انگلیسها بود در کابل به استمالت خوانین و بزرگان کابل پرداخت و خدمات نمایان به خرج داد.

[قیام عمومی و جهاد در برابر انگلیسها به قیادت غازی محمدجان خان]

محاربة دوم: در سنه ۱۲۹۷ هجری مطابق ۱۸۸۰ مسیحی، محمدجان - خان جنرال افغان که متواری بود قرآنی و شمشیری برداشته با چند نفر قضات و اعیان افغان میان طایفه وردك و کوهستان غزنین و سایر اطراف کابل درآمده مردم را ترغیب و تحریص به جهاد با انگلیس نمودند. از آوازه‌ای که میان ایلات افتاده بود ماده بسیار مستعد شده که هر کس از طیوف افغانه از راه غیرت و عصبيت ملتی برای خود تدارك تفنگ و تفنگچه و شمشیر و تلواری نموده چوبهای بلند را پارچه قرمز و گلی در سر آن بسته از هر دره و هر قریه و هر محل و هر طایفه با مختصر آذوقه که همراه داشتند به عزم غزا بیرون آمده و فریاد می زدند که الصلوة والسلام عليك يا رسول الله و نعره «یا چهار یار» شان گوش فلک را کر نموده دراول وهله یکصد و هشتاد هزار نفر مستعد دفاع انگلیس شدند و به جنرال محمدجان خان لقب غزاوت دادند و او را محمدجان خان غازی نامیدند و یک نفر دیگر که آخندزاده ملا عبدالغفور نام داشت با غلام حیدر خان چرخي و میربچه خان کوهستانی تاجیک با انبوه زیادی که متجاوز از شصت هزار کس بودند خود را به امداد محمدجان خان رسانیدند و از طرف دیگر

ملا مشکی عالم افغان اندری که از علاقه غزنین به فتوای جهاد جمع کرده بود با عصمت‌الله خان جبار خیل به کمک محمدجان خان غازی هم‌دست شده از راه میدان متوجه کابل شدند. اول ورود به میدان سردار محمد حسن خان را کشتند و مشکی عالم با ده هزار کس از غازیان شیرشکار مقدمه الجیش روانه کابل شد. در تخت‌شاه که اتصال به کوه شیردروازه کابل دارد با یک دسته از عساکر انگلیس مصاف دادند. آخند مشکی عالم شکست خورد و فردا که محمدجان خان و سایر غازیان از راه رسیدند، انگلیسها مشکو خان نام پسر سرور خان لوانی را راه‌بلد خود ساخته لشکری مرکب از یک فوج پیاده نظام و یک فوج رساله (قزاق) و شش عراده توپ در تحت ریاست چمبرلین^۱ انگلیس قرارداده از بیراهه به تنگی لعل‌اندر رفته به کمینگاه بودند و از عقب سر غازیان برآمده جنگ سختی نمودند. در این نقطه این توپهای انگلیس به تصرف غازیان درآمد و فوج سواره و پیاده انگلیس شکست فاحشی خوردند و گریختند. از افواج انگلیس چند فوج به کوه خواجه پسته و غرقه برای جلوگیری غازیان آمده در این نقطه جنگهای مغلوبه اتفاق افتاد. چون غازیان شیرشکار در این روزها جمعیت‌شان قریب به بیست هزار کس بود و مردانه کوشیدند، با وجود اینکه رابرت صاحب خود را در این مغلوبه با دسته سپاهی از عساکر زده به کمک افواج خود رسانید، عاجز از ممانعت غازیان شده شکست سخت خوردند. و در این جنگ پسر آقا میرعباس - لالا شاه نام - که برادر پرویز شاه خان جنرال پغمان کابل و از سادات تشیع بود و به فتوای ملتی در جلو غازیان برضد انگلیسها بیرق همت افراشته بود و آحاد و افراد را به جنگ ترغیب می‌کرد به درجه شهادت رسید و از انگلیسها هم چند صاحب‌منصب در این میدان مقتول شد. افواج شکست خورده انگلیسها به طرف شیرپور متوجه شدند. در نزدیکی دروازه ده مزنک سردار ولی محمدخان حکمران کابل با قشون افغانی که همراه داشت و هواخواه

او بودند به استمداد چند فوجی هم از عساکر انگلیس سد راه غازیان شد. بعد از دو ساعت زد و خورد، اینها هم از غازیان شکست خوردند و به شیرپور فرار نمودند. این روز شام شده و تعداد اجماع غازیان در چهاردهی به دویست هزار کس رسیده بود و فردا را خیال داشتند به دسته قشون انگلیس که مقیم کوه تخت شاه است حمله ببرند.

اول آفتاب بعضی از بیارق غازیان متوجه سمت تخت شاه شد. در آن اثنا از پشت تخت جان نثار خان يك توپ انگلیس به طرف غازیان شلیک شد. صلاح حمله بردن از آن سمت ندیدند. و از دامنه کوه هندکی به سمت علی آباد پشت دروازه ده مزنگ عبور نموده در کوه زیارت شاه مردان که دو فوج پیاده و دوازده عراده توپ از انگلیسها با يك فوج رساله پیش قراول بودند تلاقی نموده به بالای کوه یورش بردند. چون غازیان به میان میدان صاف و دامنه کوه بودند انگلیسها با توپهای تهر و دهان پر از کوه شیر دروازه و کوه آسمایی و کوه زیارت شاه مردان آنها را هدف گلوله قرار دادند و متصل شلیک توپ و آتش فشانی در کار بود. غازیها هم اندیشه ننموده چون شیر غضبان بدون خوف و هراس اول خود را به سر کوه زیارت شاه مردان رسانیده به ضرب سنگ آن توپهای انگلیس را که در آنجا بود گرفتند، و افواج سواره و پیاده آنها را شکست داده و بسیاری آنها را کشتند و بعد متوجه کوه آسمایی شدند و به آواز بلند غازیها ندا کردند که مسلمان نباشد کسی که تا بالای کوه نرود و تا انگلیسها را به دست نگیرد رو بگرداند، و زن طلاق است کسی که تا سر کوه با تفنگ و حربۀ دیگر محاربه نماید. خلاصه صدا به «یا چهار یار» بلند نموده رو به بالای کوه آسمایی رفتند و در بین یورش افواج انگلیس با تفنگهای فشنگی تهر که متصل شلیک می کردند، بسیاری غازیان را کشتند تا بعد از شش ساعت غازیها بر آنها نزدیک شده و غلبه نموده آنها را از آنجا شکست و فرار دادند و در این جنگ چهارصد زن به غازیان آب می دادند و هشتاد و سه نفر آنها هم مقتول شده بود [ند].

بعد از تصرف شدن غازیان کوه آسمایی را انگلیسهای تمام اطراف کابل به هم ملحق شده از راه ده افغانهای^۱ کابل به شیرپور گریختند. عثمان خان تگاو^۲ در این جنگ کشته شد، و افغانه غازی اطراف شیرپور را محاصره کردند، و در این وقت رابرت صاحب یک طرف شیرپور را که دیوار نداشت سیم کشیده و هیمة زیادی پشت سیمها انداخت و آتش داده توپها را در پشت آتش سنگر قرار داده بسیار به سختی و تدبیر خودداری نمودند و در هنگام گیرودار و محاصره شیرپور از انبوه غازیها به تحریک و دستور العمل انگلیسها صدا زدند که ای مردم محض آسایش شما شش روز اطراق است و جنگ توقیف^۳ خواهد بود. این صدا مردم غازی را از جنگ و پاداری باز داشته به فکر تاراج و اولجه^۴ و غارت افتادند و به مردم خود اطراف و نواحی شهر کابل بنای دست اندازی را نهادند. خصوص به خانه و ناموس سرداران درانی که با انگلیسها هم رأی و متفق بودند؛ مثل ولی محمد خان و محمد هاشم خان و سردار محمد کریم خان و سردار عبدالله خان خیلی دست درازی نمودند، و در پنج شش روز آنچه از غازیها که مال تاراجی دست آورده بودند به سمت وطن والگای خود رفته اطراف محمد جان خان بیچاره را وا گذاشتند.

بعد از آن انگلیسها هم قدری آسوده حال شدند و تکت^۵ها به مردم اعلان دادند که هر کس سر ژنرالهای نظامی غازیها را بیاورد دوازده هزار روپیه انعام داد و هر کس از سپاهیهای غازیان سر بریده بیاورد دوصد روپیه کلدان داده می شود.

در این روزها هم قورخانه باروت و انبار ذخیره که در ارگ بالاحصار، امیر شیرعلی خان تدارک و تهیه و آماده کرده بود، از آمد و شد و تاراج

۱- ده افغانان.

۲- منسوب به شهر تگاو.

۳- یعنی متوقف.

۴- غنیمت.

۵- تکت، برگ آگهی، کارت.

غازیها آتش گرفته هفت شبانه روز متوالی اطلاق - اطلاق آتش می گرفت و به هوا می رفت و گلوله های فشنگ از هوا بر می گشت. هرج و مرج غریبی روی داده بود، تا غازیها متفرق شده بودند، آن وقت انگلیسها به زور عمله و بیگار حریق آتش خانه و ذخیره باروت را خاموش کردند و تقریباً دوصد خروار باروت باقیمانده که در یک سمت انبار ذخیره هنوز سالم بود به آب ریختند، که استعداد جنگی در مردم افغان نباشد.

و هم در این روزها انگلیسها همه شب دو دسته از عساکر خود را به الوان لباسهای نظامی ملبس نموده به آرامی از شیرپور خارج کرده فردا با شیفور^۱ و موزیک به اسم اینکه به ماها کمک رسیده ورود می دادند. اهالی چند اول و مرادخانی که قزلباشیه کابل اند در این ایام بسیاری ایشان در محافظت و حراست مال و ناموس خود می کوشیدند و ابواب محلات خود را بسته مستعد دفاع بودند. و مختصر جمعیتی به ریاست امیر محمد خان برادر حبیب الله خان پسر خان شیرین خان و جمعی نیز از افشارها تحت ریاست محمد حسین خان و غلام حسن خان محض همراهی ملت اسلام و زمانه داری به کمک غازیها در نقطه کلوله پشته همروزه طرف زد و خورد انگلیسها شده بودند - بیچاره قزلباشیه کابل که انگلیسها آنها را بسته به افغان می دانستند، چرا که غازیهای گرسنه و برهنه را سرپناه اقامت و معاش می دادند با وجود آن افغانها آنها را متفق با انگلیسها می دانستند.

خلاصه بعد از متفرق شدن غازیها افواج انگلیس در کوچه و بازار کابل گردش نموده هر جا کاکل دار و یراق دار می دیدند، به خیال آنکه از غازیهاست دستگیر کرده به شیرپور می بردند و معدوم می ساختند. تا اینکه در بازار چنداول سپهسالار ناظر حسینعلی خان را یراق بسته دیده و گرفته بودند. حبیب الله خان پسر خان شیرین خان قبل از اینکه انگلیسها بدانند و بشناسند که او سپهسالار است وساطت نموده او را رها کرد.

[اخبار ترکستان و آمدن عبدالرحمان خان از تاشکند به دعوت انگلیسها]

و در این روزها امیر عبدالرحمان خان به تاشکند بود. چون رؤسای نظامی انگلیس صلاح به تخلیه کابل و نصب یکی از سرداران افغانه را به امارت افغانستان دیدند، کاغذ نوشتند که امیر عبدالرحمان خان به عجله به کابل بیاید.

امیر عبدالرحمان خان هم ضمناً^۱ به رؤسای غازیها و قضات کابل کاغذها فرستاده بود و جواب موافق میل او نوشته بودند. لهذا آنها از راه بدخشان عازم کابل شد.

و در این روزها غلام حیدر خان وردگ که نایب سپهسالار بود و از طرف امیر محمد یعقوب خان به ترکستان از بک متصرفی افغانستان به حکومت و ریاست قشون رفته بود، هنوز پایدار [بود] و با استعداد کاملی در ترکستان حکمرانی می کرد و خواب سلطنت می دید. و محمد سرور خان پسر امیر محمد اعظم خان برادر بزرگ سردار محمد اسحاق خان که از راه بخارا محرمانه داخل ترکستان شده بود و شب به خانه قادر خان حکمران شبرغان ورود کرد، شخصی به غلام حیدر خان وردگ خبر داد. فوراً قزاق به محاصره او فرستاد، بیچاره را دستگیر نموده به محض ورود به مجلس خود سرش را گفت بریدند^۲. فردا این آوازه در میان افواج و عساکر ترکستان افتاد که پسر امیر محمد اعظم خان را غلام حیدر خان کشته مردم در خیال بلوا و شورش بودند. من جمله سه فوج از افواج امیر شیرعلی خان که تحت ریاست غلام حیدر خان وردگ و در خان آباد و تالقان و قطن^۳ ساخلو بودند با شش عراده توپ [به] استقبال امیر عبدالرحمان خان در

۱- ضمناً، چنانکه بارها در این کتاب به کار رفته به معنای پنهانی است.

۲- مؤلف در حاشیه افزوده است: از قرار تحقیق حاکم شبرغان سردار مزبور را گرفته تحت الحفظ به مزار شریف نزد غلام حیدر خان فرستاده بود و در نقطه دهدادی او را به قتل رسانیدند.

۳- اصل: قتهغن و قدغن.

قهندوز رفتند و سلام کردند.

امیر عبدالرحمان خان در این نقطه که خود را دارای سه فوج و توپخانه دید میربابا خان بیک میر قطغن که از امیرهای محترم بدخشان و امیر - عبدالرحمان خان را از آب دریا ی جیحون عبور داده بود و مهماندارش بود، مقتول ساخت و خود را امیر خطاب کرد.

از طرف دیگر سردار محمد اسحاق خان با جمعیتی از طرف بخارا به سمت بلخ و مزار آمده غلام حیدر خان وردگک تاب نیاورده مضطربانه گریخت. افواج بلخ و مزار و سرپل و غیره به امیر محمد اسحاق خان سلام کردند. خبر ورود اینها که به کابل رسیده بود، مردم بی پادشاه جوقه جوقه و دسته دسته به سلام می آمدند. والا دراول ورود، همراهان امیر - عبدالرحمان خان هفتاد سوار و همراهان امیر محمد اسحاق خان متجاوز از بیست و پنج هزار سوار بودند.

و نیز در این روزها در نواحی لغمان^۱ و نقطه فتح آباد بلوای زیادی از افغانه کوهستانی و سرحدی افغانستان بر ضد انگلیس روی داد و طرف محاربه سخت با ژنرال بریغ که حامل استعداد و قوه پشت بندی عساکر انگلیس بود شدند.

هم در این روزها محمد جان خان غازی و عصمت الله خان و غلام - حیدر خان چرخی در نقطه میدان بر ضد انگلیسها باز جمعیت جمع کردند که به کابل حمله بیاورند. سردار محمد علم خان درانی به خیرخواهی انگلیسها در نقطه میدان رفته به زور پول و رشوه محمد جان خان را از صرافت آمدن به کابل و جنگ با انگلیسها بازداشت. محمد جان خان رو به غزنین رفت، به بهانه اینکه می روم ممانعت از آمدن استیوارت^۲ انگلیس نمایم، که از قندهار به کمک لشکریان انگلیسی مقیم کابل می آید. بعد از رفتن او غلام حیدر خان چرخی کاغذ امیر عبدالرحمان خان را به مردم

ارائه داد و سردار محمد علم‌خان هم ابلاغ کرد بر مردم غازیان که عساکر دولت انگلیس به‌زودی مملکت شما را تخلیه نموده می‌روند، و امیر - عبدالرحمان خان را برای امارت شما خواسته‌اند، اینک وارد شده است. غازیها هم اظهار رضایت از آمدن امیر عبدالرحمان خان نموده سختی در جهاد نمودند و بدین وسیله انگلیسها جانی دربرند.

[محاربه سوم : نبرد سردار محمدایوب خان با انگلیسها]

چون خبر گرفتاری امیر محمد یعقوب خان در کابل و ورود انگلیس به قندهار گوشزد سردار محمد ایوب خان شد، مشوش گردید و در تدارک جنگ ساعی بود^۱.

هم در این روزها خان آقای جمشیدی که از امیر شیرعلی خان ملقب به امین‌الدوله شده بود، به کابل معاهده با انگلیسها کرده به قصد خیانت به هرات آمد. سردار محمد ایوب خان مقصود او را دانسته جمعی را به گرفتاری او فرستاد. از نقطه دولتیار مشارالیه را تحت‌الحفظ به هرات آوردند. لدی‌الورود خود او را با قاضی ملا عبدالحق و جهان‌داد خان قبچاق و به پنج نفر همراهانیکه داشت نیزه پیچ کردند و چند یوم بعد با اردویی مرکب از هشت فوج پیاده و چهار فوج رساله و سه هزار سوار از چهاراویماق هرات مع بیست و شش عراده توپ عزم محاربه با انگلیس و تصرف قندهار نمود و به عجله تمام از شهر هرات اردوی مزبور را حرکت داده از راه اسفزار و فراه متوجه قندهار شد. حرکت این اردو هفتم شهر رجب بود و سردار عبدالوهاب خان پسر سردار میرافضل خان را عوض خود به حکومت هرات نشانید.

سردار معزی‌الیه در بدو حکومت خود به یک روز نه نفر سارق را به قتل رسانید و هرات را تا مراجعت سردار از قندهار آرام داشت.

۱- حاشیه مؤلف : پیغام زبانی و دستورالعمل امیر محمد یعقوب خان به سردار محمد - ایوب خان در این ایام توسط والد مؤلف از کابل رسید.

این سپاه که همراه سردار معظم‌الیه بود تماماً دست از جان شسته و جوانان لایق مردان باتجربه بودند که بهتر از آن سپاهیان تاکنون در هیچ مملکتی به نظر مؤلف نرسیده.

بعد از روانه شدن اردوی مزبور به طرف قندهار در بین راه شش هزار نفر غازی از افغانه ایلات بایارق افراشته به امداد سردار ملحق به سپاه شدند. ژنرال بورو^۱ و کلنل سنجین^۲ و بارک صاحب^۳ انگلیس اردویی تحت ریاست سردار سردار شیرعلی خان^۴ پسر مهردل خان از افغانه قندهار ترتیب داده مقدمه الجیش فرستادند، که آن اردو مرکب از ده هزار سپاه و دوازده عراده توپ بود و هیجده هزار هم از عساکر سواره و پیاده آماده دولت متبوعه خود که به قندهار داشتند با بیست و پنج عراده توپ برداشته متعاقب روانه شدند. وقتی سردار محمدایوب خان به قلعه گر شک کنار هیرمند رسید، آنها هم در آن طرف هیرمند رسیدند.

انگلیسها نقطه مس کاریز را محل اردو قرار دادند و سنگرها تعبیه کردند. اما سردار شیرعلی خان قندهاری را که به ملاحظه اطاعت و راضی بودن اهالی به حکومت قندهار منصوب داشته بودند با سپاه ابوابجمعی او مأمور اقامت به خیل آبازان نمودند که از سمت یسار اردوی سردار محمدایوب خان مستعد مقاتله باشند. روز دوم شعبان وقتی اهالی اردوی سردار شیرعلی خان دانستند که قصد سردار مزبور امداد با انگلیس و جنگ با سردار محمدایوب خان است، هنگام ورود به خیل آبازان بنای آشوب را گذاشته گفتند: ابداً امداد به کفار و جنگ با شاهزاده اسلام نمی کنیم. لهذا دوازده عراده توپ و تقریباً هشت هزار از آن سپاه به سلام سردار محمدایوب خان رفته ملحق به اردوی معظم‌الیه گردیدند، و سردار شیرعلی خان با هفت سوار گریخته خود را به اردوی انگلیسها رسانید، و

1- General Burrows

2- Colonel St. John.

۴- پسر عموی امیر شیرعلی خان.

3- General Brooke(?)

دوهزار از سپاهیان او که دواب و اموال زیادی از اردو غارت کرده بودند متفرق شدند.

هم در این روزها آخوندزاده ملامحمد علی - از تشیع هرات - که سالها در مدینه منوره بود به عزم غذا با کفار به هرات آمد و جمعی را با خود متفق نموده به امداد سردار و سپاه اسلام رفت و به اردو پیوست. پس از این طالع شدن آفتاب اقبال به سردار محمدایوب خان که آثار فتح و فیروزی در بخت و سپاه خود دید، به تصویب ارکان شورای خود قرار بر این داد که انگلیسها را در آن نقطه که هستند و سنگر ساخته اند بگذارند و از راه قلعه گز متوجه قندهار شوند. نظر به این قرارداد، شب دیگر اول طلوع فجر از هیرمند عبور نموده به آن راه معهود روانه گردیدند. انگلیسها که جاسوس داشتند و از ماجرا مسبوق شدند يك ساعت قبل از حرکت اردوی سردار از آن طرف هیرمند عازم قندهار شدند. تا دو ساعت از آفتاب گذشته گرد سپاه یکدیگر را در حوالی میوند دیدند که مطابق می روند. در اینجا طرفین به قصد تصرف آب قنات بین آن بیابان را عجله در یورش نمودند. چون افغانه يك فرسنگ راه به محل مقصود داشتند و انگلیسها نیم فرسنگ بیشتر دور نبودند، به واسطه نزدیک بودن، آب را متصرف شدند و افغانه در صحرا ماندند، به فاصله ربع فرسنگ. و در این مورد^۱ سردار محمد ایوب خان با اردلهای مخصوص قرمزپوش و چتر زرین به صف سپاه خود حاضر بود. یکی از مردمان جهان دیده نزدیکش آمده عرض کرد که بودن شما با علامت مخصوص در صف سپاه خالی از خطر نیست، بهتر آنکه اردلیها و چتر را به سردار شاهپسند خان بسپارید که در صف سپاه برای قوت قلب لشکریان زیر درفش سواره ایستاده شود، اما خودتان برای سیاحت جنگ دورتر بالای تپه بروید و با چند سواری مشغول تماشا باشید. سردار این تدبیر او را پسندید و پذیرفت.

نخست از اردوی انگلیس شخصی به تاخت آمد در نزدیکی صف سپاه

افاغنه به آواز بلند گفت: اکنون که مستعد قتال و جدال با سپاه دولتی شده اید، هرگاه سه ساعت در جلو آتشیخانه قشون ما زیست کردید، سه لك روپیۀ کلدان انعام شماهاست. بعد از استماع این سخن طوطی خان کبیتان^۱ به اشاره سردار حکم کرد آن شخص را به گلوله زدند. بعد از شلیک تفنگ به طرف او توپخانه انگلیس بنای آتشفشانی را گذاشتند. در این اثنا به صف سردار محمد ایوب خان خطبۀ بلیغی قضات خواندند و ختم براین شد که هر کس از این میدان قبل از فتح روگردان شود زن طلاق باشد. عموماً تکبیر گفتند و فاتحه نمودند. آن وقت از توپخانه جواب شلیک توپهای انگلیس را دادند، و گلوله ریزی شروع شد. افواج پیاده انگلیس از سمت یمین و توپخانه آنها از وسط در رسالۀ نظامی شان از طرف یسار حمله ور به اردوی افاغنه شدند. از این طرف هم سپاه پیاده و سواره و توپخانه به جواب آنها مقابلی^۲ کردند. اما غازیها با حربه ای که داشتند از قلب سپاه معذور و مأمور حمله به اردوگاه انگلیس از خارج شدند. و با کمال تشدد از طرفین پیشقدمی و ایستادگی در کار بود، تاچنان گرد و خاک و دود توپ و تفنگ میدان را غبارآلود نمود که به ده قدم فاصله کسی کسی را نمی دید. سپاه افاغنه از راه غیرت مسلمانی با اینکه تفنگهای آنها دهان پر و عاری از هم نبردی با اسلحه انگلیس بود، صداها به چهار یار بلند کرده با سرنیزه و شمشیر و تلوار^۳ حمله به صفوف سپاه انگلیس آوردند. آنچه به قتل رسیدند رونگردانیده پیش رفتند. لیکن تگرگ گلوله میدان را احاطه کرده بود، به طوری که غفور خان نام کلنل افغان از پشت توپخانه درآمده به جلو فوج خودرو به توپخانه انگلیس شتافت. دربین راه گلوله به سینه آن جوانمرد خورد و از پا درآمد، اما افواج او نزدیک به توپخانه انگلیس رسیدند. وسایر سپاه افاغنه نیز از هر طرف مردانه وار میدان کارزار را از انگلیسها

۱- کابیتان Captain

۲- مقابله.

۳- تلوار سلاخی از شمشیر کوچکتر.

گرفتند و آنها را عقب نشانیدند. روز قریب به ظهر بود که چهار هزار مقتول از انگلیس در میدان ماند و سایرین روبه فرار نهادند. از آنها نیز دو هزار مجروح بودند. سرمکلین^۱ امیر توپخانه آنها اسیر شد و توپهای خود را به زحمت از میدان بردند، اما بنه و اردوگاه تماماً به حال خود باقی ماند. قریب سیصدبار شتر صندوق سربسته که بعضی پر ز فشنگ و بعضی مملو از روپیۀ کلداری^۲ بود، تمام آن اشترها را حرکت داده بودند، لیکن فرصت بردن نداشتند. همه آن اشترها به تصرف سپاه و غازیهای افغان درآمد. سواران چهاراویماق هراتی مأمور تعاقب انگلیسها شدند.

(دراین هنگام به طوری انگلیسها دست و پای خود را گم کرده بودند که امید سلامت رسیدن به قندهار و خلاصی از دست افغانه نداشتند. سه فرسنگ از میدان جنگ فاصله، باغاتی سر راه فراریان اردوی انگلیس بود. کلنل سنجین که آنجا رسید، سپاه خود را مخاطب ساخته گفت: کدام باطالیان^۳ از شمایان ترك حیات گفته و آبروی دولت انگلیس را می خرنند و در اینجا سد راه افغانه می شوند. يك فوج قبول این مطلب را نموده باغات مزبور را سنگر قرار دادند. و سایر سپاه انگلیس از میان شیلۀ رودخانه به بیراهه زده متوجه قندهار شدند. افغانه که تعاقب می کردند در آن نقطه رسیده گمان کردند تمام سپاه انگلیس در باغات متحصن شده اند، اقدام به تصرف باغات نمودند. پس از آنکه جمعی به کشتن دادند و به طور غلبه باغات را متصرف شدند، دیدند يك فوج سپاه انگلیس در این نقطه موجودند، انگشت ندامت به دندان گزیدند و آن فوج را کلا به قتل رسانیدند. به این تدبیر انگلیسهای دیگر از چنگ دلاوران سپاه افغانه خلاص شده به قندهار رسیدند.) ★

اسلحه و اسباب نظامی زیادی از انگلیسها در میدان افتاده بود. سپاه افغانه ضبط نمودند. سه هزار و دویست نفر از غازیها و سپاه افغانه در این

1- Maclaine

۲- اصل: کله دار.

3- Battalion

میدان مقتول و مجروح شدند. مقتولین را دفن کردند و به مجروحین مواظب گذاشته اردو را متعاقب انگلیسها حرکت دادند. این وقایع در اوایل ماه شعبان سنه ۱۲۹۷ روی داد.

ژنرال بورو^۱ با کلنل سنجین^۲ و متابعان خود در شهر قندهار محصور شدند و بسیاری بزرگان و خانواده افغانه محترم داخله شهر را اخراج می کردند و آذوقه آنها را صرف مایحتاج خود می نمودند و در بسیاری بروج کیسه های پر از خاک را عوض آدم می نشانیدند.

[پیمان عبدالرحمان خان با دولت انگلیس و رسیدن او به امارت]

خبر وحشت اثر این شکست انگلیس موجب هیجان کلی به ملت انگلستان و باعث قوت قلب اهالی هندوستان شد. لهذا فرمانفرمای هند به اردوهای مقیم کابل دستورالعمل فرستاد که به زودی هرچه تمامتر اعلان و تصدیق امارت افغانستان را به نام امیر عبدالرحمان خان نمایند و کابل را واگذار شده ژنرال رابرت با افواج جنگی و سواران نظامی خود را از راه غزنین به کمک ژنرال بورو که در قندهار محصور است برسانند. بعد از رسیدن این دستورالعمل فرمانفرما کریفن^۳ صاحب انگلیس به عجله هرچه تمامتر قرارداد و شرایطی را که لازم می دانست با امیر عبدالرحمان خان به اتمام رسانید. من جمله یک شرط عمده این بود که امارت افغانستان بدون اجازه دولت انگلیس با احدی از دول خارجه حق روابط پلتیکی نداشته باشد، و با شرط صدقت خود را در حمایت انگلیس بشناسد، و طوایف پشنگ و کرم و طوایف سکنه آن نقاط را ضمیمه مملکت و رعیت هندوستان و جزو انگلیس بداند.

خلاصه روز دوم رمضان ملاقات امیر عبدالرحمان خان در شیرپور

1- General Burrows.

2- Colonel St. John.

3- Mr. Lepl Griffin

جنب شهر کابل با افیسرهای انگلیس عمل آمد و یکدیگر را وداع نمودند. مستر کریفن که صاحب منصب پلنتیکی انگلیس بود، با سر دونالد - استیوارت و جمعی صاحب منصبان دیگر عساکر پای مانده و آلات و اسباب ثقیل اردو را به طرف پیشاور حرکت داده قشون زبده را تحت ریاست ژنرال رابرت از سمت غزنین مأمور قندهار نمودند، این دسته قشون انگلیس عبارت از شانزده هزار نفر بودند. دو سده نفر از سرداران درانی هم محض بلدیت و اطاعت مردم به سیورسات از طرف امیر عبدالرحمان خان به همراه هریک از آن دو اردو روانه شدند.

[جلوس امیر عبدالرحمان خان به امارت کابل و شکست ایوبخان و دیگر رخدادهای]

امیر عبدالرحمان خان به میمنت و مبارکی در هفتم ماه رمضان بلامعارض و بی مانع شغول ترتیب مملکتداری گردید. و اعلان امارت او در قلمرو کابل و ترکستان ازبک شد. امدادی که از انگلیسها به معظم‌الیه شد، سی عراده توپ بود که از توپخانه امیر شیرعلی خان به ضبط انگلیسها آمده بود، و نوزده لک روپیۀ کابلی که از مالیات آن سال وصول کرده بودند، عبارت از سیصد و نود هزار تومان پول ایران بود.

و نیز در این روزها بین طوایف بیات و شیعیان غزنوی به اغوای انگلیسها نزاع سختی روی داد، و طرفین جنگ و جدال زیادی با هم نمودند، و قتل و غارت فراوانی شد، و محمدجان خان به این جهت در آنجا معطل ماند. و این فتنه را انگلیسها برای آن سرپا کردند که آنها به خود مشغول شوند و اردوی انگلیس از آن نواحی به طرف قندهار بلاممانعت عبور نماید؛ زیرا اگر شیعه و سنی اسلام را در آنجا به هم مدعی نمی ساختند ممکن نبود که عساکر انگلیس بتوانند از کابل خود را به کمک محصورین قندهار رسانند.

قبل از ورود امیر عبدالرحمان خان به شهر کابل، سپهسالار ناظر حسین - علی خان و پرویز شاه خان ژنرال و حبیب الله خان پسر خان شیرین خان و نایب نور محمد خان^۱ که حالا به کرمانشاهان است با جمعی دیگر در تحت نظارت انگلیسها از راه جلال آباد به هندوستان رفتند و از لاهور اجازه یافته به ایران آمدند.

جنرال رابرت در ۲۳ رمضان از طرف کابل به خارج قندهار ورود کرد و به فریفتن بزرگان اهالی کوشید. بعد از ورود او عساکر انگلیس که در شهر بودند قوت قلب یافته خود را مسلح نمودند و در یوم ۲۶ از خارج و داخل شهر قندهار متفقاً حمله ور به اردوی سردار محمد ایوب خان شدند و در نقطه ده خواجه جنگ در پیوست. پس از شش ساعت زد و خورد و به قتل رسیدن سپاه زیادی از طرفین بسیاری خوانین کابلی و قندهاری که در اردوی سردار بودند، به هم‌خیالی انگلیسها از او روگردان شدند، و شکست در [اردو] انداختند.

در آن بین بعضی از غازیها که از یک طرف حربگاه شکست یافته بودند برگشته اردوی سردار را تاراج می کردند که اموال و اسباب به دست انگلیسها نیاید. سر مکین امیر توپخانه انگلیس که اسیر و در خیمه نادر شاه خان ناظر سردار دستاخ نظر بود روی یخدانها نشسته سیاحت جنگ را می کرد. وقتی آن حرکت را از غازیها دید بی اختیار خندید. ناگهان نظر غازیها براو افتاده حمله آوردند و با تلوارها او را ریزه ریزه کردند. هر چند اجزاء سردار خواستند بر آنها حالی کنند که زنده بودن او گروهی معتبر است نشنیدند و نفهمیدند.

در این وقت تمام سپاه سردار محمد ایوب خان شکست خوردند و به طور نظم^۲ اردوی خود را عقب کشیده به جانب هرات آمدند. سردار در بین راه

۱- پدر سردار کابلی معروف.

۲- نظم به جای منظم.

از سرمکلین جویا شد، ماجرا باز گفتند. سردار فوراً این شعر را خواند:
 كَبْكُ! اگر قهقهه بیجا نکند من ضامن که گرفتار به صیاد نگرده هرگز
 خلاصه قندهار تماماً در ضبط انگلیسها ماند ولیکن از زمان ورود
 انگلیسها به قندهار چند مطلب مهم روی داد که نتوانستند اهالی را صمیماً
 تابع خود بدانند :

اول، بچه کفش دوزی بدون سؤال و جواب روزی از دکان خود به زیر
 آمد و با درفش بران شخص محترمی از انگلیسها زد. او را گرفتند و
 جهت پرسیدند؛ گفت: خواستم غازی شوم.

دیگر پنج نفر طلبه هنگام مشق عساكر انگلیس غفلتاً خود را بر صف
 سپاه زده چند نفر را کشتند تا سه نفر آنها کشته و دونفر اسیر شدند و
 قصدی دیگر به جز عصبیت مذهبی نداشتند.

و نیز نوراحمد جان نام نوۀ یحیی خان افغان چند نفر از صاحب -
 منصبان انگلیس را کشمانه و آشکارا به قتل رسانید که آن قصه طرح مذاکره
 در پارلمنت لندن شد.

و نیز سه نفر غلجایی - يك پدر با دو پسرش - که بار هیمة به شهر
 می بردند، نزدیک به سپاه انگلیس رسیدند و هنگام مشق بود. پدر روبه
 هردو پسرش کرد و گفت: هلكان^۱ رازه چه هم غازی سو هم شهید، یعنی:
 بچه ها بیایید که هم غازی شویم هم شهید. و فوراً اشتران را در بیابان رها
 کرده هر سه پدر و پسر مردانه وار به دریای لشکر انگلیس غوطه ور شدند.
 هفت نفر مقتول و چهار نفر را مجروح سخت نمودند. چون سپاه انگلیس
 اجازه زدن آنها را نداشتند، آخر الامر یکنفر فرمانده انگلیس حکم داد
 با سرنیزه آنها را هلاك ساختند و محل دفن آنها اکنون در سر راه به همان
 نقطه است.

به ملاحظۀ این حرکات انگلیسها دخالت عمده به امور قندهار ننمودند
 و سردار شیرعلی خان را به حکمرانی منصوب داشتند. و خیالشان این بود

که همه وقت والی قندهار از جانب دولت مزبور باشد و جزو امارت افغانستان نشود و سپاه ساخلوهم از آن دولت در قندهار اقامت داشته باشد. پس از شکست سردار شیرعلی خان در نقطه گرشک مشارالیه را به کراچی فرستادند و خود انگلیسها مستقلاً در شهر قندهار حکمرانی نمودند، الی زمان تخلیه و واگذار نمودن به امیر عبدالرحمان خان.

[محاربه چهارم : نبرد محمد ایوب خان با هراتیان]

سردار محمد ایوب خان که به هرات ورود کرد، بدون تعطیل مجدداً مشغول تهیه و تدارک قشونی شد و عزم حمله به قندهار نمود. دو فوج از سپاه پیاده هراتی که به ساخلوی میمنه بودند احضار نمود که همراه خود به جنگ انگلیس ببرد، و سپاه حاضری که در هرات داشت عبارت از نه فوج پیاده و چهار فوج رساله و چهار هزار سوار چهار اویماق بود. از نه فوج پیاده دو فوج قدیمی هراتی بودند. آنها را با پنج فوج کابلی و سایر سپاه سواره حرکت داد، و در پل مالان یک فرسنگی شهر هرات به طرف قندهار در یوم ۱۲ ذیحجه پیشخانه زد و دو فوج جدیدی هراتی را که هنوز کودک بودند مأمور مشق و تربیت به هرات نمود، وارد و را معطل داشتند تا افواج احضار شده از میمنه بیایند. افواج مذکور در تحت ریاست کلنل فیض محمد خان اسحق زایی و کلنل یار محمد خان هراتی بودند. و ضمناً کینه زد و خورد هراتیها و کابلیها را که در ترکستان از یک بعد از وفات امیر شیرعلی خان روی داده بود به خاطر داشتند، و نیز شرحی از تعدی لشکریان کابلی نسبت به اهالی هرات گوشزد آنها شده بود. از راه نادانی در بین راه معاهده برضد سردار محمد ایوب خان و سپاه کابلی نموده یوم ۱۶ ذیحجه الحرام یک ساعت از آفتاب گذشته از راه رباط غوریان

۱- چهار اویماق به افغانستان طوایف اربعه جمشیدی، و هزاره بادغیس، و فیروز کوهی و تابین قلمرو هرات را گویند (حاشیه مؤلف).



به دروازه خوش هرات ورود کردند، و چون با خود قرارداد داده بودند که حالا کابل و ترکستان مال امیر عبدالرحمان خان شده و قندهار هم به تصرف انگلیس است؛ قوت و قدرتی به سردار محمدایوب خان باقی نمانده، ماهم تا ورود به شهر ابراز یاغیگری نمی کنیم، اما لدی الورود آنچه سپاه کابلی که به حراست شهر باقی مانده اند به قتل می رسانیم و شهر را به ضبط خود درآورده بعد حمله به اردو می بریم. اهالی شهر و دهات نیز با ما متفق می شوند. به قوه کثرت اردوی سردار را به هم می زنیم و خزانه و توپخانه و اسلحه را از آنان می گیریم. خطبه و سکه را به نام فیض محمد خان و ریاست لشکر را به یار محمد خان واگذار می شویم و دما راز روزگار کابلیها برمی آوریم. و دوباره ملک هرات از وجود کابلیهای شرور پاک می شود و سلطنت و ریاست کما فی السابق به خود هراتیها تعلق می یابد.

خلاصه به محض ورود به دروازه خوش که به شرقی شهر هرات است، اول چند نفر سپاهی [را] که آنجا پاسبان و قراول دروازه و مشغول به زدن رباب و جشن خود سرمست نشاء اسرار بودند کشتند و جهال افواج جدید الورود به شهر متفرق و مشغول تفحص شدند. هر کجا سربازی از سپاه کابلی دیدند، یا کشتند یا گوش و دماغ بریدند. اما بسیاری اهالی هرات که مردمان عقلاء دوراندیش بودند از سپاهیان کابل مخفی نموده پناه داده بودند و جمعی از مجروحین فرار نموده از راه دروازه عراق هرات خارج شده به اردو رفتند و شرح حال را به اهالی اردو و سردار محمدایوب خان باز گفتند.

اول حکمی که در اردو اجرا شد این بود که دو فوج سرباز هراتی داخل اردو را نظربند نموده یراق ایشان را گرفتند، و بعد قضات و ریش سفیدان هرات را که در اردو بودند واسطه قراردادند و قرآنی برای فیض محمد خان و یار محمد خان به شهر فرستادند که بیایید محضاً لله از خیال خود منصرف شوید و ما را به حال خودمان واگذارید، چون به جنگ کفار می رویم. هر گاه فتح کردیم مملکتداری به اتفاق می توانیم و اگر

شکست خوردیم از همانجا لشکر ما متفرق شده به‌الگای خود می‌روند. شهر هرات بر شما ارزانی باد. خدا حافظ.

فیض محمدخان اسحاق‌زائی چون عادی به‌عمل تریاک بود و مزاج مستقیمی نداشت این مطلب را به‌چند نفر از مردمان عوام که هر کدام خود را صاحب ریاست عمده می‌دانستند، مصلحت نمود. جواب دادند که محمد-ایوب‌خان با لشکریانش آن وقت جان به‌سلامت خواهند برد که توپخانه و اسلحه و یراق و ذخایر خود را با تنخواه موجودی که در صندوقخانه دارند به‌ما تسلیم نمایند. لهذا فیض محمدخان جواب نامه و پیغام سردار محمد-ایوب‌خان را نوشت، بدین عنوان که: اگر می‌خواهید به‌سلامت از هرات بروید، توپخانه و آغروق و آذوقه خود را تماماً تسلیم نمائید والا خلاصی از چنگ ما مردم ندارید. این نوشته او را در اردوی سردار برای افواج و افسران قرائت نمودند و قرار ایشان بر این شد که تمام عساکر کابلی آنچه در اردو هستند متفقاً در طرف شدن با هراتیها اقدام نمایند، و خطبه در این باب خواندند و فاتحه کردند. و آن شب را بودند. فردا صبح اول آفتاب که فیض محمدخان بیرق جنگ را در در سردرب دروازه قندهار افراشت، کسبه و رعیت از هر قبیل و هر طایفه و هر صنف اطراف او جمع شدند، و او را ژنرال صاحب خطاب کردند و مصمم یورش به‌اردوی سردار محمد ایوب‌خان شدند. کلنل یار محمدخان که در این مسأله با فیض-محمدخان هم‌عهد شده بود سپاهیان افواج مزبور را به‌شیفور احضار کرد. چون اینها بعد از هفت سال به‌وطن خود رسیده بودند و هر کدام به‌دیدن اقارب و اقوام خود رفته بودند، در این مورد بیشتر از چهارصد و چهل نفر حاضر نشدند، و یار محمدخان لفظ خود اوست که گفت: ای مردم، به‌جواب توپ، توپ و به‌جواب لشکر نظام باید سپاه نظامی برود، که با رعیت از عهده جواب قشون نظامی برآمده نمی‌شود.

بعد از ادای این سخن کلنل یار محمدخان جمعی از رعایا صداها به «یا چهار یار» بلند کرده گفتند: ما مردم، خودمان از عهده جواب سپاه

نظام اردوی سردار محمد ایوب خان برمی آیم. بیش از این برای حمله بردن معطل نشوید. و بیرق‌هایی که برداشته بودند از شهر خارج ساختند. از هر صنف و هر طائفه به پای هریرق صف جمعیت بسته بودند و شادمانیها می کردند که به محض رسیدن به اردو، اهالی نظام اردوی سردار محمد-ایوب خان را تاراج خواهند کرد.

و در آن اثنا ژنرال فیض محمد خان امر کرد که بروند در توپخانه چند عراده توپی که باقی مانده بیاورند. چند نفر از اردل‌های او با جمعی از رعایا رفتند سه عراده توپ شش پوند را به قوه آدم و توپ زلزله را به قوه فیل بزرگ آوردند - توپ زلزله، اهل سنت و جماعت می گویند و نام اصل آن توپ پنج تنی است که سردار شاهنواز خان او را در هرات به تدبیر استاد ابراهیم و استاد سلیمان ایرانی هنگام جنگ امیر دوست محمد خان و محاصره هرات تعبیه کرده بود^۱ - . خلاصه در خارج شهر خاطر ایشان آمد که این توپها قورخانه لازم دارد. اردلیها رفتند به جبهه خانه، کیسه و گلوله خیالی برداشتند و به دوش خود آوردند و توپها را مردم تا قریه حوض هشت درب بوده بودند و فیل حیوان را واداشته بودند که به قوه پیشانی توپ بزرگ را می برد. و در این وقت جمعیت بلوئیان از همه جهت [از] یکصد و شصت و پنجهزار متجاوز بودند، اما نظامی ایشان همان چهارصد و پنجاه نفر بودند. به همین ترتیب تا قریه درقره رفتند، و از جوی آکنجان عبور نموده دیدند اردوی سردار محمد ایوب خان نمایان است. خواستند توپها را پر کنند و مستعد شلیک شوند، دیدند آن گلوله‌ها که آورده اند به دهان سایر توپها نمی رود، مگر به همان توپ بزرگ که در خور هر نوع گلوله بود. توپ را پر کردند و اردو را نشانه گرفتند. یکی از ریش سفیدان میان بلوئیان آواز داد که بچه‌ها ببینید اگر دود توپ ما به طرف اردوی ما برگشت، فتح با ماست؛ و اگر به طرف اردوی سردار محمد ایوب خان

۱- همین توپ تا چندی قبل در پارک مسجد جامع هرات به نمایش گذاشته شده بود.

رفت، فتح با آنهاست. بعد از نطق او توپ صدا کرد و دود او پیچان شده از روی هوا به طرف اردوی سردار محمدایوب خان میل کرد، و در آن اثنا تاج محمدخان پسر ژنرال ارسالان خان - یا ارساله خان - که ژنرال لشکری سردار محمدایوب خان بود شمشیر کشیده فرمان حمله برافواج متعلقه خود داد، و یک فوج رساله را هم که قزاق باشد مأمور جنگ و پراکندگی اجماع کنندگان اطراف دور و نزدیک نمود، و پنج فوج پیاده نظام کاری که مسلح به بیراق و لباس ممتاز و تفنگهای سه بست دهان پر انگلیسی بودند به قرار تفصیل :

اول : فوج اردل، دوم : فوج هرجل، سوم : فوج دیوی، چهارم : فوج سبزپوش، پنجم : فوج غوربندی، تحت ریاست کوماندان قزلباش که پیش جنگ باشد قراردادند تا دلیرانه حمله بیاورند. آنها هم بدون اندیشه حمله ور شدند. آنچه سپاهیان هراتی در جلوگیری آنها استقامت به خرج دادند و شلیک تفنگ نمودند حاصلی نبخشید، تا افواج کابلی خود را به سپاهیان هراتی نزدیک رسانیدند، دراین بین رعایای زیادی از دور و نزدیک هدف گلوله شدند. آن مختصر سپاه نظامی هرات که دیدند رعایا به قتل می رسند خود را سپر بلا ساختند، و در هر صد قدم رو به فرار یکدفعه برمی گشتند و زانو می زدند و به ضرب شلیک سپاه کابلی را معطل می نمودند. از آن طرف سردار محمد ایوب خان چهار عراده توپ را بالای قلعه حاجی آقاخان برده و به محمد اعظم نام توپچی امر به نشانه نمود. آن هم انبوه رعیت را از هر طرف هدف گلوله قرارداد متصل شلیک می کرد، و به هر گلوله آن جمعی به قتل می رسیدند. دراین اثنا چند گلوله توپ به فیل خورد. آن حیوان زبان بسته خرطوم خود را علم نموده یاغی صفت رو به فرار نهاده بود و نعره می زد. درخت و جویبار و حاصل و انسان و دواب آنچه در جلوش می آمد، پامال می کرد و متحمل نمی شد.

دراین گیر و دار از افواج بچه که تازه زیر اسلحه آورده بودند تقریباً پانصد نفر جمع شده به امداد سپاه هرات می آمدند. وقتی به کنار نهر

آلنجان^۱ رسیدند و رویداد کار را دیدند که تگرگ گلوله می بارد و مردم هراسان و گریزان به هر طرف می دوند، آنها هم اغلب تفنگهای خود را به جوی آلنجان ریخته به باغات و باغچه ها متفرق شدند.

لطف سخن اینجاست: صفرنامی بقال پیره مرد از لنگهای معروف هرات، که از هردو پای خود در قلعه بندی سال قاجاری به هرات عاجز شده بود، هنگامی که مؤلف با ابوی و عموی خود و جمعی دیگر سواره به سیاحت اردوی طرفین می رفتیم، آن صفر نام لنگ که در فیروزآباد ملکی ما ساکن بود دیدیم که عصازنان با چند نفر جوان بی تجربه روبه جنگ گاه می رود و پاهایش به هم می پیچد. خدا بیامرز عموی مؤلف به او گفت: ای بیچاره تو با این پای لنگ کجا می روی؟ در جواب گفت می روم همیانی پول از سپاه کابل دست بیاورم و نهایت شوق را داشت. در این وقت که تکلیف سیاحان در ماندن به میدان نبود و هراتیها ما را خواص سردار محمدایوب خان می دانستند و سپاه کابل هم در این مورد ما را از دور جزو یاغیان گمان می نمودند. از بیم جان لابد ما با سواره ابواب جمعی خود قصد مراجعت نمودیم. در بین راه نزدیکی قریه قفسلان آن صفر نام لنگ را دیدیم که متوحشانه فرار می کند و رفقای او در سیصد قدم فاصله از او جلوتر می گریزند و این از عقب ندا می کند: ای فلان فلان شده ها؛ این قدر صبر کنید که ببینید نعش من کجا می افتد، آن وقت هر کجا می روید بروید. اما رفقای او ابداً اعتنایی به گفتار او نداشتند. با این حال عموی مؤلف به یکی از نوکران امر کرد او را سوار نمود و از میدان بیرون آورد. از آن طرف هراتیهای جنگی توپهایی که همراه آورده بودند در سرپل در قره و خندق نیزار به جا گذاشته در جنگ و گریز روبه شهر آمدند و در قرب مزار شاهزاده منصور محاربه سختی با عساکر کابلی نمودند تا صد نفر از آنها باقی ماند.

القصة در این مورد تمام رعایا متفرق شدند، واحدی باقی نمانده بود،

۱- آلنجان نهر بزرگی است که يك بلوك هرات بدان موسوم است (حاشیه مؤلف).

مگر آن صد نفر که داخل دروازه قندهار هرات شدند، و از سردرب دروازه به شلیک تفنگ مدافعه می کردند، و دوسه فوج از افواج کابلی در این نقطه طرف یورش و حمله به جانب آنها بودند. اما بسیاری توپخانه و افواج نظامی سواره تحت ریاست ژنرال تاج محمدخان از راه چهار باغچه و قریه کاردۀ سفلی^۱ آمده از پل کارآباد^۲ گذشتند و از مقابل قریه چهارباغ ترکها - ملک مؤلف به محوطه های جنب حوض علی اکبرخان رسیدند و دو تیر توپ به طرف شهر زدند. در بروج کسی نبود که جواب آنها را بدهد. لهذا به خاطر جمعی پیش رفتند. در این اثنا سردار محمد سرورخان پسر سردار عبدالله خان ناصری از دروازه خوش علامت نشان داد که مقصودش همراهی و احضار سپاه کابلی بود. از این طرف فیض محمد نامی مشکین سوار برای تحقیق صحت و سقم مطلب پیش تاخته نزدیک دروازه رفت. وقتی پسر سردار عبدالله خان را با دروازه مفتوح بلامانع دید. پس آمد و مژده فتح کلی آورد. این سپاه و توپخانه با یک فوج پیاده نظام به عجله هر چه تمامتر خود را به شهر رسانیده به دروازه وارد شدند، و از میان شهر با بیارق افراشته حمله به کرنیل یارمحمدخان که به دروازه قندهار هرات مشغول مدافعه بود بردند. آنها بی خبر به طرف خارج شهر شلیک می کردند، تا هنگام غروب، که غفلتاً از عقب سر دیدند دشمن رسید. ناچار به طرف خصم داخله شهر شروع جنگ کردند. شصت نفر از آن سپاهیان کرنیل یارمحمدخان در آنجا به قتل رسیدند. تا شب شد. بقیه آنها نیز متفرق گشتند. و خود کرنیل یارمحمدخان با دونفر خواص خود به داخله شهر فرار کرد، و به مسجد جامع پناه برد.

سپاه سردار محمدایوب خان کلا وارد شهر شدند، و حکم به تاراج شهر دادند. اشیاء داکین و منازل مردم به یغما رفت. فردا نیز در هنگام غارت، سپاه کابلی مشغول جست و جوی سپاهیان هراتی و کرنیل یارمحمدخان بودند، تا او را در مسجد جامع یافتند و به چهارباغ حکومت

۱- در عرف : کارته پایین.

۲- در عرف: کاربار.

آوردند. وقتی به‌زینه‌های صندوقخانه بالا می‌رفت، شخص سربازی از کابلیها بدون اجازه سردار صاحب‌منصب خود تفنگی به‌سینه آن یکه‌مرد شجاع آتش داد که فوراً ترك زندگانی گفت. بعد نعشش را از ارسی صندوقخانه پائین انداختند، و کشان کشان تا پای حصار بردند و سرش را بریده داخل سرهای مقتولین نمودند که تا بعد از سه روز جسد او شناخته نمی‌شد. آن وقت جهان‌دادخان نام برادرش به‌نشانی خال مشکینی که در پهلوی داشت میت او را انتخاب کرد. خلاصه آن روز را تا به‌شام قتل و غارت و تاراج در کار بود. هریک از اهالی هرات که کابلیها را دو روز قبل [از] آن وقایع پناه داده بودند از شر سپاه کابلی محفوظ ماندند. و تقریباً صد نفر از تجار و سپاهی با اموال زیاد در آن روز به‌باغ و عمارت مؤلف نگهداری شدند. باوجودی که دسته دسته از افواج سواره و پیاده کابلی می‌آمدند و آنها را می‌دیدند، حرمتداری می‌کردند و متعرض نمی‌شدند. چون علاوه بر محبت سردار، تمام افسر و سپاه کابلی با پدر و عموی مؤلف رابطه و آشنایی داشتند؛ خصوص چند نفر صاحب‌منصبان بزرگ آنها.

الحاصل فیض محمدخان ژنرال مفسد در هنگام جنگ جاده را گل دیده به‌طرف غوریان گریخت، و در آنجا بنای فتنه‌جویی داشت، تا رساله سوار زیادی مأمور تعاب او شدند و در نواحی ادر سکن و راه فراه گلوله به‌پایش خورد و از آن صدمه دست از جان شست و سرش را بریده پوست کردند و پیر از گاه نموده به‌شهر آوردند.

به‌هرات پس از تاراج شهر حکم به‌امنیت دادند. و سردار محمد-ایوب‌خان تقصیر اشخاصی که با شورشیان همدست شده بودند [را] عفو نموده و به‌نظم امورات پرداختند و در تهیه حرکت به‌جانب قندهار شدند، چون دخل هرات کفاف مخارج آن سپاه بسیار را نمی‌داد.

[تخلیه قندهار و واگذاری آن به‌امیر عبدالرحمان خان]

در سنه ۱۲۹۸ هجری، مطابق ۱۸۸۱ میلادی پارلمنت دولت انگلیس تصدیق براین داد که قندهار را هم باید به‌امیر عبدالرحمان خان واگذار

نمود و عساکر انگلیس به کلی از قلمرو با اهمیت افغانستان خارج شوند. لهذا این خیالات خود را با امیر عبدالرحمان خان ابلاغ نمودند.

و در این اوقات بسیاری نقاط ترکستان از یک نیز به حیطة تصرف امیر معظم‌الیه آمده بود. چون غلام حیدر خان وردک بدان نواحی زیست نتوانست به طرف بخارا گریخت و سردار محمد اسحق خان و سردار عبدالقدوس خان تمام توپخانه و سپاه و استعداد و حکومت آن نقاط را متصرف و متوجه میمنه شدند. لهذا در کابل خطبه تمام امارت افغانستان را که از حیث نسب و وارث تعلق به امیر عبدالرحمان خان داشت خواندند و سکه به نام او زدند. میرزا-محمد ابراهیم خان منشی کابلی در ماده تاریخ جلوس امیر معظم‌الیه سروده:

هاتف ز غیب گفت : کمر بسته علیست

(۱۲۹۷)

هم در این روزها سپهسالار حسین علی خان که از هندوستان به ایران آمده بود به هرات ورود کرد و سردار محمد ایوب خان از رسیدن معزی‌الیه اظهار خوشنودی نمود و در تدارک حرکت دادن قشون به عزم تسخیر قندهار شدند.

چون انگلیسها مصمم تخلیه قندهار شدند امیر عبدالرحمان خان سردار محمد هاشم خان و سردار شمس‌الدین خان را به حکومت قندهار فرستاد و سپهسالار غلام حیدر خان توخی را نیز با دوازده هزار لشکر پیاده و سواره نظامی مأمور حراست قندهار نمود.

وقتی حکام و اردوی مزبور به نواحی قندهار رسیدند، ژنرال رابرت قندهار را تخلیه نموده با عساکر خود از راه چمن کوژک به هندوستان رفت و مأمور تدمیر اهالی یاغی ترانسوال افریقا شد.

[محاربه پنجم : نبرد ایوب خان با سپاه امیر عبدالرحمان خان]

القصة سردار محمدایوب خان روز ۲۷ جمادی الآخره این سال از خارج هرات پیشخانه اردو را به طرف قندهار حرکت داد و محمد موسی جان ولیعهد و خوشدل خان لوی ناب^۱ را به حکومت هرات مقرر داشت. افواج و سپاه جنگی او از این قرار بودند :

فوج اردل کابلی، فوج هر جل کابلی، فوج دیوی کابلی، فوج سبزپوش کابلی، فوج غوربندی از قلمرو کابل، سمت ترکستان ازبک، فوج اول هراتی، فوج دوم هراتی، فوج سوم هراتی، فوج ششم هراتی، هشتصد سوار رساله کابلی که قزاق باشد، سوار ولایتی هرات دوهزار، توپ دهان پر هیجده عراده .

اسامی سرداران و صاحب منصبان که همراه سردار بودند:
سردار محمد حسن خان معروف به سپاه، سردار عبدالله خان پسر مرحوم سلطان احمد خان، سردار عبدالسلام خان قندهاری، سردار احمد علی خان پسر سردار محمد علی خان، سردار عبدالله خان ناصری، حسین علی خان سپهسالار، حفیظ الله خان نایب سپهسالار، ژنرال تاج محمد خان ولسد ارسلان خان غلیجائی، برکت^۲ نور محمد خان، قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید، موسی خان کوماندان. اشخاص مفصله با سپاه مزبور دلیرانه متوجه قندهار شدند.

از آن طرف سردار محمد هاشم خان و سردار شمس الدین خان اشخاص و سپاه ذیل را به مقابله اردوی سردار محمد ایوب خان فرستادند.

غلام حیدر خان سپهسالار توخی، سردار محمد حسن خان پسر سردار خوشدل خان قندهاری، قاضی سعدالدین خان با هفت فوج پیاده نظام و

۱- لوی ناب: نائب بزرگ.

۲- ظاهراً : برگد.

شانزده عراده توپ و چهار فوج رساله که قزاق باشد و سه هزار سوار ولایتی قندهار و هفتصد نفر خاصه دار که قسمی از سپاه ردیف است.

لشکریان طرفین در نقطه گرشک به یکدیگر نزدیک رسیدند. سردار عبدالله خان که برای سیورسات و تحصیل آذوقه با مختصر دسته سواری مقدمه الجیش اردوی سردار ایوب خان می رفت در حوالی گرشک دچار به هفت بیرق خاصه دار مقدمه الجیش اردوی قندهار شد و جنگ در پیوست. چون خاصه دارها سپاه پیاده ردیف تربیت شده نظام بودند، به طور کمین از سر راه و اطراف سردار عبدالله خان درآمدند. او را با همراهانش به محاصره انداختند، و از هر طرف شلیک کردند، تا سواران سردار عبدالله خان بعضی مقتول و بعضی متفرق شدند. حتی اسب سواری خودش هم به گلوله تفنگ از پا درآمد و پیاده در میدان ماند. یکدفعه چهارصد خاصه دار نزدیک او رفته متفقاً به طرف مشارالیه شلیک کردند و چند زخم براو وارد آمد و فوراً بدرود زندگانی گفت.

وقتی این خبر در اردوی سردار محمد ایوب خان منتشر شد تمام اهالی نظام متغیرانه حمله ور به سمت سپاه امیر عبدالرحمان خان شدند. و در نقطه کاریز عطا تلاقی فریقین شد و بنای شلیک توپ به جانب یکدیگر نهادند. افواج طرفین نیز با نهایت رشادت صف قتال و جدال آراستند و تگرگ گلوله به یکدیگر ریختند. در این هنگام فوج ششم هراتی را سپهسالار حسین علی خان فرمان داد که از بیراهه متوجه لشکر خصم شوند. آن فوج علاوه بر نیم فرسنگ مسافت طی کرده بودند که توپخانه خصم با گلوله و ساچمه ساقه لشکریان هرات را منقلب نمود. سپهسالار با تدبیر سردار محمد ایوب خان فوج دوم هراتی را مأمور محافظت توپخانه نمود و به شیفورچی حکم و عده انعام داد که فوج ششم را فرمان به مراجعت دهد. شیفورچی در بالای تپه مرتفعی رفته به سه نفس شیفور فوج مذکور را از قضیه آگاه ساخت اما خودش بیهوش افتاد. تا بعد از ساعتی به هوش آمد. القصة فوج ششم معجلاً برگشتند و سپهسالار حسین علی خان شخصاً در سر

توپخانه پیاده شد و چند شلیک پیاپی با ساچمه به جانب خصم نمود. دراین مورد آن فوج امدادی رسید و تگرگ گلوله بردشمن باریدند و بسیاری صاحب منصبان نیز دست به شمشیر حمله به صف سپاه و توپخانه طرف مقابل بردند. و این تدبیر مایه فتح و فیروزی شد. و سه فوج از سپاه امیر - عبدالرحمان خان توسط شیفور و علامت بیارق سلامی گرفتند و سپهسالار به جانب آنها تاخت و مرحبا گفت و همه را به مواعید خاصه امیدوار ساخت. سایر سپاه و صاحب منصبان امیر عبدالرحمان خان شکست یافته روبه فرار گذاشتند. اسلحه و آغروق و توپخانه آنها تماماً به ضبط عساکر سردار محمد ایوب خان درآمد و مقضی المرام روانه قندهار شدند.

اهالی قندهار نیز اقدام به همراهی و دوستی سردار محمد ایوب خان و مخالفت سپاه امیر عبدالرحمان خان نمودند. به این سبب صاحب منصبان و حکام امیر بعضی به طرف کلات غلیجائی فرار نمودند و بعضی متفرق شدند. من جمله سردار محمد حسن خان پسر سردار خوشدل خان قندهاری به طرف هندوستان و عزم مکه گریخت و قندهار بالامانع به تصرف سردار محمد ایوب خان درآمد.

و دراین زد و خورد متجاوز از دو هزار نفر مجروح و مقتول از لشکر امیر عبدالرحمان خان در میدان ماندند و از سپاه سردار محمد ایوب خان هشتصد نفر مقتول و هفتصد نفر زخمی شدند.

عجب از وقایع موقع جنگ اینکه: سردار احمد علی جان پسر مرحوم سردار محمد علی خان که برادرزاده سردار والاتبار محمد ایوب خان و جوان عیاش بی خیالی بود در سفر و حضر آوازه خوان و موسیقیدانهای نامی را مع آلات طرب با خود داشت. هنگامی که تنور جنگ گرم و آتش محاربه افروخته بود و تگرگ گلوله می بارید، سردار مزبور خواست ثبات قدم به خرج داده باشد، خود را به مسکرات مشغول ساخت و به امیرو نام مطرب معروف روضه باغی که در رکاب او سواره حاضر بود امر نمود که یک دهان مقام ماهور بخوان. تا امیرو دهان برای خواندن گشود گلوله از طرف

مقابل به دهانش خورد و از اسپ در غلتید. سردار امر کرد او را از میدان نبرد به بنه آوردند و معالجه شد. اما این مطلب خالی از سیاحت نبود.

دیگر آنکه بسیاری از توپچیهای سردار محمدایوب خان کابلی بودند. هنگام زد و خورد و گیرودار و شلیک توپ مخصوصاً اسبهای توپخانه را خارج از قانون به این طرف و آن طرف می کشیدند که قنداق توپها بشکند و توپها از کار بماند. دو قنداق توپ را بدین وسیله شکستند. اما استاد اسماعیل و استاد میرزاناام قنداقسازان هراتی که اجیر و همراه اردو بودند گویا قبل از وقت این مطلب را فهمیده و یقین داشتند. هر کدام قنداق تفنگ ساخته و آماده در جلو اسب خود حاضر داشتند. تا صدای شکستن قنداق توپها بلند شد فوراً مشارالیهها خود را رسانیده قنداقها را به توپها جای دادند و در آن فرصت کار جنگ هم یکطرفه شد.

القصة سردار محمد ایوب خان به ضبط و نظم امور قندهار پرداخت و چراغان و رسوم جشن مفصلی نیز در اوایل شعبان به قندهار و هرات به عمل آمد.

[محاربه ششم : فتح هرات توسط عبدالقدوس خان]

پس از رسیدن خبر این شکست به کابل امیر عبدالرحمان مهبیای حرکت به سمت قندهار و تلاقی با سردار محمدایوب خان شد، و ضمناً به سردار محمد اسحاق خان نوشت که سردار عبدالقدوس خان را از ترکستان از يك مأمور فتح هرات نماید. چون دانست در هرات لشکر قابل نیست و رفتن سردار عبدالقدوس خان باعث پریشانی امور مدعی خواهد شد. لهذا سردار مذکور با چهارصد سوار رساله نظامی و چهار بیرق خاصه دار و دو عراده توپ قاطری از سمت ترکستان به دولتیار آمد و در آنجا بسیاری سواره طایفه تومانی که تحت ریاست سردار محمدخان تایمنی بودند به سردار معزی الیه گرویدند و با او متوجه هرات شدند.

محمد موسی جان ولیعهد در هرات خبردار شده خوشدل خان لوی ناب را با مختصر سپاهی و دو عراده توپ به جلو گیری فرستاد. در نقطه دهان - حصار تلاقی واقع شد. پای اسپ لوی ناب^۱ گلوله خورد. سپاهیان او مضطرب شده شکست خوردند و عقب نشستند. و هرآینه اگر غلام حسن خان عمه زاده مؤلف اسب سواری به لوی ناب نرسانیده و او را از میدان خارج نکرده بود دستگیر می شد.

پس از شکست این جمعیت که دو عراده توپ آنها هم به تصرف سردار عبدالقدوس خان درآمد و تعداد همراهان او نیز زیاد شد مجدداً جنرال عبدالرحمان خان ریکاء^۲ با چهارصد سوار و دو عراده توپ از شهر هرات به فرموده ولیعهد مأمور محاربه و مقاتله شدند. در شش فرسنگی هرات مقابل به سپاه سردار عبدالقدوس خان گردیدند. در این نقطه جنگ بسیار سختی روی داد. حتی چهل نفر از اردیهای ولیعهد رفته بودند و مردانه وار جنگیدند. با آنکه محمد خان نظام الدوله هزاره را جراحت سختی به شانه رسید دست از کارزار نکشیدند، تا میمنه و میسرۀ لشکریان سردار عبدالقدوس خان منقلب شده سردار معزی الیه با دویست - سیصد نفر خواصی که داشت، ناچار دست به شمشیر روبه توپخانه آورد. از آنجاییکه آفتاب اقبال امیر عبدالرحمان خان متوجه اوج فلك خسروانی بود، توپچیان سپاه هراتی سلامی گرفتند، و سایر سپاهیان نیز به علامت شیغور و بیرق تسلیم شدند، مگر معدودی که متفرق گشته خود را به شهر رسانیدند. در این نقطه از طرفین هشتاد نفر مقتول شد. و سردار عبدالقدوس خان آنچه استعداد حربی که در میدان بود تصرف نمود، و به دو فرسنگی شهر ورود کرد.

این خبر که در شهر منتشر شد بسیاری اهالی هم که از سردار محمد ایوب خان افسرده بودند، جوقه جوقه به خیال فتنه و تلافی شدند. لاعلاج

۱- لوی ناب: اصطلاح نظامی افغان یعنی بزرگ کوماندان (حاشیۀ مؤلف).

۲- ریکاء: طایفه ای است در افغانستان که از قدیم به آن معروفند (حاشیۀ مؤلف).

محمد موسی جان ولیعهد با لوی ناب و هردو پسر سپهسالار حسین علی خان و غلام حیدر خان داماد او لیلة پنجم شوال بلدة هرات را تخلیه نموده عیال و اطفال سردار محمد ایوب خان را حرکت داده با خود به طرف مشهد آمدند.

جهت تکدر اهالی هرات از سردار محمد ایوب خان این بود که خان-آقای امین الدوله و جهانداد خان قبیچاق و سمنفر از خوانین الکوزئی را با مفتی ملا عبدالحق و کرنیل یار محمد خان قبل از سفر کشته بود که شرح هریک در محل خود نگاشته شده.

القصة سردار عبدالقدوس خان فردای شب حرکت ولیعهد بلامخاصه و مقاتله وارد شهر هرات شد، و هفده توپ شلیک شادیانه ورود او را نمودند. نایب سلطان خان افشار و احمد علی خان جوانشیر و کوماندان قلعه دار خان و آخوندزاده ملا نظام الدین و چند نفر افسر دیگر همراه معزی الیه بودند. والد و عموی مؤلف با جمعی سوار هنگام ورود شهر به ملاقات سردار رفتند و مؤلف را هم بردند. اما به نامی آخوندزاده ملا نظام الدین والد مؤلف را به بهانه اینکه از خواص سردار محمد ایوب خان است توقیف نمودند و روز بعد به وساطت نائب سلطان خان افشار که رئیس و حکمران عموم سواره هراتی و کابلی بود و با سردار آمد رها و مورد مرحمت سردار و الاجاه شد.

سردار عبدالوهاب خان پسر مرحوم سردار امیر افضل خان که در غورات از جانب سردار محمد ایوب خان حکمران و سرحددار بود، در این ایام به هرات آمد. به طور یگانگی چند روزی بود و بعد عازم مشهد شد.

[محاربه هفتم : فتح قندهار و فرار ایوب خان]

امیر عبدالرحمان خان سردار حبیب‌الله خان را جانشین خود نموده و پروانه خان را به پیشکاری مقرر داشته از کابل روانه قندهار شده بود. به کلات غلیجائی ورود نمود. و سردار محمدایوب خان پیشخانه اردوی جنگی خود را در نیم فرسنگی قندهار - نقطه خیل ملاعلم - زد. و در این مورد سپهسالار حسین علی خان که یکی از مردان مدبر جنگی روزگار بود چند مطلب بیان داشت که همه خیر سردار محمدایوب خان بود. من جمله اظهار داشت: افواج ثلاثه که در جنگ ماضی از سپاه امیر عبدالرحمان خان به ما سلامی گرفته و داخل اردو هستند، یراق آنها فعلاً باید گرفته شود و خودشان نظربند باشند، زیرا هنگام تلاقی یقیناً آنها برضد ما و به خیر امیر عبدالرحمان خان اقدام خواهند کرد. دیگر آنکه صف آرای سپاه به قانون نظامی باشد که توپخانه از وسط و سپاه پیاده از یمین و رساله (قزاق) از یسار حمله ور به دشمن شوند، و سوار ولایتی از یک سمت به تاراج بنه و اغتشاش خیال عبدالرحمان خان مشغول شوند. سایر افسرهای سپاه سردار محمد ایوب خان که مغرور و بلاملاحظه بودند و عداوت باطنی با این سپهسالار داشتند، رأی سردار را از این تصویب منصرف داشتند. تا خبر نزدیک رسیدن امیر عبدالرحمان خان را شنیدند. اول کار خلافی که کردند حکم به عقب نشستن اردو به سمت قندهار دادند، که این مطلب بر قوه قلب عساکر امیر عبدالرحمان خان و رعب و خوف لشکر سردار محمد ایوب خان افزود. هر قدر سپهسالار سعی کرد که در آنجا محاربه شود مثمر ثمر نیفتاد. لشکریان به قندهار عقب نشستند و امیر عبدالرحمان خان دلیرانه پیش آمد.

روز بیست و هشتم شوال، در حوالی شهر کهنه قندهار، دو اردو به یکدیگر روبه رو شده صف قتال و جدال آراستند. لشکریان امیر عبدالرحمان خان در این میدان ده هزار پیاده نظام و دوهزار سوار نظام و بیست و پنج عراده توپ و ده هزار سوار و پیاده متفرقه و خاصه دار بودند.

القصه توپهای صاعقه بار را به جانب یکدیگر چهره کرده مشغول آتشفشانی شدند. در آن فرصت پنج سوار جرار کاری از بیات فارسی کابل با شمشیرهای برهنه از صف سپاه امیر عبدالرحمان خان جدا شده به تاخت آمدند، در جلوصف این لشکر و سراغ می گرفتند که سردار محمدایوب خان کدامیک و در کجاست؟ سردار معظم‌الیه از حالت آنها دانست چه خیال دارند. امر کرد به افسرهای خود که بزنید، اینها بیگانه‌اند. فوراً چهل نفر رساله و افسر بر آنها حمله برده چندین زخم کاری به هریک از آنها وارد آوردند. من جمله جوان سیه‌چرده‌ای که شمشیر به صورتش خورده بود ندا کرد که شما را به حق جدم دیگر نزنید. سپهسالار خود را به او رسانید.

گفت: چه کاره‌ای؟ گفت: سیدم. گفت: نامت چیست؟ گفت: سیدعباس واز فارسیهای کابلیم. تا سپهسالار خواست او را محافظت نماید، آن سید و چهار نفر رفقاییش به ضرب تلوار خونخوار قطعه قطعه شدند، و تأسف زیادی به سپهسالار روی داد. بعد که تحقیق شد، آن پنج نفر بخت برگشته داوطلب شده بودند که در بدو جنگ میان صف سپاه حمله آورند و به سردار محمدایوب خان صدمه زنند.

خلاصه حمله دو لشکر به طرف یکدیگر و جنگ مغلوبه شد، و به‌طوری توپخانه سپاه سردار محمدایوب خان از هر طرف خصوص چند عراده توپی که بالای قندهار کهنه و چهل‌زینه برده بودند شلیک پیاپی می نمودند که دمار از لشکر امیر عبدالرحمان خان درآمد و ساقه لشکرش پراکنده شدند. امیر معظم‌الیه که در مهاجرت صدمات زیاد دیده بود و دوام کار و سلطنت خود را در پاداری به این میدان می دید، توکل به خدا کرده با فوجی رساله‌های نظامی و اردل‌های مخصوص خود به طرف دشمن حمله آورد. سایر سپاهیان او نیز سخت ایستادند و مجدداً به جنگ اقدام کردند. در آن اثنا افواج ثلاثه از عقب سر بنای شلیک پیاپی را به سپاه سردار محمدایوب خان گذاشتند. خصوص فوج خاکی و فوج عبدالرشیدخانی که متصل و مخلوط به افواج سردار معظم‌الیه بودند تگرگ گلوله باریدند. باقی سپاهیان کابلی هم

که در اردوی سردار محمد ایوب خان بودند خود را کنار کشیدند، و از دو جانب لشکریان خاصه هراتی و قندهاری میان دریای آتش ماندند. به فاصله دو ساعت متجاوز از دوهزار نفر مقتول شدند، و آثار شکست به سپاه مذکور روی داد. عساکر قندهاری متفرق شدند و لشکریان هراتی با سپاهیان خاص و اجزاء سردار محمد ایوب خان پیوسته فراراً به جانب هرات آمدند. وقتی از رود هیرمند گذشتند خبر یأس در باب ورود سردار عبدالقدوس خان و گرفتن او هرات را به سردار ایوب خان و همراهانش رسیده، آه از نهادشان برآمده مضطر و پریشان ماندند. و این خبر را همان غلام حسن خان عمه زاده مؤلف به دستورالعمل سردار عبدالقدوس خان که جزو خواص او شده بود به سردار محمد ایوب خان رسانید. در منزل دیگر با نهایت افسردگی و پریشانی سردار معظم‌الیه امر کرد بیارق او را از پوش درآوردند. چوب خشک بیرقها را در مقابلش سرپا نمودند و مخاطب ساخت همراهان خود را که هر کس مرا با این حال می‌خواهد در پای بیارق خالی حاضر و مستعد رفتن به جانب ایران شود، و هر کس میل دارد به هرات رود خود داند. این را گفت و صدا به گریه بلند کرد. افسر و سپاه آنچه حضور داشتند یکدفعه بنای گریه را گذاشتند. پس از نیم ساعت ناله و افغان افغانه سپاهیان سردار - خصوص سواران هراتی - جوقه جوقه از پیش نظرش به عذر اینکه باقی ماندگان ما در هرات اند می‌گذشتند و خدا حافظی می‌کردند، مگر معدودی افسر از جان گذشته و نوکران وفادار که تعدادشان همه جهت متجاوز از هزار و چهار نفر نبود در رکاب و همراهی سردار ماندند. از بیابان مقابل قلعه کاه و نزدیکی کوه قوج و قرب مزار امام زاده زید روبه خاک ایران نهاده به قریه دره سرحد قاین ورود کردند و به طرف مشهد مقدس آمدند. هم در این روزها ژنرال استیوارت انگلیس به نام قونسولگری خراسان و سیستان آمده به باخرز و خواف مقیم بود.

از آن طرف امیر عبدالرحمان خان بنه و آذوقه و آغروق سردار محمد - ایوب خان را متصرف و صاحب استعداد کامل شده به شهر قندهار ورود

کرد. و چند نفر علمایی که همراهی به سردار محمد ایوب خان داشتند مقتول ساخت و به نظم آن صفحات پرداخت و پس از چند روزی که خبر رسید سردار محمد ایوب خان به طرف ایران رفته، در هرات و قندهار چراغان مفصلی کردند و چند یوم بعد سپهسالار فرامرزان را امیر - عبدالرحمان خان از قندهار مع پنج فوج پیاده نظام و یک فوج رساله و هیجده عراده توپ مأمور هرات نمود. مشارالیه به عجله تمام خود را به هرات رسانید و سردار عبدالقدوس خان روز ورود آن سپهسالار نیک فطرت شرایط تشریفاتی کامل به جای آورد.

امیر عبدالرحمان خان هم بسیاری سپاه و توپخانه را با آلات و ادوات وخیام قشونی از قندهار با خود حرکت داده روانه کابل شد.

[تسلط امیر عبدالرحمان خان بر اوضاع]

در همین سال [۱۲۹۸] سید محمود کنری^۱ جمعیت زیادی دور خود جمع کرده بود و در نقطه کمر بنای طغیان را داشت. از طرف امیر - عبدالرحمان خان سردار عبدالرسول خان و میرثناگل به مقابله او رفتند و او را عقب نشانیدند.

در سنه ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۲ مسیحی امیر عبدالرحمان خان به کامرانی مشغول و از کفایت و کاردانی سردار حبیب الله خان جانشین خود و پروانه خان پیشکار او و سلوک این دو نفر با اهالی نهایت مشعوف بود.

سید محمود کنری و محمد حسین خان وردگ و سایر بزرگان قبایل که در غیاب امیر عبدالرحمان خان به کوهستان و نواحی کابل خیال طغیان و افساد داشتند، پس از شنیدن خبر فتح امیر عبدالرحمان خان و رسیدن او به کابل، تماماً مأیوسانه فراری و متواری شدند، و بزرگان بربرستان

۱- کنر اصلاً کنار است (حاشیه مؤلف).

به‌سلام و تحت تبعیت و اطاعت امیر معظم‌الیه درآمدند و مخلع و منصوب گردیدند.

سید محمود کنری جمعیت زیادی به‌همراه خود در نواحی کنر داشت و جنرال غلام حیدرخان مأمور دفع او شد. اگرچه پایش در میدان شکست، اما شکست فاحش به‌سید محمود داد و او فراراً به‌هندوستان رفت.

و در همین سال شیروخان پسر میراحمد غلیجایی کاذبانه خود را امیر شیرعلی‌خان نام نهاده اهالی به‌اشتباه اینکه او امیر شیرعلی‌خان است دور او را گرفتند و کارش قوتی گرفت. اما امیر عبدالرحمان خان مأمورین چندی فرستاد، او را گرفته به‌کابل آوردند تا وفات یافت.

سردار محمد ایوب‌خان که از راه قائن به‌مشهد و از مشهد به‌طهران عازم شد، دراین مورد به‌حضور پادشاهی مشرف شده خود و همراهانش مخلع و مورد الطاف شاهانه گردیدند و از این دولت مخارج و مهماندار مخصوص به‌تمام آنها تعیین داشته و یک‌یک را امیدوار به‌نگهداری فرمودند.

در سنه ۱۳۰۰ هجری، مطابق ۱۸۸۳ مسیحی امیر عبدالرحمان خان لشکری به‌جنگ میریوسف علی‌خان حاکم شغنان و روشان^۱ فرستاد که رئیس آن سپاه ژنرال کتال‌خان و سردار عبدالله‌خان حاکم قطن^۲ بودند، و به‌اندک محاربه میر مذکور مغلوب و اسیر شد و او را با عیال و اطفال به‌کابل آوردند.

و نیز دراین سال دلاورخان والی میمنه قلمرو ملک خود را محافظت نمود و در خیال اطاعت به‌امیر عبدالرحمان خان نبود. امیر معظم حکم فرستاد که سردار محمد اسحاق‌خان از ترکستان ازبک لشکری به‌تسخیر میمنه و تنبیه دلاورخان بفرستد. آن هم سه‌هزار سپاه و هشت عراده توپ

۱- از شهرهای بدخشان.

۲- اصل : قتهغن.

فرستاد، اما از عهده فتح برنیامدند، و در نقطه معینی معطل مانده خودداری می کردند، تا قشون امدادی به آنها برسد.

وامیر عبدالرحمان خان در کابل به خیال گرفتن بزرگان طوایف افغانه و غیره که با اولاد مرحوم امیر شیرعلی خان رایگان^۱ و مربوط بودند افتاد و سردار عبدالقدوس خان را از حکومت هرات به کابل احضار نمود و محمد سرورخان ناظر سابق^۲ خود را به حکمرانی این مملکت فرستاد، و مشارالیه محترماً در هرات ورود کرد.

فوت حاجی میرزا قدسی شاعر هراتی [در این سال بود].

فرد در ماده تاریخ وفات آن مرحوم :

چو غرق رحمت حق شد به منتهای وفا

کشید گوهری از غرق سال رحلت او^۳

۱۳۰۰

در سنه ۱۳۰۱ هجری، مطابق ۱۸۸۴ مسیحی امیر عبدالرحمان خان از کابل عازم جلال آباد شد و در آن نواحی نورمحمدخان نام پسر سردار ولی محمدخان با سادو و دادو از سارقین معروف همدست شده پانزده هزار جمعیت از مردم شنواری برضد امیر عبدالرحمان خان حاضر کرده بودند. امیر معظم الیه دوباطری توپخانه و سوفوج پیاده نظام و یک فوج سوار نظام تحت ریاست جنرال غلام حیدرخان لندی^۴ به تدمیر آنها فرستاد. در نقطه دره حصارک و آچیل و منکوخیل تلاقی واقع شد و فتح به سپاه امیر- عبدالرحمان خان روی داد و مظفر و منصور شدند و از سرهای مقتولین آن طوایف دو کله منار ساختند.

۱- رایگان: همفکر و طرفدار.

۲- سابق.

۳- فرد از گوهری هروی است.

۴- لندی: یعنی کوتاه (در زبان پشتو).

بعد از آن امیر معظم‌الیه به تسخیر میمنه اقدام کامل نموده امر کرد که سردار محمد اسحاق خان از ترکستان ازبک پنج هزار سپاه جرار با توپخانه حرکت داده عازم میمنه شود، و از طرف هرات نیز اردوی با استعدادی حمله‌ور به جانب میمنه شود. لهذا فرامر خان سپهسالار برگت زبردست خان را با فوج پیاده ابوابجمعی او و دویست سوار رساله و شش بیرق خاصه دار و پانصد سوار ولایتی ابوابجمعی خان جمشیدی پسر خان- آقای امین‌الدوله مع شش عراده توپ مأمور میمنه داشته لشکریان دوطرف میمنه را محاصره نموده پس از چند تلاقی و استقامت چند روز اهالی میمنه تابع شدند و دلاور خان نیز اسیر و تحت‌الحفظ روانه کابل شد. و میرحسین خان والی سابق که از محبس کابل در عهد امیر محمد یعقوب خان نجات یافته به میمنه آمده بود و نزد دلاور خان محبوس بود نجات یافته و حسب‌الحکم امیر عبدالرحمان خان به جای دلاور خان و حکومت میمنه منصوب شد و بسیاری از سپاه فاتح به محل مأموریت سابق خود مراجعت کردند و افغانستان خالی از مغل گردید.

[تعیین سرحدات توسط دولت انگلیس]

امیر عبدالرحمان خان به خیال تعیین سرحدات افتاد و در این باب به دولت انگلیس مذاکره داشت. رجال دولت مذکور جواب دادند که حدود شمالی و غربی افغانستان را با دوئتین روس و ایران باید کمیسیون نظامی و پلیتیکی انگلیس تعیین نمایند. امیر افغانستان قبول کرد واردوئی مرکب از هفده صاحب‌منصب انگلیس با دو دکتر با دواجات و بیست و دو

صاحب منصب با امتیاز هندی و هشتصد نفر سپاه پیاده نظام و چهارصد نفر رساله سواره نظام و سه صد نفر از طایفه سیک و جمعی اردو سامان^۱ در تحت ریاست کلنل ریجوی^۲ و کبیتان مارک^۳ و سایرین با ادوات و آلات حربیه و بارخانه زیادی از راه قندهار داخل افغانستان و متوجه هرات شدند. ورئیس بزرگ پلٹیکی برای این اردو از طرف دولت انگلیس سرتییر لمزون^۴ مقرر شد. اما مشارالیه در ایرا ن بود و از راه مشهد عازم هرات و به اردو ملحق گردید.

[مخالفت اقوام زرمت و منگل]

چون اهالی و طوایف منگل و زرمت به مخالفت امارت مهیا شده جواب مأمورین و ساخلویان را نمی دادند و کوس یاغیگری می زدند امیر عبدالرحمان خان مختصر سپاهی تحت ریاست جنرال سیف الدین خان به جهت تدمیر و دفع خیالات آن مردم فرستاد. جنرال مزبور از عهده بر نیامده و حرکات او اسباب اشتباه امیر عبدالرحمان شده مشارالیه را مغلولاً به کابل خواست و دو فوج پیاده و یک فوج سواره نظام و چهار بیرق خاصه دار و پانصد سوار و دو عراده توپ تحت ریاست ژنرال کتال خان و ملایحیی عوض سیف الدین خان فرستاد. بعد از دو سه جنگ و قتل جمعی از طرفین طوایف مزبور مطیع و منقاد شدند.

[ورود کمیسیون به هرات و ذکر وقایع پنجاه]

در سنه ۱۳۰۲ هجری مطابق ۱۸۸۵ مسیحی کمیسیون انگلیس به هرات ورود کرده در سنگ بست و قلعه یادگار چهار فرسنگی شهر هرات اردو زدند و از طرف امارت افغانستان قاضی سعد الدین خان که مرد کامل و

۱- معادل لژستیک.

2- Ridgeway

3- Capitan Mark.

۴- ظاهراً لمسدن Lumsden صحیح است.

فهیمی است به مهمانداری آنها برقرار بود با جمعی از خوانین و بزرگان هرات خصوص اولاد حاجی مؤمن خان و بسیاری از سواره ولایتی هرات که مأمور حفظ و حراست اردو و فراهم آوردن آذوقه به انگلیسها بودند. و پس از چند روز اردوی مذکور حرکت نموده به سرحد کوهسان که واقع به سمت باخرز ایران است رفتند و به کناره جنگل اردو زدند و اشتر زیادی برای حمل آذوقه و آب از اهالی و غیره کرایه گرفتند به اجرت نفری روزی یک یک رویه کله دار^۱، و بسیاری آن اشترها را آب بار کرده به طرف چشمه سبز و گلران که به سمت متصرفی روس واقع است رفتند و از نواحی دهنه ذوالفقار نقاط خط بین طرفین را تعیین نموده روبه جانب چهل دختران و پنجاه متدرجاً پیش می رفتند تا به کناره دریای مرغاب و موریچاق^۲ نقطه پل خشتی و نواحی پنجاه رسیدند.

در این مورد امیر عبدالرحمان خان بر حسب خواهش دولت انگلیس محض ملاقات لرد دفرن^۳ فرمانفرمای هندوستان از کابل به راولپندی عازم شد و این مطلب ضد مقاصد پلٹیکی و ناگوار رجال دولت بهیة روس بود. لهذا در مسئله پنجاه مذاکرات سخت به میان آوردند و ابدأ راضی نمی شدند که قطعه ای از اراضی پنجاه به تصرف امارت افغانستان باشد و کلیة دخالت دولت انگلیس و تصدیق کمیسیون آنها را تصویب نداشتند. می گفتند افغانه خودشان باید تعیین حدود سرحدی خود را با ما بنمایند. صاحب منصبان انگلیس چرا بی جهت از هندوستان آمده مداخله به گفت و گوی بین ما و افغان دارند.

خلاصه مطلب تعیین سرحد پنجاه به طول انجامید تا انگلیسها افغانه را تحریک به ضبط جبریة پنجاه نمودند و به حکومت و سپهسالار هرات ابلاغ سخت برای نگهداری آن سرحد داشتند.

از تأکید زیاد انگلیسها فوج کابلی ابواب جمعی شاه مراد خان کرنیل و فوج قندهاری را مع هشت عراده توپ و فوج رساله میر آقا که چهارصد

۱- کله دار

3- Lord Dufferin.

۲- مروجق : مرو کوچک.

سوار نظام بودند با پانصد سوار جمشیدی تحت ریاست یلن دوش خان و پانصد سوار متفرقه از خوانین هراتی معجلا تحت ریاست تیمور شاه خان نایب سالار و جنرال غوث الدین خان مأمور ضبط و نگهداری پنجاه شدند، واردوی مذکور در پل خشتی ورود کرده به سمت جنوب رودخانه خیمه زدند.

انگلیسها نیز در جنوب غربی رودخانه يك میدان فاصله اردوگاه اختیار نمودند و دستورالعمل دادند که سپاه افغان از پل رودخانه عبور نموده نقطه آق تپه را سنگرگاه قرار دهند و توپخانه و استعداد حربی جراری که دارند بدان سمت ببرند که سد راه عساکر روس باشند. روسها نیز در قزل تپه^۱ مختصر سپاهی حاضر نمودند که عبارت از هزار و ششصد سالدات و چهارصد قزاق بود.

هم در این روزها به تصدیق پارلمنت انگلیس معادل يك کروور و دویست هزار تومان پول ایران برای مصارف تعمیرات و مخارج استحکامات هرات از خزانه هندوستان تعیین شد. چون قران مسکوک در افغانستان کمتر بود روپیۀ انگلیسی را تبدیل با پول ایران نموده از مشهد قران مسکوک ایرانی متدرجاً به هرات می آوردند و تحویل داری این پول بر عهده حاجی محمد حسن^۲ ولد مرحوم حاجی ملا احمد صراف هراتی الاصل مقیم مشهد بود. مشارالیه در همین روزها با چند نفر همراهان خود به هرات ورود کرد و در بلده مزبور به موجب دستورالعمل مهندسین انگلیس شروع به کار تعمیرات شده بود تا به شرح آن برسیم.

و نیز در آن ایام امیر عبدالرحمان خان بهراولپندی رفته بود و به سرحد پنجاه در گفت و گوی حد و ستون بین صاحب منصبان انگلیس و جنرال قمراف^۳ روس مکالمات سخت به میان آمد.

۱- اصل: غزل تپه.

۲- جناب معاون التجار خراسان (حاشیۀ مؤلف).

۳- کماروف.

[محاربه هشتم]

یوم دوازدهم جمادی الثانیه در هنگام ملاقات به نقطه معینه بین دو اردو ژنرال روس به انگلیسها گفت: شما حق دخالت به امور سرحدی ندارید. باید خود صاحب منصبان افغان با ما طرف جواب و سؤال شوند. ژنرال لمزون انگلیس و کرنیل ریجوی گفتند: افغانها اختیار گفت و گوی مملکتی افغانستان را بدون اجازه انگلیس ندارند که مستقیماً با شما طرف گفت و گو باشند. ژنرال روس گفت: به چه دلیل شما و کالت افغانه را می نمائید؟ در جواب گفتند: افغانستان مملکت ما و افغانها مطیع و نوکر ما هستند. ژنرال روس گفت: امارت افغانستان مقتدرأ و مستقلاً خود مختار است و رأی مخصوصی از خود دارد. ابدأ به اطاعت شما مجبور نیست و نخواهد بود. انگلیسها گفتند: اگر تبعه و در اطاعت مانیت چرا به دستور العمل ما رفتار می کند و سیورسات به اردوی ما می دهد و در خاک او به آزادی حرکت می کنیم و جنرال روس گفت: شما مهمان هستید. هرگاه از دولت ایران یا دولت روس هم کسی وارد به خاک افغانستان بشود لازمه امیر افغانستان پذیرائی و احترام به فرستاده دولتی مزبورین است. ما ابدأ به این دلیل امارت افغانستان را تبعه و ضمیمه سلطنت انگلیس نمی دانیم. رشته سخن که به اینجا کشید انگلیسها از جای برخاسته به ژنرال روس گفتند: پس ما می رویم. شما اگر می توانید به خاک افغانستان ورود نمایید خوش باشد. طرفین دست خدا حافظی به هم داده و هر کدام به اردوی خود مراجعت نمودند و فوراً ژنرال انگلیس به تیمور شاه خان نائب سالار افغان اطلاع داد که از حالا تکلیف شما به مواظبت کامل در نقاط متصرفی شماست و مادامی که خبر از دولت فخریه بریتانیا نرسد باید غفلت از حفظ مراتب سرحدی خود و تخطی روسها نداشته باشید. نائب سالار به چستی و چالاکی قورخانه زیاد به توپهای سنگرهای معینه فرستاد و امر کرد یک

توپ هشت پوند را بالای آق تپه ببرند و فوج کابلی ابواب جمع شاهمرادخان کرنیل را نیز حراست سنگرها فرستاد و به هر سر بازی سی فشنگ دادند. از این حرکات افغانه روسها مسبوق شده دانستند که انگلیسها به آتش جنگ دامن زده اند. لهذا صبح سیزدهم جمادی الثانیه اعلان رسمی به صاحب منصبان افغان فرستادند که در ظرف بیست و چهار ساعت هرگاه تمام نقاط پنجاه و سنگرها را سپاه افغانه تخلیه نمایند و عقب نشینند عساکر روس حمله آور خواهند شد.

نائب سالار و ژنرال غوث الدین خان آن اعلان را به صاحب منصبان انگلیس فرستادند و گفتند: تکلیف چیست؟ انگلیسها گفتند: ابداً باور نکنید، مادامی که بیارق انگلیس در این سرحد افراشته است روسها بتوانند يك قدم تخطی نمایند یا قطعه ای از خاک افغانستان را متصرف شوند. زیرا دولت انگلیس قدرت دارد که به يك شبانه روز از راه دریا شهر پطرزبورغ را به ضرب نارنجک ویران سازد. و آنگاه قشون متفقه افغان و انگلیس بر عساکر روس یقیناً غلبه خواهند کرد. صاحب منصبان افغان گفتند: چون دنیا محل خطر است شاید روسها موافق اعلان خود رفتار نمایند بهتر آنکه اسلحه و تفنگهای سپاهیان خود را به ما بدهید که لشکر ما با تفنگهای دهان پر نمی توانند از عهده جنگ بر آیند، یا اینکه بعضی از عساکر سواره و پیاده خود را با سپاه ما متفق نمایند و در سنگرها مستعد جلوگیری باشند. انگلیسها هیچ يك از این مطالب را قبول نکردند. نائب سالار مأموری به موریچاق فرستاد که چهار بیرق خاصه دار ساخلو آنجا هم به زودی هر چه تمامتر خود را به کمک برسانند. و آن روز شام شد. هنگام غروب آفتاب آسمان پر از ابر و هوا دودناك گردید و دو ساعت از شب رفته برف و باران شروع به باریدن نمود، تا هنگام سحر اسلحه و لباس سپاه افغانه تماماً تر شد. و از برودت هوا و ریزش [برف و باران] آن شب بدترین شبهای ایا م به عساکر مقیم سنگرهای افغان بود. با وجود آن وقت طلوع صبح آواز شیفور جنگ از سپاه روس استماع شد که به سمت سنگرها یورش

می‌آورند و فوج قزاق پیش‌جنگ آنها با سازهای ممتاز به‌نواهای خوش‌ترنم‌اند. از طرف افغان نیز شیفور جنگ کشیده فرمان شلیک به توپ آق‌تپه و پیشقدمی به فوج رساله میرآقا داده شد. این فوج رساله چهارصد نفر سوار نظامی بودند. از دامنه آق‌تپه به خارج سنگر عبور نموده شمشیرها کشیدند و صداها به یا چهار یار بلند کرده حمله‌ور به فوج قزاق روس شدند. پس از يك شلیک با تفنگ به طرف آنها که خواستند شمشیرها را به کار ببرند فوج قزاق روس روبه عقب برگشتند. این مطلب باعث قوه قلب افغانه شد و متفکر بودند که جهت برگشتن آنها چه بود؟ در آن اثنا قزاق روس مجدداً حمله‌آور شدند. افغانه به قانون اول حمله بردند غافل از اینکه سواران روس خود را به سالدات پیاده رسانیده چهارصد نفر را با خود آورده‌اند. وقتی رساله افغان بر آنها نزدیک شد پیاده‌ها را به زمین ریخته خودشان عقب رفتند. آن چهارصد پیاده شروع به آتش‌فشانی کردند. اسب و آدم از رساله افغان روی هم می‌ریخت تا به طور هزیمت به نزدیک سنگر رسیدند و از کناره آق‌تپه به سمت داخله سنگر مراجعت نمودند. در اینجا مختصری از دستجات سرباز افغانه که به سنگر سمت قبله بودند برای تلاقی از سنگر خارج شدند و مستحفظین سنگر شمالی نیز بنای شلیک را گذاشتند. اما از ده تفنگ آنها به واسطه رطوبت باران شب دوسه تفنگ آتش می‌گرفت و مابقی بیکاره بود و روسها با تفنگ بردانکه پیاپی شلیک کرده پیش می‌آمدند تا توپ بالای آق‌تپه را متصرف شدند و بیرق جنگی خود را در آنجا نصب کردند و به‌ر دو سنگر مستولی گشتند. بقیه سپاه آنها نیز از عقب رسیده از بالا به زیر آمدند و افغانه را چاره به‌جز جنگ با سرنیزه نماند. در این مورد فوج قندهاری را از اردو به کمک خواسته بودند. آنها هم از پل عبور کرده دو سه شلیک به طرف سپاه روس نمودند اما ثمر نبخشید. سواره و پیاده روس غلبه کردند به‌طوری‌که توپچیهای افغانه اسبها را سوار شده روبه فرار نهادند و توبها به ضبط روس درآمد. و تیمور شاه‌خان نائب‌سالار دو زخم کاری برداشت و اسبش

نیز گلوله خورد. شاطرش اسب دیگر آورد و او را از میدان [بدر] برد. شاهمرادخان کلنل سواره نزدیک پل آمد. دید از کثرت فراریان و غیره راه عبور نیست. گفت: مرگ برای فرزند آدم یک دفعه بیشتر نیست. و داخل به سپاه روس شد. با تفنگچه ششلوله دو سالدات را زد. سالدات سیم تفنگ حواله سینه آن دلاور نموده آتش داد و او را از اسب درانداخت. با وصف این حال فوج کابلی با نهایت شجاعت جنگیدند تا اینکه دسته‌ای از سپاه روس به طرف فوج قندهاری متوجه شده چند شلیک پیاپی کردند. قندهاریها تاب مقاومت نیاورده بعضی از روی پل و بعضی خود را به رودخانه انداخته روبه فرار نهادند. روسها در کنار رودخانه آمده بسیاری آنها را هدف گلوله قرار دادند. فوج کابلی نیز بی‌پا شده بقیه السیف فراراً از پل گذشته با قندهاریها عازم سمت هرات شدند. در این وقت چهار بیرق خاصه داران از یک ربع فرسنگ فاصله نمایان شد که از موریچاق به کمک می‌آمدند اما داروی پس از مرگ بودند. سواران هراتی و جمشیدی نیز از این طرف رودخانه چند تفنگی به طرف روسها زدند ولی مفید نیفتاد، قبل از اینکه فوج شکست یافته به آنها برسد میدان را وا گذاشتند. انگلیسها که لاف شجاعت و قدرت می‌زدند به محض دیدن بیرق روس را در بالای تپه صندلیهای خود را در نقطه سیاحتگاه گذاشته داخل اردوی خود شدند و واسطه نزد یلن دوش خان جمشیدی فرستادند که فلان مبلغ به شما می‌دهیم مشروط بر اینکه با پانصد سوار ابواب جمعی خود جهت حفاظت ما در فرار همراه باشی. آن هم تطمیع شده پذیرفت و صاحب منصبان انگلیس در کمال بی‌نظمی اردوی خود را با بسیاری اسباب جا گذاشته در تحت حراست سواره جمشیدی به طرف هرات فرار کردند و سپاه سواره و پیاده و اردو سامانی که داشتند نیز متعاقب آنها روانه شدند. یک نفر آنها هم در اردوگاه باقی نماند، چه جای آنکه امدادی به فاغنه نمایند و جعبه‌های دستورالعمل آنها روی میزها مانده بود که جبار نام افغان را تطمیع نمودند به آوردن آن جامه‌دانها. مشارالیه خود را به اردو

رسانید و آن جعبه‌ها را برداشته به صاحب‌منصبان انگلیس آورد.^۱ و این مطلب در وقتی بود که هنوز شکست خوردگان افواج افغانه از پل عبور نکرده مشغول مدافعه بودند. اما بعد از اینکه افغانه فراراً از پل عبور نمودند به اردوی انگلیسها رفته به تاراج مشغول شدند. سایر سوار و مردم اطرافی افغان هم به قدر قوه اسباب انگلیسها را تاراج کردند. مابقی به‌ترکمنها ماند. عجب‌تر اینکه تراکمه پنجاه زمان ورود عساکر افغان و انگلیس در آن نقطه که توپها و دسته‌جات موزیک و بیرقها و شیفور و اسلحه اینها را دیدند با نهایت خوشحالی اطراف اردو جمع می‌شدند و می‌گفتند: اروس پیست! افغان یاخچی!^۲ در این فرصت که شکست روی داد، هریک از آن طایفه شمشیری در دست گرفته چوخه‌قزلی به‌دست دیگرش پیچیده سپر ساخته به‌پیاده و سواره افغان حمله می‌آوردند و می‌گفتند هی قیزینه سکیم افغان‌لر! اروس یاخچی، افغان پیست! افغانه که تراکمه را خیره دیدند دسته دسته از کناره اوبه و کمینگاه آنها عبور می‌کردند اما مهبای مدافعه بودند. حتی بیست و دونفر از تراکمه را به‌درک فرستادند و اگر ترکمنها سر راه را واگذار نمی‌شدند یقیناً هزار نفر تلفات می‌دادند.

القصه شکست‌یافتگان افغانه روبه‌هرات نهادند و سپاه روس اردو و توپخانه و دواب را با تمام پنجاه متصرف شدند. اجزاء و سپاه انگلیس که قبل از وقت گریخته بودند در میان برف و برودت هوای نزدیکی کوه موسوم به‌بند بابا خسته و پریشان از پای مانده و بسیاری آنها دست از جان شیرین شسته بدروود حیات گفتند و در واقع حق داشتند.

طائفه هنود و هندی که یخ و برف را به‌چشم ندیده بودند راه دور و

۱- واین شخصی بود که او را جبار هفت بلا می‌گفتند و از سارقین معروف هرات که عاقبت متواری به‌سرحدات خراسان شده به‌راهزنی اشتغال داشت تا در نقطه خم‌گاوان به‌گلوله تفنگ قوافل مقتول شد.

۲- به‌اصطلاح تراکمه یعنی روس بد و افغان خوب است.

۳- ... برعکس می‌گفتند روس خوب و افغان بد است (حاشیه مؤلف).

درازی در فرار پیموده و به‌جائی رسیده بودند که برف يك‌زانو قطر^۱ داشت و برودت نسر^۲ کوه خون و اعصاب و استخوان بدن آنها را به‌هم منجمد می‌ساخت. آتش و سرپناه هم نداشتند. سگهای وفادار تربیت داده که داشتند چون به‌جدایی و دوری از صاحبان خود اقدام نکردند روح آنها نیز به‌مفارقت راضی نشده با ارواح تلف‌شدگان صاحبان خود همساز و دمساز بودند.

خسارت و صدمهٔ انگلیسها در آن سفر بسیار شد سهل است، که بدنام و مغلوب به‌قلم رفتند. چنانچه افاغنه و تراکمه دیگر باور نمی‌کنند که انگلیسها حریف دو ساعت در میدان جنگ روس بشوند. با اینکه در این نقطه تکلیفی غیر فرار نداشتند. زیرا اگر با روسیان طرف نزاع و جدال می‌شدند يك نفر از آنان باقی نمی‌ماند؛ به‌دلیل اینکه روسها قوهٔ امدادطلبی و حاضر نمودن سی‌هزار قشون در آن میدان داشتند؛ اما انگلیسهای بیچاره را دو ماه مدت برای احضار ده هزار قشون از هندوستان و راه قندهار لازم بود. و آنگاه مقصود آنها این بود که بین روس و افغان عداوت و خونریزی شده‌باشد؛ آن مقصود عمل‌آمد؛ دیگر چرا خود را دچار مخاطرات می‌کردند؛ که رشتهٔ زد و خورد انگلیس تا همه‌جا می‌کشید.

پول و اموال عمدهٔ انگلیسها را صاحب‌منصبان روسی ضبط و مواظبت نموده دوستانه متعاقب آنها فرستادند و نامهٔ دست‌مریزاد نیز نوشتند که بعدها دعوی شجاعت به‌انگلیسها نباشد.

خلاصه فراریان سپاه افاغنه به طرف شهر هرات رفتند و انگلیسها به‌جانب قریهٔ پروانه و ده‌شیخ رهسپار شدند؛ اما خوانین و سوار ولایتی و اجزاء حکومتی که در اردو بودند از راه قوش رباط^۳ و رباط سنگی متوجه

۱- مقصود ارتفاع و ضخامت است.

۲- نسر : سمتی که آفتاب بر آن نتابد.

۳- اکنون خوش‌رباط گویند.

تیرپل سرحد سمت باخرز ایران شدند، چون محمد سرورخان نائب-الحکومه هرات در آن نقطه اردو زده به سرحداری مشغول بود و میرزا-یوسفخان پیشکار افغان مقیم مشهد را احضار کرده در آن نقطه همراه داشت و نیز نصراللهخان سرکرده سواره جامی هم قهراً^۱ از مشهد بدانجا رفته و در اردو بود. روز هفدهم جمادی الثانیه سرشکست سوار به اردو رسید و ماجرا باز گفتند و محمدسرورخان نائبالحکومه بسیار مشوش شد. مؤلف نیز همراه این شکست یافتگان به اردو ورود کرد.

از آن طرف سپهسالار هرات از وقایع مسبوق شده چند صاحب منصب از شهر به خارج مأمور کرده بود که سپاهیان شکست خورده را متدرجاً به تدبیر مخصوصی وارد شهر نمایند و به مجروحین در خارج جراح مقرر داشت که به معالجه آنها بپردازند. مقصودش اینکه هرگاه شکست یافتگان به حالت بی نظمی وارد شهر شوند سایر سپاه مخوف شده به خودسری اقدام خواهند کرد.

هم در این مورد احمدعلی خان کوتوال که از جوانشیر کابل بود حاجی-محمدحسن صراف (حاجی معاون التجار) را از شهر هرات به طرف ایران فرستاد که مبدا آسیبی به او برسد. مشارالیه نیز روز هجدهم به اردوی محمدسرورخان نائبالحکومه ورود کرد. [قبل از وقت توسط داک انگلیس از مشهد حاجی محمدحسین عموی خود را با چند اسب جرار احضار نموده بود که از خاک هرات به ایران مراجعت نماید. اما وقتی حاج مشارالیه دانست که در شهر هرات امنیت حاصل است و شورش و انقلابی در نظر نیست مجدداً به شهر هرات معاودت نمود]^۲ و چند نفری که همراه او بودند وقایع شهر را مفصل به نایبالحکومه بیان داشتند. محمدسرورخان به اندیشه اینکه مبدا دولت روس متعاقب سپاهی به تسخیر هرات بفرستد و کار افغانستان یکطرفه شود طلای مسکوک و جواهر موجودی آنچه

۱- قهراً: در حالت قهر.

۲- این مطلب در حاشیه افزوده شده است.

داشت فوراً در این نقطه به دست شخص آمیزی سپرد که ببرد در مشهد برای او ذخیره نماید و قبضی گرفته به دست کا کافیز محمد نام سپرد و جمعیتی از سواره بدرقه آن نقود موجودی تا نقطه کاریز طائبات^۱ سرحد باخرز ایران فرستاد و خودش بعد از سه روز دیگر که مطمئن از امنیت شهر هرات شد با اردو حرکت نموده به شهر هرات رفت و به نظم کار و ترتیب پذیرایی و حفظ انگلیسها پرداخت.

شرح وقایع جنگ و شکست افغان به قونسولگری انگلیس از مشهد راپورت [داده شد] و توسط تلگراف که متصل است به سیم هندوستان مخابره شد و لرد دفرن^۲ امیر عبدالرحمان خان را از راولپندی رخصت معاودت به افغانستان داد. امیر معظم‌الیه به عجله هر چه تمامتر به کابل ورود کرد و اقدام به بعضی ترتیبات نمود. من جمله کتابچه‌ای به طبع رسانیدند که ای مؤمنین و مسلمین افغانستان! در وقت جنگ دولت علیه عثمانیه با روس ملت اسلام چنین قرار دادند و چنان امداد کردند به اعلیحضرت سلطان و فعلاً فلان قانون را پیشه کرده‌اند که دولت روس ابداً دخل و تصرفی به مملکت عثمانی نمی‌تواند. شما هم به قانون آن ملت و دولت اسلام با پادشاه خود یکدل شوید و چنین و چنان کنید و همت بگمارید که با کفار غزا و جهاد کنیم. آن کتابچه‌ها را به تمام مملکت و طوائف افغانستان تقسیم نموده به هر کد خدا و ریش سفید یک نسخه دادند^۳ و رجال دولت انگلیس هم با امناء دولت روس مشغول مذاکره در باب تعیین حد و سنون افغانستان شده و عهده مبنی به چند فصل بستند. و بعد از سرحد بالا مرغاب تا به کرکی و لباب و قهندز سرحدات بلخ تعیین حدود را به اتفاق امناء افغانستان با رجال دولت بهیئ روس نموده به هر نقطه علامتی ساختند.

ورود مسترفین^۱ انگلیس به کابل که مستخدم امارت شد و برای ایجاد کارخانجات آمد.

[اعزام لشکر به غلمان^۲]

هم در این سال امیر عبدالرحمان خان لشکری تحت ریاست غلام - حیدر خان سپهسالار توخی^۳ و دوست محمدخان جبار خیل و میرثناگل خان عبارت از دو هزار پیاده و سواره و یک باطری^۴ توپخانه جهت تدمیراهالی و تسخیر کوهستان نقطه غلمان فرستاد و آن نقطه در نزدیکی لمغان^۵ واقع و جای محکمی است اما بیشتر از هزار خانوار سکنه نداشت. بعد از ورود قشون به آن نقطه جزئی زد و خوردی روی داد. غلمانیان شکست خورده به اطاعت راضی شدند.

[احوال تشیع و وضع تکیه‌ها]

سنه ۱۳۰۳ هجری، مطابق ۱۸۸۶ مسیحی: در این سال تعزیه‌داری ماه محرم را اهالی تشیع افغانستان در هرات و کابل به منتهی درجه نمودند و امیر عبدالرحمان خان شخصاً به تکیه‌های کابل برای استماع ذکر مصیبت حضور پیدا می‌کرد - خصوص در تکیه آخوند ملایوسف علی رحمةالله علیه ساکن چنداول کابل که مبلغی برای صرف امور تعزیه‌داری تکیه مزبور از عین المال داد.

و در هرات هم دسته‌جات از تکایا به ایام عاشورا حرکت می‌کردند

1- Fane.

۲- یا گلمان. ناحیه‌ای که اکنون نورستان نام دارد.

۳- اصل : طوخی.

4- Battery .

۵- لمغان : نعمان.



روبه محلات دیگر و هنگام عبور در چهارسوق منبر می گذاشتند و روضه خوانی می کردند. سپاهیان افغان باینکه راضی به این اطوار نبودند مجبوراً به نظم کار و محافظت دسته جات مذکور اقدامات وافی به خرج می دادند. و در شهر هرات چهل و یک تکیه روضه خوانی دایر بود، سوای قراء به قرار تفصیل :

- ۱- تکیه جناب آقای سید حسن بر جندی.
- ۲- تکیه حاجی ملا محمد صادق.
- ۳- تکیه مسگران.
- ۴- تکیه یوسف علی خباز.
- ۵- تکیه سادات معروف به سید عرب.
- ۶- تکیه ملا یعقوب.
- ۷- تکیه شیخ قنذاق ساز.
- ۸- مسجد تفنگ سازی.
- ۹- تکیه نقیب سابق.
- ۱۰- تکیه غلام رضای آقا عبدالله.
- ۱۱- تکیه کشمیریها.
- ۱۲- تکیه منبر گلی.
- ۱۳- تکیه عطاران معروف به مسجد ملا علی کرم.
- ۱۴- تکیه حاجی محمدرضا.
- ۱۵- تکیه حاجی شیخ رمضانعلی.
- ۱۶- تکیه میرزاخان معروف.
- ۱۷- تکیه حاجی شیخ عبدالحسین.
- ۱۸- تکیه ملا محمد تقی.
- ۱۹- تکیه هادی مهدی.
- ۲۰- تکیه قربانعلی.
- ۲۱- تکیه میرشکور.

- ۲۲- تکیه میرزا محمدتاجر.
 - ۲۳- تکیه آقا مهدی عصار.
 - ۲۴- تکیه حاجی غلامحسین.
 - ۲۵- تکیه میرزا عبدالمجید.
 - ۲۶- تکیه ملا محمدعلی پسر ملا احمد.
 - ۲۷- سرای حاجی رسول.
 - ۲۸- تکیه میر محمد نقیب.
 - ۲۹- تکیه ملاحسن حداد.
 - ۳۰- تکیه ملا محمدعلی کرك.
 - ۳۱- تکیه زرگران معروف به یوسفعلی حداد.
 - ۳۲- تکیه آقا سید حسن مرحوم.
 - ۳۳- تکیه آخوندزاده ملا محمد صادق.
 - ۳۴- تکیه صباغان.
 - ۳۵- تکیه چرخ تابان.
 - ۳۶- تکیه آقا سید مرتضی.
 - ۳۷- تکیه شعرافان.
 - ۳۸- تکیه محمدحسن رزاز.
 - ۳۹- تکیه ملا ابوالحسن شاه رحتی (?).
 - ۴۰- تکیه آقازینل.
 - ۴۱- تکیه ملا ابوالحسن سیاهچه.
- سه تکیه دیگر هم متفرقه بود من جمله تکیه آخوند ملا مهدی معروف.

[فرمان ستارهٔ اعظم عنوان امیر عبدالرحمان خان و حوادث متفرقه]

ملکهٔ انگلیس در این سال فرمانی به امیر عبدالرحمان خان فرستاد که امیر معظم‌الیه را مخاطب به ستارهٔ اعظم نموده بود و نشان و شمیری هم در این رتبه ارسال داشت و ۲۶ عراده توپی که در هنگام ملاقات فرمانفرمای هندوستان به امیر عبدالرحمان خان برای مدافعه به سنگرهای هرات داده بود این روزها به هرات آوردند و در سنگرهای بروج و دروازه‌ها گذاشته شد و در اواخر این سال محمد سرور خان نائب‌الحکومهٔ هرات معزول و سعدالدین خان نائب‌الحکومه منصوب گردید.

صاحب‌منصبان و اجزاء کمیسیون انگلیس از افغانستان به هندوستان مراجعت نمودند.

فرستادن امیر عبدالرحمان خان چند نفر اجزاء محرم خود را به انگلستان جهت تحصیل فنون اسلحه‌سازی به کارخانجات بخار.

در این سال به کابل ایجاد کارخانهٔ چراغ‌گاز شد. چون امیر - عبدالرحمان خان در مراجعت از هندوستان چند نفر استادکار برای انجام عمل کارخانجات با اسباب [و] لوازم آورد. من جمله مسترفین صاحب انگلیس بود که نشو و نمایش به خاک انگلیس شده بود مستخدم خود قرارداد به کابل احضار نمود و او با جمعی همراهانش آمده بود تدارک عمده برای ساختن اسلحه و توپ و تفنگ و اشیاء دیگر دیده کارخانجات و ماشینخانه‌های مفصلی در باغ عالم‌گنج به کابل ایجاد و بنیاد کردند.

[ویرانگری انگلیسها در هرات و تخریب مصل]

بعد از جنگ و فتح روس رجال دولت انگلیس بیشتر در استحکام و تعمیر برج و باروی شهر هرات سعی و جاهد شدند و سنگرها به خارج شهر هرات ساخته شد. من جمله در نقطهٔ تل‌بنگیان که واقع است به سمت

شمالی شهر هرات، سنگرهای عظیمی بنا نهادند و اطراف شهر را تا ششصد قدم فاصله از دیوار و اشجار صاف کردند. من جمله شش هزار متر دیوار محوطه جات ملک مؤلف را که موسوم به چهارباغ فیروزآباد است و در قرب شهر واقع بود گماشتگان انگلیس ویران نمودند، و در اول قرار شد قیمت مخارج آنها را بدهند، عاقبت به طفره و اهمال گذرانیده خلاف برقرار نمودند.

و مسجد و ایوان مصلاي معروف هرات را به زور نقب و باروت و عمله جات زیاد ویران نمودند و آجرهای آن را به شهر هرات آورده انبار آذوقه بزرگی برای ذخیره غله سپاه ساختند^۱ و سنگری محکم در خارج دروازه عراق کنار خندق تعبیه نمودند که شش عراده توپ در آن قرار داده شد. و نیز در پایین آب خندق زیر برج خاک به سر^۲ سنگری از آجر مصلاي مزبور ساخته شده که يك باطری توپخانه در آن قرار داده اند. و هکذا در تمام دروازه ها سنگرها ساخته شد که چندین عراده توپ بر آنها نهاده اند. این مصلاي هرات که به تصویب امنای انگلیس ویران شد اول بنای عالی صفحات مشرق زمین بود که نردبان فکر و خیال به پایة آن منتهی می شد و غرفات مسجد و ایوان مقصوره آن را با کاشیهای آبی و سبز منقش کرده بودند به طوری که اکنون هیچ استادی تدبیر فن او را ندارد و هیچ معماری تصور نصبش را نمی تواند. و اصل بنیاد پنج مصلا بود هر کدام از عهدی، به قرار تفصیل :

مصلاي اول را ملکان غور که به سلاطین کرتیه معروف اند بنانهاده اند. مصلاي دوم را امیر تیمور گور کانی ساخته بوده و مصلاي سوم یادگار سلطان حسین میرزای بایقراست.

۱- این انبار که به گدام معروف است هنوز باقی است.

۲- خاک به سر برج بزرگی در گوشه سمت جنوب غربی هرات واقع است و اهالی [آن را] برج خاکستر می نامند و موافق آثار در عهد خلافت خلیفه ثانی (رض) که حضرت امام حسن علیه السلام به هرات تشریف آورده بودند این برج را هنگام افتتاح شهر خاک به سر موسوم فرموده و به این اسم علم است (حاشیه مؤلف).

دو مصلاى دیگر را شاهرخ و سلاطین ازبک بنانهاده و سلاطین اول صفویه بهانمام رسانیده بودند. و بههریک از آن مصلاها صحن و ایوان و گنبدی با دو مناره بسیار مرتفع تعبیه شده بود. آن یک مصلاکه از امیر- تیمور بود ایوان و غرفاتش در عهد شاه سلطان حسین میرزای صفوی شکست یافته بود آجر آن را آورده چهارسوق و حوض معروف هرات را ساخته بودند. یک مناره آن هم در عهد ایمپراتور اعظم ایران نادرشاه از زلزله خراب شده بود اما باقی بنیاد بنیان مصلاها در کمال متانت بود که در آن تاریخ خراب کردند. فعلا چیزی که باقی مانده نه مناره است که سد راه آمد و شد آنها را نیز نموده اند^۱.

[شورش سپاهیان در هرات و دیگر حوادث]

در سنه ۱۳۰۴ هجری مطابق ۱۸۸۷ مسیحی سعدالدین خان وکیل- الدوله که به حکومت هرات منصوب شده بود در ۲۱ جمادی الثانی به هرات ورود کرد. طایفه غلجایی و طوخی و ترکی و اندری تحت ریاست ملا- عبدالکریم پسر ملا مشک عالم به اطمینان نامه تاج محمدخان ژنرال سردار محمد ایوب خان که از ایران بدان نواحی فرستاده بود برضد امیر- عبدالرحمان خان یاغی شدند و عیال و اطفال خود را از اوطان و محل سکنايي که داشتند میان طایفه وزیر و بربری فرستادند.

از طرف امیر معظم‌الیه دو فوج پیاده نظام و سه فوج رساله و دوازده عراده توپ تحت ریاست غلام حیدر خان ژنرال مأمور دفع آنها شد و نیز یک فوج پیاده نظام تحت ریاست کلنل صوفی با چهار بیرق خاصه دار و متعاقب آنها فوج درانی جدید از کابل با شش عراده توپ به کمک اسکندر خان ساخلو آن نقاط که پدر غلام حیدر خان جنرال مزبور بود رفتند. و عیسی خان حاکم ماروف^۲ نیز که به امداد می رفت در بین راه

۱- در مورد مصلاک خیابان، از مرحوم فکری سلجوقی، چاپ کابل.

۲- معروف نام ناحیه و قبیله ای است در شرق افغانستان.

دچار یاغیان شده شکست سختی خورد و شاه‌خان هوتکی که يك رئیس دسته عمدهٔ یاغیان بود استعداد کاملی جمع آورده در ماه رجب با اسکندر-خان مصاف داد. فتح قسمت یاغیان شد. و نیز در همان روزها به جنرال غلام حیدر خان هم قشون امدادی زیاد از کابل رسید. از سمت شمال به یاغیان حمله آورد و اینقدر کاری کرد که خود را به پدش رسانید و او را از مهلکه نجات داد. وقتی دو لشکر امارت به هم متفق شدند بهلول خان ترکی نیز با جمعی رعایا با آنها همدست شده در چند نقطه طرف مجادله و محاربه با یاغیان شدند و تعداد یاغیان به چهارده هزار رسیده بود.

هم در این روزها فوج هزاری ساخلو هرات که ششصد نفر آنها از طائفه ترکی واندری بودند از طرف سردار محمد ایوب خان توسط محمد عثمان نام به آنها کاغذی رسیده بود که به زودی از ایران خواهیم آمد و آنها مهیای بلوا و منتظر ورود سردار معظم‌الیه بودند در اوایل ماه مبارک رمضان وقایع جنگها و رویداد وطن خود را هم شنیدند بر قوهٔ خیالات واهی آنها افزوده شد. عهد و پیمان بلوا و شورش در هرات برضد امیر عبدالرحمان خان بستند، در صورتی که دو فوج دیگر هم از افواج ساخلو هرات با آنها هم‌قسم بودند و انتظار خبر ثانوی سردار محمد ایوب خان را داشتند. اما مجملی از خیالات آنها گوشزد سپهسالار هرات شده و نیز خود سپاهیان مزبور برای رفتن به کمک اهالی وطن خود عجله به شورش نمودند. بعد از دریافت مواجب دوماههٔ رجب و شعبان یوم جمعه سیزدهم ماه رمضان که فوج دوم هراتی برای دریافت مواجب به ارگ احضار شده بودند فوج مذکور بدون حکم احضار از سربازخانهٔ برج خاکستر معروف هرات به اشارهٔ تیمورشاه خان نائب‌سالار متفقاً به طور یورش نظامی متوجه ارگ شدند. سپهسالار مطلب آنها را دانسته فوراً طلب استعداد از فوج حاضر هراتی نمود. سپاهیان فوج مذکور بلا تأمل از

تخته پل ارگ عبور نموده به محافظت سپهسالار در اطراف بروج ارگ سد راه فوج یاغی شدند. شورشیان که اینطور اقدامی از هراتیها دیدند به این طرف خندق صف کشیده بنای بدحرفی را به سپهسالار گذاشتند و به جبهه خانه و انبار ذخیره قشونی حمله بردند. سایر کابلیها هم با آنها متفق شدند و صندوقهای تفنگ ته‌پیر را که از کابل آورده بودند مع کارتوس^۱ زیاد به تاراج بردند و غارت سختی شد حتی فوج قندهاری مقیم هرات متوجه انبار آذوقه سپاه شده معادل ده خروار روغن به یغما بردند.

محاربه نهم : در این فرصت سپاهیان فوج هزاری به طرف همراهان سپهسالار که در سربرجهای ارگ مستعد دفاع بودند شلیک کردند. چند نفر به قتل رسید؛ من جمله جوان سیدی از اهالی کرمان که به همراهی میرزا بیضانام جاسوس افغان به هرات رفته بود بی گناه مقتول شد.

کلنل نظام الدین خان و ژنرال الیه‌الدخان که باطناً راضی به این حرکت و طغیان نبودند سایر افواج کابلی را به زور نصایح از همراهی و شرکت در شورش بازداشتند و خود را به سپهسالار رسانیدند. تیمورشاه خان نائب سالار که در بدو قیل و قال می‌خواست داخل ارگ شود و به سپهسالار صدمه رساند مشارالیه را راه ندادند و او مخوف برگشته ریاست یاغیان را نیز واگذار شده از دروازه خوش خود را به چهارباغچه رسانید و اسبهای مهیایی که در آنجا داشت سوار و با سه نفر همراهان خود به طرف مشهد روانه شد.

فوج یاغی که از همراهی سایر افواج مأیوس شدند با اسباب و اسلحه‌ای که تاراج کرده بودند روبه سربازخانه خود آمدند. در بین راه چهار صد نفر آنها که از طائفه شورشیان نبودند متفرق گشتند و ششصد نفر دیگر به سربازخانه رسیدند و به تدارک حرکت از هرات نان سفر پختند. لیکن فرامرزان سپهسالار مردانه‌وار تدبیر به کار برده به آن فوج هراتی نان و قند و اشیاء دیگر در آن روز به فتوای قاضی خورانید و فشنگ زیادی

به آنها داد و دو فوج دیگر هم از افواج کابلی و غیره با شش عراده توپ به اتفاق آنها فرستاد که حمله ور به سربازخانه فوج یاغی شوند.

سه ساعت به غروب مانده افواج مذکور به حکم دوه گری^۱ متوجه سربازخانه یاغیان شدند. در داخله دروازه قندهار هرات - سرتنده^۲ محله مهمندها^۳ - توپها را به سربازخانه چهره کردند^۴ و فوج هراتی با يك فوج کابلی از توپخانه جلو افتاده به سربازخانه رسیدند. شورشیان که آواز شیفور^۵ جنگ را شنیدند به دفاع پرداختند و چند شلیک پیاپی نمودند و از عقب سر هم توپچیهای کابلی که ضمناً^۶ از فوج هراتی در این خصوص رنجیده و با یاغیان رایگان^۷ بودند شلیک توپها را به جانب فوج مذکور نمودند. در آن بین بیست و شش نفر از فوج هراتی مقتول و چهارده نفر مجروح شدند. فوراً مطلب را دانسته شیفور کردند به توپخانه که به جهت دفع دشمن خودمان کفایتیم، لازم به آتشفشانی توپخانه نیست.

خلاصه از سپاه کابلی فقط دین محمدخان کبیتان^۸ گلوله از یاغیان به هر دو قلم پایش خورد که از آن صدمه چند یوم بعد مرد. اما از یاغیان چهار نفر به داخل سربازخانه مقتول شدند و سایرین از دروازه کوچکی که انگلیسها سال قبل آن وقایع در زیر گاو برج خاکستر از داخل سربازخانه به خارج مفتوح و احداث کرده بودند بیرون شدند و خود را به مزار سلطان میر عبدالواحد شهید رسانیدند. افواج وفادار هراتی و کابلی از بالای

۱- دوه گری فرمان نظامی افواج افغان است به عجله رفتن (حاشیه مؤلف).

۲- تنده : سرایشی.

۳- اصل : مندها.

۴- چهره کردند : نشان گرفتند ، مقابل نمودند.

۵- شیپور .

۶- ضمناً در این جا و چند جای دیگر این کتاب به معنای پنهانی به کار رفته است.

۷- رایگان : متفق، یکدل، هم رأی.

۸- کاپیتان، Captain.

برج بر آنها شلیک کرده یازده نفر از آنها را مقتول و مجروح ساختند و بعد از برج مذکور و برج خواجه عبدالله مصری دیوار خانه مزار را نشانه توپ قرار دادند. و از دروازه قندهار هم شلیک پیاپی به طرف مزار که شورشیان در آنجا بودند نمودند. از تمام گلوله های توپها به هنگام غروب يك گلوله به صندوقه بام عمارت از توپ بزرگ برج خاکستر خورد و سایرین به در رفت. اما به ملاحظات چندی سپهسالار رخصت اینکه افواج از شهر خارج شوند و به یایغان حمله ببرند نداد و تا دو ساعت از شب رفته به یایغان از بروج شهر گلوله بارید و آنها به واسطه عمارت و دیوارها محفوظ بودند. بعد از آنکه هوا تاریک شد از مزار خارج شده روبه راه روضه باغ و قصد رفتن وطن خود روانه شدند. و بسیاری از آنها دوتفنگ ته پیر با فشنگ بسیاری همراه داشتند که به وطن می بردند. الحاصل فردای آن شب چهارصد سوار مع توپ مأمور تعاقب یایغیا شدند و در هر منزل دو سه نفر از آنها را به چنگ آوردند. بعد محنتها و مشقتها زیاد پانصد و چهل نفر تحت ریاست کوماندان نظامی خود که با آنها متفق بود به ترك واندر رسیده به یایغان عمده آن محل ملحق شدند.

صبح روز این واقعه مؤلف با چند نفر همراهان و اقوام خود اول به مزار سلطان میر عبدالواحد شهید رفت. پنج نفر از مجروحین سخت سپاه یاغی را آنجا افتاده دید که گلوله کاری به آنها خورده بود و خون زیادی از بدن شان رفته، افتادگی و زخمی بودن آن بیچاره ها کم بوده که سارقین بی انصاف صبحدم آن شب به سروقت آنها رفته لباسهای آنها را درآورده بودند و این مطلب بسیار نامردی بود. در تفحص گوشه و کنار چند بسته فشنگ دیده شد که در نقب گذاشته بودند. مؤلف به همراهان خود گفت برداشتند و داخل به شهر شدیم. بازار آشفته بود و کابلیها از هراتیها کینه در دل داشتند و لندلند می زدند که چرا دیروز هراتیها به سپهسالار همراهی کردند.

از آنجا که به چهارباغ حکومت آمدیم سپهسالار را دیدیم که تازه از

ارگ آمده به دربار نشسته مبارکباد در فتح او گفته فشنگها را تسلیم نمودیم. در این موقع تفنگ و فشنگ زیاد که به دست اهالی و سپاهیان افتاده بود می آوردند و تحویل می دادند و جارچیان با احمدعلی خان کوتوال برای اعلان امنیت مأمور بازارها شدند. الحق روز قبل آن هم برای نگهداری صندوقخانه احمدعلی خان^۱ کفایت زیاد به خرج داده بود و خدمت و صداقت نمود.

تیمور شاه خان نائب سالار که هنگام شورش به طرف ایران رفته بود در منزل شبش دروازه فرسنگی هرات عطا محمد بیگ حاکم آن نقطه مشارالیه را دیده به عنوان مهمانی به منزل خود برد. شب که خبر شورش شهر رسید او را با همراهانش دستگیر نموده به سپهسالار و حکومت هرات اطلاع داد. مأمورین چندی آمدند. نائب سالار را گرفته به هرات آوردند و به کابل فرستادند.

القصة هرات به این ترتیب منظم شد ولی جسته گریختگان هر بوم و بر با سپاهیان یاغی که از هرات رفته بودند ملحق شده در نواحی اندر و به نقطه مرغاب که عموم یاغیان غلجائی بودند رسیدند و مهیای جدال با جنرال غلام حیدر خان شدند. مشارالیه نیز با عساکر خود در نقطه دند آب که آنجا را آب ایستاده هم می گویند با طایفه ترکی و هوتکی مصاف سختی داد و مختصر فتحی نمود و به طرف مرغاب که معسکر یاغیان بود شتافت. و در آن ایام که خبر شورش هرات و حرکت و الحاق سپاهیان فوج یاغی به یاغیان ترکی و اندری گوشزد امیر عبدالرحمان خان شد فوراً دو فوج پیاده نظام و چهارصد سوار رساله در ماه شوال از کابل به امداد جنرال غلام حیدر خان فرستاد. به هفتم ماه ذی قعدة هردولشکر به هم رسیده و در ۱۲ ذی قعدة با دسته ای از یاغیان که به کمک شورشیان دیگر می رفتند تلاقی کرده فتح نمودند و پس از این فتح یاغیان را تاب مقاومت نماند و در هر

۱- احمدعلی خان از طایفه جوانشیر کابل و خواص خیرخواه امارت افغانستان بود (حاشیه مؤلف).

نقطه طرف شدند ژنرال مذکور بر آنها غلبه نمود تا اواخر ذی‌عقده از بسیاری بی‌نظمی و نداشتن خوراکه جمعیت یاغیان پراکنده و پریشان شدند و ملا عبدالکریم فراراً به کرم رفت و فضل‌الله برادرش مقتول گردید. جنرال غلام حیدرخان بعضی از سپاه را مأمور اقامت به محل سکناي یاغیان نموده خودش با بسیاری سپاه عازم کابل شد. امیر عبدالرحمان روز ورود مشارالیه پروانه‌خان را با جمعی لشکریان [به] استقبال افرستاد و نشان الماسی به او مرحمت کرد و تیمورشاه خان را که از هرات محبوسانه به کابل آورده بودند به بدترین عقوبتی مقتول ساختند.

[رفتن ایوب خان به سوی هرات]

هم‌دراین روزها سردار محمد ایوب خان از طهران عزم حرکت به‌طور فرار نموده چند پاکت سربسته به تاریخ چند روز متصل از ایام آتیه که بیان حالت نفاقت او را داشت به نام مشیرالدوله نوشته به‌خانه گذاشت و خودش با هفده سوار از طهرا ن‌بدون اجازهٔ اعلیحضرت پادشاه ایران عازم سمت خراسان شد و قبل از حرکت خود به اتباع و صاحب‌منصبان فراری که در خراسان داشت ابلاغ کرده بود که به فلان روز با اسب و یراق مسلح در فلان نقطه حاضر باشید که ما هم آمده متفقاً به هرات برویم. حضرات مذکور در خراسان به‌تهیه و تدارك اسب و اسلحه [مشغول] شدند. اما سردار مذکور در بین راه به چند نقطه سیمهای تلگراف را قطع کرده شتابان رهسپار سمت مشهد بود. راه‌بلد نابلد او از عجله و بیم راه گم کرده سردار و همراهان او را به طرف جندق اصفهان برد و چند روز در آن بیابان سرگردان شدند. وقتی که^۱ فهمیدند راه غلط شده به نقطهٔ اول مراجعت کردند. بعد روانهٔ مقصد شدند و این مطلب باعث تفرقه و یأس منتظران مشهد و هرات شد. اولاً انگلیسها به‌طور سختی از دولت ایران



مطالبه گرفتاری سردار معظم‌الیه را می‌نمودند و ثانیاً وقایع‌نگاران خفیه و آشکار افغانستان به امیر عبدالرحمان خان راپورت حرکت سردار و بیان حال را دادند. به‌عجله تمام از طرف ایران به‌عموم امراء سرحد شرقی خراسان امر شد که مواظب راهها [بوده] و به گرفتاری سردار محمد - ایوب خان اقدام نموده مستعد باشند. و حکومت و سپهسالار هرات هم فوج رساله ترك سوار را که به سرحد غوریان ساخلو بودند به شهر احضار نمودند و در عوض فوج رساله «چهار یاری» را با پانصد سوار تحت ریاست اقه^۱ میراسماعیل و صاحب‌منصبان نظامی دیگر به غوریان فرستادند و سوار و پیاده زیادی نیز به سایر سرحدات که محل عبور از طرف ایران بود مقرر داشتند و دو فوج پیاده نظام از سپاه هرات مأمور حرکت و اقامت تا نقطه شبش نمودند.

در آن اثنا سردار معظم با همراهان سفر خود در علاقه خواف رسید. در سر اصطخر آبی فرود آمدند و آدم به قراء خواف فرستادند که اشیاء خوراکی و علوفه برای اسبان حاضر نماید. کدخدایان قراء راپورت ورود آنها را به میر درویش‌علی خان حکمران خواف دادند. مشارالیه با سوار و استعداد آماده‌ای که داشت قصد محاصره سردار را نمود. سردار و یاران او فهمیده یک ساعت قبل از رسیدن سواران آنها سوار شده به طرف کناره نمکسار متوجه شدند و خود را به نقطه کلند و چشمه مناب رسانیده و آب چشمه را به ضبط خود درآوردند و اسبها را به چرا سردادند. متعاقب آنها به فاصله یک ساعت چهارصد سوار سرحدی خواف و باخرز با بیرق افراشته و میردرویش‌علی خان و از طرف هرات نیز فوج رساله و سواره هرات که در حراست و گردش بیابان مشغول بودند رسیدند در حالتی که تمام اسب و آدم آنها تشنه و قریب به هلاکت بودند چون در آن نواحی آب خوردن جز در آن چشمه به هم نمی‌رسد. سردار و همراهان او هم با اسلحه ممتاز سرچشمه را گرفتند و کوهسار مرتفع نیز در جنب آن چشمه است که قدرت

وامكان حمله لشكريان طرفين نداشتند. ناچار رساله افغان به علامت بيرون و آواز شيفور سلامی كامل به سردار معظم گرفتند و استدعا كردند كه تو شهزاده ما مردمی، اسبها و خودمان را از تشنگی نجات بده، بعد آنچه بفرمایی اطاعت. سردار را بر آنها رحمت آمد. اسبهای خود را در آنجا گذاشته و خودش با همراهان قریب پنجاه قدم از دامن به ارتفاع كوه بالا رفتند و صدا زدند كه سواره افغان و ایرانی همه بی باك بیائید و خود را سیراب كنید. سواران به محض استماع این سخن مثل مور و ملخ روی آب ریختند، چون قلیل آبی است و بیست قدم بیشتر آبشار ندارد. قریب دو ساعت مرد و مركب افغان و ایرانی گرفتار آب خوردن بودند و اسبها اینقدر آشامیده بودند كه از رفتار و حرکت باز ماندند. در آن اثنا سردار معظم الیه یکی از پیشخدمتهای خود را با قرآنی از بالا نزد رؤسای سپاه افغانه فرستاد كه هر گاه از صدق دل با من هم عهد شده اید این قرآن را بوسیده مهر نمائید تا موجب اطمینان من بشود. پیشخدمت وقتی به پائین رسید قرآن را رؤسا گرفته بوسیدند و خود آورنده را هم دستگیر نمودند. سردار از بالا آواز داد كه قاصد را بند و زندانی نیست، به مفاد [آیه] کریمه كه حق تعالی می فرماید ماعلی الرسول الا البلاغ هر گاه قبول پیمان نمی كنید آدم مرا نگیرید. صاحب منصبان سوار هرات كه هر کدام نطق مخصوصی ایراد كردند كه دال عداوت بود. عظیم نام رساله كه به نشاء چرس^۱ مبهوت بود سخنان لغو نسبت به سردار و همراهانش گفت. مشارالیهم كه هریك در غیرت و شجاعت یگانه دهر بودند طاقت به استماع نیاورده صدا زدند كه ای سواران ایرانی! چون ما نمك دولت ایران را خورده ایم و به قتل و صدمه شمایان راضی نیستیم شما از میان سپاه افغانستان به يك كنار بروید كه اینك شروع به جنگ خواهد شد.

سواران با خرسی و خوافی به زودی خود را كنار كشیدند و سردار

معظم‌الیه اولین تفنگی که زد گلوله‌اش به‌دهان آن چرسی^۱ خورد و گلوله تفنگ دوم به‌پیشانی سعید محمدخان ممیزکی مروی وارد آمد و جنگ در پیوست. نعش سیدمحمدخان درمیان چشمه افتاد و سواران افغانه اسبهای خود را گذاشته متفرق شدند و ده اسب و بیست و دو آدم به‌قتل دادند و از طرف سردار با اینهمه شلیک پیاپی افغانه فقط سردار محمدنعیم‌خان زخم گلوله برداشت و به‌دو نفر از صاحب‌منصبان هم جزئی جراحی رسید.

القصة سپاه افغانه که از این طرف حریف نشدند به‌میدان دور جمع‌آوری کرده یک دسته پیاده از طرف مشرق و پشت کوه بالا رفتند و به‌بالای سر سردار و همراهانش نقطه‌ای را متصرف شدند و گلوله‌ریزی از طرفین در کار بود الی دو ساعت از شب رفته. آن وقت سردار به‌همراهان خود گفت: دو نفر جانفدا می‌خواهم که با خصم طرف مجادله باشند تا ما خود را به‌خاک ایران برسانیم.

همراهان سردار در این نقطه از این قبیل بودند:

نائب سالار، حفیظ‌الله‌خان، ژنرال تاج‌محمدخان ولد ارسلان‌خان غلجائی، برکت^۲ محمدنورخان، دو نفر از سرداران درانی، دو نفر پیشخدمت و دو نفر از کبیته‌های^۳ سابقش و سایرین مستخدمین اجزاء مذکور بودند. امیر محمدخان پیشخدمت و محمدنورخان با یک نفر دیگر قبول جانفدایی کرده در آن محل ماندند و سردار با سایر همراهان میان اسبهای افغانه درآمده چند اسب خوب انتخاب کردند و سوار شده رو به مراجعت به‌سمت ایران نهادند، چون به‌اسبهای خودشان تاب سواری نمانده بود.

الحاصل آن سه نفر تا صبح به‌تفنگ زدن مشغول بودند. وقتی صبح

۱- چرسی: معتاد به‌حشیش.

۲- برکت ظاهراً همان برگد brigadier است.

۳- کبیتهان: کاپیتان Captain

دمید، محمد نورخان هم با نوکر خود به‌اسبی سوار شده به‌داخلهٔ خاک هرات رفت و یک نفر دیگر باقی ماند. آن هم یک ساعت از آفتاب گذشته دستگیر شد و در محل اقامت سردار که فشنگ زیاد و تقریباً چهارصد عدد مسکوک طلا ریخته بود و مخصوصاً برای اظهار استطاعت گذاشته بودند تماماً به‌ضبط سپاه افغانه درآمد و به‌تعاقب سردار تا خاک ایران رفتند و رد را بردند تا نقطه‌ای که سردار خرگوشی صید کرده بود. بعد از آن رو به‌مراجعت نهادند و تفصیل را به‌هرات راپورت داده آن اسیر را هم فرستادند.

برکت نورمحمدخان که یکی از شجاعان عالم بود و داخلهٔ هرات تا نقطهٔ پاشدان سه فرسنگ آن طرف شهر هرات رفته به‌خانهٔ یکی از آشنایان سابق خود ورود کرده بود. سپهسالار و حکومت اطلاع یافته انبوهی به‌گرفتاری او فرستادند. مشارالیه در منزل میزبان خود محاصره ماند. اما مردانه‌وار بیرون آمده با تفنگچهٔ ششلوله دو نفر را کشت. در آن وقت چند زخم گلوله بر او وارد آمده دستگیر شد و او را به‌شهر آورده شکمش را دریده به‌سقف چهارسوق آویختند.

از این طرف سردار محمد ایوب‌خان به‌عشر دوم محرم سال بعد با تغییر لباس وارد ارض اقدس شد. مؤلف نیز جهت انجام کاری و مخصوص زیارت از هرات آمد. سراغ سردار را در منزل سردار محمد هاشم‌خان داشت. روزی که عموم اعیان خراسان و افغانستان به‌دیدن معظم‌الیه رفتند، مؤلف حضور پیدا کرده استماع سرگذشت سردار را می‌نمود که می‌گفت: پس از مراجعت به‌سرحد خواب همراهان من هر کدام به‌سمتی افتادند و جهت تفریق، تشنگی همراهان و بی‌آبی آن صحرا بود. اثر اراضی شورزار و نمکسار هم عطش را زیاد می‌کند. در بیابانی رسیدم که جز دو نفر همراه نداشتم. شدت تابش آفتاب و تشنگی مرا بی‌حال کرد. سایه و سرپناهی هم به‌هم نمی‌رسید. در سایهٔ بته خاری سرم را گذاشتم و بی‌حال شدم. یکی از نوکران اسبها را نگهداشت و دیگری در بیابان به‌جستجوی

آب رفت. پس از ساعتی شبانی را پیدا کرده قدری دوغ و آب تحصیل نموده آورد. خوردیم و روبه راه نهادیم تا به آبادی رسیدیم.

[سرکشی سردار محمداسحاق خان]

در سنه ۱۳۰۵ مسیحی مطابق ۱۸۸۸ مسیحی سردار محمداسحاق خان پسرعموی امیر عبدالرحمان خان [و] پسر مرحوم امیر محمد اعظم خان که والی ترکستان ازبک و در سلسله فقر به طریقه قادری قدم نهاده بود، با بزرگان بلاد ترکستان بنای سلوک و آمیزش و محبت را گذاشته اوامر سختی که از امیر عبدالرحمان خان می شد انجام آن را به طفره و اهمال می گذرانید و نمی خواست که غیر رأی خودش تکلیفی به اهالی ترکستان شده باشد. لهذا امیر عبدالرحمان خان بنای سختی را گذاشته و مأمورین چندی به مرکز حکومت او فرستاد که دخالت در امورات نموده رواج حکم امارت را بدهند. آن هم رنجیده خاطر شده سران سپاه و بزرگان ترکستان را با خود متفق و هم عهد ساخته برضد امیر عبدالرحمان خان اقدام نموده و علم اقتدار افراشت و ولایت خود را به امارت تبدیل کرد و عموم اهالی ترکستان معظم الیه را امیر خطاب کردند و راپورت این مطلب به امیر عبدالرحمان خان رسید و در کابل به تهیه و تدارک سپاه فراوان و دفع سردار محمداسحاق پرداخت.

[سپردن رکن الدوله ایوب خان را به قونسول انگلیس]

در ماه صفر این سال حکمی از دارالخلافه به نواب والا رکن الدوله والی خراسان صادر شد که سردار ایوب خان را با همراهانش دستاخ نظر نموده به قونسول انگلیس مقیم مشهد بسپارد. و چون انگلیسها به انواع تدابیر رأی رجال دولت علیه ایران را از نگهداری سردار محمد ایوب خان و همراهانش منصرف نمودند و مقصودشان این بود که سردار معظم الیه را از ایران به هندوستان ببرند و تحت الحفظ خود نگهدارند، برای اظهار

تهدید همیشه نسبت به امیر عبدالرحمان. یعنی شیری به زنجیر داشته باشند که اگر ببر موافقت با رأی آنها نکند شیر را به مخالفت او وادارند و بدین لحاظ همیشه در قید اطاعت آنها باشد و هم بیشه [را] که به ببر سپرده اند از حملات شیر ایمن گردانند.

القصة نواب رکن الدوله چون دید همراهان سردار جمعی شجاعان مسلح و دلیران نامی افغانستان اند تدبیری کرده فوج مسلحی در توپخانه ارض اقدس مخفی نمود و جمعی از اجزاء و سربازان و سواران حاضر رکاب خود را به اطراف دارالحکومه واداشت و سردار معزی الیه را به ارگ احضار نمود، بدین امیدواری که حکم حضرت همایونی شده به شما و همراهان شما خلعت داده شود و برای رفتن به هر جانی مختار باشید. سردار تمام صاحب منصبان و اجزاء معتائی که داشت همراه خود به ارگ برد. وقتی نزدیک عمارت دارالحکومه رسیدند فوج مخفی شیفورزان از عقب سر رسیدند و فوج پیاده و سواره دیگر از پیش رو تمام آنها را محاصره نموده در میان گرفتند و گفتند: سردار تنها وارد اطاق ایالت شود. سایرین هم تماماً یراق و اسلحه ای که همراه دارند تسلیم نمایند. سردار بی باکانه به ملاقات والی رفت و همراهانش که متجاوز از دویست و پنجاه نفر بودند لاعلاج اسلحه خود را دور انداختند. واستدعای بیان مقصود ایالت را نمودند جواب به آنها داده شد که تاکنون در حفظ و حمایت دولت ایران بودید، از حالا باید سپرده نمایندگان دولت فخریه انگلیس شوید و نگهداری و مخارج خود را از آنها بخواهید، و به هر کجا شما را بخواهند ببرند مختارند.

سردار محمدایوب خان ناچار قبول نمود، چرا که دیگر رونداشت بعد از فرار مجدداً به طهران برود و شرفیاب حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران شود و بعضی ملاحظات دیگر نیز در ضمن بود که معزی الیه به جنرال مکین انگلیس قونسول مقیم مشهد تسلیم شد و اراده حرکت از راه طهران و بغداد به طرف هندوستان نمودند، و از خراسان پس از چند یوم رفتند

و مخارج راه آنها تماماً از قونسولگری انگلیس منظور شد. سردار محمد هاشمخان و سردار محمد طاهرخان پسران سردار محمد شریفخان که مهاجرت به خراسان نموده و املاک و مزارع و منازلی در مشهد داشتند به تصدیق اهل خبره وجه املاک آنها نیز از قونسولگری داده شد و حکماً به اتفاق سردار محمد ایوبخان از ایران متوجه هندوستان شدند.

[تعیین حدود خواف و باخرز]

محمد آقانام لنگ اولاد حسنخان شاملو که چندی قبل از مشهد به هرات رفت و قبالات قدیمی که صحت و سقم آنها معلوم نبود از قنوات و مزارع بایرۀ سرحدی خواف و باخرز تقدیم حضور عبدالرحمان خان نمود. من جمله از نقطۀ هشتادان بین کرات و غوریان در آن قباله‌ها بعضی قنوات درج بود، باعث اختلاف حدود معینه سرحدی ایران و افغانستان شد و فاغنه به ضبط تمام هشتادان اقدام کردند و ایران هم به ملاحظۀ حدود و ثغور سایر نقاط به آبادی موسی‌آباد و خوش‌آبه سرحد خواف و ایوبی و قنوات هشتادان سرحد باخرز که ضمیمۀ ملک خود می‌دانستند پرداختند و مذاکرۀ تخطی افاغنه را بادولت انگلیس نمودند. لهذا از طرف دولت فحیمۀ انگلیس ژنرال مکین قونسول مشهد مأمور تعیین سرحدات مزبور شد و از دولت علیه ایران جناب میرزا محبعلیخان ناظم‌الملک کارگزار خراسان که سید جلیل و امین دولت بود با جناب میرزا جهانگیرخان خلف ارجمند خود و میرزا محمدعلیخان سرتیپ مهندس بامیرزا عبدالرحیمخان کاشف‌الملک حالیه خلف ارشدش و نواب حاجی مهدیقلی میرزای سهام‌الملک برای فیصلۀ این مطلب مهم روانۀ باخرز شدند.

واز امارت افغانستان جنرال غوث‌الدینخان با دو سه نفر از قضات و خوانین محترم هرات بدان نقطه مأموریت یافتند. و با هر کدام مختصر اجزایی از ملکی و نظامی همراه بودند که اگر کار به مجادله بکشد خالی از

استعداد نباشند.

اجتماع مأمورین مذکور به سرحد مزبور شده متجاوز از پنج‌ماه طول کشید. تا اواخر سنه ۱۳۰۵ تعیین حد و سنون سرحدی خواف و باخرز از طرفین شد. بدین قرار که :

قنات عمدۀ هشتادان در تصرف ایران باقی مانده و یازده رشته قنات بایره و غیره به ضبط افغانه درآمد و نقطۀ ایوبی نیز در ید ایرانیان ماند و بروج علامت را همه جا ساخته رو به نمکسار بین خواف و غوریان پیش می‌رفتند، تا نقطه‌ای که او را تیغۀ یال‌خر می‌گویند و چشمۀ زنگل آب در نزدیکی آن است به کنار نمکسار علامت را روی آن تیغه گذاشتند که سمت غربی آن ملک ایران باشد و جانب شرقی جزو افغانستان شود. قراردادنامه به همین تعیین با فصول چندی نوشته رد و بدل نمودند و از طرف ایران علیمردان خان نصرت‌الملک حکمران ایل تیموری مأمور آبادی هشتادان شد، و قلعه‌ای در آن نقطه ساخت موسوم به کلاغ پرده. و نیز میر محمد صدیق - خان پسر میر منصور خان خوافی اقدام به آبادی مزارع موسی‌آباد و خوش‌آبۀ سرحد خواف که ملک موروثی اوست نمود. و مأمورین دولتی در اواخر این سال عزم حرکت از سرحدات مزبور نموده هر کدام به جانب مقصد خود شتافتند.

توضیح آنکه عموماً شهادت ملکیت را از قبور اموات خواستند که در لوح قبرستان اگر اسامی اموات ایرانی باشد ملک ایران و اگر افغان باشد جزو افغان محسوب شود. اجزاء انگلیس شبانه لوحی درآوردند از قبرستان کهنه که نوشته بود فلان زید باخرزی، اما به تدابیر مخصوص او را تغییر داده فلانی نام غوریانی نوشتند.

محاربه دهم

[جنگ سردار محمد اسحاق خان با سپاهیان امیر عبدالرحمان خان]

در سنه ۱۳۰۶ هجری مطابق ۱۸۸۹ مسیحی مطلب مهمه افغانستان حرکت سردار محمد اسحاق خان از ترکستان ازبک به قصد جنگ با امیر - عبدالرحمان خان و تسخیر کابل بود که به همراه خود چهار فوج پیاده نظام و بیست و چهار عراده توپ و صد و پنجاه نفر توپچی و دو فوج رساله و پنج بیرق خاصه دار و دوهزار سوار داشت و نیز دو فوج پیاده نظام تحت حکم جنرال نجم الدین خان و سردار دلاور خان مقدمه الجیش فرستاد. و صاحب منصبان و خوانین نظامی که همراه سردار معظم‌الیه بودند :

سردار محمد اسماعیل خان پسرش رئیس قشون بود که به فتح شبرغان مأمور شد و بعد از تسخیر آن نقطه متوجه میمنه گردید، به جلو گیری و دفع جنرال رستم خان که از آن طرف می آمد. و نبودن او در اردوی پدر باعث صدمات زیاد شد و جنرال محمد حسین خان بربری الاصل و طیقون شاه خان ژنرال و افراسیاب خان کرنیل و فضل الدین خان کرنیل و میرزا یعقوب علی - خان و میرزا علی گوهر خان و بعضی خوانین دیگر در رکابش حضور داشتند. و در بلاد ترکستان آنچه قشون متفق الرأی دارا بود متجاوز از پنج فوج سپاه پیاده نظام و یک فوج رساله و هزار سوار و شش بیرق خاصه دار نبودند، اما اهالی ترکستان ازبک مایل همراهی و طالب فتح سردار بودند.

و نیز در آن روزها جنرال شربتعلی خان که فرستاده سردار محمد اسحاق خان بود در میمنه سپاهیان را به خود متفق ساخت. اما رستم خان ژنرال امیر عبدالرحمان خان مأمور میمنه شد و با عجله تمام در آن شهر ورود نمود و سپاهیان را به مواعید امیر عبدالرحمان خان امیدوار نمود و شربتعلی خان را دستگیر کرده به طرف هرات فرستاد و در بین راه سید حسن

نام رساله کابلی او را کشت. و این خبر گرفتاری شربتعلی خان بر قدرت امیر افزود.

از آن طرف امیر عبدالرحمان خان لشکری مرکب از چهار فوج رساله و نه فوج پیاده نظام و شش بیرق خاصه دار و بیست و چهار عراده توپ از راه بامیان مأمور دفع و جلوگیری سردار محمد اسحاق خان نمود، در تحت ریاست جنرال کتال خان و کوماندان عبدالحکیم خان و جنرال فیض محمد خان و کرنیل عبدالحیات خان که صاحب منصبان عساکر مذکور بودند و هزار سوار از نظامی و ملکی مقدمه الجیش فرستادند. و پس از چند روز متعاقب آن چهار فوج پیاده نظام از سپاه خاصه حضور مع دوازده عراده توپ تحت فرمان غلام حیدر خان نائب سالار و میرسید شاه خان جنرال از تشیع کابل که مایه فتح شد و دو رجمت رساله که عبارت از هفتصد سوار باشد مأمور محاربه سردار محمد اسحاق خان نموده از کابل روانه داشت، اما مقدمه الجیش اردوی بزرگ سپاه امیر عبدالرحمان خان در نقطه دشت سفید به سی فرسنگی کابل با طلایه سپاه سردار محمد اسحاق خان تلاقی کرده محاربه سختی نمودند. پس از کشتار زیاد طرفین که اردوی بزرگ رسید عساکر سردار محمد اسحاق خان با کمال رشادت یکی از قلعه جات را سنگر قرار داده خود را محافظت نمودند. اما نجم الدین خان جنرال با سردار دلاور خان فرستادگان سردار محمد اسحاق خان در این نقطه دستگیر شدند. و از آن دشت سپاه امیر عبدالرحمان خان بلاممانعت به سمت ترکستان عبور نمودند. هم در آن روزها امیر عبدالرحمان خان سردار عبدالله خان توخی را از بدخشان و قطغن که حاکم آن نقاط بود با چهار هزار سپاه پیاده و سواره مأمور امداد و پیوستن به لشکریان کابل نمود. سردار مزبور با سپاه مذکور با عجله زیاد حرکت کرده عازم محل مأموریت خود شد و اردوهای عساکر امیر عبدالرحمان خان یوم ۱۶ محرم ۱۳۰۶ در نقطه ایلیک* به یکدیگر پیوستند و به تاریخ ۲۲ محرم به دره غزنی گک* سه فرسنگی تاشقرقان با سپاه سردار محمد اسحاق خان روبه رو شده، جنگ شروع کردند

و توپخانه طرفین به جانب یکدیگر بنای آتشفشانی را گذاشتند. لمؤلفه :
 در آن دره لشکر بیاراستند
 به آرایش لشکر بی شمار
 بر آراست توپ و برافراخت چنگ
 ز تیغ و تفنگ اندر آن رزمگاه
 سران سپه را ز فریاد کوس،
 دلیران کابل زمین هریکی
 شجاعان فوج هری زان میان
 مهیا سراسر به جنگ و جدال
 وز آن سوی صاحب دل کامران
 صفی بست بالشکر کینه خواه
 صف آرای آن سپاه گران
 سوار و پیاده چو شیر و پلنگ
 علمها ز هر سو برافراختند،
 نخستین زانبوه جیش یمین،
 به هیکل قویتر ز دیوان قاف
 به دستش یکی تیغ چون آفتاب
 میان دو لشکر به میدان ستاد
 بگفتا که ای افسران امیر
 منم نوکر شخص اسحاق خان
 به بدخواه او حاضرم بهر جنگ
 ز لطف خدای جهان آفرین
 نتابم رخ از جنگ نام آوران
 شما را بود عبد الرحمن امیر
 هر آنکس بود مایل جنگ من
 گذارد قدم در صف کارزار

ز جا از پی رزم هم خاستند
 سپهدار کابل ز سمت یسار
 که با جیش بلخ اندر آید به جنگ
 زمین گشت رخشان تراز مهر و ماه
 رخ لاله گون گشت چون سندروس
 نماینده بیش از اندکی
 همه در پی نیکنامی روان
 چو لب تشنه جویای آب زلال
 سپهدار افواج اسحاق خان
 به دشمن شد از هر طرف سدره
 در افگند شوری به نام آوران
 مسلح روان رو به میدان جنگ
 به پیکار هم اسب کین تاختند
 در آمد سواری چو شیر عرین
 طلبکار هم رزم اندر مصاف
 مسمی به کرنیل افراسیاب
 زبان را به هل من مبارز گشاد
 بیایید میدان پی دار و گیر
 به اقبال او گشته ام هم عنان
 که کوبم سر دشمنش را به سنگ
 کمر بستم اکنون به پیکار و کین
 نترسم ز خیل سپاه گران
 ز سردار و افسر صغیر و کبیر
 در آید به میدان به آهنگ من
 هنر یاد گیرد ز مردان کار

ز صاحب‌دلان سپاه امیر
مگر نامداری به رخ چون قمر
ز سادات کابل به منصب جتن
درآمد شتابان ز خیل سپاه
ز آل نبی (ص) میرا قبا به نام
دلیر و هنرور چو سام سوار
که در غزوۀ پنجاه بیدرنگ
ز نام‌آوران بود رزم آزمای
چو شیر اندر آمد به آوردگاه
چو دیدش برخویش افراسیاب
نه مقصود من بود پیکار تو
به میدان از آن آمدم بی‌درنگ
به یک حمله جانش نمایم تباه
کز آن قصه در صفحه روزگار
تو آل رسولی و من چاکرم
به جان توأم تیغ باشد حرام
گران حرفش آمد به آن نامور
سپهدار ما را از آن است ننگ
منش پیش‌جنگم در این کارزار
از این گفته افراسیاب دلیر
بیاراست تیغ و د رافراخت دست
کنون حاضر من از برای ستیز
که گر پیشدستی شود زان من
ز تقریر او سید حق پرست
بر آورد شمشیر کین از غلاف
بیفشرد پاهای خود در کاب

نشد کس به میدان پی‌دار و گیر
که والا گهر بود و نیکو سیر
دلارام و خوش‌وضع و نیکو سخن
غضبناک رو جانب رزمگاه
یکی تیغ رخسندۀ اش در نیام
به سرپنجه خویش امیدوار
دلیرانه با روسیان کرد جنگ
یکی توسن ابرشش زیر پای
نظاره کنان از دو جانب سپاه
بگفت ای نکو چهره بدرکاب
نه هم‌رزمی من بود کار تو
که آید سپهدارم از بهر جنگ
به چشمش کنم روز روشن سپاه
بماند به هر کشوری یادگار
ز جان بنده در گه داورم
کنون جانب لشکر خود خرام
بگفتا که ای ملحد خیره سر
که تنها شود هم‌نبردت به جنگ
بیا تا بگردیم مردانه‌وار
برآشت چون پهلوی شیر گیر
بگفتا که ای سید خود پرست
بزن ضربت را به شمشیر تیز
تو را سر نماند به اقلیم تن
ز غیرت خروشید چون پیل‌مست
چو خیل دلیران به روز مصاف
سپر بر سر آورد افراسیاب

به بدخواه سلطان خود از غضب
 که اندر دم آب سنگ گران
 وز آن جبهه دشمنش گشت ریش
 به جای سپر سر دم تیغ داد
 تو گویی سر او به پیکر نبود
 شد از جوهر جان خود غرق خون...
 چنین داده تفصیل آن رزم کین
 نگون گشت از تو سن خوش خرام...
 به خونخواهی آن سعادت قرین
 لوای دلیری برافراختند
 به نیروی یزدان مظفر شوند...
 به تیغ و تفنگ و عمود گران
 نمودند یاری به افراسیاب...

بزد تیغ را آن قریشی نسب
 سپر مانع تیغش آمد چنان
 سر تیغ آن اندکی رفت پیش
 پس آنگاه مردانه گردن گشاد
 چو شمشیر خصم اندر آمد فرود
 بیفتاد از اسب تن واژگون
 ریاضی به تاریخ سحر آفرین
 که چون میر آقای فرخنده نام
 در آن دم سواران کابل زمین
 سوی رزمگه اسب کین تاختند
 که بر قاتلش حمله آور شوند
 ولی فوج قزاق اسحاق خان
 رسیدند از هر طرف چون عقاب

چون لشکریان سواره و پیاده سردار محمد اسحاق خان هم عهد و هم
 قسم به ثبات قدم در رشادت بودند دلیرانه جنگیدند به طوریکه آن دو فوج
 رساله سردار محمد اسحاق خان بر تمام سواران نظامی طرف مقابل غلبه
 نموده آنها را عقب نشانیدند و افواج پیاده او نیز بر تمام آن سپاه حاضر
 میدان که از طرف امیر عبدالرحمان خان بودند فایق آمدند و شکست
 خوردگان سپاه امیر عبدالرحمان خان روبه فرار نهاده بنه و توپخانه خود را
 از دست دادند و سپاه سردار محمد اسحاق خان مظفر و منصور به تاراج
 خیمه ها و دواب اردوی شکست یافته پرداختند. نظم:

از این فتح گردید بس شادمان
 سپاهش به غارت گشادند دست
 یکی را پلاس و نمود روی دوش
 یکی با رفیقان به فکر دغل

...سپهدار اردوی اسحاق خان
 چو دیدند بردشمن آمد شکست
 یکی بود از ذوق اندر خروش
 یکی داشت صندوق زیر بغل

یکی خیمه می برد با صد شتاب
 یکی را قطار شتر زیر بار
 یکی را بسی پول آمد به چنگ
 یکی مشک پر شیر در بر کشید
 یکی گوسفندی به تاراج برد
 ز دشمن یکی اسب و جوشن گرفت
 همه بی خبر از جفای سپهر
 ریاضی به تاریخ گوهر نثار
 که در دم سپاهی ز سمت یمین
 چو از پی به امداد می آمدند
 چهل صد نفر بود تعدادشان
 رسیدند و دیدند آن حال را
 بگفتند ما را چه جنگ و جدال
 بهست آنکه یکباره از خاص و عام
 بدینگونه بستند عهدی متین
 شتابان فرستاده نامور
 به نزد سپهدار کابل رسید
 همه گفته های سپهدار خویش
 برد آن سپهرا زمینان جنگ
 سپهدار کابل ز راه غرور
 بدیدش ستاده سواره به دشت
 سوی لشکر خویشان کرد روی
 شما جمله مردان نام آورید
 ببینید کز دشمنان یک نفر
 شما مردمان را مگر نیست ننگ؟
 سلامی گرفتید و تابع شدید

یکی قطع می کرد از پی طناب
 یکی استری برد دیگر حمار
 یکی برد اسباب توپ و تفنگ
 یکی کشک سائیده بر سر کشید
 یکی از سران سپه تاج برد
 یکی دبه پر ز روغن گرفت...
 که بر روی شان بسته شد باب مهر
 چنین گفت تفصیل آن کارزار
 فرستاده شاه کابل زمین
 همه غرق فولاد می آمدند...
 به همراه بسی توپ آتش فشان
 بدانگونه برگشته اقبال را
 به خصمی که باشد شکستش محال
 نماییم بر بیرق او سلام
 سلامی گرفتند در دشت کین...
 که بد مولوی نام و نیکو سیر
 تو گویی به گلزار بلبل رسید
 بیان کرد و آن گاه افتاد پیش
 به نزدیک سردار خود بی درنگ
 چو نزدیک سردار آمد ز دور
 همان ساعت از مهر بر کینه گشت
 بگفتا که ای لشکر جنگجوی
 برازنده لشکر و کشورید
 شده رهنمای شما سر به سر...
 که در روز پیکار ناکرده جنگ
 سوی خصم چون برق لامع شدید...

به‌پیکار دشمن نه‌اندر نفاق
جدا مانده از لشکر خویشتن
بگیرید اطرافش از چارسو
نشاید به‌پاس نمک خدمتی
کشیدند شمشیر کین از نیام
دلیران کابل به‌عزم قوی
که شد واژگون حالت توسنش
نمودند یکباره آغاز جنگ
چوسیماب‌لرزنده شد دشت و کوه
فتادند و گشتند در دم هلاک
چوشد این جسارت ز خیل سپاه...
پنه برد در ملک افراسیاب...
کنون در سمرقند باشد مقیم...

کنون گر شما را بود اتفاق
در این دشت سردار لشکر شکن
قلیلی سوارند همراه او
از این وقت بهتر به‌ما فرصتی
سپهدار را چون سخن شد تمام
دویدند یکسر سوی مولوی
نمودند آغشته در خون تنش
پس آنگاه با تیغ و توپ و تفنگ
ز شلیک پی در پی آن گروه
زیاران سردار جمعی به‌خاک
به‌سردار نام آور نیکخواه
ز جیحون گذر کرد با صد شتاب
بیاسود از دشمن و ترس و بیم

القصة پیشامد کار سردار محمد اسحاق خان این شد و کلیه عیال و اطفال و نقود ذخیره که داشت قبل از وقت به‌خاک سمرقند فرستاده بود، اما عمده سبب فرارش از آن میدان به‌اشتباه این بود که گمان کرد سپاهش به‌کلی شکست خورده متفرق شده‌اند و مانعی در جلوگیری خصم نبوده، غافل از این که لشکریان امیر عبدالرحمان خان واقعاً به‌عزم سلام آمده بودند و چون او را بی‌استعداد جنگی و از سپاهش دور دیدند موقع به‌دست آورده فرصت را غنیمت شمردند که برضد او اقدام نمایند والا هرگاه سردار معزی‌الیه می‌دانست که در میدان فتح و نصرت نصیب لشکریان او شده، فرار اختیار نمی‌کرد. هرآینه از طرف دیگر [اگر] خود را به‌سپاه فاتح خود می‌رسانید، یا به‌داخله بلاد متصرفه‌ای که داشت می‌رفت به‌زودی خصم را براو دستی نبود. و در این مورد بی‌احتیاطی محمد حسین خان جنرال سپهدارش هم دخیل بود. چرا که اولاً باید اینقدر بی‌باک به‌جانب دشمن

نمی‌رفت که يك فرسنگ و نیم متجاوز سپاه از سردار خود دور بیفتد. ثانیاً وقتی سپهدار مدعی اظهار اطاعت و سلام کرد می‌باید یا خود آن سپهدار را نزد خود نگه می‌داشت، یا سپاهش را توقیف می‌کرد. معلوم است سپاه و صاحب‌منصب دشمن که مکمل با اسلحه و توپخانه ممتاز به‌جنگ بیایند تا مجبور نشوند سلام نمی‌کنند. و بعد از سلام هم سپاهی که با صاحب‌منصب جنگیده کامل خود مستعد باشند و توپ و اسلحه خود را از دست نداده باشند و فرصت هم ببینند چرا برضد دشمن نکوشند؟

الحاصل عدد مقتولین در این جنگ از طرفین [از] هزار و نهصد نفر متجاوز بود و به این تفصیل فتح کلی و سلطنت جدید قسمت امیر عبدالرحمان - خان شد و كلك تقدیر چنین نگاشته بود که روی داد. اما بسیاری لشکریان شکست خورده از سوار و رساله و غیره که قبل از ظهر شکست یافته بودند، به‌عجله زیاد بعضی به اوطان خود و بعضی به کابل رفتند.

از انتشار این خبر اهالی و سپاه کابل در خیال شورش شدند، لیکن فردا خبر آن فتح نمایان رسید و شلیک فراوان کردند که سبب اسکات مردم بشود، و به تمام بلاد افغانستان مژده فتح را رساندند و دستور العمل به جنگ و چراغان دادند.

اقتدار امیر عبدالرحمان خان در تمام نقاط افغانستان و ترکستان ازبک زیاد و در تدارك حرکت از کابل به سمت ترکستان ازبک شد، و در ماه صفر با بسیاری از سرداران و رؤسا روانه مقصد گردیدند و سردار حبیب‌الله خان پسر ارشد خود را در کابل جانشین قرارداد.

[کشتار مخالفین و سوء قصد به جان امیر در مزار شریف]

وقتی امیر عبدالرحمان خان به بلخ و شهر مزار و رود کرد بزرگان قبایل و تجار محترمی که با سردار محمد اسحاق خان در آن صفحات معیت داشته و امداد او را کرده بودند تماماً را دستگیر و مقتول نمود، و اموال

آنها را به ضبط خود درآورد. اما میرسلطان مراد قهندزی گریخته به خاک روس رفت. و از این ممر مبلغهای کلی امیر معظم‌الیه عاید داشت. و به غلام حیدر خان رتبه سپهسالاری داد و قلعه محکمی در نقطه دهمادی^۱ يك فرسنگی شهر مزار بنیاد و بنا نهاد که همه وقت سپاه نظامی و توپخانه و ذخیره لشکری در آن جا باشد.

و نیز فرمانی به هرات فرستاد که سه فوج جدید از جوانان لایق نظام گرفته به زودی روانه ترکستان نمایند. سپهسالار هرات سه فوج مذکور را گرفته مشق آموز نمود و به ترکستان فرستاد.

روز ۱۲ ربیع الثانی امیر در کناره راه شوسه که قرب باغ جدیدی واقع است حاضر و به سان دیدن افواج مشغول شد. فوج اول دفیله کنان دوتا دوتا از حضور گذشتند. از فوج دوم دسته اول گذشت. دسته دوم در عبور بودند که بغتناً ابراهیم شاه نام سرباز چرسی^۲ از اهالی قریه شیوان هرات، که او و رفیقش را عنفاً داخل نظام کرده بودند، از صف سپاه خود را خارج ساخته به کناره جویباری که تازه غرس اشجار شده بود به زمین نشست و تفنگ به جانب امیر دراز نموده سینه او را هدف گلوله قرار و آتش داد. امیر که بالای صندلی نشسته بود گلوله از زیر بغلش رد شده به غلام بچه‌ای که عقب سرش ایستاده بود خورد و ضارب مجدداً فشنگ به تفنگ گذاشت که بزند. صاحب منصبان نظامی حضور فرصتش نداده پیش دویدند و با تلوارها^۳ و کریجهای^۴ نظامی او را قطعه قطعه کردند. امیر معظم‌الیه که خاموش مانده بود به اشاره دست خیلی سعی کرد که ضارب را نکشند بلکه محرك او شناخته شود، اما مفید نیفتاد. بعد به ایلخانی بربری که پشت سرش ایستاده بود امر کرد آن غلام بچه بی گناه غرق خون را بردارد. افواج اردل سواره و پیاده امیر که در اطراف دور و نزدیک حضور

۱- دهمادی اکنون هم قلعه نظامی است.

۲- چرسی: حشیشی.

۳- تلوار: نوعی شمشیر.

۴- کریج: کار سرتفنگ.

داشتند به عجله هر چه تمامتر خود را به امیر رسانیده، اطراف او را احاطه کرده روی تخت فیل نشانیده به سمت دهدادی بردند.

فوج دوم جدیدی هراتی هم تماماً خود را تقصیری^۱ دانسته، ترک اسلحه کرده، میان آفتاب سرها را برهنه نموده ایستاده تا دو ساعت به غروب مانده که امیر معظم‌الیه دستور العمل فرستاد که ده نفر پس فیل^۲ و ده نفر پیش فیل آن سرباز نادان را دستگیر نمایند برای استتطاق، و سایر سپاهیان افواج ثلاثه معفو باشند.

القصه در تمام افغانستان به شکرانه این مطلب که امیر سلامت ماند و دشمنش مقتول شد جشنها گرفتند.

و در این ایا مشورشى در کابل بین سربازهای فوج قندهاری و هزاره روی داد [که] به تدبیر امیرزاده حبیب‌الله خان دفع شد.

[شورش طایفه فیروز کوهی]

و نیز در این روزها طایفه فیروز کوهی ساکن چهار صده قلمرو هرات به خود سری و طغیان اقدام نموده جواب مأمورین حکومت خود را ندادند و در نقاط محکمه و کوهسار مرتفع که در محل آنها بود پناه جستند.

راپورت این مطلب به امیر عبدالرحمان خان رسید. سواران هراتی [را] که در رکابش بودند مأمور تسخیر آن نقطه نمود و به هرات نوشت که از سپاه پیاده و سواره مع چند عراده توپ به زودی روانه آن جانب دارند. حکومت و سپهسالار هرات عبدالله خان برکت^۳ را با فوج دوم هراتی و شش عراده توپ و دو بیرق خاصه دار مأمور حرکت بدان محل نمودند و محمد امیر خان و محمد اکبر خان افشار کابلی را که به هرات بودند

۱- تقصیری: مقصر .

۲- پس فیل : شخصی که در صف پشت، و پیش فیل: شخصی که در صف جلو و پهلوفیل:

شخصی که سمت چپ یا راست قرار دارد.

۳- برگد، برگدیر Brigadier



مع سواره دیگر مقدمه الجیش فرستادند. در نزدیکی چهارصده صد نفر خاصه دار ساخلو نقطه پوزه لیج نیز به محمد امیر خان و همراهانش پیوستند، و به دره اول محال چهارصده ورود کردند. داوطلبان یاغیان به عزم دستبرد شبانه به سنگر آنها حمله آوردند و جنگ سختی شد. پس از مقاومت زیاد - که جمعیت یاغیان ده مقابل اضافه بودند - محمد امیر خان با سپاه افغان به طور خودداری عقب نشستند و نقطه ای را انتخاب نموده در خارج نقاط متصرفی یاغیان برای خود سنگری بستند، و بودند تا وقتی که اردوی بزرگ و توپخانه رسیدند، همه متفقاً به داخل دره های چهارصده عبور کرده راه آمد و شد [را بستند] و عرصه را به یاغیان تنگ ساختند، به طوریکه آنها متحصن در غاری شدند که آب در او موجود بود و خوراکی هم داشتند، اما دواب و محل سکناي آنها تماماً به ضبط سپاه افغانه درآمد. چون رفتن به نزدیکی آن غار صعوبت داشت، بسیاری سپاهیان را با ریسمان از قله جبال پائین کردند تا از میان دره دهن غار را هدف گلوله قرار دهند. و هرگاه کسی از یاغیها سر بیرون می آورد چندین گلوله به جانب او می آمد. و عاقبت پس از چندی یاغیان در میان مغاره به سوخت محتاج شدند و عدم هیمه آنها را راضی به اطاعت نمود. مردان و زنان پیر خود را با قرآن بیرون فرستادند و تابع شدند. پس از ورود سپاه به مغاره رؤسای آنها را که گدائی بیک و شریف بیگ می گفتند با چند کدخدا و ریش سفیدان آن طایفه تماماً را دستگیر نمودند و اموال و ائقال و دواب آنچه در الگای آنها ممکن بود تاراج سپاهیان شد.

[اخبار کابل]

در سنه ۱۳۰۷ هجری مطابق ۱۸۹۰ مسیحی امیر عبدالرحمان خان با کامیابی و فیروزی از ترکستان ازبک و مزار شریف مراجعت نموده با بسیاری سپاهی که همراه او بود در ششم ذیحجه الحرام به کابل ورود کرد.

و خوانین و بزرگان کابلی و غیره که موافقت بارأی سردار محمد اسحاق خان نموده بودند همه را تحت الحفظ آورده و در کابل به سرای سردار زکریا خان و سردار شیرعلی خان محبوس داشت تا چندی بعد که همه را در ظرف يك هفته کشتند. و سردار عبدالقدوس خان را در بین راه به حکومت بامیان و فرمانفرمایی و استمالت تمام اهالی بربرستان منصوب داشت.

در تاریخ ۱۹ محرم الحرام طفلی از عیال امیر عبدالرحمان خان که ملقب به مهد علیا و دختر ملاعتیق الله صاحبزاده بود، متولد شد. نامش را محمد عمر نهادند. توضیح آنکه این عیال را امیر عبدالرحمان خان در ماه ذیحجه ۱۲۹۷ به خانه سردار محمدیوسف خان عمش به حباله نکاح خود در آورد و پس از ده سال به التجایی که دخیل به آستان سخی شاه مردان شدند، این اولاد مرحمت شد.

و نیز از عیال ترکستانی امیر طفلی در یازدهم صفر این سال متولد شد. او را غلام علی خان نام نهادند.

[اقدامات امیر علیه مردمان هزاره^۱]

هم در آن ایام بقیه لشکریان کابلی که علاوه بر ساخلوپان ترکستان از رکاب امیر بازمانده بودند به کابل احضار شدند. وقتی می آمدند، به یکی از دسته جات آنها هزاره های معروف به شیخ علی که بین بربرستان و ترکستان ساکن اند، حمله آورده جمعی را مقتول و مجروح نمودند و قورخانه و اسلحه و دواب مختصری به تاراج بردند.

خبر به امیر عبدالرحمان خان رسید. لشکری مأمور دفع آنها نمود. پس از مختصر جنگی هزاره ها شکست یافتند و بزرگان آنها را اسیر نموده به کابل آوردند. اما عمده طایفه هزاره شیخ علی در این مقدمه دخالت و شرکت نداشتند. این مطلب باعث کینه بین افاغنه و بربرها شد. مأمورین

۱- نام بربری و بربرستان در افغانستان معمول و آشنا نیست، هزاره و هزاره جات گویند.

افغانه به هر نقطهٔ بربرستان آمد و شد داشتند کمال تعدی را نسبت به آن طائفه می نمودند. و هم از گوشه و کنار خیال امیر معظم‌الیه را دربارهٔ بربریهای صفحات ارازگان^۱ و هزارهٔ سه پای قلمرو غورات مشتبه نمودند، تا امر نمود مأمور چندی به اوطان آنها برود و اسلحه‌ای را که بربرها دارا باشند با مالیات جدید عنفاً وصول و جمع‌آوری نموده عاید امارت دارند.

این مطلب به طیوف بربری سکنهٔ شکرآباد و ارازگان و زولی و بوباش بنای عهد و پیمان را به مخالفت امیر عبدالرحمان خان نهادند. امیر معظم و سلطان‌آباد که هیچ‌وقت مالیاتی نداده بودند ناگوار شد و ضمناً بایکدیگر بنای عهد و پیمان را به مخالفت امیر عبدالرحمان خان نهادند. امیر معظم نیز جهت تدمیر اهالی و تسخیر آن نقاط تدارک لشکر زیادی در تمام بلاد معظم قلمرو مملکت خود دید و مهیا به فرستادن قشون شد.

[تعمیر مزارات هرات]

قاضی سعدالدین خان که در سنهٔ ماضیه شروع به تعمیر اماکن و بقعات مزار بعضی از اهل‌الله نموده بود، در این سال [آن تعمیرات] صورت اتمام یافت.

[قسم ناحق]

عبدالله نام ماهپارهٔ معروف در هرات سوگند ناحق به حضرت ابا الفضل علیه‌السلام خورد و به فاصلهٔ يك ساعت از انقلابی که به وجودش رسید در گذشت. هنگام قسم هفت قدم روبه‌قبله برداشت. در قدم هفتم به زمین افتاد و صورتش سیاه شده جان داد.

[عزم تسخیر ارازگان]

در سنه ۱۳۰۸ هجری مطابق ۱۸۹۱ مسیحی امیر عبدالرحمان خان در کابل عزم تسخیر ارازگان و طیوف یاغی الگای جنوبی بربرستان را نمود. سردار عبدالقدوس خان را از بامیان با جمعی سواره و استعداد حربی و کلنل فرهادخان را از کابل با یک فوج هزاره کوهستانی پیاده نظام و یک رجمنت رساله که تحت فرمان محمدالله خان کرنیل^۱ بودند مع دوازده عراده توپ مأمور فتح ارازگان نمود. و از طرف غزنین کوماندان^۲ صمدخان را با پنجهزار ایلجاری^۳ و یک فوج پیاده نظام از طایفه بهلولی غزنوی با یک رجمنت رساله و چهار عراده توپ مقرر حمله به یاغیان داشت. و نیز فرمانی به هرات فرستاد که برکت زبردست خان با فوج کابلی ابواب جمعی خود و فوج دوم هراتی و شش عراده توپ از راه غورات معجلا عزم ارازگان شود.

[مختصری در تعریف هزارمجات]

بربرستان مملکتی است در وسط افغانستان اتفاق افتاده. از طرف شرقی به کابل و غزنین، و از سمت شمالی به ترکستان ازبک، و از جانب جنوبی به قندهار و وزیرستان و از حد غربی به فراه و هرات محدود است و چندین ناحیه دارد. هر کدام از آن نواحی و طیوف به اسمی موسوم اند. عمده آنها طایفه دایزنگی و طایفه دایکندی می باشند که همه وقت سوار و

۱- همان کلنل است.

۲- کوماندان : فرمانده Commandant اکنون کوماندان گویند.

۳- ایلجاری : داوطلب

ابوابجمعی از امراء افغانستان داشتند و استعداد آنها بیشتر از سایر اهالی افغانستان است.

بدان جهت امراء افغانستان هم سختگیری در تبعیت آنها نداشتند و رعایای آن طایفه هم فقط میر^۱ خود را می شناختند و آنچه رسوم وطن بود به میرهای خود می پرداختند. میرهای آنها هرچه رأی خودشان بود به امراء افغانستان می دادند. امارت کابل به همین مطلب قناعت داشت که آنها اظهار اطاعت و همخیالی نمایند، و شرارت نداشته باشند و راه آمد و شد را به اجزاء امارت و قوافل نبندند.

الگای عمده دیگر آنها بهسود و جاقوری^۲ است که یکی به نزدیکی کابل و یکی به نزدیکی قندهار واقع است. اوامر حکومت کابل به بهسود تا اندازه ای جاری بود و حکومت قندهار نیز فرمانفرمایی به طایفه جاقوری داشت.

سایر طوایف بربر اطاعت و تبعیت صحیحی در عهد هیچیک از امراء افغانستان نداشتند. و آنها چند طایفه و به چند نقطه ساکن اند:

یکی از آنها طایفه شیخعلی است که در نواحی دره یوسف^۳ و نزدیکی بلخ آب سر راه ترکستان ازبک ساکن اند. به شرح مفصلی که در سنوات ماضیه ذکر شد به اطاعت و تبعیت افغانستان درآمدند.

طایفه دیگر اهالی ده چوپان^۴ نزدیکی مقور^۵ اند، که آنها به رعایای همجوار خود نگران بودند. هروقت اردوی بزرگ و جمعیت زیادی از امارت مسلط به خود می دیدند اظهار خصوصیت می کردند، و هروقت آمد و شد نظامی کابلی در آن صفحات نبود، خود مختار بودند.

و هکذا چند طایفه و ناحیه دیگر از این قبیل خودسر و به چند نقطه

۱- میر به اصطلاح بربر رؤسای قبایل و حکام را گویند (حاشیه مؤلف).

۲- جاقوری

۳- ظاهراً منظور دره صوف است.

۴- یا دایه چوپان.

۵- مقور با واو مجهول، اما اکنون مقرر نویسند.

مهمه در کوهسار و دره‌های سخت ساکن بودند که ابداً اعتنایی به سلطنت افغانستان نداشتند؛ به‌قرار ذیل.

اجرستان، دارای ۶ هزار خانوار که دایه می‌نامند.
مالستان، ۶ هزار خانوارند که آنها را فولاد می‌گویند.
ارازگان دارای ۵ هزار خانوار.

منشین هزار خانوار.

سلطان‌آباد که بربریه‌ها سلطان احمد می‌نامیدند با طایفه پالان هزار خانوار.

زولی هزار و پانصد خانوار.

اهالی شیوه و بانیتان که دوماحل و در حوالی این نقاط واقع [است] سه چهار هزار خانوارند.

[کرامت شاه طوس]

و این طیوف به اطمینان اما مزاده‌ای که نامش شاهزاده ابوالقاسم و در کوهسار اجرستان به یک منزلی‌کنده آب و الگای فولادان در کوه شاه مدفون و از اولاد امام موسی کاظم علیه‌السلام به شاه طوس علم‌است، هیچ‌وقت اطاعت و رعیتی به سلاطین سابق و لاحق افغانستان نداشتند، و معتقد بودند که هرگاه لشکری عزم تسخیر محل آنها نماید، از بقعه مطهر آن بزرگوار توب غیبی آواز خواهد کرد و دفع خصم را خواهد نمود. و بدین عقیده خود چند دفعه کامروا شدند.

از روی تاریخ اهالی آن نقاط یک دفعه با برشاه و دفعه‌ای نیز شاهجهان به تسخیر آن نقاط عساکر زیادی فرستاده بودند، اما فتح میسر نشده بود. ناپلیون ایران نادرشاه نیز لشکری به تسخیر آن نقاط فرستاد. قبل از آنکه فتح میسر شود قتل آن سلطان اعظم اتفاق افتاد. بعداً سلاطین سدوزائی و غیره قشون فرستادند، لیکن عاجز از تصرف شده میدان را وا گذاشتند.

در عهد امیر دوست محمد خان نیز کراراً سپاهی به تدمیر آنها رفته، من جمله سردار محمد رفیق خان با اردوی فراوانی بر آنها حمله برد و از عهدۀ فتح برنیامد. و آنچه ریش سفیدان محل قبل از اقدام امیر عبدالرحمان خان بیان می کردند، هر وقت سپاهی از خارج بر آنها حمله آور می شده، اینها به خیرات و مبرات اقدام می کردند و ملتجی به آن بزرگوار می شدند. از سر طوق گنبد آن بزرگوار نوری طالع و متوجه اردوی مخالف می شده در روی هوا بالای سر لشکریان متلاشی گشته، بسیاری سپاه به اشکال مختلف تلف می شدند، و آن مسأله باعث قوۀ قلب و رشادت طایفۀ مزبور شده بود که در این عهد به موالید امیر عبدالرحمان خان امیدوار و تابع نشدند. و از آن جهت امیر معزی الیه در خیال تدمیر و تسخیر اهالی و آن نقاط شد. اگرچه می دانست ضرر فتح بیش از نفع است، ولی به ملاحظۀ پیشرفت اقتدار و نمودن قوۀ استعداد خود اول اقدام به استمالت آنها نمود و بعد که قبول تبعیت نکردند، به قوۀ حربیه به انجام مقصد کوشید.

اول کاری که کرد هزاره [ها] و بربریهای تابع خود را با آنها طرف نزاع و جدال قراردادند.

[حرکت سردار عبدالقدوس خان جانب هزاره جات و وقایع آن سامان]

القصة سردار عبدالقدوس خان که روانۀ بربرستان شد، قبل از اینکه به محل معهود برسد تقریباً ده هزار از مردم بهسود و سایر نقاط بربرستان تشویق کرده بعضی را مقدمۀ الجیش فرستاد که به کرنیل فرهاد خان ملحق شوند و خودش بسیاری میرهای بربرستان را مثل محمد امیر بیک پسر میر محبعلی بیک و سردار محمد عظیم خان پسر میر علیرضائی خان با خود متفق کرده متوجه ارازانگان شد.

کرنیل فرهاد خان با توپخانه و سپاه نظامی که همراه داشت به سرحد اجرستان - نقطۀ میرآدینه - ورود کرد و اهالی مالستان به او همراهی کرده

چهار پنج هزار ایلجاری به کمک او آمدند و مختصر جنگی با مردم اجرستان نمودند. پس از قتل شش نفر اجرستانی که به طایفه دایه معروفاند و کشته شدن سه نفر، اهالی اجرستان به دلالت مردم مالستان سلامی گرفتند.

هم در آن ایام کوماندان صمدخان مع پنج هزار سواره ایلجاری بربری و افغان و فوج بهلولی غزنوی و چهارصد سوار رساله و چهار عراده توپ به نقطه کنج طاله ورود کرد. اهالی ارازگان و زولی بر آنها سد راه شدند و جنگ در پیوست. با وجود استعداد نظامی کابل، کوماندان مذکور کاری از پیش نبرد، و بربریان یاغی کفایت به خرج دادند.

بعد کرنیل فرهاد خان با سپاه خود به مالستان ورود کرد. به راهنمایی او و اتفاق اهالی و همراهی بربریهای بهسودی و دستگیری چند هزار ایلجاری ملاخیل افغان و غیره که همراه او بودند در نقطه زردک با چهار هزار جمعیت یاغیان ارازگانی جنگیدند و آنها را شکست دادند و به نقطه سبزچوب زولی که سه منزلی مسافت دارد ورود کرده خیمه و خرگاه سرپا نمودند. کوماندان صمدخان با عساکری که همراه داشت در این نقطه به اردوی فرهادخان ملحق شد، و همه به اتفاق پس از هشت روز اطراق عزم ورود به ناحیه سلطان احمد نمودند، که دو منزل مسافت بود. وقتی بدان ناحیه رسیدند به نقطه آهوپران فرود آمدند. اهالی پیروی به بربریان تابع نموده سلامی گرفتند و اردوی مذکور از آنجا روانه ارازگان شدند و در نقطه آرال چادر زدند. به سه ساعت فاصله، سردار عبدالقدوس خان نیز با توپخانه و سواره و همراهان و بزرگان بربری و سواران قندهاری از راه رسیده، بدان نقطه فرود آمده به اردوی بزرگ ملحق شدند. و پس از ده روز برکت زبردست خان با کرنیل فیض الدین خان و قشون نظامی و توپخانه‌ای که از هرات همراه داشت در این نقطه به اردو پیوست. و اردوی مزبور مرکب از بیست و دو هزار جمعیت سواره و پیاده و سی و چهار عراده توپ شد و همه در تحت حکم سردار عبدالقدوس خان بودند. اهالی نقاط مزبور از در اطاعت درآمده به سردار عبدالقدوس خان قول تبعیت

دادند که همه ساله خانواری يك روپیۀ کابلی مالیات بدهند و اوامر امارت را تابع باشند.

راپورت^۱ حال را سردار معزی‌الیه که مرد خوش نیتی است^۲ با رؤسای طوائف مزبور و میرهای نقاط مذکور که همه را به مواعید گوناگون امارت امیدوار ساخته به کابل فرستاد. وقتی نزد امیر رسیدند، دستاخ نظر شدند^۳ و طولی نکشید که زمستان رسید و اردو را به نقاط معینه منقسم نمودند که هر کدام در محلی مقیم باشند، به قرار تفصیل :

کوماندان صمدخان با فوج غزنوی و توپخانه و رساله که همراه داشت مأمور اقامت مالستان شد.

کرنیل فرهادخان با سپاه و توپخانه خود به ساخولی نقطۀ سنگ ماشۀ خاک جاغوری که محل سردار شیرعلی خان بربری بود معین گردید.

سردار عبدالقدوس خان با خوانین بربری و افغان که همراه او بودند مع چهار عراده توپ به کیزاب^۴ رفت.

برکت زبردست خان با کرنیل فیض‌الدین خان و لشکریان و توپخانه ابواب جمعی خود مأمور اقامت ارازگان شد.

محمدالله خان کرنیل با فوج رساله به اجرستان اقامت ورزید.

و به تمام این اردوها آذوقه و قورخانه به حد افراط حاضر بود. تا در بین زمستان که حکم امیر به چیدن^۵ اسلحۀ اهالی شد.

۱- راپورت : گزارش

۲- سردار هنگام تألیف کتاب زنده بود

۳- تحت نظر قرار گرفتند.

۴- این کلمه درست به همین شکل کیزاب آمده، صحت و سقم آن را نمی دانم

۵- برچیدن.

[درازدستی عمال امیر به مردم هزاره]

تمام اسلحه آن مردم را - که قرار بود از هر خانواری يك تفنگ و يك كمر كیسه و يك قبضه كارد گرفته شود گرفتند. بعد از آن دست تعدی افغانه دراز شد. ظلم زیادی کردند؛ من جمله:

کرنیل فرهادخان بعضی از اهالی را به بهانه اینکه چرا یاغی بوده اند، دست و گردن بسته، نزد سگان درنده که همراه داشت می انداخت که زنده زنده پاره پاره کنند.

و نیز سپاهیان فوج کابلی برگت زبردست خان به خیال هرزگی خود شخصی از طایفه پالان که خانواری آنها پانصد نفر بیشتر نیست گرفتند و ریگها را میان آتش انداختند تا مثل آهن گداخته شد. آنوقت به یاخن پیرهن آن مرد انداختند در صورتی که دستهایش عقب سر و کمرش روی لباسها بسته بود. برادر آن شخص آمد و حال برادر خود را آن طور دید. رفت به اهالی خبر داد. چند نفر آمدند. سه نفر سربازی که فاعل آن ستم بودند به قتل رسانیدند و جمعیتی متفقاً رفته انبار آذوقه سپاه را متصرف شدند.

این خبر که منتشر شد تمام اهالی آن نقاط سر به شورش نهاده به اردو - های افغانه حمله بردند. من جمله افواج برگت زبردست خان را در ارازان محاصره نمودند، به طوری که سیصد نفر آنها به قتل رسید. و زخم شدیدی به دست راست صاحب منصب مزبور خورد که از کاف افتاد. لهذا اسلحه و بنه را با دو عراده توپ از دست داده، شکست خورده بی آذوقه از ارازان خارج و محاصره شدند. نظم :

میان مردم از يك كار ناجا فتنه ها خيزد

بلی سرمایه صد خرمن آتش يك شرر گردد

معلوم است سنگ گداخته با گوشت آدمیزاد آشنایی و نتیجه ای جز

سوختن بدن و ریشه حیات جاودانی ندارد.

القصة آتش فتنه در تمام نقاط مذکور مشتعل شد و سپاه افغانه را از اوطان خود دور ساختند و در این مورد از بسی که لشکریان افغان به رعایای تابع بربری دشنام پیرو مذهب می دادند و تعدی و دست اندازی به مال و ناموس آنها می کردند، رؤسای بربرستان هم که به امداد و آذوقه همراهی به اردو داشتند سخت رنجیده هر کدام به محل خود شتافته برضد امارت افغانستان و شرکت یاغیان اقدام کردند. بدین قرار که :

محمد امیرخان ایلخانی به یکه النگ محل حکومت خود رفت که سد راه ترکستان و حمله ور به بامیان شود.

سردار محمد عظیم خان را نیز اهالی اجرستان به ریاست خود قبول کرده مستعد دفاع شدند.

آنگاه سردار عبدالقدوس خان هم لا علاج به کلات غلیجایی رفت.

این خبرها که به امیر عبدالرحمان خان رسید، نادم از خیال فتح ارازان شد؛ اما ناچار - که مردم نگویند عاجز از تسخیر و طرف شدن با آن طایفه است - به تهیه سپاه زیادی پرداخت.

نخست به جنرال شیرمحمد خان که قبل از این وقایع به مأموریت بربرستان با پنج هزار سپاه نظام و دوازده عراده توپ معین شده بود فرمان در پیشقدمی و حمله داد و مشارالیه بی باکانه متوجه آن نواحی شد.

در این اوقات میر اکبریك حکمران هشرلی دایکندی که تعویق در پرداختن سیورسات واردوهای افغانه نموده بود میدان را وا گذاشته فراراً به طرف هندوستان رفت و از [طریق] بندرعباس به ایران آمد.

[از دیگر رخدادهای این سال:]

مهاجرت میرزا ابراهیم متخلص به گوهری ملك الشعراى افغانستان از هرات به مشهد.

طغیان اهالی میمنه و مأمور شدن سپاهی از هرات به دفع آنها.

[جنگ سرداران امیر با سرداران هزاره جات]

امیر عبدالرحمان خان جنرال میرعطاخان را با ۸۰۰۰ سپاه نظام از سواره و پیاده و ۱۲ عراده توپ و چند خمپاره که در کابل تهیه شده بود مأمور داشت که از طرف غزنین به یاغیان حمله ببرند.

به سپهسالار غلام حیدر خان لندی^۱ نیز امر نمود که از ترکستان ازبک با استعداد وافر از سپاه و توپخانه متوجه بربرستان شود. اول به تسخیر یکه النگ^۲ و تدمیر ایلخانی پردازد و بعد از نظم آن صفحات بهارزاگان برود. سپهسالار مذکور با هشت هزار سپاه نظامی متوجه بربرستان شد.

مقارن این احوال سردار عبدالقدوس خان میرمحمدحسن بیگ پسر یوسف بیگ بربری حکمران لعل را که همراه خود داشت از کلات غلجایی^۳ به کابل فرستاده بود و امیر او را به لقب خانی و خلعت و نشان الماسی بنواخت و مأمور امداد و راهنمایی سپهسالار به تدمیر یاغیان نمود و او به سپهسالار پیوست.

ایلخانی در یکه النگ^۴ همه جهت هشت هزار پیاده و سواره ایلجاری^۵ به خود جمع کرده عزم تسخیر بامیان را نمود. وقتی به هفت فرسنگی بامیان رسید، سردار محمد عمرخان با دو فوج پیاده نظام که در آن نقطه ساخلو بودند مع شش عراده توپ به جلوگیری ایلخانی رفته مصمم جدال شدند.

و در آن ایام که این اخبار به کابل نشر کرد^۵ بسیاری اهالی که باطناً به مخالفت امیر عبدالرحمان خان اقدام داشتند به آتش فتنه دامن زدند.

۱- لندی به اصطلاح افغان یعنی کوتاه (حاشیه مؤلف).

۲- اکنون یکا و لنگ تلفظ می کنند.

۳- تلفظ و تحریر صحیح غلجایی = غلزایی است.

۴- ایلجاری یعنی غیر نظامی و مردمی. مثل داوطلب.

۵- منتشر شد (نشر کرد، اصطلاح است: نشتر کرد).

حتی اهالی نواحی و کوهستان کابل به ایلخانی و سایر رؤسای یاغیان نامه‌ها نوشتند و دلالت و دستورالعمل به پیشقدمی نمودند.

مقارن آن حال محمدحسین از راه درهٔ یوسف سپهسالار و لشکر و توپخانه را به یک‌هنگام - نقطه ده سرخ - محل سکنا ی ایلخانی آورد و قلعه را محاصره کردند و برادرزادهٔ او محمد اکبریگ ساکن سیاه‌دره را به مخالفتش واداشتند. ایلخانی هم در کوهسار پنج فرسنگی بامیان با سردار محمد عمرخان افغان تلاقی نموده به نقطه‌ای که از تنگی دره برای عبور لشکریان افغانه بیشتر از دو نفر گنجایش نداشت. و نیز مقدمهٔ الجیش سپاه ایلخانی بیش از یازده نفر نبودند که خود ایلخانی هم جزو آنها بود.

القصه طرفین به یکدیگر رسیدند و جنگ شروع شد. آنچه از سپاه افغان دونفر، دونفر از آن تنگی قدم پیش می گذاشتند هدف گلولهٔ ایلخانی و همراهان او می شدند تا هجده نفر به قتل رسیدند. بعد از آنکه سپاهیان افغان جمعیت سواره و پیادهٔ متعاقب ایلخانی را به نظر درآوردند قوهٔ واهمه بر آنها غالب شده توپها را گذاشته قرار بر فرار دادند. چنان به سرعت و اضطراب گریخته بودند تا بامیان، که چند نفر در راه نفس سوخته به هلاکت رسیده بودند. توپخانه و بعضی اسلحه و قورخانهٔ آنها به تصرف ایلخانی درآمد.

و در همین روز بسیاری بزرگان طوایف افغانهٔ آن نواحی حتی مردم سرچشمه مع چند نوشته از بزرگان داخلهٔ کابل به ایلخانی واصل شد که همه را مقصود در اظهار هم‌خیالی و همراهی با او بوده است.

فردا صبح که ایلخانی عزم حرکت به محاصره و تاراج بامیان داشت خبر ورود سپهسالار غلام حیدرخان را شنید که محل سکنا ی او را گرفته‌اند. بسیار مشوش شد. هم در آن اثنا برادرزادهٔ او به اردو رسیده شورش در انداخت که اهالی متفرق شوند؛ اما ایلخانی به قصد جنگ حاضر بود تا محمد اکبریگ برادرزاده اش مردم را از همراهی او بازداشت. در این مورد دسته‌ای از سپاه افغانه که بسیاری آنها بربری بودند به همراهان

ایلخانی دچار شده جنگ شروع کردند. برادرزادهٔ نمک به حرام او از راه خیانت تفنگی به طرف ایلخانی خالی کرد اما گلوله خطا شد. بربریهایی اردو که این حال را دیدند و شنیدند [که] سپهسالار غلام حیدر خان به محل سکناي آنها حمله برده متوحش و نادم شده هر کدام به خیالی جوقه جوقه گشته به سمتی رفتند. ایلخانی چهارده سوار که همراه او ماندند به داخلهٔ بربرستان راه فرار پیش گرفت. خدا بخش نام که نوکر سابق و خادم قدیمی ما خانواده بود و در آن ایام به داد و ستد در آن صفحات زندگانی می کرد دلیل راه ایلخانی شده از بی راهه و کوهسار صد و شصت فرسنگ راه را پیمود. پس از چندی او را به سرحد خواف ایران رسانید و همین مطلب باعث اتهام اقوام و اقارب مؤلف شد، تا به شرح آن برسیم.

القصه غلام حیدر خان سپهسالار به راهنمایی محمد حسین خان بربری قلعهٔ ایلخانی را به ضرب توپ ویران کرد و تکیهٔ بسیار عالی که ایلخانی در آن محل به مدت چند سال توسط استادان ایرانی و غیره ساخته بود به کلی منهدم کردند و عیال و اطفالش را اسیر نموده به کابل فرستادند. اموال و دارایی او نیز تاراج لشکریان شد. دو پسرش موسوم به کرم علی و علی جان همراهش رفتند و یک پسرش که مهر علی نام داشت و پیشخدمت امیر بود در کابل ماند.

هم در آن حیص و بیص^۱ سردار محمد عظیم خان در نقطهٔ گل بادام با دستهٔ عمدهٔ سپاه نظامی افغان که از طرف کابل و غزنین می رفتند جنگ سختی کرد و انبوهی از طرفین به قتل رسیدند. به چند یوم فاصله جنگ دیگری در تنگی چخماق نزدیک طالهٔ شادیخان اتفاق افتاد. سردار محمد عظیم خان رستمانه جنگید و بعضی غنائیم به دست آورد. در این وقت خبر شکست و فرار ایلخانی گوشزد بربریها شد. پریشان گشته خود را عقب کشیدند. وقتی اردوهای جدیدالورود افغان به سپاه محصور ملحق شدند و اردوی سپهسالار ترکستان هم رسید و محمد حسین خان بربری به راهزنی

مردم بربری مشغول شد^۱، در نقطه قشونک تلاقی سردار بربری با عساکر مزبور روی داد. پس از هفت ساعت جنگ و قتل جمعی از طرفین ژنرال-های افغان تدبیر به کار برده از چند نقطه شروع به پیشقدمی کردند، و تفرقه بین جنگجویان بربری افتاد که اطلاع از حال یکدیگر نداشتند. به آن دسته قلیلی که سردار محمدعظیم خان میان آنها بود و شجاعانه می جنگید عمده سپاه افغان حمله ور شده او را شکست دادند. مشارالیه شب فرستاد عیال و اطفالش که در جایی سپرده بود به او رسانیدند و با یازده سوار اناث و ذکور متوجه هرات به عزم رفتن ایران شد. فوج قزاق افغان با جمعی سوار از او تعاقب کردند^۲ وقتی به او رسیدند مشارالیه برگشته جنگ شدیدی با افغانه کرد و سی و دونفر در این میدان از آنها کشت و رساله ها به او دست نیافتند، اما دونفر از همراهان او به قتل رسیدند. هم در آن گیرودار اسبی که پسر هشت سائۀ او سوار بود تیرخورد و آن حیوان رم برداشته خواسته فرار نماید، بچه از زین پرت شده پایش به رکاب مانده و از صدمه در دم جان داده بود. محمدعظیم خان وقتی رسالۀ افغان را عقب نشانید. بچه خود را در اندکی فاصله مرده دید. خواست او را دفن نماید، چیزی میسر نبود. شال کمرش را کفن قرارداد و با پایۀ تفنگها قدری زمین آبشاری^۳ را گود کرده بچه را دفن نمود و روانۀ راه شد، تا به نقطه دولت یار رسید. در جای مخصوصی اطراق کرد. اما سردار محمد خان تایمنی دولتیاری به حیلۀ نزد او آمده گفت: شما قوم واقربای من هستید، و مهمانداری و پذیرایی شما بر من واجب است. داخل آبادی شوید که عیالها در صحرا نباشند و کسی شما را نبیند. سردار محمدعظیم خان ندانست که قومی تایمنی با بربری مثل وصلت گرگ با میش است. به سخنهاي آن مرد مطمئن شده عهد و سوگند قرآن از او خواست که به خیانت او

۱- یعنی به اغوای مردم مشغول شد.

۲- یعنی او را تعقیب کردند.

۳- زمین آبشار در اینجا یعنی زمین نمناک.

اقدامی ننماید. آن هم به جا آورد و سردار را به خانه برد. مشارالیه با همراهانش که چند شبانه روز خسته و ذله^۱ در جد و جهد جنگ و فرار بودند^۲، پس از صرف غذا خوابیدند. سردار محمدخان نامرد سواران و همراهان خود را اخبار داده اطراف محل اقامت را محاصره کردند. آن وقت یراقهای آنها را برداشتند و خود ایشان را مقید ساختند و راپورت این مطلب را به هرات فرستادند. یک دسته سوار مأمور آوردن آنها به هرات شدند. تا رسیدن اینها به دولتیار دو نفر دیگر از همراهان سردار محمد عظیم خان به هروسیله بود از نزد سردار تایمنی فرار کردند و خود او را با هفت نفر همراهان به هرات آوردند. از زنان همراه یک نفر عیال خاطر تعلق^۳ سردار مشارالیه بود که به لباس مردانه درآمده بود و مغولان آنها را به دربار عام ورود دادند.

سعدالدین خان نائب الحکومه هرات با آنها علم و فضل خودداری آبروی آنها را ننمود، و بنای دشنام را به سردار گذاشت و سران عیال را که لباس مردانه داشت در ملاء عام برهنه کردند.

محمد عظیم خان به جواب نائب الحکومه جزاین چیزی نگفت که: مرا به نامردی گرفته اند، نه در میدان جنگ. حال هم دست و بازوی من بسته است و در قید شمایم که دشنام می دهید. مادامی که دستم رها بود از اینگونه حرفها نشنیدم. اما مردان مقصر را بکشند گوارا تر از دشنام و دست اندازی به ناموس است.

پس از این نطق ریش او و همراهانش را کردند و بعد استخوانهای زیاد با جگر بند گوسفند در گردن آنها انداخته میان بازارها گردش دادند^۴ و جارچی هر چه دستور العمل داشت ندا کرد. و پس از حبس چند روز که راپورت به امیر دادند قرار شد آنها را مغولان به کابل بفرستند. از راه

۱- ذله : خسته، مانده.

۲- اصل : بوده اند.

۳- خاطر تعلق سردار : محبوب و دوست داشتنی سردار.

۴- این نوعی مجازات برای تحقیر و تشهیر بوده است.

قندهار تحت الحفظ فرستادند و در کابل سردار مذکور را به قتل رسانیدند. و بسیاری نقاط معموره داخلهٔ بربرستان به ضبط لشکریان امیر عبدالرحمان-خان درآمد، و کدخدایان و میرهای آن طوایف را یکیک گرفته به کابل می فرستادند، و سپهسالار غلام حیدرخان با سپاه خود به نظم داخلهٔ بربرستان کوشیده متوجه سمت ارازان شد.

القصة از دیاد سپاه و کمی آذوقه و سردی هوا سپاهیان افغان را صدمهٔ زیاد رسانید و مدت جنگ و محاصره به طول انجامید، و نیز لشکریان، منزجر از جنگ با رعایای داخلهٔ افغانستان^۱ شده و از هر نقطهٔ افغانستان صدایی^۲ بلند بود.

[توطئه تکفیر مردم هزاره و دیگر وقایع]

امیر عبدالرحمان خان مجبور به تدبیرات چندی شد. من جمله ملا صید محمد نام کوسج معروف را که در لقب صید محمد^۳ ممتحن می گفتند و از علماء اعلم اهل سنت و بسیار محیل بود با صید محمود قندهاری تشویق کرد بر اینکه کتابچه و اعلانی به عوام انشاء نمایند در ثبوت تکفیر طایفهٔ بربری و رد عموم روافض، مشروط بر اینکه در عنوانات مندرجهٔ آن برای دلایل بعضی آیات قرآنی و احادیث نبوی راضی کنند و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریص به جنگ و دفاع بربریان نمایند.

در ماه جمادی الثانیه و بایی به کابل بروز کرد و تقریباً ۲۲ هزار جمعیت تلف نمود. خصوص در کوهستان شدتش زیاد بود.

هم در این روزها خوانین افشار متهم به دوستی بربریان و رابطهٔ

۱- یعنی سپاهیان که از جنگ با مردم بیزار بودند.

۲- یعنی صدای مخالفت.

۳- شاید در اصل سید محمد و سید محمود بوده باشد.

با انگلیس شدند و مرحوم محمدحسین خان با اخلاف و اقارب خود اخراج بلد گردیده به سمت ایران آمد.

در اواخر رجب بروز وبایی در هرات شد. متجاوز از چهارده هزار نفر به شهر و دهات آدم تلف کرد. چون بالای آسمانی نازل شده بود دشمنان زمینی با یکدیگر دوستی را پیشه کرده سنی و شیعه به رسم آزادی^۱ به مراسم عبادت کوشیدند و یک روز مخصوصاً حکم شد که اهل سنت خرقة شریف را که نسبت به رسول خدا می دهند با پنجاه شصت هزار جمعیت از شهر هرات خارج نمایند، و تکبیر بگویند و تضرع در عفو گناهان خود نمایند. به همان روز ۲۲ نفر از آن جمعیت در خارج شهر گرفتار وبا و تلف شدند. روز دیگر شیعیان بیارق حسینی را برداشته زنجیر زنان و سینه زنان به خارج شهر رفتند. چون جمعیت شان بیش از چهارپنج هزار و تماشاگران آنها هم متجاوز از ده هزار کسی نبودند کسی تلف نشد. و بعد از آن مقدمه مرض تخفیف یافت و هفته بعد به کلی دفع و رفع شد. اما نفوذ این مرض به حدود خراسان و سایر ممالک ایران هم شده سرایت به مملکت عثمانی و اروپا نیز نمود.

از آن طرف اهالی میمنه که برضد امیر عبدالرحمان خان علم شرارت افراشته بودند و مأمور امارت را به حکومت خود نپذیرفتند اعلام حکومت و تبعیت یکی از خانواده ولایت سابق خود را نمودند و مستعد دفاع شدند. و مقارن آن حال اهالی قلعه نو بادغیس که از طایفه هزاره [اند] و مذهب اسلام سنی دارند به حاکم خود شوریده راضی به تبعیت دولت روس شده یک صاحب منصب روس را به محل خود آورده بودند^۲. چون آن صاحب منصب اجازه از مرکز کل خود در این باب نداشت بعد [از] اقامت و سیاحت چند روزه به محل مأموریت خود شتافت. این گفتگوها باعث بود قوج پیاده نظام ابواب جمعی خود و هزار سوار نظامی و غیره مع یک باطری

۱- آزادانه.

۲- معلوم نیست نگارنده این مطلب را برچه مبنایی نگاشته است.

که امیر عبدالرحمان خان دستور العمل فرستاد و کرنیل نظام الدین خان با توپخانه از راه بادغیس و مرغاب روانه میمنه شدند و یک دسته سپاه نظام با توپخانه از ترکستان از یک بهامداد جنرال غوث الدین خان که مأمور میمنه بود رفتند و نیز سعد الدین خان نائب الحکومه هرات به نظم بادغیسات مأمور و روانه قلعه نو شد.

[فتح میمنه]

شرح رویداد میمنه در اینجا لازم است که بیان شود. کرنیل نظام الدین خان با فوج ابوابجمعی خود به نقطه المار چهار فرسنگی میمنه رسید، انبوهی از یاغیان که به عزم جلوگیری و دفاع آمده بودند سد راه شدند و جنگ در پیوست. کرنیل نظام الدین خان با فوج ابوابجمعی خود استقامت و شجاعت به خرج داد تا یاغیان شکست خوردند و سپاه هرات تا شهر میمنه آنها را تعاقب کردند. هم در این مورد دسته سپاهی از ترکستان از یک بهامداد سپاه هرات رسید و میمنه را به فاصله چند یوم به غلبه بگرفتند و بسیاری بروج آن [را] که محکمه بود با خاک یکسان نمودند و پس از نظم آن نواحی مأمورین و سپاه مذکور در این تاریخ به هرات برگشتند و مختصر سپاهی به ساخلوی میمنه از عساکر هرات ماند با جنرال غوث الدین خان و دو فوج نیز از لشکریان کابلی مقیم ترکستان با ۱۲ عراده توپ از آن وقت مأمور اقامت در آن بلده شدند.

وقایع متفرقه :

هم در این سال شصت خیل از طایفه افاغنه صحرا نشین نورزایی ساکن اطراف ادرسکن و سرحد غوریان از تعدی حکام خود رنجیده به خوف و باخرز ایران رفتند تبعیت ایران اختیار نمودند.

اقتدار حمراخان نامی در باجور و سوات و بنیر که اهالی آن صفحات را به خود گروانیده با امناء انگلیس هم عهد شد و متجاوز از بیست هزار

جمعیت جنگی به خود فراهم کرد و تا کوه اسمار نقاط و حدود مشرقی قلمرو جلال آباد را به ضبط خود درآورد.

[اشغال موضعی در شغان توسط روسها]

در بهار این سال کلنل یانوف روس هنگام عبور به جانب پامیر به حوالی شغان سرحدی بدخشان آمد و در ماه ذیحجه در نقطه سوماتاش سمت شرقی کول با دسته لشکر افغان که تحت حکم کپیتان^۱ شمس الدین خان بودند ملاقات کرد و به طور تحکم گفت باید از این نقطه حرکت نمایید. کاپیتان مزبور گفت: من به اجازه امیر صاحب بدین نقطه مأمور شدم، به حکم او هم باید خارج شوم، و به حرف شما ابداً تکان نمی خورم. کلنل یانوف متغیر شده گفت: یموت ویمما ★. و با تازیانه به صورت و شانه کاپیتان زد. شمس الدین خان نیز خشمگین شده گفت: استاعورت و قیم ★. و دست به تفنگچه ششلوله نموده حواله سینه کلنل یانوف کرد. گلوله خطاشد و به ساداتی خورد و مجروح نمود. اما حین بیرون آوردن تفنگچه کلنل روس شقه اش را کشیده به گردن شمس الدین خان زد و جنگ در گرفت. سه نفر سپاهی که در بالای کوه همراه شمس الدین خان بودند با همراهان کلنل طرف نزاع شدند و دوازده نفر سپاهی دیگر که در پایین داشتند به کمک خواستند. اینها از پایین کوه صدا به «یا چهار یار» بلند کرده رو به بالا رفتند. اما تمام شان از گلوله قزاقهای روس مشبك شدند، و یکی از دوستان مؤلف که بعد از سه روز به آن نقطه رفته بود قسم می خورد که ۱۲ پوستینچه از آنها در میدان افتاده بود که وقت دفن از تن آنها بیرون کرده بودند به هر پوستین پنجاه گلوله بیشتر خورده بود اما از روسها يك نفر

1- Captain

۲- سادات: سربا زروس.

★ - اولی دشنام به زبان روسی و دومی دشنام ناموس به اصطلاح افغان است (حاشیه اخیر از مؤلف).

کشته و ۲ نفر زخمی شد. آن نقطه به ضبط کلنل یانوف درآمد و سپاه مخصوصی برای ساخلو آن محل احضار مقرر داشت.

[بیدادگری امیر عبدالرحمان خان بر شیعیان افغانستان]

در سنه ۱۳۱۰ هجری مطابق ۱۸۹۳ مسیحی ملاصد محمد مرجوعه خود را انجام داد^۱ و اشتهار آن را به طبع رسانید و به تمام اوطان فرستادند و علماء شیعه را به هر بلدی از بلاد افغانستان که بودند به مسجد جامع طلبیده قرائت فرامین و اشتهار مزبور را نمودند، و حکم شد اهل تشیع همه به مسجد اهل سنت همه روزه حاضر شوند و اقتدا به مقتدای سنی نمایند، و تعزیه داری سیدالشهداء موقوف باشد. خصوص در هرات، که روز قرائت آن فرامین علماء شیعه را عذراً به مسجد جامع خواستند و شهرت یافت که آنها را به قتل می‌رسانند.

تقریباً ۸ هزار از شیعیان هرات بر آبی همراهی پیاپی رفتند و متجاوز از چهار صد نفر سپاهی زبده از تشیع که جزو نظام بودند هر کدام با اسلحه خود مهابی دفاع شده بودند.

وقتی خطیب به منبر رفت حکومت و سپهسالار نیز پای منبر حضور داشتند و جمعیت اهل تسنن بیش از هفتاد هزار نفر رعیت و سپاه بودند. خطیب مغرض در روی منبر بعد از قرائت فرامین کیفیت جماعه مصری و قتل خلیفه عثمان (رض)^۲ را بیان کرد و بنای گریه را گذاشت که جهال را به صرافت فساد آورده باشد. سپهسالار خوش نیت و نائب الحکومه نیک فطرت که از جانب امیر عبدالرحمان خان ضمناً مأمور حفظ مال و جان اهل تشیع بودند^۳، وضع را مغشوش دیدند و فوراً امر کردند که خطیب سکوت اختیار

۱- یعنی اعلان تکفیر را نوشت.

۲- (رض) در اصل وجود دارد.

۳- این مأموریت با آن اشتهار متناسب نیست.

نموده از منبر به‌زیر آید و سپاه حاضر را فرمان داد که ملاهای شیعه را سلامت به‌خانه آنها برسانند و مانع شرارت جهال شوند، باوجود این به‌چند نفر صدمه زیادی رسید؛ اما حسن تدبیر سپهسالار در آن روز مانع قتل چندین هزار جمعیت شد. به‌دلیل اینکه بسیاری خوانین و صاحب‌منصبان و اجزاء خود حکومت و سپهسالار هم شیعه بودند، هرگاه پای زد و خورد به‌میان می‌آمد هیچ‌کس خودداری نمی‌کرد و مفسده بزرگی سرپا می‌شد.

قاضی ملاحسین هراتی و آخوندزاده ملا محمد عمر مدرس مدرسه گودال^۱ هرات که از فضایل زمان است به‌نصیحت جهال کوشیده اقارب و انساب خود را روزها مأمور همراهی و محافظت شیعیان معروف هرات می‌نمودند و الحق آن دو نفر جای تحسین دارند که تعدی به‌شیعیان روادار نبودند.

مطلب عمده افغانستان [در این سال] علاوه بر محاربه بربرستان احضار علماء و سایر اهل تشیع در مساجد اهل سنت بود و گرفتن تکیه‌های شیعیان را و سپردن به‌علمای سنی که به‌حضرات محتسب و طلاب و اگذار شدند و بی‌احترامی و خرابی آنها در بنا و آلات خشویه^۲ تکایای مزبور، و فرار بسیاری از اهالی افغانستان به‌خاک ایران و اقامت آنها در خراسان با نهایت عسرت.

و همراهی و نگهداری بعضی از علمای مشهد مهاجرین را مثل جناب آقای شیخ اسماعیل ترشیزی و جناب ثقة الاسلام آقای حاجی شیخ محمد تقی بجنوردی که از علماء اعلم خراسان بود، و جناب مستطاب آقای رئیس الطلاب معروف که صاحب رأفت است و جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا حبیب‌الله دام عمره که تقریباً چهارصد نفر فراری و مهاجرین پریشان را آقای حاجی میرزا حبیب‌الله از عین‌المال خود جمع‌آوری و رعایت و نگهداری نمود و تاکنون هم به‌آن رویه باقی است. هم درباره

۲- منظور منبر و علم است.

۱- گودال: گود، عمیق. مدرسه‌ای است در هرات که قودال گویند.

عموم مهاجرین افغانستان از رجال دولت علیه ایران ۳ هزار تومان انعام نقد و چند هزار تومان شهریه و استمرار برقرار شد.

اما بازماندگان اهالی تشیع که در افغانستان بودند و قوه حرکت بهجانبی نداشتند، و هم بسیاری آنها پابند آلودگی و امور دیوانی و مشاغل عمده بودند، در این مورد دچار مخاطرات عدیده شدند. چون بین جهال طوایف تسنن شهرت یافت که فتوای شرعی از علماء ملت و حکم قطعی از پادشاه مملکت به قتل و غارت عموم تشیع صادر شده و حالا باید تمام اینهارا به هروسیله شده به قتل آوریم. لهذا هر کجا شخص سنی باشیعه خورده حساب جوانی یا عداوت سابقه داشت بنای تهمت را می گذاشت و دست اندازی می کرد. بهانه اش این بود که رفض کرده. باینکه تهمت آشکار بود، داد عاجزانه اهالی تشیع بهجایی نمی رسید. من جمله حاجی حیدرنام خیاط را به تهمت رفض در هرات به ناحق سنگسار کردند و این مطلب بر عموم قزلباشیه^۱ افغانستان ناگوار شده هر کدام به هروسیله بود و توانستند به ممالک ایران و روس و انگلیس فرار نمودند.

هم در این ایام چند نفر از اهالی وطن که پی این طور بهانه هامی گشتند متفق شده نام خود را اعیان و علماء هراتی و کابلی و قندهاری نهادند و در خراسان و تهران اسباب دردسر زیاد به رجال دولت علیه ایران و موجب اتهام و تهمت فوق العاده به امارت افغانستان شدند.

القصه طوایف صحرانشین افغان به همین مطلب خوشنود شده از هر بلده و هر طبقه اجماعی در امداد امیر عبدالرحمان خان و اقدام جنگ بر بریها نمودند. من جمله از قندهار متجاوز از ۲۰ هزار ایلجاری تحت ریاست سردار عبدالله خان تیموری هراتی که حکمران قندهار بود عازم ارازان شدند. و جنرال امیر محمد خان تگابی^۲ از طرف کابل با یک دسته سپاه عمده

۱- اصل قزلباشیه .

۲- در متن تقاب آورده و در حاشیه نوشته است که اهالی تگاب گویند. تگاب صحیح است.

نظامی و چندین هزار ایلجاری بدان نقطه رهسپار گردیدند و از ترکستان و میمنه و نواحی غزنین هم جمعیت زیاد به اردوهای سپهسالار غلام-حیدرخان و ژنرال میرعطاخان هراتی پیوست که همه جهت^۱ تعداد سپاه امیر عبدالرحمان خان در آن محاصره و محاربه آخری به ۳۰ هزار سپاه نظام و ۴۰ عراده توپ و ۶۰ هزار ایلجاری رسیده بود. و جمعیت بربریها آنچه از اهالی خود آن نقاط با آنچه از بربریهای داخله به آنها پیوسته بودند، همه جهت ۱۲ هزار مرد جنگی در مقابل حملات شدید افغانه^۲ حاضر داشتند و جنگ همه روزه در کار بود و بربریها با نهایت رشادت محاربه می کردند. من جمله یک نفر بربری پشت سنگی را سنگر قرار داده بود بیست و یک نفر سپاهی افغان را به گلوله زد در تنگ بیست و دوم وقتی سببه روی فشنگ را می زد از هر طرف به جانب او شلیک کردند تا شش تیر خورد و از کار ماند. افغانه رفتند سرش را ببرند، وقتی به او نزدیک شدند از جا برخاست و با کارد دو نفر را مجروح سخت نمود، آن وقت مقتول شد و هکذا اکثر آنها کمال شجاعت را به خرج دادند. لیکن چون اهالی ارازگان و نقاط محکمه آن نواحی رئیس مخصوصی نداشتند در فصل پاییز ۱۳۱۰ ق. نفاق بین آنها در گرفت و بنای لجاجت را با یکدیگر گذاشتند. بعضی از آن قوم که گله دار بودند و همه ساله از چمنها علوفه برای خوراک گوسفندان و دواب خود ذخیره می کردند در این وقت بدان خیال افتاده پی کارهای شخصی خود رفتند و دره و راهها را وا گذاشتند و جمعی رشوه گرفته تفرقه میان طایفه خود انداختند تا افغانه از هر طرف حمله آورده داخل الگای آنها شدند و در نقطه سنگده ارازگان بربریها اجماعی کردند و جنگ سختی روی داد. بعد از دو ساعت مقابله قلعه آنها از توپ منهدم گردید و به کوهسار متفرق شدند و لشکریان دست به قتل و غارت گشودند و آنچه خواستند کردند...»^۳.

۱- از همه جهت: جمعاً.

۲- منظور از افغانه و افغان در اینجا سپاهیان امیر عبدالرحمان خان است.

۳- به سبب بسیار المناک بودن سطری چند حذف شد.

[سرکوب هزاره‌ها و معاهده دیورند]

چندین نفر از میرها و بزرگان طوایف بربری را حسب الامر امارت از کوه آسمایی به انواع و اقسام سرازیر می نمودند که ابدان ایشان قطعه قطعه می شد.

در سنه ۱۳۱۱ هجری با اواخر ۱۸۹۳ و اوایل ۱۸۹۴ مسیحی :
انهدام امور تمام طوایف بربری یاغی و غیره و صدور حکم امارت به خرابی بسیاری قلاع محکمه الگای آن جماعت و احضار سپاه و توپخانه را از بربرستان، و مقرر داشتن حکام از افغانه به نقاط مهمه بربرستان و مختصر استعدادی با هریک از آنها معین داشتن، و مرخص شدن جماعه ایلجاری و معاودت آنها به اوطان خودشان، و مأمور شدن شیرمحمدخان با ۵ هزار سپاه پیاده و سواره و توپخانه با قورخانه زیاد در اقامت به نواحی ارازگان و اطراف کوهساری که یاغیها آنجا را سکنا قرار می دادند.

آمدن ۲ هزار قشون سواره و پیاده روس به قصبه مرغابی توابع بدخشان و جلوگیری سیدشاه خان ژنرال که روسیان تخطی کلی به خاک افغانستان ننمایند. اردوی بزرگ روس که به سرحدات شمالی پامیر آمده بود، باعث اغتشاش خیالات امیر عبدالرحمان خان شده به قلعه پنج آب سرحد پامیر از طرف بدخشان قشون و استعداد حربی فرستاد که سرحد را محفوظ دارند.

آمدن سرماتیمر دورند^۱ اول شخص سیاسی دان انگلیس به سمت ایلچی گری و عزم ملاقات با امیر عبدالرحمان خان از راه پیشاور و جلال-آباد و معاهده بستن با امیر که در این معاهده بسیاری نقاط سرحد جنوب شرقی افغانستان مجدداً ضمیمه افغانستان شد و نفوذ انگلیس در آن نقاط کاهشید. و این معاهده دلخواه امارت افغانستان با انگلیسها برای آن صورت پذیرفت که انگلیسها خواستند امیر معظم الیه را به دوستی خود مطمئن و

1- Sir Mortimer Durand.

برضد روس درمقاله^۱ پامیر وادارند★.

ورود يك باطلیان قشون روس عبوراً به نقطه مرغابی از متصرفات افغان مناعمال بدخشان و حاضر شدن سیدشاه خان ژنرال افغان با ۶ هزار سپاه و هیجده عراده توپ برای معاونت و معاودت آنها که اگر نروند مهیای جنگ باشد.

هم در این سال امیر عبدالرحمان خان به ملاحظه اینکه گیری راه دخالت به کوهستان والگای سرحدات شرقی افغانستان نداشته باشد استعداد حربی فراوانی تدارك کرده قصد تسخیر قلوم^۲ و تدمیر طائفه کافری که آنها را در افغانستان کافر سیاه پوش و بعضی بزپوش می نامند نمود.

گرفتاری عمزادگان و عمهزاده های مؤلف به هرات و کابل. فرستادن ۶ عراده توپ کوچک طرح جدید دورزن از کابل به هرات توسط محمد حسن خان جامع دار^۳.

شیوع تبلرز به قندهار در زمستان و یرقان در تابستان. گرفتار شدن بسیاری صاحب منصبان زمان امیر شیرعلی خان و سردار محمد ایوب خان به حبس امارت افغانستان.

متفرق شدن بسیاری اهالی بربرستان از پریشانی به خاک ایران و هندوستان و ترکستان از يك.

تعمیر اسلحه قدیم سپاهیان افغانستان را به مستریخانه^۴ های آن مملکت.

ارسال داشتن امیر عبدالرحمان خان يك جلد کلام الله خطی بزرگ توسط آقا میرهاشم پسر مرحوم حاجی سید قاسم هراتی به آستان ملایک پاسبان آن حضرت رضوی (ع)^۵.

۱- مقابله یا مسأله ؟

۲- نورستان کنونی .

۳- جمعدار.

★ عبدالرحمان خان قسمتی از خاک افغانستان را به انگلیسها بخشید.

۴- کارخانه مکانیکی .

۵- این نسخه اکنون در آستان قدس موجود است.

مأمور داشتن شیریندل خان را از کابل برای حدبخشی سرحدات افغانستان و هندوستان که تا سرحد بلوچستان با حضور امناء انگلیس تعیین شود و علامت بسازند.

و نیز سپهسالار غلامحیدر خان مأمور تعیین سرحدات باجور و پامیر با رجال دولت انگلیس شد.

آتش گرفتن قورخانه باروت سازی خارج شهر هرات جنب مزار خواجه علی وفا در ۲۱ ذی قعدة ۱۳۱۱.

تعیین اراضی مزروعی را در هرات از قبل حکومت.

هرزگی و خیال شرارت فوج غزنوی در هرات که از اقدامات نظام - الدین خان کرنیل دفع و رفع شد.

[وقایع سال ۱۳۱۲ هجری قمری]

مطابق با اواخر ۱۸۹۴ و اوایل ۱۸۹۵ مسیحی

تعیین امیر عبدالرحمان خان در چهار نقطه اطراف کوهستان و قلمرو کابل چهاراردوی نظامی برای حمله بردن از چهار طرف به کافرستان. و از خیال خود تا سال بعد که امر به یورش و حمله بردن به کافرستان نمود کسی را آگاه نساخت و مقصودش این بود که از داخله یا خارجه حامی و هادی به کافریها پیدا نشود و بغتتاً بر آنها غلبه نماید.

ابتیاع نمودن امیر عبدالرحمان خان چند عراده توپ و تفنگ ته پر زیادی از انگلیس به قیمت گزاف و امداد خواستن از سپاه رعیت، که ماه دوقران از نیمه اول این سال کسر مواجب سپاهیان شد.

حرکت سردار عبدالمجید خان از مشهد به طرف هرات با سردار سیف الدین خان به اطمینان یاری طوائف هزاره و جمشیدی ساکن بادغیس برضد امیر افغانستان در ماه صفر و مأمور شدن شاه داد خان رساله دار افغان و محمد امیر خان افشار و بوبکر خان الکوزایی با سوار و سرباز و استعداد

جنگی به نقاط سرحدی محض جلوگیری و دستگیری سردار مشارالیه و انتشار اخبار افواهی و ...

محاصره داشتن مؤلف را در هرات به اتهام رفاقت سردار عبدالمجید - خان و رابطه با دولت بهیة روس، که مدت ۲۷ روز در محاصره و مخاطره ماندم تا به فضل خداوند و وسایل چند از مهلکه نجات یافتیم. مأمور شدن عبدالله خان قندهاری افغان تاجرباشی هرات از طرف امیر عبدالرحمان خان به اقامت مشهد مقدس محض وقایع نگاشتن و پیشکاری افغانستان.

آواز مهبیی در آسمان به سمت شمال شرقی هرات یوم ۲۳ جمادی الاول ۱۳۱۲.

حرکت امیرزاده معظم نصرالله خان از کابل به عزم ملاقات اعلیحضرت پادشاه انگلستان و قیصر هندوستان در ماه ذیحجه با چند نفر اجزاء مخصوص من جمله سردار محمدحسن خان سیاه محمدزایی.

[وقایع سال ۱۳۱۳ هجری مطابق ۱۸۹۵ مسیحی]

امیر عبدالرحمان خان امر به تعمیر شهر فراه نمود. در سرحدات ایران از طرف افغانستان مأمور تذکره معین شد. چون قرار شد دولت ایران از اتباع افغانستان پول تذکره درآمد و شد زیارت بگیرند. امیر معظم نیز قرارداد که رعایای ایران آنچه به خاک افغانستان آمد و شد کنند، نفری ۱۲ قران پول تذکره بدهند. و هم رعایای هرات و غیره آنچه به طرف ایران بروند این مبلغ را دادنی باشند.

[جنگ و فتح کافرستان^۱]

چون خیال امیر عبدالرحمان خان از مدتی مشغول و اوقاتش مصروف

۱- این ناحیه را اکنون نورستان گویند.

تسخیرتسخیر کافرستان بود، در زمستان این سال که برف قلل جبال اطراف قلوم و نواحی محل سکناي طائفه کافری را گرفته بود امر نمود که از چهار جانب سپاه معینه بدون مسامحه و تعطیل حمله‌ور به کافرستان شوند، به‌قرار تفصیل :

دستهٔ اول از راه پنجشیر : سه فوج پیاده و یک فوج رساله و چهار بیرق خاصه‌دار با توپخانهٔ کوهی و دشتی تحت ریاست کبیتان محمدعلی- خان مأمور آن سامان گردیدند.

دستهٔ دوم، دو فوج پیاده نظام و هزار نفر قشون ردیفی از سواره و پیاده مع یک باطری توپخانه از طرف اسمار و چترال تحت حکم سپهسالار غلام حیدر خان چرخي متوجه و روانهٔ کافرستان شدند.

دستهٔ سوم از بدخشان زیر فرمان جنرال کتال‌خان روانهٔ مقصد گردیدند که سواره و پیادهٔ این نظامی این دسته متجاوز از ۴ هزار نفر بودند و یک باطری توپخانهٔ کوهی هم داشتند.

دستهٔ چهارم عبارت از هزار نفر سپاه و سواره بود که از لغمان^۱ رهسپار کافرستان شدند، و رئیس آنها حاکم لغمان یا فیض محمدخان چرخي بود.

توضیح آنکه طایفهٔ کافری مزبور جنس وحشی صفت و طویل‌القامه می‌باشند که لباس آنها از جلد بز سیاه و سرخ است و بزرگان ملت ایشان پوست بز سفید می‌پوشیدند و گیسوان آویخته و ریش و سیل‌های عجائب دراز دارند و مذهب و طریقهٔ مخصوصی که نسبت هم کیشی به‌سایر ادیان داشته باشند در آن طائفه نیست. بتهای قوی جثهٔ قدیمی را می‌پرستند و به کواکب سبعة و وحوش معتقدند. بعضی از آنها اشیاء دیگر را رب‌النوع خود می‌دانند، و برخی از نفوذ هندوان و کشیشان انگلیس به‌قواعد بودایی و نصاریان^۲ انگلیس خود را ملبس دارند و بسیاری آنها لامذهب

۱- اکنون لغمان گویند.

۲- عیسویان.

و خالی از طریقه وبری از ادیان مختلفه می باشند. اما همه از يك طایفه و قبیله اند و اتفاق دارند، و متجاوز از ۳۵ هزار خانوار اند که هر خانه دارای پنج شش مرد کاری است.

تعداد عموم مردم کافری متجاوز از ۱۰۰ هزار خانوار است که تا سرحد کاشغر و نواحی پامیر سکنا دارند، اما آن طوائفی که لباس بز می پوشند از ۳۵ هزار الی ۴۰ هزار خانوار متجاوز نیستند^۱

از قرار بیان منظومه هاتفی علیه الرحمه مملکت آنها به کتور موسوم بود و [هاتفی] شرح حمله امیر تیمور و فتح آن نقطه را مفصل به رشته نظم کشیده^۲...

این چند فرد شعر را نیز مؤلف بداهتاً در شرح حال آن طایفه به رشته تحریر کشید، هر چند نزد اشعار هاتفی جلوه ندارد، اما در این عهد بیش از این اقتضا نمی کند. چرا که استادنا فردوسی علیه الرحمه رزمیه گفت به اسامی اشخاص آن زمان مثلاً افراسیاب و اسغندیار و رستم. این اسامی کمک استحکام شعر است. اما رزمیه هاتفی به نام اسامی عهدش بوده؛ مثل مؤلف که باید کربلایی حسین و رضاقلیخان و پردل خان و حاجی حسن و ملاعثمان و عمرخان را جزو رزمیه بیان نماید مسلم رونقی ندارد.

... بده ساقیا زان می لالهرنگ	بزن مطربا بربط وتار و چنگ
که یکدم بیاسایم از قیل و قال	شوم مست سودای جام وصال...
به کافرستان حمله آور شوم	به سلطان اسلام ناور شوم ...

چنین کرده تحقیق فکر دقیق	ز عصر مؤلف نه عهد عتیق
که چون خسرو ملک خاورزمین	شدش ملک بربر به زیر نگین...
بیاراست لشکر چو دارای روم	پی رزم کفار ملک قلموم ...

۱- این توصیف غالباً مربوط به قبل از تشرف آن مردم به دین اسلام بوده است.

۲- مؤلف نسخه ای از تمزنامه هاتفی به دست آورده و آن را چون منحصر به فرد می پنداشته ماجرای جنگ و فتح سرزمین کافرستان (کتور) به دست سپاه تیمور را سراپا نقل کرده است. اما چون اکنون منظومه هاتفی تمزنامه (تیمورنامه) چاپ شده. از نقل آن صرف نظر شد.

امیر عبدرحمان والا مقام
بدان سوبه بتعجیل پیمود راه
برافراشت رایات فتح و ظفر
گرفتند سنگر به بالای کوه
جلوگیر افواج کابل شدند ...
کشیدند صف از یمین و یسار
پر از دود شد عرصه رزمگاه
ز توپ و تفنگ سپاه گران ...
بیارید از بس که باران تیر
نهادند سر اندر آن سرزمین
به هر سو دوان از یسار و یمین ...
بشد کار کافرستان یکسره ...
امان خواستند از سپاه امیر ...
بیخودشان جملگی را گناه
به یزدان نادیده قایل شوید
هم از آتش و اختر تابناک ...
بخوانید یکتای فرزانه را
بدین محمد علیه السلام
به سان جهودان ایران زمین
به خاک اطاعت نهادند سر
به شرح مفصل از آن دار و گیر
بسی آفرین بر سپهدار گفت

به امر خدیو سپهر احتشام
سپهدار نام آورش با سپاه
پس از چند روزی در آن بوم و بر
چو دیدند افواج را آن گروه
به هر دره جیشی قراول شدند
دلیران افغان پی گیر و دار
زشلیک پی در پی آن سپاه
تگرگ اجل ریخت بر کافران
به فوج هرات اندر آن دارو گیر
صد و شصت تن گشت مقتول کین
پلنگینه پوشان کتور زمین
پس از جنگ بسیار در آن دره
چو گشتند بیچاره از دار و گیر
پس آنکه سپهدار افغان سپاه
بگفتا به اسلام مایل شوید
دل از بت پرستی نمایید پاک
نمایید ویران صنم خانه را
در آید یکسر هم از خاص و عام
به ناچاری آن فرقه مشرکین
به چوگان طاعت سران سر به سر
ببردند این مژده نزد امیر
بشد خاطرش شاد و چون گل شگفت

القصه پس از جنگهای نمایان و قتل انبوهی از طرفین و یک ماه
محاربه متواتر طایفه کافری به تحت اطاعت درآمده امان خواستند و به
رعیتی دائمی افغانستان راضی شدند. غلام حیدر خان و سائر سران سپاه

افاغنه اسرایی که از آن طائفه گرفته بودند با شرح حالات و وقایع و مژده آن فتح نامی را خدمت امیر عبدالرحمان خان بردند. معظم‌الیه امر نمود که در آن نقاط مساجد چندی بنا کنند، و بزرگان آنها را با بسیاری جوانان و بچه‌های تازه بالغ به کابل آورند، و یک‌دسته از سپاهیان بدان نواحی ساخلو باشند، و قلاع محکمه کفار مزبور را ویران نمایند، و آداب مسلمانی در تمام آن نقاط جاری شود، عموم مردان آنها را ختنه نمایند، و ملای چندی از مسلمانان برای آموختن درس مسلمانی و عقد و نکاح آن طائفه مأمور داشت و تمام احکام مذکور را در آن نواحی جاری داشتند، و عابراین آن صفحات بدین وسیله از شر کفار مزبور ایمن شدند. و این آخرین جنگ امیر عبدالرحمان در نواحی افغانستان بود.

رؤسای کافریان را در کابل به کاروانسرای محمدقمی تحت‌الحفظ نگهداشت و اطفال تازه بالغ و جوانان آنها را در سلك غلام‌بچه‌ها مسلح و تربیت نمود و همه را ختنه کرده به تحصیل درس مسلمانی مأمور داشت.

[وقایع دیگر]

امیرزاده نصرالله خان از لندن به سلامتی مراجعت نمود. پس از ورود به قندهار و پذیرایی شایان اهالی روانه کابل شد. اهالی قندهار در این ایام استدعا کردند که امیر عبدالرحمان خان امیرزاده معزی‌الیه را به حکومت آن محل منصوب دارد. به ملاحظات چندی اسباب این مطلب فراهم نیامد. حرکت مؤلف در این سال از خراسان به عزم گردش سیستان و بلوچستان موجب بعضی خیالات سرحداران افاغنه شد. هنگام ورود مؤلف به قائنات در سرحدات کبوده و یزدان و نقاط دیگر چند دسته سوار و رساله و سپاه پیاده و غیره فرستادند و متجاوز از یک‌ماه در آن سرحدات به گردش و چادر نشین بودند تا ثبوت کذب وقایع نگاران آن امارت در خصوص سفر بی‌غرض مؤلف شد. آن وقت سپاهیان مرخص گردیدند.



امر و اقدام امیر عبدالرحمان خان به تعمیر شهر فراه و نقاط محکمه ساختن بدانجا.

اخراج امیر معظم‌الیه چند نفر اشرار محله مرادخانی را از کابل به سمت مشهد.

قدغن سخت مجدد در افغانستان که در تکایا تعزیه‌داری نشود. ساختن راههای اطراف شهر هرات را به هر سمت به‌طوری که دو عراده عبور نماید.

بنای مسجد جامعی در کابل که وجه مخارج آن را از سپاه و رعیت گرفتند.

تکمیل باروت سازی به هرات که بهتر از باروت انگلیس ساخته شد.

[وقایع سال ۱۳۱۴ هجری مطابق ۱۸۹۶ مسیحی]

صدور احکام امیر عبدالرحمان خان به تمام قبایل افغانستان در باب اینکه از هشت نفر رعیت يك نفر مهبای آموختن مشق و مسلح به آلات حربی باشد و مخارج او را هفت نفر دیگر بدهند، و نپذیرفتن بسیاری اهالی این مطلب را که در جواب نوشتند: هروقت لازم باشد تمام مردان کاری به یاری پادشاه خود حاضریم. از حالا نباید عموم اهالی گرفتار این قانون بشوند.

تأکید امیر عبدالرحمان خان به ساختن سربازخانه‌ها در نقاط مهمه بربرستان.

افتتاح معدن ذغال سنگ در کوه بامیان.

تعداد زنان اسیر شده به ۸۵۰۰ نفر رسید که از مردمان یاغی به کابل در محبس بودند.

خوانین هرات با مستوفی و اهل قلم که به کابل احضار شده بودند تماماً به تهمت مأخوذی در حبس ماندند و نان جیره درباره آنها مقرر شد. قتل شاهزاده فغفور در هرات روز ۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۴ ق.

در طوایف وردگ اطراف کابل شهرت یافت که به حکم امارت چند هزار خانواری آنها باید به نقطه بالامرغاب سرحد هرات بروند و ساکن شوند. آنها هم رضایت در این مطلب نداشتند لهذا به قلعه سیدآباد اجماعی کرده مستعد یاغی گری بودند، اما بعد از آن خیال کماکان به طاعت درآمدند و بعضی مخلع شدند.

تعداد نفوس^۱ مجدد در افغانستان.

رفتن مسترفین^۲ رئیس کارخانجات به عنوان مرخصی سه ماهه از کابل و راه هندوستان به انگلستان.

محفوظ داشتن حدود افغانستان را از شر طاعونی که به هندوستان بود.

اضطراب امارت افغانستان در ماه رمضان از مأمورین حفظ الصحه که دولت روس به سرحدات خراسان ایران در جوار افغانستان به عنوان قرانتین آورده بودند و تهیه نمودن سپاه فراوان در کابل و نقاط دیگر و پروتست این مطلب را با دولت انگلیس و مذاکره انگلیس با دولت روس. جای دادن افاغنه کوهستان و غیره رادر شهر کابل به محله مرادخانی و چنداول.

فرستادن فشنگ زیاد از کابل به ترکستان ازبک.

آتش گرفتن محله هندوها در کابل که سی باب خانه سوخت.

یافتن سه نفر از افاغنه قندهار خمچه پراز طلای مسکوک و حمل کردن به ایران و هندوستان برای فروش.

ملقب شدن والاحضرت امیرالمسلمین امیرعبدالرحمان خان به لقب جلیل زبینه ضیاءالملة والدین.

طغیان افاغنه زمین داور که به زودی دفع و رفع شد.

نزاعی مابین فوج ششم هراتی و فوج نورزائی در قندهار و متهم شدن

محمد صادق خان برکت^۱ و احضار او به کابل با چند نفر سپاهی از فوج هرات.

مقرر شدن جشن همه ساله و چراغان در موقع اسد^۲ ماه شمسی مطابق ۱۷ ربیع الاول.

چشم‌کندن ۲۰ نفر سپاهیان هراتی را محض شورشی که در قندهار رخ داده بود.

وفات خان علوم معروف به خان ملاکه از معاریف و محترمین افغانستان بود در کابل.

گرفتن جقه^۳ پولی به اسم ولیعهد امارت از اهالی.

مسدود شدن راه پنجده - روسیه برای حمل حبوبات و دواب از طرف امارت افغانستان.

سرك نمودن^۴ راه کابل را تا به هرات از وسط هزاره جات والگای تایمنی و شکست کوهسار را.

نزاع سرحدیان روس و افغان در سرحد موریچاق^۵ که رؤسای طرفین به اصلاح کوشیدند.

شدت اقدام سپهسالار فرامرزخان و سعدالدین خان نائب‌الحکومه هرات بر ضد یکدیگر.

جواب و سؤال کتبی مؤلف با جناب منیف پاشا سفیر کبیر دولت علیه عثمانی مقیم تهران.

۱- برکت منصبی است مطابق با سرتیپ سوم ایران (حاشیه مؤلف):، برگد = Brigadier

۲- ماه اسد : مردادماه .

۳- جقه : تاج .

۴- سرك نمودن : جاده ساختن .

۵- موریچاق : مروجق = مرو کوچك .

[رخدادهای سال ۱۳۱۵ هجری مطابق ۱۸۹۷ مسیحی]

امیر عبدالرحمان خان در خیال جمع‌آوری بربریه‌های متفرق‌شده داخله افتاد که هر نقطه از بربرستان خالی از سکنه و ویران مانده، آنجا سکنه دهد.

یاغی شدن طوائف افاغنه سرحدی بر ضد انگلیس که بعضی از صاحب‌منصبان سرحدی امارت افغانستان هم به تحریک آنها شرکت داشتند. و آن طایفه متجاوز از ۱۵۰ هزار خانوارند و به اطراف تنگه خیبر و نواحی اکراور و سرحدات پیشاور و وزیرستان و علی مسجد سکنه دارند و به چندین طایفه موسوم‌اند. بسیاری آنها افریدی، و قنبر خیل، و آدم خیل، و ملاخیل، و ذکاء خیل، و ممندخیل^۱، و ملک دین خیل، و اورکزایی^۲، و دولت زایی و بعضی به جواکی^۳ و دیگر انبوهی به یوسفزایی معروف‌اند. و غرض از عداوت آنها با انگلیس مطلب دیگری جز این نبود که می‌گفتند: انگلیسها مردمان متعدی و محیلی هستند نباید با ما مربوط باشند. به همین حرف عزم غذا کرده تقریباً ۵ هزار مرد مسلح و مستعد زد و خورد با انگلیس شدند، و آن مسأله باعث خسارت زیاد به انگلیسها شد. چون مکرر لشکر به تدمیر آنها فرستاد و آن طائفه دلیرانه دفاع کردند و انگلیس کشتند. و حال آنکه اگر دولت انگلیس آنها را به بمارت افغانستان وامی گذاشت به يك كاغذ امیر عبدالرحمان خان تابع می‌شدند.

قتل چند نفر از بزرگان طوایف که مصدر شرارت به خرج رفته بودند^۴.

فرستادن چهل بار یابو تفنگک به پیر سه‌بست مع سرنیزه و توشه‌دان و

۱- مهمندخیل .

۲- ورکزایی .

۳- ژواکی .

۴- یعنی به شرارت متهم شده بودند.

۶۰ بار یابو فشنگ و هزار و پانصد قبضه تفنگ تهر کوچک کوتاه افسری که فشنگ متعدد می‌خورد، از کابل به هرات در ماه صفر.

آمدن رسولی^۱ از مأمورین سیاسی دربار هند به کابل و ملاقات او با امیر عبدالرحمان خان و پس از چند روز مراجعت کردن.

نشان بهادری فرستادن امیر به ۲ هزار نفر از سپاه ساخلو هرات. شیوع دامنه^۲ در کابل و شدت آن در قندهار و سرحدات انگلیس. مأمور شدن سپهسالار غلام حیدر خان چرخ‌چی به نظم‌کار سرحدات خیبر و لعل‌پور^۳ و مستعد داشتن سپاه و توپخانه فراوان در آن نقطه که از لشکرکشی و نزاع انگلیس با افریدی خللی به‌امور سرحدی افغان نرسد. آتش گرفتن میان‌دهی^۴ کابل و چوب‌فروشی و کفایت به‌خرج‌دادن مسترفین مستخدم امارت در رفع و دفع حریق توسط ناسوس.

افاغنه سرحدی که برضد انگلیس بودند در تحت فتوای آخوندزاده ملانجم‌الدین صاحب به نقطه کنده آب و میچینی جمع شده اردوگاهی اختیار کردند و حملات پی‌درپی به‌عساکر انگلیس نموده و دستبردها می‌زدند و همه روزه به‌تعداد آنها از امدادیان افزوده می‌شد و حمله به شنکاکده و اکوره بردند و بسیاری نقاط را آتش زدند.

فوت سپهسالار ترکستان از بک متصرفی افغانستان که مسمی و معروف به غلام حیدر خان لندی^۵ بود.

فرار میرزا سلطان محمد منشی مترجم‌زبان انگلیسی از کابل به هندوستان که ضمناً مستخدم انگلیس بود^۶ و ملتجی به‌امیر عبدالرحمان خان شده لقب میر منشی یافته بود و کتاب امیر عبدالرحمان خان را همان شخص

۱- یعنی هیأتی.

۲- بیماری تب محرقه .

۳- لعل‌پور.

۴- منده‌ای : میدان بار.

۵- لندی : کوتاه (حاشیه مؤلف).

به خط و زبان انگلیسی نوشت که به لندن به طبع رسانیدند و يك جلد آن را [به] مشهد آوردند. به فارسی ترجمه کرده طبع و خط زبان فارسی توسط قونسولگری رسید.

خارج کردن انگلیسها غلام رسول خان کرنیل مأمور افغان را که به کلکته هندوستان مقیم بود با همراهان او.

ایجاد توپ هاندی (کذا) مکرر انداز در کابل از روی توپی که مسترفین جهت امیر عبدالرحمان خان از کارخانه جات امریک خریدیده بود. وصلت امیر با سردار محمد ابراهیم خان برادر سردار محمد ایوب خان که در پیشاور مقیم است، توسط نصرت جنگ خان افغان، که صبیح سردار معزی الیه به ازدواج پسر ارشد امیر معظم درآمد.

امتحان توپها و شلیک تفنگهای سپاه، در انواع مشقهای چند روزه به کابل که مقداری باروت صرف شد.

تکمیل فوج کوتوالی به هرات که سابق بر آن ۲۰۰ نفر بودند. آوردن ۲۲۰ باب خیمه برای عساکر هرات از کابل و راه قندهار. بردن ۲۰۰ هزار تومان پول اضافه از مخارج لشکری هرات را به کابل.

عایدی پشم هرات در این سال سه هزار و پانصد خروار به سنگ وطن. تقاوی^۱ دادن امیر عبدالرحمان خان به تجار وطن محض داد و ستد که گمرکات کسر ننماید.

آوردن ۶ عراده توپ تهر به هرات، که اکثر فشنگ آنها مسی و در هرات ساخته شد.

قدغن پسته از دادوستد رعیت به هرات و موقوفی استعمال تریاک از تمام افغانستان.

آوردن فشنگ زیادی برای توپ و تفنگ سپاه هرات از کابل.
اتلاف بسیاری گوسفندان از سرما.

[وقایع سال ۱۳۱۶ هجری مطابق ۱۸۹۸ مسیحی]

صلح افاغنه سرحدی افریدی ماماخیل و دولت خیل و ذکا خیل و ملک دین خیل و اورکزایی [و] ممندخیل و جبارخیل و غیره با جنرال سرلاکهارت که رجال جنگی آنها در مقابل انگلیسها متجاوز از پنج هزار سوار نبود و همه جا فتح کردند، تابربیهای فعله راه آهن تحت اسلحه انگلیس درآمد با آنها جنگیدند و همه را عقب کردند، که آن دستبرد بربریان مایه آسایش تمام مهاجرین بربری به خاک انگلیس شده چهار فوج در سرحد قندهار و چند فوج به نواحی پیشاور از آن طایفه ترتیب داده اند، به امید آن که :

شغال بیشه مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی
امیر عبدالرحمان خان هم که آن رشادت از بربریان دید شروع به نوکری از طایفه بربری نموده سه فوج تحت اسلحه جنگی و سفر مینا درآورد و به بسیاری آنها اظهار تلافی نمود.
افزودن عملجات به کارخانجات اسلحه سازی کابل و ایجاد انواع توپها و تفنگها و مهیا کردن فشنگ زیاد در این سال و فرستادن تفنگ و قورخانه فراوان به هرات و بعضی نقاط ترکستان ازبک و سایر سرحدات افغانستان.

حواله دادن هیمة از اشجار عوض مالیات به رعایای قراء اطراف شهر کابل جهت سوخت انجین^۱ که رواج این حکم به تحریک انگلیسها بود.
تبیین آنکه بعد از گرفتاری امیر محمد یعقوب خان و شورش اهالی کابل برضد انگلیس وقتی غازیان ملت اسلام به عزم دفاع و محاربه در کابل

حاضر شدند، آذوقه دولتی و ذخیره قشونی هریک از آنها منحصر به یک من تلخان^۱ توت بود که در میان انبانی به دوش خود داشتند و مدت یک سال جنگ متواتر را به همان آذوقه پیش بردند. انگلیسها آن کینه را در دل داشتند و دارند که ریشه اشجار توت کابل را براندازند [تا] برای موقع دیگر مدد آذوقه و توت افغانه میوه اشجار نباشد. لهذا وسیله بهتر از این [به] دست نیاوردند که اشجار مزبور را برای سوخت کارخانجات تمام نمایند، چنانکه اکنون سهرب از آن شجر امید مسافران و مسلمانان فقیر که در نواحی کابل و مدد معاش اهالی بود قطع و معدوم شده است. مقرر شدن مأمورین تازه به بعضی نقاط افغانستان من جمله محمد طاهر خان مستوفی به هرات.

ر مه شماری مجدد در افغانستان.
سختگیری حکام در امتعه بردن به خاک روس.
گرفتن فوج تازه در هرات.

عوض شدن ساخلویان چهارصده که دو دسته از سپاه نظام هراتی بودند.

فوت قاضی ملاحسین رئیس محکمه هرات.
بردن چند نفر نویسنده های هراتی را به کابل با چند نفر تجار.
تهمت چند نفر خواجه های ساکن ده غریب هرات به جوان تازه داماد بزازی که از [اهل] تشیع و پسر محمدحسن اولاد خالق داد جارچی بود به شهر هرات، و به بهانه رفض او را سنگسار نمودن که در خرابه شکورخان - سوق الدواب^۲ - اول آن طفل را با شمشیر و تبرزین چهار قسمت کردند و بعد ۲۰ هزار نفر یکدفعه براو سنگ باریدند و جز کدو و موی سر چیزی از بدنش باقی نماند و مادر و نیای آن طفل از این وقایع بیتاب شده

۱- تلخان: توت و جوز (گردو) کوبیده که غذای مقوی است و مدتها بدون فاسد شدن می ماند.

۲- در زبان هراتی: گنج.

ترك حيات گفته خود را به آن مقتول بی گناه پیوسته و آن مطلب باعث تأسف و موجب هیجان قزلباشیه افغان شد.

[وقایع سال ۱۳۱۷ هجری مطابق با ۱۸۹۹ مسیحی]

قدغن اکید امیر عبدالرحمان خان که نمک هندوستان به افغانستان نیاید. رفتن امیر با تمام خانواده و بسیاری غلام بچه‌هایی که در باغ خواجه دوست خاوند زیر اسلحه داشت به بییلاق پغمان در فصل تابستان. به دار کشیدن چند نفر رؤسای یاغیان فیروز کوهی که در محبس کابل بودند.

محمد عظیم خان سدوزایی پسر سردار محمداسلم خان و دین محمد خان امین نظام و شیر احمد خان و چند نفر خوانین کلمانی که قصد قتل امیر را داشتند در کابل از تدبیر شاهزاده آزاده حبیب‌الله خان گرفتار و مقتول شدند.

ایجاد کارخانه بلورسازی در کابل.

شکایت رعایای ترکستان از بک از سردار عبدالعزیز خان و مأموریت چند نفر ممیز و مصدق از کابل برای رسیدگی. مختصر شورش در افواج خان‌آباد.

رسیدن نامه و عرایض بسیاری بزرگان سمرقند و ترکستان متصرفی روس به دربار کابل در اظهار دوستی امیر. تهیه غله ذخیره قشونی به چند نقطه بربرستان.

شورش طایفه علی شیرزایی سرحد کرم بر ضد انگلیس و مأموریت اروس^۱ صاحب و حمله بردن فوج توری تحت ریاست غلام محمد خان جامع‌دار با فوج کشمیری تحت ریاست راجه نائب‌الحکومه کشمیر و صاحب‌منصبان انگلیس به قلعه یاغیان که ۱۵ هزار نفر برای مدافعه حاضر

شدند و دو فوج مذکور بعد از ۲۴ ساعت جنگ شکست خوردند و ۲۰۰ نفر از فوج راجه به قتل رسید و بعد از آن صاحب منصبان انگلیس به مواعید زیاد مردم توری را واداشتند که با فوج طایفه خود به یایان حمله بردند و آنها را عقب نشانیدند. متعاقب آن هم عساکر انگلیس به امداد رسید و کار طایفه علیشیرزایی به سختی کشید و تبعیت انگلیس را اختیار نمودند.

اخراج جمعی محبوسین را به طرف هندوستان.

اجرا داشتن حکم هشت نفر يك نفر را در بسیاری محال کابل برای خدمات نظامی از رعایا.

رفتن کرنیل محمد اسماعیل خان مأمور سیاسی افغانستان به کلکته جهت افتتاح دارالترجمه خاص امارت کابل.

مشرف شدن میر سلیمان خان گازر گاهی به مکّه و مراجعت به اسلامبول و آوردن چند تار مو که در مشهد مدعی بود براین که آنها از موی خاص حضرت ختمی مرتبت (ع) و [اعلی حضرت] سلطان عثمانی از مخزن خاص داده اند. مشایعت و عزیمت جمعی از افغانه و سایر مسلمانان سنی با کمال وجد همراه مشارالیه تا قریه کنه گوشه حوالی ارض اقدس و آشکار نمودن آن موهای متبرک را و روانه هرات شدن که در آنجا نیز احترامات زیاد در این باب به جا آوردند.

فرار اسکندر جان تاجر با تمام دارایی و عیال خود به خراسان که به خواهش انگلیس بعد از چند ماه معاودت داده شد به شرط امان و آسایش حال او که در هرات تعدی به حال مشارالیه نشود.

ظهور چند ظرف مسکوک طلا به خرابه محله خواجه عبدالله مصری که شیرعلی خان نامی به آبادی آن اقدام کرده بود.

گرفتاری غلام حسن بيك از میرهای بربری که بعد از فتح بربر در کوهستان متواری بود.

در هرات شخصی از اهالی زنده‌جان^۱ مصمم آتش زدن قورخانه بود اما گرفتار شد.

محبوسی و عسرت سخت سردار سمندر خان پسر سردار نظر محمد خان نوۀ سردار امیر محمد خان برادر سردار صید محمد خان^۲ در زندان اسکندری هرات که دو سال قبل آنها را از کابل تحت‌الحفظ به هرات آورده بودند.

[وقایع سنۀ ۱۳۱۸ هجری مطابق ۱۹۰۰ مسیحی]

ناخوشی سخت سردار حبیب‌الله خان پادشاه‌حالیۀ افغانستان که بهبودی حاصل نمود.

بروز وبایی در کابل از عفونت محبسه‌های پر ازدحام و اتلاف نفوس زیادی و رفتن امیر به کوهستان پغمان و استالف و قدغن داشتن آمد و شد را و قتل ملا نورکی ندیم خاص که از روی اطمینان قدغن را شکسته داخل اردوی امیر شد. سرباز قراول او را کشتند و همان سربازان مورد مرحمت شدند.

برطرف شدن ناخوشی و ورود امیر به کابل در اواخر جمادی‌الثانی. اهتمام در معدن یا قوت جیگدلیگ. احضار امیر، ملا نجم‌الدین معروف را که طوائف کوهستان عموماً مرید و پیرو او بودند و او را قطب زمان می‌دانستند. به موقوفی دادوستد پسته و بزقنج و شیرخشت از رعایا مجدداً اقدام شد. ناخوشیهای مختلف در قندهار. حکم ممانعت دکترهای ایرانی صادر شد که برای تفتیش ناخوشی به خاک هرات داخل نشوند.

شرارت افواج پیادۀ ساخلوی میمنه برضد ژنرال غوث‌الدین خان که بعد تخفیف یافت.

۱- فوشنج قدیم .

۲- سعید محمد خان.

فرار چند خیل جمشیدی طائفه شقی محال کوشک به خاکروس.
ابتیاع دو کالسکه طرح جدید به سپهسالار و حاکم هرات و هموار
ساختن راههای اطراف شهر را.

رواج پول روسی در هرات که سابق به قرار جنس دادوستد می شد.
رفتن ۱۶ لك قران موجودی اضافه مخارج هرات به کابل.
فروش بسیاری املاک متاجرین دیوانی را که باقی دار بودند، محض
وصول طلب امارت.

قدغن استعمال ترياك به افغانستان که بغتاً به داکین عطاران ریخته،
دستک و سیاهه آنها را برداشته و به آن وسیله هرکس دو مثقال ترياك
خریده بود [به] دست آوردند و ترياکیان را از اعیان و غیره که ۶۸ نفر
بودند به کاروانسرای حلوایی محبوس داشتند تا بعضی وفات و بعضی توبه
نمودند و در واقع این حق بزرگ را امیر عبدالرحمان خان به گردن عموم
اهالی افغانستان دارد و خدا بیامری می خواهد.

فتنه جویی بسیاری یهودیان که اهالی و سپاه را به روی یکدیگر
وادار می کردند. عاقبت به خود آنها نتیجه بخشیده مجرم و مقصر شدند.
چون امیر افغانستان بیدار کار بود و به امنای خود ابلاغ داشت که یهودیها
به هر بلدی از بلاد عالم [که باشند] خالی از فتنه و شرارت نبوده و نیستند.
تعیین تکالیف و کردار ملت هنود به افغانستان در این سال شد.
پسر جنرال رستم خان [را] که در هرات به حد بلوغ رسیده بود
به کابل خواستند.

شروع به ساختن راه بین هرات و کابل محض عبور عراده توپ از طرف
هزاره جات.

مأمور شدن سردار محمد حسن خان به قندهار که بعد از چندی به کلات
مراجعت کرده روانه کابل بود.

عایدی باغ سرکاری در قندهار به هنگام میلۀ اهالی ۲ هزار و ۶۰۰ تومان شد.

[وقایع سال ۱۳۱۹ هجری مطابق ۱۹۰۱ مسیحی]

[مرگ امیر عبدالرحمان خان و جلوس امیر حبیب الله خان]

تفتیش امیر عبدالرحمان خان در احوالات محبوسین موجودۀ کابل، که بالغ بر ۱۲ هزار مرد و ۸ هزار زن بودند، می خواست رسیدگی شود، و هر کدام مستوجب عقوبتی هستند قصاص و سزا داده شوند والا مرخص باشند.
بروزکسالت امیر.

اجماع جمعیت زیاد به اطراف آخوند ملانجم الدین در حوالی اسمار و اطراف جلال آباد، چون اغلب اهالی او را قطب زمان می دانستند. مجدداً شروع به گرفتن سپاه بربری شد.

عزل محمدنبی خان بربری از کیزاب و به کابل خواستن با جمعی مقصر دیگر و او را به نمکسار ترکستان فرستادن و توقیف داشتن.

روابط محرمانه و تحریک صاحب منصبان انگلیس به رعایای سرحدی تنگۀ خیبر و درۀ اسمار افغانستان برضد امارت و آگاهی امیر و مقرر داشتن محمدعلی خان و کیل الدوله پسر محمدحسن خان حکمران سیقان و کامرد^۲ را با یک فوج سپاه زبده و تفنگ بسیاری مع جبه خانه و دو عراده توپ از کابل بدان نقاط برای تهدید اهالی در قطع روابط انگلیسها.

مأموریت کاکه رضای رساله از معاریف با سه نفر دزد نامی هرات به تحریک محمد کاظم خان منسوب و مدعی مؤلف از طرف حکومت و سپهسالار هرات جهت دفع نگارنده به ارض اقدس که دستگیر اجزاء ایالت

۱- میله : تفریح و تفرج.

۲- کهمرد نیز گویند.

شده خائف و منفعل نجات یافته به هرات مراجعت کردند و مجدداً موسی نام کرخی ★ و مرتضی نام بیت‌الامانی ★ و مؤمن نام اسحاق زایی به این مأموریت مقرر شده [به] مشهد آمدند و به دلالت و راهنمایی دو نفر دیگر از ساکنین مشهد به لیلۀ سوم ربیع الثانی از راه بام خانۀ همسایه به بالین مؤلف آمده اول بسیاری اموال را بردند و بعد که بیدار شدم به شرحی که در بیان الوقاعه^۱ ذکر شده چندین جراحت به خودم وارد آوردند، اما خداوند د رسایۀ حضرت رضا علیه السلام مرا نجات داده به قتل نرسیدم.

حکومت صید محمدخان ریکا در بعضی نقاط بربری.

وفات امیر با تدبیر عبدالرحمان خان در کابل و دفن آمدن [اکذا] به عمارت سراستان^۲ آن بلد که دو فرد به مادۀ تاریخ آن مرحوم گفته شد، قطعه :

در نوزده جمادی الثانی رفت	اندر شب پنجشنبه شه پاک ضمیر
بردار سر از دولت و گوسال غمش	افسوس اجل نداد مهلت به امیر
ایام خلافتش ز داد ایزد	خواهی که بدانی عدد از ایزد ^۳ گیر

۲۲

و نیز این چند فرد شعر در تاریخ جلوس امیر بی نظیر سراج المله والدين امیر حبیب الله خان به تخت سلطنت افغانستان گفته شده است:

بنشست به جای او حبیب الله و شد	اورنگ چو آسمان و او بدر منیر
یارب به حق چهار یار احمد	با عدل به ملک سالها پاید دیر
تاریخ جلوس او به دیهیم نویس	بنشست ولیعهد به ماوای ^۳ امیر

۱۳۱۹

افسردگی و سوگواری حال سرداران و افسران مملکت افغانستان در

۱- رساله در احوال مؤلف.

۲- بستان سرا گویند.

★- کرخ : قصبه‌ای در هفت فرسنگی هرات، بیت‌الامان: قریه‌ای در خارج هرات.

۳- اصل : ۱۳۱۹.

عزای امیر مرحوم که با نهایت احترام به عمل آمد، به جلوس میمنت‌مأنوس امیر جهانگیر بی‌نظیر حبیب‌الله‌خان به خوشحالی و سرور تبدیل یافت و آن سلطان نیک فطرت به میمنت و مبارکی در اصلاح حال امور مملکت و رعیت به رویه عدالت پرداخت و عالی ودانی را به^۱ خود امیدوار ساخت. خداوند افزایش عمر و بخت.

خلق^۲ امیر حبیب‌الله‌خان در مواعید احسان و عدالت به رعایا و افزودن ماه چهارقران به مواجب هریک از سپاهیان و بخشیدن نشان صداقت به تمام افراد قشون که در یک طرف «سراج‌المله والدين امير حبیب‌الله» نقش است و در طرف دیگر «صداقت».

توقیف بعضی از دفاتر تا تحویل حمل.

احضار نمودن امیر از هر بلاد و بلوک افغانستان بعضی سادات وقضات و بزرگان و رؤسای طوائف را برای ملاقات و پیمان در کابل.

اقدامات مهدعلیا در ضمن^۳ با چند نفر خواص خود اقتدار سردار محمد عمرجان را که امیر آگاه شد و به استمالت آنها کوشید. و آتش گرفتن کارخانه چاشنی‌سازی در کابل.

رفتن بعضی از سپاهیان شورشی بدون اجازه از کابل به طرف وطن و نادم شدن و مراجعت نمودن تمام آنها.

مختصر اغتشاشی در وردک که به زودی دفع و رفع شد.

انتخاب مستخدمین از طوائف درانی.

ورود محمد اسماعیل‌خان شجاع‌الملک ایرانی به کابل در ماه ذیحجه و شرفیابی به حضور امیر و مهربانی و انعام دیدن^۴ معزی‌الیه.

۱- اصل: از خود.

۲- یعنی خوش‌خلق.

۳- در ضمن یعنی در نهان.

۴- یعنی گرفتن انعام از امیر.

همه در ترکستان از بک به امید ورود سردار محمد اسحاق خان و نامه نوشتن بعضی از اعیان محل به معظم‌الیه .

فرار شاه‌گل شاه‌بخش و کریم از رؤسای ایلات^۱ با خانواری خود به طرف قائنات.

فرار چند خانواری از قلعه ولی به خاکروس.

قدغن امیر دشنام پیروان مذاهب را به تمام افغانستان.

و صدور فرمان تازه بر اینکه اهالی تشیع در مساجد اهل سنت حاضر شده نماز بخوانند.

حریق سخت در شهر مزار شریف به ماه رجب که دکانین زیادی سوخت.

شکایت اهالی از تعدی پسرهای سعدالدین خان حکمران هرات و احضار امیر آنها را.

فرار جهاندادخان ترکی و جمعی دیگر به طرف وزیرستان، بهرنجش اینکه چرا امیر صاحب اسبهای افغانستان را از بردن به هندوستان مانع است.

رفتن جمعی سپاه و توپخانه به تدمیر و استمالت^۲ اهالی و محل آن طائفه و زد و خورد و قتل جمعی از طرفین.

خارج شدن بعضی طوائف توری^۳ از تبعیت افغانستان و اتصال به انگلیس .

احضار نمودن امیر معظم صاحبزاده ملافضل حق پسر صاحبزاده عمرجان را که پس از قتل پدر درباخرز خاک ایران به نقطه کمرسبز مقیم بود، تا این وقت محترماً به هرات ورود کرد.

۱- اصل : ایلیات .

۲- ظاهراً به جای سرکوبی آورده است.

۳- اصل : طوری.

[وقایع سال ۱۳۲۰ هجری مطابق ۱۹۰۲ مسیحی]

فرمانفرمای هند امیرکبیر حبیب‌الله‌خان را به جشن تاجگذاری پادشاه انگلستان دعوت نمود، اما اجابت نشد.

مقرر شدن^۱ سردار محمدیوسف‌خان عم امیرعبدالرحمان‌خان با غلام حیدرخان کرنیل چنداولی و سردار عبدالله‌خان و دوسه‌نفر امنای دیگر جهت رسیدگی امور محبوسین کابل.

مرخصی چند نفر از اجزاء دفتری هرات که در کابل محبوس بودند و مقررشدن تنخواه به‌هریک از آنان.

عذر خواستن شجاع‌الملک خراسانی را در کابل به‌خیال اینکه مبادا مقصود دیگری در ضمن باشد.

عازم شدن معزی‌الیه از کابل به‌طرف ایران.

تزویج امیر صاحب دختر نیک‌اختر میرسهراب‌بیک قهندزی را و آوردن به کابل با طمطراق و جشن مخصوصی، چون سابقاً اجابت قبول شده بود، و همچنان صبیبه تاج‌محمدخان سدوزایی را.

ابتیاع و آوردن میله‌های نقره فراوان از هندوستان به کابل و سکه شدن مسکوکات طلا و نقره به‌نام «سراج‌الملة والدین امیرحبیب‌الله».

تنظیمات امور قشونی ترکستان ازبک.

سفارت غلام قادرخان ترکی و نیاز محمدخان بارکزی از کابل به دربار هندوستان.

قحط و قلا در بربرستان و فرار چندین هزار از اهالی که عوض آنها افغانه وردگ و غیره ساکن بربرستان شدند.

ترقی قیمت ارزاق در هرات به‌واسطه غله‌ای که حکام و مأمورین دیوانی به‌انبار ذخیره می‌کردند و نمی‌فروختند، تا رفته رفته آثار قحط و قلا به‌اهالی ظاهر شد و نان یک من پنج قران خرید و فروش می‌گردید.

به این ملاحظه از دولت روس به رسم اعانت سه هزار خروار آرد نرم بسیار خوب و سه هزار خروار گندم به سرحد کشك و شیخ جنید آورده اعلان تقسیم و تسلیم به اهالی سرحدی هرات دادند. لهذا مردم جوقه جوقه از گرسنگی می رفتند و غله را بی بها می گرفتند، به شهر آورده يك من، دو قران و يك قران و نیم می فروختند، و همان غله باعث آسایش و نگهداری اهالی تا فصل خرمن شد. و به قدر زحمت صد ساله انگلیس درآمزش و رابطه اهالی افغانستان این يك پلتيك روس مؤثر بود، که قدر همسایگی خود را در انظار جلوه داد، و تا يك درجه ثبوت خیرخواهی نمود.

ساخن بعضی توپهای جدیدالاختراع در شهر کابل.

در ارغنداب قندهار، زنی به يك شکم سه طفل آورد.

[وقایع سنه ۱۳۲۱ هجری مطابق ۱۹۰۳ مسیحی]

فرستادن دویست بار قورخانه به هرات از کابل.

شدت قحط و قلاي دو ساله در بربرستان که چندین هزار خانوار از اهالی به بلاد داخله و خارجه فرار کردند و محض خالی نبودن اوطان آنها بعضی طوایف افاغنه مأمور اقامت و توطن نقاط بربرستان شدند.

مأموریت دین محمدخان خسرپور^۱ امیرزاده نصرالله خان با ۵۰ سوار به نظم ترکستان از يك فرارشدن چند خیل ترکمان که تبعه افغانستان و ساکن اطراف شبرغان بودند به خاک روس.

مدح و منقبت خوانی جمعی از قزلباشیه در خارج دروازه شاه شهید کابل که همه را دستگیر [کردند] و چهل نفر از آنها جریمه و ده نفر مقتول و مابقی اخراج بلد شدند.

احضار امیر گردون سریر سردار والاتبار عبدالوهاب خان پسر سردار امیر افضل خان را که چندین سال به تهران در پناه دولت علیه ایران بود.

۱- جوخه جوخه : گروه گروه .

۲- در لهجه هرات، خسربره: برادرزاد.

ورود معزی‌الیه به کابل در اواخر جمادی‌الثانیه، و در ماه رجب به حضور امیر مشرف شدن و استغفار از وضع دربار دولت علیه ایران و بیان واقع حال نمودن او.

صدور چند طغرا فرمان امارت : یکی در موقوفی مجالس تعزیه اموات که اهالی از سر قبرستان باید متفرق شوند.

۲- مدح و منقبت خوانی و تعزیه ائمه در کوچه و بازار موقوف باشد، و علماء و ملت تشیع به نماز جماعت اهل تسنن حاضر شوند. و این مطلب نظر به اقتضای وقت بود.

۳- هر کس مال التجاره در حمل و نقل از سرحدات بگریزند یا بدون گمرک عبور دهد حکومت حق ضبط و جریمه داشته باشد. و همچنان کسانی که بدون تذکره آمد و شد نمایند.

۴- باید رؤسای امور نظامی و دفاتر دیوان، رشوت از اهالی نگیرند، و رعایا هم ابداً رشوت ندهند که طرفین مورد مؤاخذه خواهند بود. طبع قرآنی در کابل که وقف طلاب قرار دادند، برای مغفرت امیر متوفی.

طغیان بعضی از طوائف سرحدات خیبر و نواحی پیوار که توپ و افواج پیاده به دفع و نظم آنها مأمور شد. ریاست جنرال امیر محمدخان تگابی به عساکر مقیم ترکستان ازبک. خرید دواب تخمی خاص به حکم امیر.

نظم امور اوقاف و دخالت امیر در تعیین و تعمیرهای هریک.

گرفتاری سردار والاتبار عبدالمجیدخان پسر مرحوم سردار عبدالله خان در سرحد سیستان و فرستادن او را به کابل که معزی‌الیه از طرف مسقط به دلالت ناظر نمک به حرام خود آمده بود.

اظهار مرحمت‌آمیز امیر مهر سریر به سردار مزبور و عفو تقصیرات او. تکمیل دارالشورا در کابل.

ورود مسیو وینلام و مسترداب صاحب‌منصبان انگلیس با جمعی

همراهان از طرف خراسان و سیستان به هرات و رفتن به طرف بالا مرغاب و قلعه‌نو و مأمور شدن ژنرال غوث‌الدین خان افغان از میمنه و مختصر سپاهی از هرات به‌معیت آنها و معطلی زیاد و تلف شدن یار محمدخان جفرتانی^۱ و ساختن بعضی علامات و مراجعت به هرات و عازم شدن آنها به طرف کابل از راه هزاره‌جات و سخت‌گیری نمودن در این سفر به‌عابرین و اشخاصی که برطرف ترکستان روس آمد و شد داشتند.

شیوع دامنه در هرات و میمنه.

حمل گدام^۲ و لشکریان سرپل به‌اندخود.

منسوب شدن سردار عبدالله خان توخی به‌حکومت ترکستان.

فرستادن ۱۲ عراده توپ مکسیم آتش‌فشان از کابل به هرات با توپچیان مخصوص.

قدغن سخت در نرفتن عیال اهالی به‌خارجه.

[وقایع سنه ۱۳۳۲ هجری مطابق ۱۹۰۴ مسیحی]

امیرگردون‌سریر حبیب‌الله‌خان پادشاه افغانستان در اوایل عشر دوم محرم که هنگام تعزیه مخصوص حضرت خامس‌آل‌عبا علیه‌السلام است به ملاحظه تعطیل داشتن امور سلطنتی را عزم شکار نموده و در چمن‌بکرامی قرب شهر کابل میان نیزار با تفنگ مخصوص قصد صید مرغی فرمود. فوراً تفنگ ترکید و سه انگشت نازنین آن پادشاه را مجروح سخت نمود که پوست و گوشت هریک پارچه پارچه [شد] و خون زیادی رفت و رگ واستخوان باقی ماند. اما قبل از اینکه ضعفی عارض شود به‌معالجه مشغول شدند، و به‌خیر گذشت^۳.

۱- اصل : جافرتانی، جفرتان روستایی در هرات است.

۲- گدام : انبار.

۳- در این موضع مثنوی در مدح سلاطین ایران، عثمانی و افغانستان و بیان واقعه عاشورا در ۴۹ بیت آورده است.

تعیین داشتن پنج محل برای عریضه دادن رعایا که امیر را در کوچه و بازار معطل ندارند.

آمدن ولی محمدخان رئیس طوایف ماماخیل به کابل و تعهد اطاعت از امارت افغانستان.

عزل سردار غلام حسین خان پسر سردار شکرالله خان از حکومت غزنین.

ورود يك نفر افسر با چند قزاق روس به خاك افغانستان به عنوان راه گم کردن.

مسافرت امیرزاده عنایت الله خان ولیعهد افغانستان به اتفاق سردار محمد خان به هندوستان از بسیاری اصرار و تمنای فرمانفرمای هند.

مأموریت سردار تاج محمدخان درانی به هرات و بردن نوراحمدخان پسر سعدالدین خان نائب الحکومه هرات را تحت الحفظ به کابل.

ورود مستردن و چند نفر صاحب منصب نظامی و پلیتیکی انگلیس با چند نفر همراهان خود به کابل برای ختم قرارداد بین دولتین افغان و انگلیس در ماه شوال که مترجم آنها غلام مرتضی خان پسر داودخان قندهاری و بابو مولابخش خان هندی بودند.

افزودن امارت کابل به تعداد عمله جات کارخانه اسلحه سازی خود.

معطلی سفراء انگلیس در کابل و نپذیرفتن تکالیف شاقه که انگلیسها فهرست آن را داده بودند و شرح مفصلی دارد.

آمدن خوشدل خان لوی نایب از هندوستان به کابل^۱. شدت برودت در کابل.

شهرت جنگ دولتین روس و ژاپون توسط مأمورین انگلیس در تمام افغانستان که با کمال ذلت حالت روس را بیان می کردند.

۱- لوی نایب یکی از محترمین فراریان افغانستان و به معیت سردار والاتبار محمد ایوب خان در لاهور هندوستان بود که در این اوقات به کابل آمده مورد مرحمت شهریار افغان گردید (حاشیه مؤلف).

مراجعت سردار عنایت‌الله‌خان از هندوستان و توقف چند روزه در جلال‌آباد.

رفتن چند نفر و کلاء ملت از هر طبقه به کابل حسب الامر پادشاهی که دستورالعمل بگیرند.

آمدن ۱۰ عراده توپ مکررانداز از کابل به هرات مع انواع فشنگ. شدت برودت در هرات که از ۴۰ سال قبل ندیده بودند.

فوت محمد کاظم‌خان عمزاده و مدعی مؤلف، که حاکم چخچران^۱ و شهرک شده بود، در ماه صفر.

قتل مستر منشیر^۲ آلمانی انگلیس‌خو که از اجزاء دولت انگلیس و مستخدم شهریار افغانستان بود. بدین تفصیل که مشارالیه از کابل بامرخصی سه‌ماهه روانه انگلستان شد. دربین راه نزدیک دهکده افغان به یکی از دفاع‌داران رساله عباسی که مستحفظ او بودند درشتی کرده سخن لغوی گفت. آن دفاع‌دارهم از غیرتی که داشت تفنگ را به‌سینه مستر فرنگی گذاشت و او را کشت. خبر که به‌امیر صاحب رسید، برای خوشنودی کمسیون وارد شده حکم به قتل دفاع‌دار به‌بالای دار داد.

عزل سردار سید احمدخان از عهده حکومت قندهار و احضار او و پسرانش و تحت‌الحفظ نگهداشتن در کابل.

[وقایع سنه ۱۳۲۳ هجری مطابق ۱۹۰۵ مسیحی]

اعلان رسمی دربار کابل براینکه اعلیحضرت حبیب‌الله‌خان پادشاه خودمختار افغانستان و مخاطب سلطنت و دولت است.

رنجش مستردین وزیرخارجة هند و ایلچی انگلیس با هیأت اردویی که به کابل آمده بود از والاحضرت پادشاه افغانستان و مراجعت به طرف

۱- چخچران نوپسند، مرکز ولایت غور است.

۲- کذا، ظاهراً فیشر؟

پیشاور که در عرض^۱ راه بعضی وقایع نیز بر آنها رخ داد.

مراجعت شاهزاده عنایت‌الله خان از هندوستان.

عزل جناب سعدالدین نائب‌الحکومه هرات و نصب جناب محمد سرور خان ایشیک آقاسی به حکمرانی چون ابلاً عن جده با اهالی هرات آمیزش و رابطه دارد و بسیار شخص خلیق و درستکاری است، و در حقیقت تمام اهالی از ورود وی خوشنود و مسروراند، و رفتار با عدالت او در خارج و داخل منظور است.

رها شدن جمعی از محبوسین هفده ساله و شانزده ساله، خصوص چند نفر عموزادگان بی گناه مؤلف و یکی از اعیان هرات که خیلی محترم و ارباب قلم است. به ازای این مرحمت پادشاه فلك‌جاه انجم‌سپاه افغانستان خود و همراهان مؤلف بقای عمر و ازدیاد اقبال و شوکت و سلطنت آن شهریار را صمیماً از حضرت حق جل‌شانه تمنا و درخواست داشته و داریم. ژنرالی عبدالغفار خان به سپاه سرحدی بلخ و بدخشان.

چراغان معمولی اسدماه^۲ شمسی همه‌سائه در ماه ربیع‌الثانی.

ملقب شدن چند نفر از ارکان دولت خداداد افغانستان به القاب نبیله: اولاً، شاهزاده عنایت‌الله خان: معین‌السلطنه.

و شاهاده نصرالله خان برادر اعلیحضرت پادشاه: نصیرالسلطنه.

وسردار عبدالقدوس خان^۳: معین‌الدوله وزیراعظم.

وسردار فتح‌خان: وزیر پلیس ملقب شده و جمعی دیگر نیز به القاب مفصله مفتخر گردیدند.

ایجاد نشان و حمایل دولتی به طرح اروپا.

مختصر نزاعی در کلات غلیزایی^۴ بین سپاهیان ساخلو که چند نفری

مجروح شدند.

۱- اصل: ارض راه.

۲- ماه اسد: مردادماه.

۳- عبدالقدوس خان اعتمادالدوله لقب داشته است.

۴- کلات غلزایی و کلات غلجایی گویند.

حرکت موکب پادشاهی از کابل به گردش کوهستان و صفحات غزنین.
رنجش شاهزاده نصرالله خان واستعفاء از بعضی امور دولتی.
افزودن به مناصب بسیاری [از] افسران نظامی.
قصاص نمودن محمد سرور خان حاکم عادل هرات چند نفر شروری
را که تعدی به اهالی داشتند.

شروع به ترقی^۱ ارزاق در هرات.
عزل حسین علی خان کوتوال که مردکاری و سالمی است.
فوت غلام محیی الدین خان میربلوک، از اجله اعیان.
گوسفندشماری در محال بادغیس^۲.

اقدام سخت در ساختن چندین رباط در بین راه کابل تا قندهار و نیز
تا بهرات و هزاره جات و ترکستان ازبک، که این بنای خیریه یادگار
عصر این سلطان عادل است. چون در تمام منازل آن راهها رباط برای
عابرین لازم بود، و بهر کجا رباطی از شاه عباس جنت مکان یا سلاطین
کرتیه و ازبکیه باقی مانده بود مردم بی انصاف خراب کردند و خشت و
مصالح آن را بردند. خوب است این پادشاه نیک فطرت به تعمیر بسیاری آنها
پردازد، که در عوض صاحب عمارات عالی به بهشت جاودانی گردد.

مختصر شورش در هرات از سپاهیان که راضی به عدالت نبوده و
نیستند، بر ضد حکومت، و کوشیدن سپهسالار به استمالت آنها.

مختصر نزاعی بین سرحداران افغانه ساخلو قریه^۳ دهاکه^۴ و مأمورین
انگلیس که به سماتزایی^۵ واقعه در سواحل رودخانه جلال آباد و پیشاور
اقامت دارند، به واسطه هیمنه هایی که مأمورین انگلیس از کوه داخله
افغانستان بی خبر برده بودند و رئیس خاصه داران افغان خبر یافت باجمعی

۱- یعنی گرانی.

۲- اصل: بادقیس.

۳- دهک وداکه: ناحیه ای بین جلال آباد و تورخم.

۴- ظاهراً در اصل صمدزایی بوده است.

خاصه‌داران که قسمی از سپاه نظام‌اند، قریهٔ سماتزایی انگلیس را احاطه کرده هدف گلوله قرار تا هیزم را از انگلیسان پس‌گرفت.

مختصری از وقایع سنه ۱۳۲۴ هجری

وفات فرامرزخان سپهسالار نامی افغانستان در اوایل ماه صفر به هرات. وگرانی در آن نواحی که نان يك من ۵ قران^۱ شد.

[پایان عین‌الوقایع]

۱- در عرف هرات ۵ قران معروف است.



ACKU

نام کسان

اسکندر خان ۳۳، ۶۵، ۷۵، ۸۹، ۹۴، ۱۸۰	آقاخان نوری، میرزا ۶۳
اسلام ۹	آقاسی، حاج میرزا ۲۸
اسماعیل، استاد ۱۵۴	ابراہیم، استاد ۱۶۵
اسماعیل آقا مکری ۶	ابراہیم خان ۸، ۱۱، ۱۲
اعتماد الدولہ ۲۵۰	ابراہیم شاہ ۲۰۳
اعظم، یاور ۴۸	ابراہیم گوہری ۲۱۵
افراسیاب خان ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲	ابوبکر خان الکوزایی ۲۳۱
افراسیاب شاہنامہ ۲۳۴	ابوالفضل (ع) ۲۰۷
افضل خان، میر ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۵۶	ابوالقاسم، شاہزادہ ۲۱۱
اقہ میر اسماعیل ۱۸۷	احمد (ص) ۱
اکبر بیگ، میر ۲۱۵	احمد جان جان ۱۰۱
اکرم مستوفی، ملا ۵۵	احمد خان، سردار سید ۲۵۸
اللہ داد خان ۱۸۲	احمد خان، میرزا ۵۲
اللہ قلی خان	احمد خان اسحاق زائی ۱۰۸
اللہ وردی ۱۰	احمد خان لاشی ۵۰
اللہ یار خان آصف الدولہ ۲۸، ۱۰۴	احمد شاہ ابدالی (درانی) ہشت، ۵، ۳۸، ۳۹
الیاس قونسول انگلیس	احمد خان ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۵
امیر محمد خان ۴۵، ۴۶، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۸۹	ارسلان خان = ارسلہ خان ۱۴۶
۲۲۷، ۲۵۵	ارغون میرزا ۲۳
امیرو ۱۵۳	اروس صاحب ۲۴۵
امین الدولہ ۲۵، ۱۵۶	استبرت ۳۳
امین اللہ خان لوگری ۱۴۳	استیوارت ۱۳۲، ۱۳۹
ایرج افشار ہشت	اسد اللہ خان ۲۶، ۲۸، ۶۳
ایل صاحب ۱۲۵	اسکندر پرنس (الکساندر پرنس) ۴۱



- ایلخانی ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۸
ایوب، شاهزاده ۱۹
بابر شاه ۲۱۰
بابر مولابخش ۲۵۷
باجی فاطمه ۵۴
بارک صاحب ۱۳۴
باقر (ع) ۲
بختیار ۱۱۱
بروسکی ۳۳
بریغ ۱۳۲
بسکویچ ۲۳
بنیاد خان ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۰
بورو ۱۳۴، ۱۳۸
بهادر خان ۶۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۴
بھلول خان ۱۸۱
بی‌بی ادی ۱۷
بیگلر خان ۱۳
پاینده خان ۴، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۴۲، ۴۴
پردل خان ۱۵، ۱۹
پروانه خان ۱۸۶
پرویز شاه خان ۱۴۰
پولک ۴۲
پیر محمد خان ۱۶، ۶۰
پلکونیک ۱۱۰
تاج محمد خان ۱۴۸، ۱۸۹، ۲۵۷
تریول ۴۲
تقی (ع) ۳
تیمور ۲۳۴
تیمور شاه هشت، ۵، ۳۸
تیمور شاه خان ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶
ثامن الائمہ ۹۳
ثامن الحجج شش
تتاگل خان ۱۶۰، ۱۷۵
جامی ۵۵
جبار هفت بلا ۱۷۱
جعفر شفتی، میرزا پنج
جعفر صادق (ع) ۲
جعفر قلی خان شادلو ۳۴
جلال الدین میرزا ۳۹، ۳
جمال الدین، حاجی ۱۶
جوان ۳
جهان‌داد خان ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۵۲
جهانگیر خان ۱۹۳
جهانگیر میرزا ۲۳
جیحون ۱۳۲
چراغعلی خان نوائی ۶
چمبرلین ۱۲۷
حاجی آقا خان ۱۲، ۱۳
حبیب‌الله، میرزا ۲۲۶
حبیب‌الله خان، امیر و سردار ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۰۴-۲۵۶
حبیب‌الله خان ۱۳۰، ۱۴۰
حبیب‌الله خان شاهسون ۲۸
حبیب‌الله خان وردک ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۴
حسام السلطنه ۲۱، ۵۹-۶۴
حسن (ع) ۲، ۱۷۹
حسن خان دبیر الملک، میرزا ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴
حسن خان شاملو ۱۹۳
حسن خان طبسی ۲۱ و ۶
حسن رضا خان ۶۷

- دادو ۱۶۲
 داودخان ۳۷، ۴۵
 داودشاهخان ۱۲۰
 درویشعلیخان ۱۸۷ ،
 دفرن، لرد ۱۶۵، ۱۷۴
 داوورخان ۱۶۱
 دن، مستر ۲۵۷، ۲۵۸
 دوستمحمدخان، امیر ۱۶، ۱۹، ۴۰-۵۰،
 ۶۸-۷۴، ۱۲۶، ۱۴، ۲۱۱
 دینمحمدخان ۱۰۶، ۱۸۳، ۲۴۵، ۲۵۴
 دیورند ۲۲۹ ،
 ذوالفقار ۲
 ذوالفقارخان ۵، ۱۷
 رابرت ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۵۰
 رحمدلخان ۱۶، ۳۶، ۴۴
 رحیمخان ۱۵
 رستم ۲۳۴
 رستمخان ۱۴، ۱۰۳، ۱۹۵، ۲۴۸
 رضا (ع) ۳، ۲۸
 رضاقلیخان ۱۳، ۲۴، ۲۵
 رضاقلیخان افشار بك
 ركنالدوله پنج ۱۹۱، ۱۹۲
 رنجیت سنگ ۴۴
 ریاضی (مولف) پنج، شش، نه، ده، ۳، ۲۰۰
 ریجوی ۱۶۴
 ریحانخان ۳۰
 رئیسالطلاب ۲۲۶
 زبردستخان ۱۴، ۳۱
 زرینخان ۳۹، ۴۰، ۶۷
 حسنعلیخان تیموری ۶۱
 حسنعلیخان قرائی ۱۲
 حسنعلیخان گروسی ۵۹
 حسنعلی میرزا شجاعالسلطنه ۱۳، ۱۷ ،
 ۲۰-۳۲
 حسین (ع) پنج، ۲
 حسین، ملا ۲۴۴
 حسینخان شاهسون ۶۱
 حسینخان والی میمنه ۱۰۸
 حسینخان نائبتوپخانه ۵۵
 حسینعلیخان ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۳۰ ،
 ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷
 حشمةالدوله حمزه میرزا ۴۶-۴۸
 حفیظ اللهخان ۱۸۹
 حیدر (ع) ۲
 حیدرخان ۷۷
 حیدرخیاط، حاجی ۲۲۷
 خاقان ۷
 خامس آلعبا شش، ۲۵۶
 خان آقا جمشیدی ۶۷، ۱۳۳
 خان بهادر دو
 خان شیرینخان ۱۳۰
 خان علوم = خان ملا ۳۲۹
 خان کتر ۱۱۶
 خدابخشخان ۲۱۸
 خدادادخان ۳۲
 خدانظرخان ۹۸، ۹۹
 خسرومیرزا ۲۴
 خلیفه ثانی ۱۷۹
 خوشدلخان لوی ناب ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۵۷

- زمان حسین خان قاجار ۷
 زمان خان، محمد ۵، ۴۲
 زمان، شاه ۵، ۶، ۷، ۳۸، ۳۹
 زین العابدین (ع) ۲
 سادو ۱۶۲
 سالار ۴۶
 سام خان ایلخانی ۵۹، ۶۲
 سراج الملة والدين ۲۵۰، ۲۵۳
 سرخوش خان ۳۴
 سردار کابلی ۱۴۰
 سرور خان لوانی ۱۲۷
 سروری ۲
 سعادت ملوک میرزا ۳۹
 سعد الدین خان ۵۷، ۱۵۱، ۱۶۴، ۱۷۸، ۲۲۰
 ۲۳۹، ۲۵۲
 سعید محمد خان ظهیر الدوله ۵۱-۵۷
 سعید محمد خان ۱۸۹، ۲۴۷
 سلاطین کرتیه ۱۷۹
 سلطان احمد خان ۴۴، ۶۵، ۶۷، ۷۲-۷۵، ۸۹
 سلطان حسین میرزا ۱۷۹، ۱۸۰
 سلطان خان افشار ۱۲۳، ۱۵۶
 سلطان علی خان مظفر الدوله ۵۵، ۶۶
 سلطان محمد = میرمنشی ۲۴۱
 سلطان محمد خان طلائی ۱۶
 سلطان مراد ۸۵
 سلطان میرزا ۳۹
 سلمین ۱۱۳
 سلیمان، استاد ۱۴۵
 سلیمان گازرگاهی ۲۴۶
 سمندر خان ۲۴۷
 سمنویج ۲۷، ۳۱
 سنجین، کلنل ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۸
 سهراب، کلنل ۹۵
 سهراب بیک ۲۵۳
 سیف الدین خان ۱۶۴
 سیف الله خان ۶۸
 شاه پسند خان ۲۲، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۵
 شاهجهان ۲۱۰
 شاهجهان الکوزایی ۴۸
 شاه خان هوتکی ۱۸۱
 شاهدادخان ۱۳۱
 شاهطوس ۲۱۰
 شاه گل شاه بخش ۲۵۲
 شاه محمد ۱۱۳
 شاه مراد خان ۱۶۵، ۱۶۶
 شاهنواز خان ۶۵-۹۴، ۱۴۵
 شجاع، شاه = شجاع الملک ۷، ۳۶-۳۸، ۴۱
 شجاع الدوله سه، ۶۲
 شجاع السلطنه ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۲
 شجاع الملک خراسانی ۲۵۳
 شربت علی خان ۱۹۵
 شریف بیک ۲۰۵
 شکر الله خان ۲۵۷
 شکر الله خان تیموری ۳۹
 شمس الدین پاشا چهار
 شمس الدین خان ۱۵۱، ۲۲۴
 شیخ میر ۷۷، ۷۸
 شیردل، ایشیک قاسی ۱۰۶، ۱۰۷
 شیردل خان ۱۵، ۱۹

- شیرعلی خان، امیر دو، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۸، عبدالحکیم خان ۱۹۶
 ۷۱، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۹-۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۷، عبدالحیات خان ۱۹۶
 ۱۶۶، ۱۶۱، ۲۳۰، عبدالرحمان، خلیفه ۲۹
 شیرعلی خان قندهاری، سردار ۱۱۴، ۱۱۹، عبدالرحمان جامی ۱۱۸
 ۱۳۴، ۲۱۳، عبدالرحمان خان، امیر ۱۰، ۷۶-۱۰۰
 شیرمحمد خان ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۶۵، ۲۱۵، ۱۰۴، ۱۳۱-۱۸۵ (در بیشتر صفحات)،
 ۱۹۱-۲۴۲ (در بیشتر صفحات)
 شیروخان ۱۶۱، عبدالرحمان خان ریکا ۱۵۵
 صالح خان ۵۵، عبدالرحمان کشمیری ۷۷
 صدیق، ملا ۸۱، عبدالرحمان خان کاشف الملک
 صدیق طاهره پنج، ۲، عبدالرحیم میرابباشی ۱۰۴
 صغریقال ۱۴۷، عبدالرسول خان ۱۶۰
 صمد خان ۲۰۸، ۲۱۲، عبدالرشید خان ۱۲، ۱۳، ۱۵
 صوفی ۱۸۰، عبدالسلام ۱۵۱
 صوفی اسلام ۷، ۸، ۹، عبدالصمد خان ۲۰، ۴۴
 صید محمد ۲۲۱، ۲۲۵، عبدالعظیم، میر ۶۲
 صید محمود ۲۲۱، عبدالعلی خان ۶۲
 ضیاءالاطباء پنج، عبدالعزیز خان ۲۴۵
 ضیاءالملة والدین ۲۳۸، عبدالغفار خان ۲۵۹
 طوطی خان ۱۳۶، عبدالغفور آخوندزاده ۱۳۶
 طیفقوشاه خان ۱۹۵، عبدالقدوس خان ۱۵۰، ۱۵۴-۱۶۰، ۲۱۱-
 ظهیرالدوله ۴۳، ۲۱۶، ۲۵۹
 عباس، قامیر ۱۲۷، عبدالکریم، ملا ۱۸۶
 عباس، سید ۱۵۸، عبدالکریم خان ۱۱۲
 عباس ریحان ۵۴، ۵۷، ۶۰، عبدالله جان ولیعهد ۱۱۱
 عباس خان جوانشیر ۴۱، عبداللا خان ۵۸، ۶۵، ۷۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۹
 عباس میرزا ۲۴، ۲۶، ۱۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶
 عبدالجبار خان ۱۶، ۲۰، عبدالله خان برگد ۲۰۴
 عبدالحسین خان، زوجه پنج، عبدالله خان بیارجمندی ۱۴
 عبدالحق پشنگی ۲۹، عبدالله پسر معاویه ۵۷

- عبدالله خان توپچی ۶۲
عبدالله خان سیستانی ۵۵
عبدالله خان قندهاری ۲۳۲
عبدالله خان ناصری ۱۵۱
عبدالله ماهپاره ۲۰۷
عبدالمجید خان ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۵
عبدالمحمد خان ۳۲
عبدالنبی، حاجی ۱۰۱
عبد الوهاب خان ۱۵۶، ۲۵۴
عبد الوهاب خان معتمد الدوله ۱۷، ۱۸
عتیق الله صاحبزاده ۲۰
عثمان، خلیفه ۲۲۵
عزیز خان سرهنگ مکری ۲۹
عسکری (ع) ۳
عطا خان، میر ۲۱۶، ۲۲۸
عطا محمد خان افغان ۱۴
عطا محمد خان جوانشیر ۴۴
عطا محمد بیگ ۱۸۵
عظیم رساله ۱۸۸
علم، یاور ۴۸
علم خان، امیر ۶، ۶۲
علی (ع) ۶۸
علی جان ۲۱۸
علی جان یاور ۴۸
علی جان سیستانی ۳۲، ۵۷
علی محمد خان کردیچه ۳۰
علی مرتضی (ع) ۲
عمر جان صاحبزاده ۲۵۲
عمر جان، میرزا ۱۰
عنایت الله خان ۲۵۷-۲۵۹
عیسی خان ۶۲
عیسی خان بردرانی ۶۰
غفور خان ۱۳۶
غلام حسن بیک ۲۴۶
غلام حسن خان ۱۵۵
غلام حسن خان ۱۳۰، ۲۵۷
غلام حیدر خان ۵۹، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۰
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۱، ۲۲۸
۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۵۳
غلام خان ۶۰
غلام رسول خان ۲۶۲
غلام قادر خان ۲۵۳
غلام محمد خان ۲۴۵
غلام مرتضی خان ۲۵۷
غوث الدین خان ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۳، ۲۲۳
۲۴۷، ۲۵۶
فتح جنگ ۴۱
فتح خان، سردار ۲۵۹
فتح خان، وزیر ۱۵-۱۹
فتحعلیشاه قاجار ۶، ۷، ۱۳، ۱۷، ۲۰
فتح محمد خان ۷۱، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۱۰۳
۱۰۴
فرامرزان ۷۵، ۸۴، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴
۱۶۰، ۱۸۱، ۲۳۹، ۲۶۱
فردوسی ۲۳۴
فرهاد خان ۲۱۱
فضل حق صاحبزاده ۲۵۲
فضل الدین خان ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۳
فضل الله ۱۸۶

- فغفور، شاهزاده ۳۹، ۴۰، ۲۳۷
 فقیر احمد خان ربکا ۱۱۸، ۱۱۹
 فکری سلجوقی ۱۸۰
 فیروزالدین میرزا هفت، ۵-۸ ۳۹-۴۵
 فیض محمد، کاکا ۱۷۴
 فیض محمد خان ۹۲، ۹۵، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۹۶، ۲۳۳
 سید الشهداء (ع) ۲۲۵
 فین، مستر ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۳۸
 قاسم، شاهزاده ۵۷
 قاسم هراتی، سید ۲۳۰
 قایم مقام ۲۵، ۲۶
 قدرت الله، قاضی ۱۰۸
 قدسی هروی ۷۵، ۱۶۲
 قلعه دار خان ۱۵۶
 قلیچ خان تیموری ۶ و ۲۱
 قمراف = کماروف ۱۶۶
 قنبر علی خان ۳۲
 قیصر میرزا ۵، ۷، ۳۹
 کاشف الملک ۱۹۳
 کافمان ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴
 کامران میرزا یک، ۵، ۶، ۱۱، ۱۹، ۲۰-۴۵، ۵۶
 کتال خان ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۹۶، ۲۳۳
 کرم علی ۲۱۸
 کریم ۲۵۲
 کریم داد خان ۵۶
 کلیوم = ویلیام ۴ ۳۵
 کهن دل خان ۱۵، ۱۶، ۳۲، ۴۱، ۴۴، ۵۵
 کیوناری ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱
 گدایی بیک ۲۰۵
 گریفن صاحب ۱۳۸، ۱۳۹
 گل احمد خان ۱۱۲
 گوهری هروی ۱۱۵، ۱۶۲
 لات ۴۲
 لالا شاه ۱۲۷
 لطف علی خان ۹
 لمزون (لمسدن) ۱۶۷
 لمسدن ۱۶۴
 مارک، کاپیتان ۱۶۴
 محبعلی بیک ۲۱۱
 محبعلی خان ۱۹۳
 محسن خان تیموری ۶۱
 محمد علیه السلام ۲۲۵
 محمد، یاور ۴۸
 محمد آقا لنگ ۱۹۳
 محمد ابراهیم خان ۳۹، ۸۱، ۸۸، ۱۰۱،
 ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۵۰، ۲۴۲
 محمد اسحاق خان ۸، ۱۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰،
 ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۹۱، ۱۹۴-۲۰۶،
 ۲۵۲
 محمد اسلم خان ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۲۴۵
 محمد اسلم سرتیپ ۴۸
 محمد اسماعیل (نیای مولف) یک
 محمد اسماعیل خان ۹۷، ۹۸، ۱۹۵
 محمد اسماعیل خان دامغانی ۱۱، ۱۴۲
 محمد اسماعیل خان شجاع الملک ۲۵۱
 محمد اعظم خان ۷۵-۱۰۰، ۱۰۴
 محمد اعظم خان زوری ۱۰۳

- محمد افضل خان ۶۷، ۶۸، ۷۶-۹۵ (بیشتر) محمد حیات خان ۱۲۶
 صفحات) محمد حیدر خان ۵۸
 محمد اکبر (پدر مولف) یک محمد خان امیر تومان ۲۸، ۳۰
 محمد اکبری یک ۲۱۷ محمد خان تایمی ۱۵۴، ۲۱۹
 محمد اکبر خان ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۹، ۶۶، ۲۰۴ محمد خان نظام الدوله ۱۵۵
 محمد اله خان ۲۰۸، ۲۱۳ محمد خان قرایی ۸، ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۲۵۷
 محمد امان خان (عموی مولف) ۱۰۳ محمد رضا، شاهزاده ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۹
 محمد امیر یک ۲۱۱ محمد زمان خان ۱۶، ۲۰
 محمد امیر خان ۲۰۴، ۲۰۵ محمد سرور خان ۷۶، ۹۱، ۹۹، ۱۴۸، ۱۷۳
 محمد امیر خان افشار ۲۳۱ ۲۵۹، ۱۷۸
 محمد امیر خان ایلخانی ۲۱۵ محمد شاه ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۷
 محمد امین خان ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۹۵، ۹۷ محمد شریف خان ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۱۲۲
 محمد امین خان پازوکی ۲۲، ۲۳ ۱۹۳
 محمد ایاز ۴۸، ۷۲ محمد شیخ ترکمان ۵۵
 محمد ایوب (برادر مولف) یک محمد صادق خان برگد ۲۲۹
 محمد ایوب خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۸۸، ۱۳۳- محمد صادق خان وقایع نگار ۱۲، ۱۳
 ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۷۵ محمد صدیق خان ۵۴، ۵۸، ۱۰۳، ۱۹۴
 محمد بیرقچی ۵۷ محمد طاهر خان ۱۹۳
 محمد تقی بجنوردی ۲۲۶ محمد طاهر خان مستوفی ۲۴۴
 محمد جان خان ۱۲۳-۱۲۷، ۱۳۹ محمد عثمان خان ۵۸، ۱۸۱
 محمد جعفر ۴۲ محمد عزیز خان ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰۳
 محمد حسن، حاجی ۱۶۶ محمد عظیم خان ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۴۴، ۶۵
 محمد حسن اولاد خالقداد ۲۴۴ ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۵
 محمد حسن خان سیاه ۱۵۱، ۲۳۲ محمد علم خان ۱۰۷-۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۳
 محمد حسن خان ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۴۸، ۱۵۱ محمد علی خان ۳۴، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۹۳
 محمد حسن خان صراف ۱۷۳ ۲۳۳
 محمد حسن خان شاهسون ۷۷ محمد عمر خان ۳۲، ۳۵، ۵۸، ۸۹، ۱۰۶
 محمد حسن خان هراتی ۲۱ ۱۰۹، ۲۱۷
 محمد حسین خان ۹۷، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۷۳ محمد عمر یاور ۴۸
 ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۲۲ محمد کاظم خان ۲۴۹

- محمد کریم خان ۱۲۹
 محمد موسی جان ولیعهد ۲۱۲، ۱۵۱، ۱۵۵،
 ۱۵۶
 محمد میرزا ۲۶
 محمد نور خان ۱۸۹
 محمدولی خان تنکابنی ۳۴، ۱۲۲
 محمدولی میرزا ۷، ۸، ۱۰۸
 محمد هاشم خان ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۱۵۰، ۱۹۳
 محمد یزدی، سید ۵
 محمد یعقوب خان، امیر ۷۵، ۹۳-۱۰۰،
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۴-۱۲۵، ۱۳۱، ۲۳۴
 محمد یوسف، شاهزاده هفت، ۵۰-۵۹
 محمد یوسف خان ۶۰، ۲۰۶، ۲۵۳
 محمد یوسف میراباشی ۱۰۴
 محمد یوسف ریاضی (مولف) یک، دو،
 چهار، ۳
 محمود، شا ۷-۵، ۲۲، ۵۶
 محمود افشار، دکتر هشت
 محمود کنری ۱۶۰، ۱۶۱
 مشکو خان ۱۲۷
 مشکى عالم ۱۲۷
 مشیرالدوله ۱۸۶
 مصطفی (ص) ۲
 مصطفی خان زوری ۲۱
 مضرايخان ۲۹
 مطلب خان دامغانی ۱۴، ۱۷
 مکلین ۱۳۷، ۱۴۰
 مکناتن ۳۶، ۴۳
 مکنیل ۲۷، ۳۱
 ملک حسین میرزا ۱۰
 ملکان غور ۱۷۹
 ملک قاسم میرزا هفت، ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۳۹، ۵۰،
 ۵۳، ۵۷، ۶۳
 ملکه انگلیس ۱۷۸
 منشیر ۲۵۸
 منصور خوافی ۱۹۴
 منیف پاشا چهار ۲۳۹
 مودود خان ۳۲
 موسی خان ۱۱۹، ۱۵۱
 موسی کاظم (ع) ۳، ۲۱۰
 موسی کرخی ۲۵۰
 مولوی ۴۰۰، ۲۰۱
 مؤمن اسحاق زایی ۲۵۰
 مؤمن خان ۱۶۵
 مؤیدالدوله سه
 مهد علیا ۲۰۶
 مهدی (ع) ۳
 مهدی خان قاجار ۱۰۲
 مهدی قلی خان ۱۰۶
 مهدی قلی میرزا ۱۹۳
 مهر دل خان ۳۶، ۱۳۴
 مهر علی ۲۱۸
 میر آقا ۱۹۸، ۱۹۹
 میر احمد غاجائی ۱۶۱
 میریچہ خان کوهستانی ۱۲۶
 میرزا، استاد ۱۵۴
 میر حسین ۹۸
 میرزا بزرگ ۵۱، ۵۲
 میرعلیرضا خان ۲۱۱

- میرقریش ۵۷
 ناپلئون سوم ۶۴
 نادرشاه افشار ۵، ۱۸۰
 نادرشاه خان ۱۴۰
 ناصرالدین شاه ۶۵، ۶۸، ۹۳، ۹۴
 نجف خان ۴۶
 نجفقلی خان ۱۳، ۲۶
 نجم الدین خان ۱۹۶
 نجم الدین، ملا ۲۴۱، ۲۴۹
 نصرالله خان ۱۷۳، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۵۹، ۳۶۰
 نصرت جنگ خان ۲۴۲
 نظام الدین ملا ۱۵۶
 نظام الدین خان ۱۸۲، ۲۲۳، ۲۳۱
 نظر محمد خان ۷۷، ۸۱، ۲۴۷
 نعیم خان ۷۵
 نقی (ع) ۳
 نوابه مادر سعید محمد خان ۵۶، ۵۸
 نوراحمد خان ۱۴۱، ۲۵۷
 نورمحمد خان ۱۴۰
 نورمحمد خان پشنگی ۱۰۷
 نوری، صدراعظم ۶۴
 وزیر اکبرخان ۷۷
 ولی خان ۸۴
 ولی محمد خان ۸۴، ۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۶۲، ۲۵۷
 هاتفی ۲۳۴
 هاشم، آقامیر ۲۳۰
 هاشم شفتی میرزا پنج
 همایون ۵، ۶، ۳۸
 یارمحمدخان الکوزایی ۲۴، ۲۸، ۴۹-۵۹
 یارمحمدخان بارکزایی ۱۶-۴۸
 یارمحمدخان جفرتانی ۲۵۶
 یارمحمدخان هراتی، کرنیل ۱۴۲-۱۴۸
 یحیی بن زید ۲۶
 یحیی، ملا ۱۶۴
 یحیی خان ۱۴۱
 یلن دوش خان ۱۶۶، ۱۷۰
 یوسف بیگ ۲۱۶
 یوسف خان پیشکار ۱۷۳
 یوسفعلی خان ۸

نام جايبها

اسلامبول ۲۴۶	آب قالی ۹۱
اسلام قلعه ۱۷	آستان سخی شاه مردان ۲۰۶
اسمار، دره ۲۴۹	آستان قدس ۲۳۰
افشار محله ۷۱، ۱۰۳	آقنپه ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
افغانستان (بیشتر صفحات)	آقچه ۸۴
اکراور ۲۴۰	آمو ۹
المار ۲۲۳	آهوپران ۲۱۲
النگ سنگ سفید ۳۳	اجرستان ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
امامزاده زید، مزار ۱۵۹	احمدآباد ۵، ۲۸
امام شش نور ۱۰۶	اخچه = آقچه ۸۴
امیرآباد ۹۴، ۵۸	احمدشاهی = قندهار ۵
انباله ۱۰۵	ادرسکن ۱۴۹
انجیل، نهر ۱۴، ۱۰۸	ارازگان = ارزگان ۲۰۷-۲۱۵، ۲۲۶
اندخود = اندخوی ۲۹، ۹۶	اردوباغ ۱۱
انگلستان ۲۳۲، ۲۶۱	ارض اقدس دو، ۱۱، ۱۳، ۲۱، ۲۳، ۳۹
اودران، قریه ۶۹	۶۵، ۹۳، ۱۹۰، ۲۴۶، ۲۴۹
اولولی = ابوالولید، مزار ۱۴	ارغنداب قندهار ۲۵۴
ایبک ۹۱، ۹۸	ارغستان ۹۱
ایران مکرر	ارگ مشهد ۴۸
باجگاه ۷۷، ۸۵، ۹۸	ارگ هرات سه، ۱۴، ۲۱
باجور ۲۲۳	استالف ۲۴۷
باخز ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۹۴،	اسفزار ۲۳، ۳۲، ۵۰، ۱۳۳



۱۷۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۵۹، ۲۲۳، ۲۵۲	بلخ ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۵، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۴
بادغیس ۱۴، ۲۲، ۶۷، ۱۰۳، ۲۲۳	۱۱۹، ۱۳۲، ۱۷۴
بادغیسات ۲۹	بلوچستان ۵، ۲۳۱: ۲۳۶
بازار عراق ۹	بندر آرد ۵۹
باغ خواجه دوست خاوند ۲۴۵	بندبابا، کوه ۱۷۱
باغ خیابان ۱۹	بندرعباس ۲۱۵
باغدشت، قریه ۷۱، ۷۴	بنیر ۲۲۳
باغ شاهزاده ملک قاسم ۲۳	بویاش ۲۰۷
بالاحصار ۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹	بوستان ۱۲۵
بالاخیابان ۴۷	بوشهر ۶۳
بالا مرغاب ۱۷۴، ۲۵۶	بهسود ۲۰۹، ۲۱۱
بامیان ۲۱۶، ۲۱۷	بیت المال ۲۵۰
بتاله، قریه ۶۹	پاشدان ۱۹۰
بتخاک ۱۲۲	پامیر ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
بخارا ۹، ۴۵، ۷۶، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۱۰۴	پروانه، قریه ۱۷۳
بدخشان ۶۶، ۸۵، ۹۲، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۳۲	پریال ۱۰۰
۱۵۹، ۲۲۹، ۲۳۳	پشنگ ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۲۵
برامان ۳۳	پطرزبورغ ۱۶۸
بربر، ملک ۲۳۴	پغمان ۲۴۷
بربرستان ۴۹، ۹۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱	پلخشتی ۱۶۶
۲۱۵، ۲۴۰، ۲۵۴	پلخیمه دوزان ۱۱۸
برج خاکبه سر = برج خاکستر ۲۹، ۳۳	پل مالان ۱۱، ۱۴۲
۱۷۹	پل مستان ۳۶
برج خاکستر، محله ۶۰	پل نقره ۱۰، ۱۴
برج خواجه عبدالله انصاری ۶۹، ۷۱، ۱۸۴	پنجاب ۳۶
برناآباد ۴۸	پنجه ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱
بسطام ۱۰۴	پنجه - روسیه، راه ۲۳۹
بطحا ۲	پنجشنبه ۲۳۳
بریطانیه ۱۱۷	پوزه لیج ۲۰۵
بغداد ۱۹۲	پیشاور ۷، ۱۹، ۳۶، ۴۱، ۱۲۲، ۲۲۹

جلال آباد ۱۹، ۲۰، ۴۰، ۴۱	۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۶۰
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷	پیوار، دره ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۵۵
۱۲۳، ۱۴۰، ۱۶۲، ۲۴۹، ۲۶۰	تاشقرقان ۷۹، ۸۵
جوزجان ۲۶، ۸۴	تاشکند ۱۳۱
جوی آلتجان ۱۴۵	تالقان ۱۳۱
جوین ۲۱، ۲۳، ۵۰، ۵۱	تایباد ۱۳
چترال ۸۴	تایمنی، الگای ۲۳۹
چخران = چقچران ۲۵۸	تپه مرنجان ۱۲۴
چشمه ب گرم ۲۲	تخار = قطغن ۵۵
چشمه پوسنگ ۹۰	تخت شاه ۱۲۸
چشمه سبز ۱۶۵	تخته پل ۷۶، ۷۹، ۹۷-۹۹، ۱۵۰
چشمه مناسب ۱۸۷	ترانسوال افریقا ۱۵۰
چشمه منقان ۲۲	تربت جام ۱۴، ۲۸
چقور رباط ۵۹	تربت حیدر ۹۴
چناران ۵۸	ترشیز ۲۰، ۲۴، ۲۵
چنداول ۱۳۰، ۱۷۵	ترکستان ۷۶، ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۹۵، ۱۵۴
چهار آسیاب ۱۲۴	ترکستان ازبک ۹، ۲۶، ۲۹، ۱۱۳، ۱۱۴
چهارباغ ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۸۴	۱۳۱، ۱۳۹، ۱۶۳ و چندین صفحه دیگر
چهارباغ ترکها، قریه ۶۹، ۱۴۸	ترکستان روس ۲۵۶
چهار باغچه ۱۸۲	تکیه آخوند ملا یوسف علی ۱۷۵
چهار باغ فیروز آباد ۱۷۹	تکیه های هرات ۱۷۶-۱۷۷ (همه را نام برده است).
چهارسوق هرات ۱۸۰	تل بنگیان ۱۴، ۶۹، ۱۰۳، ۱۷۸
چهاردهی ۱۲۸	تل عاشقان ۹۷
چهاریکار ۱۲۳	تهران، مکرر
حوض چهارسوق هرات ۱۸۰	تیر پل ۱۷۳
حوض علی اکبرخان ۱۴۸	تیغه یال خر ۱۹۴
حوض هشت درب، قریه ۱۴۵	جاغوری ۲۰۹
خاف = خواف ۱۳	جام ۱۲، ۱۳، ۲۱، ۹۴
خان آباد ۲۶، ۶۶، ۲۴۵	جایه، قریه ۱۴
خوشان ۲۵	

خرابه شكورخان ۴۰، ۲۴۴	دره صوف (دره يوسف) ۲۰۹
خراسان ۷-۲۰، ۲۵، ۳۹، ۴۸، ۵۷، ۶۴	دره، قریه ۱۵۹
۱۹۲، ۱۹۱	دره يوسف ۱۵۹
خلیج فارس ۳۴، ۶۲، ۶۴	دشت سفید ۱۹۶
خندق ارگ هرات ۲۱	دولت یار ۱۳۳، ۱۵۴
خندق هرات ۳۳	دهاکه = دهکه = دکه ۲۵۸
خواجه عبدالله مصری، محله ۶	دهان حصار ۱۵۵
خواجه عبدالله مصری، مزار ۷۳، ۷۴	ده افغانان ۱۲۴
خواجه علی وفا، مزار ۲۳۱	ده چمن ۱۲۵
خوارزم ۱۷	ده چوپان ۲۰۹
خوست ۸۴	ده خواجه ۱۴۰
خواف ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۸	دهدادی ۱۳۱، ۲۰۳
۲۲۳	ده شیخ ۱۷۲
خوش آبه ۱۹۳، ۱۹۴	ده غریب ۲۴۴
خیابان علیا = بالاخیابان ۴۷	ده مزنگ ۱۲۷
خیبر، تنگه ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۲۴۰	دهنه نوالفقارخان ۳۹، ۱۶۵
داوه ۱۰۰، ۱۰۱	دیوارک ۹۱
دروازه جنوبی هرات ۱۹	راولپندی ۱۶۵-۱۶۶، ۱۷۴
دروازه خوش ۳۰، ۱۰۳، ۱۳، ۱۸	رباط چرخه ۸
دروازه سراب ۴۷	رباط سنگی ۱۷۲
دروازه عراق ۱۴۳	رباط سیستانی ۹۴
دروازه عراق، پل ۷۱	رودخانه کارآباد = کاربار ۳۰
دروازه قطبچاق ۱۰۳	روس، دولت ۱۶۵
دروازه قندهار ۱۴۴، ۱۴۸	روس و ژاپن هشت
دروازه لاهوری ۲ ۴	روشان ۱۶۱
دروازه ملك ۵۷	روضه (غزنین) ۹۹
دره باجگاه ۱۴	روضه باغ ۱۱، ۳۷
دره بوم ۱۴	زابلستان ۵
دره حصارک ۱۶۲	زردک ۲۱۲
دره سوخته ۹۹	زربغون شهر ۱۲۴

- ۱۶۴، ۱۱۷ زرمّت
 ۹۹ زناخوان
 زندان اسکندری ۲۴۷
 زنده جان ۲۴۷
 زولی ۲۰۷، ۲۱۰
 زیارتگاه، قریه ۸۱
 ژاپن ۲۵۷
 ژوب، محال ۱۰۱
 سبزوار ۲۲
 سرابستان = بستان سرا ۲۵۰
 سرای حاجی رسول ۱۷۷
 سرپل ۲۶، ۸۴، ۱۳۲، ۲۵۶
 سرجام ۲۸، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۷
 سرخ پل ۱۱۶
 سرخس ۳۹
 سفارت انگلیس ۱۲۰-۱۲۲
 سلطان آباد ۲۴، ۳۰۷، ۲۱۰
 سلطان میرعبدالواحد شهید، مزار ۱۸۳،
 ۱۸۴
 سمرقند ۸۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۰۲، ۲۴۵
 سند ۳۶، ۴۳
 سنگ بست ۹۴، ۱۶۴
 سنگه ارازگان ۲۲۸
 سوات ۲۲۳
 سوماتاش ۲۲۴
 سیاهسنگ ۱۲۲
 سیاهپوشان ۲۴
 سیبی ۱۱۷
 سیدآباد ۱۹، ۸۹، ۲۳۸
 سیستان ۱۹، ۲۷، ۳۶، ۵۰، ۵۱، ۱۵۹، غلمان ۱۷۵
 ۲۳۶، ۲۵۶ شالبافان ۳، ۷۱
 شاهان گرماب ۵۸
 شاه ده = شاده ۸
 شاهرود ۳۲، ۱۰۴
 شهرغان ۲۹، ۹۶، ۱۳۱، ۱۹۵
 شیش ۱۸۵
 شش گاو ۸۸، ۹۹
 شغنان ۱۶۱، ۲۲۴
 شکییان ۸، ۱۴، ۱۰۲
 شهربابک ۳۷
 شیرپور ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰
 شیرحازه و شیرحازی ۴، ۳
 شیرحصار ۱۲۴
 شیردروازه، کوه ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
 شیلۀ انگلیس ۳۶
 شیندند = اسفزار ۵۰
 شیوان، قریۀ ۲۰۳
 شیوه ۲۱۰
 طالۀ شادیکان ۲۱۸
 طائباد ۱۷
 طرق ۴۶
 عبدالعظیم، زاویۀ حضرت ۶۵
 عثمانی ۲۳، ۱۱۴، ۱۷۴، ۲۳۹
 علی مسجد ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۴۰
 غزنی گک ۱۹۵
 غزنین ۳۶، ۴۹، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۸۱، ۹۰
 ۹۸، ۹۹، ۲۰۸ غلبچه، قریۀ ۷۲
 ۱۹، ۲۷، ۳۶، ۵۰، ۵۱، ۱۵۹، غلمان ۱۷۵

غور ۲۵۸	قلعه نو ۲۹، ۲۵۶
غورات ۱۵۶	قلعه نهبرجه كامرد ۷۷
غوردروازه = غوردلواز ۷۱	قلعه نيملك ۸۵، ۹۶
غوريان ۷-۱۵، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۴۶	قلعه ولي ۲۵۲
۱۸۷، ۱۹۴	قلعه يادگار ۱۶۴
فتح آباد ۱۳۲	قلعه ياسين ۷۷
فرانسه ۶۴	قلم = نورستان ۲۳۰، ۲۳۴
فراه ۱۹، ۲۲، ۳۷، ۵۰، ۶۸، ۶۹، ۹۶	قندز = قهندز ۶۶
۱۱۳، ۱۳۳، ۲۰۸	قندوز ۱۳۲
فرنگستان ۴۴	قندهار مكر
فريمان ۲۸	قندهار، شهر كهنه ۱۵۷
فولادان ۲۱۰	قوچان ۲۶
قائن ۱۵۹، ۱۶۱	قوش رباط = خوش رباط ۱۷۲
قائنات ۲۳۶	قهستان ۵۰
قرقه ۴۵ و غرقه ۱۲۷	قهندز ۲۶
قره كتل ۸۵	قيزان جوچه ۷۱
قزل تپه ۱۶۶	كابل مكر
قشونك ۲۱۹	كارته پائين = كاردۀ سفلا ۷۱، ۱۴۸
قطب چاق، محله ۶۰	كاروانسرای حلوايي ۳۴۹
قطن ۶۶، ۷۶، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۳۱، ۱۶۱	كاروانسرای محمدتقی ۲۳۶
قفسلان ۱۴۷	كاريز عطا ۱۵۲
قلعه اللهداد ۹۵	كاشان ۶
قلعه انچي ۸۹	كاشغر ۲۳۴
قلعه باجگاه ۷۷	كافرستان = نورستان ۲۳۱-۲۳۳
قلعه تله ۹۱	كافر قلعه ۱۷، ۱۸
قلعه حاجي آقاچان	كاكري، مملكت ۱۰۱
قلعه حشمت خان ۹۵	كال چوقوكي ۱۷
قلعه كاه ۱۵۹	كامرد = كهمر ۷۷
قلعه گز ۱۳۵	كاني كرم ۱۰۱
قلعه محمودخان ۴۳	كتور = نورستان ۲۳۴

کوه مدر ۷۷	کراچی ۱۴۲
کوه هندگی ۱۲۸	کربلا ۲
کیزاب ۲۱۳	کرخ ۹، ۱۰
گازرگاه ۷۳، ۷۴	کرکی ۱۷۴
گرشك ۳۶، ۳۶، ۴۳، ۹۶، ۱۳۴، ۱۴۲	کرم ۷۶، ۱۱۲، ۱۱۷
۱۵۲	کرمان ۳۶، ۴۱، ۱۸۲
گزینه ۵۸	کشمیر ۷، ۱۷، ۲۰، ۴۱
گلبهار ۹۵	کلات ۸۱، ۲۴۸
گلران ۱۶۵	کلات غلجایی ۴۳، ۹۰، ۹۸، ۱۵۳، ۲۱۵
گلستان ۱۲۵	۲۱۶
گنبد سبز هرات ۱۱۸	کلکته ۲۴۶
گنبد گوهرشاد ۱۱۸	کلند ۱۸۷
گندمک ۱۱۵، ۱۲۳	کلوله پشته ۱۳۰
گوالیان ۷۱	کمرسبز ۲۵۲
لاش ۲۱، ۲۳، ۵۰، ۵۱	کنج طاله ۲۱۲
لاهور ۴۴، ۱۴۰، ۲۵۷	کنده آب ۲۴۱
لباب ۱۷۴	کنر ۱۶۰
لعلاندر ۱۲۱	کنه گوشه، قریه ۲۴۶
لعلپور ۱۱۱	کورت، قریه ۳۶
لغمان ۱۱۱، ۱۷۵	کوژك، چمن ۱۵۰
لغمان = لغمان ۲۳۳	کوشك ۲۴۸
لندن ۲۳۶، ۲۴۲	کوه آسمایی ۱۲۴، ۱۲۹
لورآب ۹۹	کوه خواجه پسته ۱۲۷
ماتین ۱۱۶	کوهسان = کوسویه = کوهسویه ۱۷
مازندران ۲۴۳	۲۵، ۲۶، ۳۷، ۴۵، ۱۶۵
مالان، قریه ۳۶	کوهستان ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۲۳۴
مالستان ۲۱۰-۲۱۲	کوه زیارت شاه مردان ۱۲۸
محله خواجه عبدالله مصری ۲۴۶	کوه شترکردن ۱۱۲
محله مهمندها ۱۸۳	کوه طبق ۹۱
محمودآباد ۱۳	کوه گازرگاه ۶۹

- مرادخانی ۴۲، ۱۳۰، ۲۳۸
 مرغاب ۶۷، ۲۲۳
 مرغابی ۲۳۰
 مروالرود ۶۷
 مروس ۳۷
 مزار سلطان میرشهید ۳۰
 مزار شاهزاده منصور ۷۰
 مزار شریف ۶۸، ۷۹، ۱۱۵، ۲۰۲، ۲۵۲
 مسجد جامع هرات ۱۴۵، ۲۲۵
 مسجد گودال ۲۲۶
 مشهد سه، چهار، ده، ۱۲، ۱۵، ۲۲، ۳۹
 ۵۰، ۶۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۶
 مصلاي هرات ۶۱، ۹۶، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۷۸
 ۱۷۹، ۱۸۰
 مقر = مقور ۹۰، ۲۰۹
 مکه ۱۵۳
 ممیزك = ممیزك = ممیزك ۸، ۱۰۲
 منشین ۲۱۰
 موریچاق ۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۳۹
 موسی آباد ۱۹۳، ۱۹۴
 مولای جام ۱۱۸
 میچینی ۲۴۱
 میدان ۱۲۶، ۱۳۲
 میر صالح ملا ۳۳، ۷۲، ۱۰۳
 میر عبدالواحد شهید، آرامگاه ۳۰
 میمنه ۲۶، ۲۹، ۳۷، ۹۶، ۹۷، ۱۰۷-۱۰۹، یونان ۲۳
- ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۹۵، ۲۲۲
 ۲۵۶، ۲۴۷، ۲۲۳
 میوند ۱۳۵
 نادعلی ۱۹
 نخلستان ۷۲
 نشانی، قریه ۳۶
 نقره، قریه ۱۱
 نمکسار ۱۸۷
 نور ۹۹
 نوشکی ۱۰۱
 نیملک ۹۷
 نینوا ۲
 واشیر ۹۶
 وزیرستان ۲۰۸، ۲۴۰، ۲۵۲
 هجدهنهر = هجدهنهر ترکستان ۷۵
 هرات مکرر
 هزارهجات ۴۹، ۹۵، ۲۱۱، ۲۳۹
 هشتادان ۱۹۳
 هندوستان ۵، ۱۷، ۲۸، ۳۸، ۴۲، ۶۳، ۷۶
 ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۰
 ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۲ و مکرر
 هیجده نهر ۷۵
 هیرمند ۵۰
 یکاوتنگ ۲۱۵-۲۱۷

فهرست اقوام و قبایل

بیات ۱۳۹	آدم خیل ۲۴۰
پالان، طائفه ۲۱۰، ۲۱۴	ابدالی شش، نه ۵، ۳۹
تراکمه ۲۲، ۲۴، ۵۵، ۱۷۱	اچکزایی ۶۶
ترك ۲۵	ازبکیه ۲۹
ترکمنها ۱۷۱	اسحاقزایی ۲۵۰
ترکی ۱۸۰، ۱۸۰	افرییدی ۱۱۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳
توخی ۲۶، ۱۸۰	افغان مکرر
توری ۲۴۶، ۲۵۲	اکراد ۲۵
تایمنی ۲۷	الکوزایی ۱۵۶
تومانی ۲۷، ۱۵۴	اندري ۲۶، ۶۷، ۱۸۰
تیموری ۲۵	انگلیس بیشتر صفحات
جاجی ۱۱۲	اویماق ۵۰
جمشیدی ۲۷، ۲۹	اویماقات جمشیدی ۲۰
چهاراویماق ۶، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۲	اورکزائی ۲۴۰، ۲۴۳
خواجهها ۲۴۴	ایلخانی ۲۱۸
دایزنگی، هزاره ۴۹	بارکزائی ۴، ۱۶
دایکندی، هزاره ۴۹	بربر ۲۴۶
دایه ۲۱۰، ۲۱۲	بردرانی ۶۰
درانی ۹۰، ۱۲۹، ۱۸۰	بزپوش، طایفه ۳۳۰
دولت خیل ۲۴۳	بلوچ ۲۷
ذکاخیل ۲۴۰، ۲۴۳	بلوچ سیستانی ۵۱
روس ۲۸، ۲۵۴ و مکرر	بهلولی غزنوی ۲۰۸
ریکا ۲۵۰	بیات ۶۷

مالکی و مالیکی ۱۱۳، ۱۱۶	زرمّت ۱۶۴
ماخیل ۲۴۳	سدوزایی ۱۱، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۳۹
معروف ۱۸۰	سماتزائی = صمدزایی ۲۶۰، ۲۶۱
ملاخیل ۲۴۰	سهروردیه ۹
ملك دين خیل ۲۴۰، ۲۴۳	سیامپوش، طائفه ۲۳
مندخیل = مهمندهیل ۲۴۰	شیخعلی، هزاره ۲۰۹
منگل ۱۶۴	علیشیرزائی ۲۴۶
نقشبندیه ۹	غلجایی و غلیجائی ۶۷، ۱۴۱، ۱۸۰
وزیری ۱۰۰	فولاد، طائفه ۲۱۰
وردك ۱۲۶، ۲۵۱	فیروزکوهی ۲۰۴، ۲۴۵
هزاره دو، ۱۳-۱۵، ۲۷، ۲۰۴، ۲۲۱-۲۲۲	قاجار ۴۲، ۴۴
۲۲۹، ۲۳۱	قزائی ۸، ۱۳
هزاره شیخعلی ۲۰۶	قزاق ۱۶۶
هزاره کوهستانی ۲۰۸	قزلباشیه ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۱۳۰، ۲۲۷، ۲۵۴
هنود ۲۴۸، ۱۷۱	قنبرخیل ۲۴۰
هوتکی ۹۱	کافری ۲۳۵
یهودیان، شش	کلمانی ۲۴۵
	ماروف ۱۸۰

فهرست نامها و اصطلاحات نظامی

آتش دادن ۴۸	باروت ۶۱، ۴۸
آتشفشانی ۱۳۶	باستیان ۳۱
آغروق و آنوقه ۱۴۴	باطری ۱۷۵
احضار افواج ۵۶	باطلیان = بتالیون ۲۳۰
آتشفشانی ۱۳۶	بالاحصار ۵
اردل ۱۲۵	برج ۳۴
اردل ۱۲۵	برگد (برکت) ۱۵۱
اردل قرمزپوش ۱۳۵	بزخوگاه ۱۵
اردل مخصوص ۹۳	بنه ۱۱، ۱۵۴
اردو ۹، ۱۴ و ۳۱	بیرق ۴۹، ۱۴۵
اردوزدن ۱۴	بیارق ۱۲۸
اردوسامان ۱۷۰	پشت بندی، قوه ۱۳۲
ارگ هرات ۱۴	پیاده ۱۷ و ۲۷
استعداد ۱۷	پیشخانه ۱۰۴، ۱۲۳
اسیر و مغلوب ۱۶۱	پیش قراول ۷۷
اشیاء ناری ۱۲۱	پیشکش ۱۱
اطراق ۷۱	تاخت و تاراج و غارت ۱۰، ۱۲
افسر و سپاه ۱۶۰	تحت اسلحه ۹۶
امیر توپخانه ۱۳۷	تحت الحفظ ۱۲۳
امیرتومان ۳۰	تحصن جستن ۵۰
اولجه ۱۲۹	تدارك ۱۷
ایلجاری ۲۰۸	تدمیر ۲۰

★ از صفحات مکرر تته ابه یکی دو صفحه اشاره شده است.



تسخیر ۳، ۱۱	چهره کردن توپها ۸۱
تصرف ۱۱	حصار ۲۰
تفنگ ۳۲، ۴۰	حصاریان ۴۷
تفنگ تهر ۲۴۰	حکم تاراج
تفنگ دهان پر ۱۳۶	حمله وری ۱۵
تفنگچه سرقاشی ۸۲	خاصه دار ۷۷، ۱۵۲
تفنگچه شش لوله ۱۷۰	خمپاره ۵۹، ۶۸
تفنگهای سه بست دهان پر ۱۰۵	خندق ۳۰
تلوار ۸۲، ۱۲۱	دخل و تصرف ۲۷
توپ ۳۱	دستاخ ۱۱۹
توپ پنج تن ۱۴۵	دسته موزیک ۴۸
توپ چهار یار ۷۵	دفاع ۱۱۳
توپچی ۹	دفع ۲۲
توپخانه ۵۶	دوه گری، حکم ۱۸۳
توپ شش پوند ۱۴۵	رساله ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۷
توپ قاطری ۱۵۴	رساله قزاق ۱۵۱
توپ قلعه کوب ۱۳۱	ژنرال ۱۳۸
توپ مکرر انداز ۱۵۸	ساجمه ۱۵۲
توشه دان ۲۴۰	ساخو ۱۱۰، ۱۴۲
توقیف شده ۱۲۳	ساقه لشکر ۱۵۸
تیر آتش دادن ۴۷	سان دیدن ۵۶
تیرکش برج ۳۴	سپاه ابواب جمعی ۹۷
جعبه های دستور العمل ۱۷۱	سپاه جرار ۱۴
جلاد ۳۰	سپاه یاغی ۸۴
جنرال ۱۶۱	سپاهی ۱۱
جهاد ۱۱۳	سپاهیان ساخو ۲۵۹
چادر زدن ۱۰۴	سپهسالار ۱۰۴، ۱۵۱
چتر زرین ۱۳۵	سرباز ۵۵
چخماق ۸۲	سرتیپ ۴۸
چخماق بالا کشیدن ۸۲	سرنیزه ۲۴۰

- | | |
|------------------------|-------------------------|
| فشتین ۲۵ | سرهنک ۴۹ |
| فتح ۲۸ | سفاین جنگی ۳۴ و ۶۳ |
| فرمان امنیت ۱۰۴ | سلام تفنگ و علیک ۷۰ |
| فرمانده توپخانه ۷۷ | سلامی گرفتن ۱۵۴ |
| فروند ۶۳ | سنگر ۱۴ |
| فشنگ ۴، ۱۲۱ | سنگربندی ۱۴ |
| فصل ۶۹ | سواره و پیاده ۱۷، ۲۷ |
| فوج ۴۸ | سیلاوه ۱۲۱ |
| فوج پیاده ۱۰۲ | سیورسات و تحصیل نوقه ۵۲ |
| فوج لعل کرتی ۷۷ | شلیک ۳۳ |
| قبضه تفنگ ۲۱۴ | شقه ۲۲۴ |
| قتال ۱۵ | شمخال ۱۸ |
| قرار صلح ۲۶ | شلیک شادیان: ۴۷ |
| قزاق ۱۲۷ | شمخالیان ۴۸ |
| قزاقهای روس ۱۱۳ | شمشیر ۴۸ |
| قشون ۱۰۶ | شمشیر برهنه ۵۶ |
| قلعه بندی ۱۴۷ | شیر هاژه و شیر حاژی ۳۴ |
| قنداق تفنگ ۱۵۴ | شیفور ۱۵۲ |
| قنداق توپ ۱۵۴ | شیفور جنگ ۱۶۹ و ۱۹۰ |
| قنداقساز ۱۵۴ | شیفورچی ۱۵۲ |
| قورخانه ۱۲۹ | صاحب منصب ۳۶ |
| قورخانه دولتی ۶۱ | صدباشی ۷۲ |
| کارخانه اسلحه سازی ۲۵۷ | صلح ۳۱ |
| کبیتان ۱۳۶ | ضبط ۳۵ |
| کریج ۲۰۳ | ضبط ۳۵ |
| کرنیل ۱۴۸، ۱۱۲ | طبل چهارسوق ۵۷ |
| کشتی جنگی ۶۳ | طلایه سپاه ۱۹۶ |
| کلل ۱۳۶ | عساکر ۴۹ |
| کله منار ۱۶۲ | غزا ۱۱۵ |
| کمر بند ۵۴ | غلبه ۲۵ |

مغلول ۱۵	کمین گاه ۹۲
مقدمه الجیش ۱۵۲	کوماندان ۲۱۳
مقهور ۲۶	گلوله ۱۵۲
مقید ۱۹	گلوله باران ۳۳
میدان ۸۲	گلوله توپ ۳۱
میدان مشق ۵۶	گلوله چدن ۶۹
میدان نبرد ۱۵۴	گلوله ریزی ۷۰
نائب توپخانه ۵۵	گلوله ساچمه ۸
نائب سالار ۱۶۵	گلوله شمخال ۱۸
نائب سپهسالار ۱۵۱	لشکر ۱۵
نقب ۳۰	لشکر کشی ۲۵
نقب زدن ۷۲	لشکر گاه ۴۸
نیزه ۲۲	لشکریان ۱۳
یاور ۴۸	لوله ۳۱
یراق ۱۵۷	متحصن ۱۳۷
یراق بسته ۱۳۰	محاصره ۱۱
یراق طلا، اسب ۵۲	محصور ۱۳۸
یرش ۳۳	مدافعه ۱۷
یسار ۱۵۷	مشق سپاهیان ۵۶
یمین ۱۵۷	مصاف دادن ۹۵
یورش و حمله ۱۴	مغلوبه ۱۲۷

تصحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۶	جنونی	جنوبی
۲۱۰	۲۳	مخفوفی	مخوف
۱۸۵	۲۳	ذیعقدہ	ذیقعدہ
۲۴۱	حاشیہ شماره ۱	ھیأتی	فرستاده‌ای
۲۵۹	۱۸	شاهاده	شاهزاده

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
يك - ده	رياضی و عین الوقایع
۶-۱	مقدمه
۶	معاونت دولت ایران با محمود
۷	ورود قیصر به دربار ایران
۷	جنگ هرات به سرکردگی صوفی اسلام
۹	معرفی صوفی اسلام
۱۰	لشکرکشی مجدد محمدولیمیرزا به هرات
۱۱	لشکرکشی به غوریان و استمداد از دولت ایران
۱۲	ورود وزیر هرات با هدایا به تهران
۱۲	تسخیر غوریان به دست ملک قاسم
۱۳	لشکرکشی شجاع السلطنه به هرات
۱۵	پایان حکومت فیروزالدین بر هرات
۱۵	مختصری در احوال پاینده محمدخان
۱۷	جنگ شجاع السلطنه با وزیرفتح خان
۱۹	کورشدن وزیرفتح خان و قیام برادرانش
۲۰	حمایت دولت ایران از محمود و کامران
۲۰	جنگ محمود و کامران
۲۴	مرگ فیروزالدین
۲۴	آهنگ تسخیر هرات
۲۶	درگذشت نائب السلطنه و قرار صلح



صفحه

عنوان

- ۲۷ لشکر کشی محمد شاه قاجار به هرات
- ۳۵ هرات پس از محاصره
- ۳۶ ورود سپاه انگلیس به افغانستان
- ۳۷ پایان کار کامران و استقلال یار محمد خان
- ۳۸ مختصری در حکومت ابدالیان
- ۴۰ حمله انگلیسها به کابل
- ۴۲ کشته شدن شاه شجاع
- ۴۳ کشته شدن مکناتن
- ۴۴ وضع فرزندان پاینده محمد خان در عهد شاه شجاع
- ۴۵ منع آمد شد انگلیسها به هرات
- ۴۵ مخالفت امیر محمد خان با دوست محمد خان
- ۴۶ استمداد حشمةالدوله از یار محمد خان
- ۴۷ رفتن حشمةالدوله به هرات
- ۴۸ تشکیل سپاه پیاده نظام در هرات
- ۴۹ افزایش نیروی امیر دوست محمد خان
- ۴۹ خویشاوندی میان دوست محمد خان و یار محمد خان
- ۵۰ تسخیر لاش و جوین
- ۵۱ درگذشت یار محمد خان
- ۵۱ حکومت سعید محمد خان
- ۵۲ ارسال عرایض و هدایا به تهران
- ۵۳ لشکر کشی سرداران قندهار برفراه و هرات
- ۵۴ تغییر رفتار سعید محمد خان
- ۵۶ فرجام کار سعید محمد خان و حکومت محمدرضا
- ۵۸ فرزندان یار محمد خان
- ۵۹ لشکر کشی حسام السلطنه بر هرات
- ۶۱ کشته شدن عیسی خان



صفحه	عنوان
۶۲	تصرف هرات و رسیدن کشتیهای جنگی انگلیسی به خلیج فارس
۶۴	معاهده ایران و انگلیس
۶۵	حکومت سلطان احمدخان
۶۸-۶۶	وقایع متفرقه
۶۸	پایان کار سلطان احمدخان
۷۱	محاصره هرات توسط سپاه دوست محمدخان
۷۲	وفات سلطان احمدخان و همسرش
۷۳	فتح هرات و مرگ امیر دوست محمدخان
۷۴	نفاق فرزندان امیر
۷۵	امارت امیر شیرعلی خان
۷۸	مصالحه و گرفتاری محمد افضل خان و فرار عبدالرحمان خان
۸۰	آمدن امیر شیرعلی خان به کابل و عزم تسخیر قندهار
۸۱	ورود جاسوس انگلیس به قندهار
۸۱	نبرد فرزند و برادرزاده امیر و قتل هر دو
۸۴	آمدن عبدالرحمان خان از بخارا
۸۸	جلوس محمد اعظم خان و جنگهای عبدالرحمان خان با امیر شیرعلی خان
۹۰	امارت محمد افضل خان
۹۳	آمدن یعقوب خان به استقبال ناصرالدین شاه
۹۴	وفات امیر محمد افضل خان و جلوس امیر محمد اعظم خان
۹۶	تسخیر قندهار به دست محمد یعقوب خان
۹۶	عبدالرحمان خان در ترکستان و میمنه
۱۰۰	فرار امیر محمد اعظم خان و عبدالرحمان خان
۱۰۲	طغیان محمد یعقوب خان
۱۰۵	رابطه هند بریتانیایی با امیر
۱۰۶	وزود سپاه امیر به هرات
۱۰۷	القاب رجال دربار

صفحه	عنوان
۱۰۸	قانون نظامی انگلیس
۱۱۰	تیرگی روابط امیر شیرعلی خان با انگلیسها
۱۱۱	جنگ افغان و انگلیس
۱۱۴	حمله انگلیسها به کابل و وفات امیر
۱۱۶	امارت محمد یعقوب خان و مصالحه با انگلیس
۱۱۸	رسیدن ایوب خان به هرات
۱۱۹	گردش روزگار محمد یعقوب خان
۱۲۶	قیام عمومی و جهاد در برابر انگلیسها
۱۳۱	آمدن عبدالرحمان خان از تاشکند به دعوت انگلیسها
۱۳۳	نبرد محمد ایوب خان با انگلیسها
۱۳۸	پیمان عبدالرحمان خان با انگلیسها و رسیدن به امارت
۱۴۲	نبرد محمد ایوب خان با هراتیان
۱۵۰	واگذاری قندهار به امیر عبدالرحمان خان
۱۵۱	نبرد ایوب خان با سپاه امیر عبدالرحمان خان
۱۵۴	فتح هرات به وسیله عبدالقدوس خان
۱۵۷	فتح قندهار و فرار ایوب خان
۱۶۰	تسلط امیر براوضاع
۱۶۳	تعیین سرحدات
۱۶۴	مخالفت اقوام زرمت و منگل
۱۶۴	ورود کمیسیون انگلیس به هرات
۱۶۷	محاربه هشتم (محاربه پنجاه)
۱۷۵	اعزام لشکر به غلمان
۱۷۸	فرمان ستاره اعظم
۱۷۸	تخریب مصلاهی هرات
۱۸۰	شورش سپاهیان در هرات
۱۸۶	رفتن ایوب خان به سوی هرات

صفحه	عنوان
۱۹۱	سرکشی محمداسحاق خان
۱۹۱	سپردن رکن الدوله ایوبخان را به قونسول انگلیس
۱۹۳	تعیین حدود خواف و باخرز
۱۹۵	جنگ محمداسحاق خان با عبدالرحمان خان
۲۰۲	کشتار مخالفین و سوء قصد به جان امیر
۲۰۴	شورش طایفه فیروزکوهی
۲۰۶	اقدامات علیه مردمان هزاره
۲۰۷	تعمیر مزارات هرات
۲۰۸	عزم تسخیر ارزگان
۲۰۸	تعریف هزاره جات
۲۱۰	کرامت شاه طوس
۲۱۱	حرکت عبدالقدوس خان جانب هزاره جات
۲۱۴	درازدستی عمال امیر بر مردمان هزاره
۲۱۶	جنگ هزاره جات
۲۲۱	توطئه تکفیر مردم هزاره
۲۲۳	فتح میمنه
۲۲۴	اشغال موضعی در شغنان توسط روسها
۲۲۵	بیدادگری عبدالرحمان خان بر شیعیان
۲۲۹	سرکوب هزاره ها و معاهده دیورند
۲۳۲	فتح کافرستان
۲۴۹	وفات امیر عبدالرحمان خان و جلوس حبیب الله خان
	وقایع سال به سال تا آخر کتاب

- ۳۶- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
 ۳۷- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید)
 ۳۸- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)
 ۳۹- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران (ترجمه احمد توکلی)
 ۴۰- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم)
 ۴۱- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب (از امیر محمود بن خواند میر)
 ۴۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او
 ۴۳- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمدیوسف ریاضی هروی)
 ۴۴- گفتارهای فرهنگی و اجتماعی (نزدیک به انتشار)
 ۴۵- گنجینه مقالات (جلد دوم: ادبی و اجتماعی) (نزدیک به انتشار)
 ۴۶- شاعران همعصر رودکی (نزدیک به انتشار)
 ۴۷- نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم
 ۴۸- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز
- تألیف دکتر جواد شیخ الاسلامی
 تألیف دکتر محمود افشار
 تصحیح محمد آصف فکرت
 نوشته ماروین انتنر
 به کوشش محمدتقی دانش پزوه
 به کوشش غلامرضا طباطبائی
 تألیف غلامرضا رشید یاسمی
 تصحیح محمد آصف فکرت
 تألیف دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی
 تألیف دکتر محمود افشار
 تألیف احمد اداره چی گیلانی
 گردآوری ایرج افشار
 تألیف عزیز دولت آبادی

زیر چاپ

- ۱- ممالك و مسالك (ترجمه کهن دیگر از متن مسالك و ممالك اصطخری: تصحیح ایرج افشار)
 ۲- نامواره دکتر محمود افشار (جلدهای هفتم و هشتم)
 ۳- نامه‌های دوستانه (از دکتر مصدق، تقی‌زاده، محمد قزوینی، اللهیار صالح و دیگران به دکتر محمود افشار)
 ۴- ادبیات فارسی در نوشته‌های هندویان (تألیف دکتر سید عبدالله استاد پاکستانی و ترجمه دکتر محمد اسلم‌خان استاد هندی)
 ۵- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم)

در دست تهیه

- ۶- قلمرو زبان فارسی (مجموعه مقالات)
 ۷- آذربایجان وارن: دکتر عنایت‌الله رضا
 ۸- کاشان: اللهیار صالح
 ۹- زبان فارسی در شعر فارسی
 ۱۰- فرمانروایان گمنام: از پرویز اذکائی (جلد دوم)
 ۱۱- قند پارسی علی‌گره (مقالات نذیر احمد)
 ۱۲- نامه‌های خان احمدخان گیلانی: تصحیح فریدون نوزاد
 ۱۳- التدوین در تاریخ جبال شروین از اعتمادالسلطنه: تصحیح ناصر احمدزاده
 ۱۴- تاریخ روابط ایران و روس: محمدعلی جمالزاده

فهرست انتشارات

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

- ۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه)
تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۴۱ برلین
 - ۲- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)
 - ۳- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)
 - ۴- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)
 - ۵- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ دوم)
 - ۶- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)
 - ۷- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار دیگران)
 - ۸- سیاست اروپا در ایران (تألیف دکتر محمود افشار)،
با مقدمه و بیوستهای تازه از مؤلف درباره قرارداد
۱۹۱۹ و سید حسن تقی‌زاده و علی‌اکبر داور
 - ۹- افغان‌نامه (جلد اول)
 - ۱۰- افغان‌نامه (جلد دوم)
 - ۱۱- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران
 - ۱۲- زبان دیرین آذربایجان
 - ۱۳- افغان‌نامه (جلد سوم)
 - ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان
 - ۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار (چاپ دوم)
 - ۱۶- پنج وقف‌نامه (این کتاب رایگان است)
 - ۱۷- ایران از نگاه گوینو
 - ۱۸- نامواره دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله)
 - ۱۹- نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)
 - ۲۰- نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم (۴۴ مقاله)
 - ۲۱- نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)
 - ۲۲- فرمانروایان گمنام (جلد اول)
 - ۲۳- نامواره دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۳۷ مقاله)
 - ۲۴- وهرود و ارتگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری
و تریخی ایران شرقی) از ژرف مارکوارت
 - ۲۵- زبان فارسی در آذربایجان (مجموعه مقالات)
- تألیف دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
به مدیریت دکتر محمود افشار
اشعار دکتر محمود افشار
- ترجمه ضیاءالدین دهشیری
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف مهندس ناصح ناطق
تألیف دکتر منوچهر مرتضوی
تألیف دکتر محمود افشار
تألیف نجیب مایل هروی
اشعار دکتر محمود افشار
تألیف دکتر محمود افشار
نوشته مهندس ناصح ناطق
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
گردآوری ایرج افشار
تألیف پرویز اذکائی
گردآوری ایرج افشار
- ترجمه دکتر داود منشورزاده
گردآوری ایرج افشار



ACKU